



مجله علمی-تحقیقی دعوت

سال ششم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۴ هـ.ش

شماره مسلسل: ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم



پوهنتون دعوت
معاونیت تحقیقات علمی
مجله علمی-تحقیقی دعوت

ACRED code: RCTD- PNJA+00-4-23 | REG code: RCTD - PNJR- 00+12-22

سال ششم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۴ هـ ش

شماره مسلسل: ۱۲

اعضای هیئت تحریر

پوهاند دکتر عبدالله نورعباد
دکتر شیر علی ظریفی
دکتر محمد یوسف نیازی
پوهنوال دکتر جنیدالله ظهیر
پوهنمل دکتر نصر من الله مجاهد
دکتر سید طاهر عرفانی
استاد امین الله مساعد رازقی
استاد عبدالمنان دھزاد
استاد ابوالحسن صالحی

صاحب امتیاز

پوهنتون دعوت

سر دبیر

دکتر عنایت الله خلیل هدف

مدیر مسؤول

لعل محمد دوراندیش

مترجم انگلیسی

دکتر سید طاهر عرفانی

طرح جلد و برگ آرایشی

عبدالواحد دستگیر

محتوای مقالات، تعبیر کننده نظریات نویسندگان آن است، و الزاماً تمثیل کننده آراء و پالیسی پوهنتون دعوت نمی باشد.

کابل، چهار راهی قمبر، ناحیه پنجم، پوهنتون دعوت - دفتر مجله علمی-تحقیقی دعوت.

۰۷۰۷۲۰۰۲۳۲

www.dawat.edu.af

journal@dawat.edu.af

فهرست مطالب

- ۱..... سرمقاله (مسئولیت و امانت تحقیقات علمی).....
په افغانستان کې د مروجې گروه (بيع الوفاء) شرعي حکم ۵
دکتر شیر علی ظریفی / zarifi160@gmail.com
۳۷..... گذار قدرت در جنگ تجاری آمریکا و چین
دکتر سید طاهر عرفانی / erfani55@gmail.com
۶۷..... پاکستان؛ ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و سیاست قدرت‌های خارجی
پوهنمل دکتر محمد اکرم عارفی / Tariq9188@gmail.com
۹۱..... تحلیل عوامل مؤثر بر کاهش تمایل نخبگان به مهاجرت از افغانستان
دکتر محمد اعظم طارق / erfani55@gmail.com
۱۲۳..... د مکې مکرمې په فتحه کې د رسول الله ص سیاسي بصیرت او پالیسي
پوهنیار خالد سراج / Khalidsara3271@gmail.com
۱۴۷..... رقابت آمریکا و چین در جنوب آسیا طی سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۱
دکتر محسن راشد / m.rashed@kateb.edu.af
۱۷۱..... مسئولیت بازیگران انرژی در تحول تغییرات اقلیمی
دکتر اسد الله رادمند / dr.radmand@ansari.edu.af
۲۰۳..... رفتار با اسیران جنگی از منظر اسناد بین الملل
پوهیالی عبدالحمید رسولی / aliabdullahenayat@gmail.com
۲۴۷..... بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در آسیای مرکزی پسا شوروی
ابوالحسن صالحی / Ab.salihi7@gmail.com
۲۸۱..... قریشیت او خلافت: د اسلامي نصوصو، اجماع او معاصر واقعیت په رڼا کې
محمد طاهر شرر / Sharar_safay@yahoo.com
۳۰۹..... موقف اليهود من حوار الأديان
پوهنوال دکتر جنیدالله ظهیر / junaidullahz@yahoo.com

سرمقاله

(مسئولیت و امانت تحقیقات علمی)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ. أَمَّا بَعْدُ:

معاونیت تحقیقات علمی پوهنتون دعوت خرسند است که شماره دوازدهم مجله علمی خود را آراسته با مقالات تحقیقی اساتید و محققان گرامی در حوزه‌های فقه اسلامی و روابط بین الملل، پس از بازبینی، تدقیق و تأمل مسلکی داوران و مرورگران محترم، به دسترس خوانندگان و پژوهشگران عزیز قرار می‌دهد. در این راستا، لازم دیده شد که موضوع محوری سرمقاله این شماره «امانت در تحقیقات علمی» مورد بحث قرار گیرد. قابل ذکر است که در شماره دهم مجله علمی-تحقیقی دعوت، سرمقاله‌ای نسبتاً طولانی و انتقادی تحت عنوان «نگاهی به وضعیت تحقیقات علمی در نهادهای اکادمیک افغانستان» منتشر شد که انتظار می‌رود، استادان فرهیخته پوهنتون‌ها با حرمت، آن مقاله را مطالعه کنند. در ادامه همان نوشته، مخاطب این و حیزه کوتاه نیز استادان گرانقدری هستند که رسالت بس بزرگی را بر عهده دارند. همان‌طور که می‌دانیم، معلمان و استادان وظیفه انبیاء و پیامبران را به دوش می‌کشند. خداوند متعال حکمت و فلسفه فرستادن پیامبر خاتم را چنین ارشاد فرموده است: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [آل عمران: ۱۶۴] ترجمه: خداوند بر مؤمنان منت نهاد، هنگامی که در میان آن‌ها پیامبری از خودشان مبعوث کرد که آیات او را بر آن‌ها بخواند، و آن‌ها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ حقا که پیش از آن، در گمراهی آشکار بودند.

در این آیت متبرکه واژه‌های قرآنی مانند «تلاوت آیات خداوند»، «تزکیه»، «تعلیم»، «حکمت» را مطالعه می‌کنیم که هر یکی بار معنایی سنگینی را احتوا می‌کنند. در راستای تطبیق این آیات الهی، پیامبر گرامی نیز مقصد بعثت خود را وظیفه معلمی معرفی نموده

می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا» یعنی جز این نیست که من معلم فرستاده شده‌ام. البته معلمان و استادان به تبعیت از پیامبر اسلام وظیفه سترگ تعلیم و تربیت، تزکیه و حکمت و روشنگری را به دوش دارند.

آنچه مطمح نظر این نوشته است، همانا حوزه بحث و تحلیل، تحقیق و تألیف در وظیفه بزرگ استادی است که اگر به درستی انجام یابد یقیناً نسل امروز و فردا در راه ترقی و تعالی گام بر می‌دارند و نام و یاد معلم و استاد را ماندگار و جاودان می‌سازند. حال پرسش این است که آیا استادان در نهادهای اکادمیک مسئولیت‌های سنگین خود را در حوزه تحقیق و پژوهش چنانچه باید انجام می‌دهند؟ در پاسخ به این پرسش بایست به چند مورد زیر اشاره نمود:

- تجربه عینی و عملی در نهادهای اکادمیک کشور نشان می‌دهد که تعداد اندکی از استادان دانشگاه‌ها به تحقیق و پژوهش‌های علمی می‌پردازند، آنهم بیشتر به منظور سپری نمودن دوره‌های کادری و کسب ترفیعات علمی به تألیف و تدوین همت می‌گمارند. البته این روند در ذات خود حایز اهمیت است؛ اما بسنده نیست. روشن است که تعداد زیادی از استادان در حوزه‌های مختلف علوم اجتماعی و طبیعی به تدریس اشتغال دارند؛ ولی کمتر به نوشتن مقالات علمی و تحقیق و پژوهش رو می‌آورند، و چه بسا که انگیزه قوی و عملی برای تولید فکر، قلم زدن و ابداع و ابتکار پژوهشی کمتر وجود دارد. مسلم است که در پهلوی اسباب و عوامل عدیده، یک دلیل اساسی این است که تولید فکر و تحقیق و پژوهش کار دشوار است که بدون ریاضت اندیشه، مطالعه ژرف و رنج تمرین و ممارست دوامدار حاصل نمی‌شود.

- به یقین می‌توان گفت که یکی از فرصت‌ها و زمینه‌های مناسب برای مطالعه و تمرین تحقیق و پژوهش برای استادان، همچنان دانشجویان، نوشتن پایان‌نامه‌های تکمیلی دوره‌های لیسانس و ماستری در پوهنتون‌ها و نهادهای اکادمیک است که به صورت سیستماتیک می‌تواند روند تولید فکر و تحقیق و پژوهش را در میان استادان و فارغ التحصیلان ارتقا بخشد. به شرط آن که از این زمینه به صورت مثبت و علمی استفاده به عمل آید. چه به حکم قانون تحصیلات عالی، فارغان رشته‌های علوم اجتماعی و علوم طبیعی الزاماً پایان‌نامه‌های تکمیلی مقاطع تحصیلی خود را زیر نظر و رهنمایی استادان متخصص و

مسئله‌ی باید انجام دهند. اینجاست که هم فارغ التحصیلان و هم استادان به کار تحقیق و پژوهش اشتغال می‌ورزند و روند تولید فکر و اندیشه، تحقیق و تألیف رونق می‌یابد.

- فرصت دیگر اینکه مضمون روش تحقیق و پایان‌نامه‌نویسی مطابق حوزه‌های تخصصی، شامل نصاب تحصیلی نهادهای اکادمیک افغانستان است؛ چنانچه این روش در بیشتر نهادهای تحصیلی و اکادمیک منطقه و جهان معمول است. بر نهادهای اکادمیک و دیپارتمنت‌های مربوطه لازم است استادان متخصص و مسئله‌ی را برای تدریس و تمرین روش تحقیق گزینش نمایند تا در محصلان انگیزه و روحیه مطالعه و تحقیق و پژوهش را تقویت کنند. همچنان پروسه پایان‌نامه‌های تکمیلی مقطع لیسانس و دفاع آن را به صورت جدی تعقیب و تطبیق نمایند. در واقع روند تحقیق و پژوهش از مقطع تحصیلات لیسانس آغاز می‌گردد و در این دوره استعداد های جوانان در عرصه مطالعات و تحقیقات علمی تشخیص و تبارز پیدا می‌کند، و سپس در مقاطع تحصیلات فوق لیسانس می‌توانند دست‌آوردهای خوبی در عرصه تولید فکر و تحقیقات علمی داشته باشند. اینکه دیده می‌شود و یا شنیده می‌شود؛ بعضی از استادان اذعان می‌دارند که در دوره لیسانس پایان‌نامه‌نویسی و دفاع آن وجود ندارد؛ این پندار از نظر نویسندگان روش تحقیق اشتباه خوانده شده و نتایج منفی بار می‌آورد. در این راستا، برخی نهادهای اکادمیک در کشورهای جهان که فارغان دوره لیسانس را از نوشتن و دفاع پایان‌نامه‌های تکمیلی معاف کرده اند، در این باب تجدید نظر کرده اند.

- موضوع دیگر اینکه فارغ التحصیلان قبل از انتخاب و ثبت موضوع و عنوان پایان‌نامه خود، باید به منابع اولی؛ یعنی کتاب‌های رشته‌ای، ژورنال‌های تخصصی، دائرة المعارف‌ها و دگر منابع مراجعه نموده پیرامون موضوعات مورد تحقیق خود آگاهی حاصل نمایند. مزید بر آن از استادان مسئله‌ی و پژوهشگران با تجربه مشوره بگیرند، تا آگاهانه موضوع مورد تحقیق خود را انتخاب کنند. دیده شده که بیشتر فارغ التحصیلان بدون هیچگونه مطالعه و مراجعه به منابع، عناوین پایان‌نامه‌های خود را تعیین و ثبت می‌کنند که متأسفانه در جریان کار از عهده انجام آن برآمده نمی‌توانند.

- عنصر مهم و تعیین کننده دیگر در این باب، استادان رهنمای پایان‌نامه‌های فارغ التحصیلان است که بایست بر اساس رشته و تخصص انتخاب گردند تا با اخلاص و ایثار در

تمام مراحل پایان‌نامه‌نویسی با محصلان زیر اشراف خود همکاری علمی نمایند. چه بسا از استادان رهنما که در جریان نوشتن پایان‌نامه‌ها با محصلان همکاری لازم نمی‌کنند، آنچه توسط پژوهشگر به ایشان ارایه می‌شود یا نمی‌خوانند و یا زحمت تدقیق و تفکیک و رهنمایی علمی را بخود نمی‌دهند، و سرانجام پایان‌نامه را که محصل شاید با دستبرد علمی به دست آورده، یا ترجمه و کاپی شده، و یا توسط کسی دیگری برایش تهیه گردیده، استاد رهنما آن را تأیید و به امضای خود مزین می‌سازد، و چه بسا که در جریان دفاع با اندک جستجو ماهیت کار محقق و استاد رهنما بر ملا می‌گردد که در این حالت هرگاه کمیته داوری تحقیق را رد کند، سرنوشت فارغ التحصیل واژگون شده روحیه تحقیق و پژوهش در وی کشته می‌شود، و اگر کمیته داوری با تساهل و اغماض پژوهش را تأیید و منظور نماید، از همینجا بنای تولید فکر و تحقیق و پژوهش وارونه آغاز و دیوار کج ادامه خواهد یافت.

• پس استاد رهنمای پایان‌نامه اکادمیک و همچنان استادان داور باید بدانند که فارغ التحصیلان و پایان‌نامه‌هایی که ایشان برای رهنمایی و داوری آن مکلف می‌گردند، امانت علمی سنگین می‌باشند که هرگونه بی‌اعتنایی و کوتاهی در آن خدا نخواستہ در زمره شهادت زور و خیانت امانت محسوب می‌شود و عواقب ناگوار دنیوی و اخروی در قبال دارد.

دکتر عنایت الله خلیل هدف

سردبیر

دکتر شیر علی ظریفی

د دعوت پوهنتون د فقه او قانون د ماستری

برنامی استاذ

zarifi160@gmail.com

دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۲/۰۹

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۰۵

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

په افغانستان کې د مروجه گروې (بیع الوفاء) شرعي حکم

نچوړ

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيد الأنبياء والمرسلين محمد، وعلى آله وصحبه ومن اهتدى بهديه إلى يوم الدين، وبعد:

په افغانستان کې د مروجه گروې د مشروعیت موضوع د زیاتو اهل علمو، سوداگرو او عامو خلکو پام ځانته را اړولی. څرنگه چې په اصل کې موضوع بیع الوفاء ده او بیع الوفاء په خپل ذات کې اختلافي ده، د شرعي کیفیت په اړه یې گڼ اقوال شته، ځینو بیعه گڼلې، ځینو د عوض په شرط قرض گڼلې او نورو بیا د ځانگړو خصوصیتونو لرونکې مستقل عقد گڼلې، خو کله چې د گروې نوم ورباندې کېښودل شو، پیچلتیا یې نوره هم زیاته شوه.

زموږ د هیواد اهل علمو هم د بیع الوفاء په اړه اختلاف کړی، ځینو روا او نورو یو حرام عقد بللی. د حیرانتیا ځای دا دی چې زیاترو په بشپړ اطمینان سره د هغه نامشروعیت منلی، د مقابل لوري لاره یې بنده کړې او د هغوی عمل یې په پوره جزم سره حرام، فاسد او باطل بللی.

څرنگه چې موضوع اختلافي ده او په اختلافي موضوعاتو کې نظر ورکول جواز لري، خو د مقابل لوري له نظر څخه انکار - هغه هم په داسې حال کې چې د خپل نظر لپاره یې په معتبر دلیل استناد کړی وي - جواز نه لري.

څرنگه چې دا معامله زموږ په هیواد کې دود ده، نو خامخا به خلک په دې اړه په شک او تردید کې وي، چې روا یې وبولي که ناروا؟ دا موضوع ځکه تحقیق ته اړتیا لري چې د مسلمانانو داسې یوه کرښه ناروا گڼل، چې سلگونه کلونه یې په هغې عمل کړی وي، بېځایه هغوی په تنگسه او حرج کې غورځوي. د موضوع د څیړنې میتود توصیفي تحلیلي دی، چې په پای کې استنتاج هم بیان شوی او کوښښ شوی چې د مخاطب پوښتنو ته په هر اړخیز او قناعت ورکونکي ډول جواب وویل شي.

کلیدي کلمې: بیع الوفاء، گروې، بیعه، قرض، شرعي حکم.

Abstract

The legitimacy of the commonly practiced form of mortgage (Bay' al-Wafa) in Afghanistan has drawn the attention of many scholars, businesspeople, and the general public. At its core, this practice relates to Bay' al-Wafa, a contractual form that is itself a matter of scholarly disagreement. There are varying views regarding its legal classification: some consider it a form of sale (bay'), others see it as a loan conditional on collateral, while some regard it as a distinct contract with specific characteristics. The matter has become even more complicated since it began to be referred to as a mortgage (grawi). Afghan scholars have also differed in their opinions on Bay' al-Wafa—some deeming it permissible, others declaring it a prohibited contract. What is surprising is that many scholars, with full confidence, have ruled it illegitimate, blocked any alternative interpretations, and firmly declared the practice to be unlawful, invalid, and religiously void.

Given that the matter is disputed and that issuing opinions on contentious issues is permissible in Islamic jurisprudence, it is not acceptable to entirely reject an opposing view—especially when it is backed by valid scholarly evidence. Since this form of transaction is common in our country, it is natural for people to be confused and unsure whether it is lawful or not. This makes the topic worth investigating, because labeling a practice followed by Muslims for centuries as unlawful—without thorough study—would unfairly place people in difficulty and distress. This study uses a descriptive-analytical method, with conclusions drawn at the end. The aim is to answer the audience's questions in a comprehensive and convincing manner.

Keywords: Bay' al-Wafa, Mortgage, Sale, Loan, Sharia Ruling.

Dawat Academic Journal

Sixth Year, Issue 1
(Fall & Winter 2025)

Volume
12

Received: 2025-04-29
Accepted: 2025-08-28

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

سريزه

په افغانستان کې د مروجې گروې صورت داسې دی چې یو شخص د عقار (ځمکې) مالک، خپل عقار بل شخص ته د دواړو په جوړښت، د پیسو په مقابل کې د گټې اخیستلو لپاره سپاري، په دې شرط چې کله به یې پیسې بیرته مشتري ته ورکړې، نو عقار به بیرته لومړي مالک ته ورکول کیږي. مشتري (گرو اخیستونکی) دا ځمکه پلورلی نه شي، خو کرلی به شي، پکې اوسیدلی شي، او په کرایه به هم ورکولی شي.

څرنگه چې دا تړون د اسلام په اوانلو کې مروج نه وو، نو پخوانو علماوو به په صراحت سره احکام هم نه دي بیان کړي، که څه هم د دوی له عامو اصولو څخه د دې تړون حکم څرگندېږي، خو په شپږمه هجري پېړۍ کې د مصر او د ماوراء النهر په سیمو کې دا ډول تړون عام شو، نو د حنفي مذهب ځینو متأخرو (وروستویو) علماوو به د جواز فتوا ورکړه.

څرنگه چې دا تړون له بیعې سره مشابهت لري، ځکه یو لوری جنس ورکوي، بل لوری پیسې ورکوي؛ نو بیعې ښکاري، خو توقیت پکې دی، بیعې خو دایمي وي، او دا لنډمهاله عقد دی، او په بیعې کې داسې شرط راوړل چې ته به مبیعې خرڅولی نه شي، جواز نه لري او بیعې فاسدوي، نو عامه بیعې نه گڼل کیږي.

دا تړون له گروې سره هم مشابهت لري، ځکه د پیسو د تضمین په مقصد د جنس له ځان سره ساتل گروي دی، خو گرو د نقدو په مقابل کې نه وي، بلکې د دین (پور) په مقابل کې وي، او همدا راز له گرو شوي جنس څخه استفاده جواز نه لري، نو اول خو دا عقد گروي نه دی او که گروي وگڼل شي نو بیا د گټې اخیستلو له کبله سود پکې دی او روا نه دی.

او دا تړون له قرض سره هم مشابهت لري؛ ځکه نقدې پیسې پکې ورکول کیږي، خو په مقابل کې به جنس د گټې اخیستنې په مقصد اخیستل کیږي او هر قرض چې گټه جلب کړي سود گرځي؛ نو له دې کبله دا صورت هم جواز نه لري.

هله بله منل شوې فقهې قاعده ده چې هره پېښه چې عامه شي او خلک اړتیا ورته پیدا کړي، او پرې اخته شي، نو هغه پېښه جواز پیدا کوي، البته د خاصو ظروفو او شروطو په شتون کې.

د پورته متضادو عناصرو د وجود له کبله د اوس زمانې مبلغین، پوهان او عام خلک هم د دې مسئلې په جواب کې سره مختلف شوي نو اړتیا وه چې یوه پرېکړې خبره پکې وشي، چې تر زیاتې کچې قناعت رامنځ ته کړي.

ځکه مې وغوښتل چې په دې هکله د خپل توان په محدوده کې څیړنه تر سره کړم، الله دې ېې د اجر او ثواب لامل وگرځوي.

د څیړنې پوښتنې

په دې مقاله کې لاندې پوښتنو ته ځواب ویل شوی:

اصلي پوښتنه: آیا زموږ په هیواد کې دا مروج تړون چې ګروي ورته وايي، روا ده که ناروا؟

فرعي پوښتنې

۱. د شرعي ګروۍ او بیع الوفاء ماهیت څه دی؟
۲. د دواړو شرعي حکم څه دی؟
۳. که په عقدونو کې د الفاظو او معناګانو تر منځ ټکر راشي، کوم یو ته اعتبار ورکول کېږي؟

۴. زموږ په هیواد کې د مروجې ګروۍ ماهیت څه دی؟
۵. د افغانستان په قوانینو کې د بیع الوفاء حکم څه دی؟
۶. د افغانستان په مدني قانون کې د بیع الوفاء روا ګڼل څه اغېز لري؟
۷. په اختلافي مسائلو کې د انکار شرعي حکم څه دی؟

اهداف تحقیق

په مستنده او مستدله توګه، پورته پوښتنو ته ځواب ویل د دې څیړنې موخه ده..

د څېړنې میتود

دا څیړنه په عامه توګه په تحلیلي توصیفي میتود تر سره شوې، خو په پای کې ېې د موجودو معلوماتو څنګ په څنګ کولو او کارولو استنتاج او استنباط هم تر سره شوی، چې نوي معلومات لاس ته روابي.

شرعي گروي

د شرعي گروي صورت داسې دی: مدين (هغه څوک چې دين ورباندې دی) له دائن سره يو جنس ېږي، خو دائن ډاډه شي، چې د دين د سپارلو د وخت په رارسېدو خپل حق تر لاسه کوي او که مدين دين ونه سپاري، له همدې گرو شوي شي او يا د هغه له قيمت څخه به خپل حق تر لاسه کړي.

پورته موگروي د شرعي په قيد موصوفه کړه، خو زموږ په سيمه کې مروجه گروي ورڅخه استثنا شي؛ ځکه هغه يواځې په الفاظو کې گروي ده او په حقيقت کې بيع الوفاء ده.

الموسوعة الفقهية الكويتية رهن داسې تعريف کړی: «جعل عين مالية وثيقة بدين يستوفى منها أو من ثمنها إذا تعذر الوفاء». د پور په په ضمانت کې د يو مال اېنسودل دي، چې د پور د نه ورکړې په صورت کې له دې اېنسودل شوي مال او يا د هغه له قيمت څخه، پور ادا کړی شي. (الموسوعة الفقهية الكويتية ۱۷۵/۲۳)

خلک د دين لپاره د قرض کلمه کاروي، سره له دې چې دين له يوې پخوانۍ معاملې څخه منځته راغلی پور وي او قرض هغه پور دی چې په مستقل عقد رامنځ ته شوی وي، بل دا چې دين د گټې د تر لاسه کولو او تجارت په موخه تر سره کېږي او قرض يواځې د احسان او نيکۍ لپاره ورکول کېږي.

د شرعي گروي حکم

شرعي گروي چې په عربي ژبه کې ورته رهن وايي، د علماوو په اتفاق روا ده. (الموسوعة الفقهية الكويتية ج ۲۳ ص ۱۷۶) الله تعالى فرمايي: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَيْنَ مَقْبُوضَةً﴾ [البقرة: ۲۸۳] که تاسې پر سفر واست او ليکونکی مو ونه موند، نو قبض کړی شوی گرو واخلي.

د مشروعيت په اړه يې د اسلام له علماوو څخه هيڅوک اختلاف نه لري. (ابن قدامه، ۱۹۹۷م: ۳۶۲/۴، نووي، (ب ت) المجموع شرح المذهب: ۱۷۷/۱۳، الشوکاني، ۱۹۷۳م: ۳۵۲/۵).

بیع الوفاء

د بیع الوفاء صورت داسې دی، چې یو شخص بل ته پیسې ورکوي او په مقابل کې د هغه عقار (کرنیزه ځمکه، بڼ، کور، دوکان یا مارکېټ) اخلي. دواړه له اخیستل شویو عوضونو څخه ګټه اخلي، د پیسو اخیستونکی پیسې لګوي او د سپارلو پر مهال یې عوض ورکوي. د عقار اخیستونکی هغه کړي، یا پکې اوسېږي او یا هم هغه په اجاره ورکوي او کرایه یې د ځان لپاره اخلي، خو په دې شرط چې هر وخت د عقار څښتن پیسې مقابل لوري ته ورکړي، خپل عقار بېرته اخلي.

مالکیان دې تړون ته «بیع الثنیا»، شافعیان ورته «بیع العهده» او حنبلیان ورته «بیع الأمانه» وایي او همدا راز «بیع الطاعه» او «البيع الجائر» هم ورته ویل کېږي. (الحطاب، ۱۴۱۲هـ: ۳۷۳/۴، البهوتي، ۱۳۸۸هـ: ۱۴۹/۳ - ۱۵۰، نظام الدین البلخي په مشرۍ د علماوو ډله، ۱۴۱۰هـ: ۲۰۹/۳)

بیع الوفاء ته جائزه بیعه ځکه وایي چې د بات او قطعي بیعې مخالفه بیعه ده؛ ځکه لومړۍ نوع بیعه په وفا (سپارلو) او مشتري ته د بائع لخوا د پیسو په سپارلو مشروطه ده او په هغې سره له منځه ځي، چې دا یوه جائزه بیعه ده، لازمه، بات او قطعي نه ده او مطلقه بیعه لازمه، بات او قطعي بیعه ده چې یو لوری هم له عوارضو پرته په یو طرفه ډول هغه ماتولی نشي.

د بیع الوفاء ماهیت

د بیع الوفاء په ماهیت کې اختلاف دی:

۱. ځینو ورته فاسده بیعه ویلي؛ ځکه د استرداد او نقض شرط پکې شته او دواړه لوري له اقالې پرته په یو طرفه اراده کولی شي عقد له منځه یوسي، چې دا شرط د بیعې د عقد د غوښتنو مخالف دی؛ ځکه د بیعې د عقد غوښتنه دا ده چې مبیعه د مشتري په ملکیت او ثمن د بائع په ملکیت کې په دوامداره توګه داخل شي او په یو طرفه اراده یې نقض نکرای شي، نو د دې ډلې په نظر بیع الوفاء، فاسده بیعه ده او مشروعیت نه لري.

۲. نورو ویلي: دا د فاسد رهن عقد دی؛ ځکه د عقد پر مهال، له مرهونې د استفادې شرط کېښودل، د رهن عقد فاسدوي، نو د دوی له نظره دا عقد جواز نه لري.

۳. بلې ډلې دا عقد، په عوض او گټې اخیستنې سره مشروط قرض گڼلې او په گټې اخیستنې مشروط قرض ناروا دی؛ په همدې سبب یې دا عقد ناجائز شمېرلې^(۱).

۴. نورو دا عقد، د لاندې ښوولونو لرونکې مستقل عقد شمېرلې:

الف - دا عقد د بیعې خصوصیت لرونکی دی. څرنگه چې شکل یې د بیعې دی، بائع، مشتري او د عقد محل (ثمن او مبیعه) پکې شته او د تصرف له حق (د مشتري له خوا له خپل ملکیت څخه د مبیعې د ایستلو تسلط) پرته، د بیعې ټول آثار ورباندې مرتب دي.

ب - همدا راز د رهن خصوصیت پکې شته. مبیعه د مرهونې په څېر له مشتري سره ايساره ده، تر څو چې پر بائع د مشتري حق (چې ثمن دي)، چې د دين په توگه پر بائع شته، مشتري ته ونه سپاري، مبیعه بائع ته نه ورکوي.

ج - دا عقد د قرض خصوصیت هم لري. هغه پیسې چې بائع ته ورکول کیږي د قرض په څېر دي؛ ځکه بائع یې په منفرده اراده مشتري ته ورکوي او مقابل (مبیعه) یې د بائع له ملکیت څخه ندی وتلی او د مشتري ملکیت ته ندی ننوتی.

له وروستي نظر سره سم، د حنفي او شافعي مذهب ځینو متأخرو علماوو دا عقد، د خلکو د اړتیا له امله روا گڼلې.

له همدې امله علماوو دا عقد له زرافې سره تشبیه کړی، چې بدن یې له اوښ، د پښو پنډې یې له غوا او رنګ او صورت یې له پړانګ سره ورته دی. (ابن نجیم، ۱۹۷۵م: ۹/۶)

څرنگه چې د بيع الوفاء په مشروعیت کې اختلاف شته: د زیاترو علماوو په آند فاسده او ځینو متأخرو علماوو د خلکو د اړتیا له امله روا بللې، خو له دې عقد څخه په ډډه کولو کې احتیاط دی او له اختلاف څخه وتل د علماوو په وړاندې مندوب او غوره کار دی. په حدیث شریف کې له مشتبه څیزونو څخه ځان ژغورل د سلامتیا لار بلل شوې.

۱- دوی په خپل استناد کې دا مقوله ذکر کړې: (کل قرض جر نفعاً فهو ربا) ځینې فکر کوي چې دا حدیث دی، خو دا مقوله ده، سره له دې چې معنی یې د علماوو په وړاندې مقبوله ده، خو معتبر حدیث نه دی، عجلوني وايي: «رواه الحارث بن أبي أسامة في مسنده عن علي رفعه، قال في التمييز وإسناده ساقط». (كشف الخفاء ۲/ ۱۲۵) الوراني په خپل کتاب المغني عن الحفظ والكتاب کې وايي: لم يصح فيه شيء، عن النبي (صلى الله عليه وسلم). او شمس الدين الحنبلي هغه په خپل کتاب جملة من الأحاديث الضعيفة والموضوعة کې راوړی.

نعمان بن بشیر - رضی الله تعالی عنه - له رسول الله صلی الله علیه وسلم خنجه روایت کړي: «الْحَلَالُ بَيْنَ وَبَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ فَمَنْ اتَّقَى الْمُشْتَبِهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعَرْضِهِ وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ كَرَّاعٍ يَزْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ». (بخاري ۱۴۱۴هـ: ۷۲۳/۲)

ژباړه: حلال ښکاره او حرام ښکاره دي، د دې دواړو تر منځ یو لږ چارې دي چې له دواړو سره مشابهت لري، ډیر خلک ورباندې نه پوهیږي، چا چې له مشتبهو څیزونو نه ډډه وکړه، خپل دین او عزت یې پاک او خوندي وساته، او څوک چې په مشکوکو گناهونو کې لویږي، داسې دی لکه هغه شپون چې د ساتل شوي ځای په شاوخوا کې (رمله) پیايي، ډیر امکان یې شته چې په هغه ځای کې (مالونه) ورگډ کړي.

په بیع الوفاء مرتب اثر

د عقار په مطلق ملکیت باندې درې ډوله حقونه مرتب کیږي:

۱- د تصرف حق. (د استهلاک یا تملیک له لارې له خپل ملکیت څخه د جنس ایستل)،

۲- د استعمال حق، چې شخص پخپله هغه وکړي او یا پکې واوسیږي.

۳- د استثمار حق، چې هغه په کرایه ورکړي او ثمره یې واخلي. په بات او قطعي بیعه باندې

دا درې واړه حقونه د مشتري لپاره مرتب کیږي.

خو د هغو علماوو په نظر چې بیع الوفاء یې روا گڼلې، لومړی ډول حق (د تصرف حق) ورباندې نه مرتب کیږي، مشتري نشي کولی هغه وپلوري، البته د استعمال او استثمار حق ورباندې مشتري ته مرتب کیږي.

د بیع الوفاء شرعي حکم

د بیع الوفاء د حکم په اړه مختلف نظرونه شته، په حنفي مذهب کې یې په اړه اته قولونه

نقل شوي دي. (ابن نجیم، ۱۹۷۵م: ۸/۶).

د مذاهبو په متقدمینو علماوو کې هیڅ یوه د هغه د جواز خبره نده کړې، بلکې له قواعدو

یې جوتیږي چې دا عقد فاسد دی؛ ځکه که بیعه یې وشمېرو، داسې شرط پکې شته چې د

بيعي د عقد د غوښتنو مخالف دي او مشروعيت يې په شرعي دلائلو کې نه دی راغلی، نو روا نه دی.

مشتري ته د دوام او استمرار په ډول د مبيعي د ملکیت انتقال او بائع ته د ثمن د ملکیت انتقال د بيعي د عقد غوښتنه ده او په دې عقد کې استمرار نفی شوی دی.

که يې رهن وېولو، له مرهونې څخه د استفادې شرط د رهن د عقد فاسدوونکی دی، چې دا شرط په دې عقد کې شته، يعنې دا عقد په مفسد شرط مشتمل دی.

که قرض وبلل شي، گټه را جلبوي او هغه هم روا نه ده. (الموسوعة الفقهية الكويتية:

۲۶۰/۹)

د حنفي او شافعي مذهب ځينو متأخرينو علماوو دا عقد روا بللی او حکمونه يې ورباندې مرتب گڼلي.

د دوی دليل بيع الوفاء ته د خلکو اړتيا ده، يو مهال د بخارا او مصر پر خلکو پورونه زيات شول، هغوی دې ډول عقد ته اړتيا پيدا کړه، څرنگه چې يې د جواز لپاره لارې وې، نو په مستقل ډول يې روا وگڼلو.

د جائز گڼلو لارې يې داسې دي، لکه په شافعي مذهب کې روا ده چې عاقدان د عقد له مجلس څخه وړاندې په استرداد موافقه وکړي او د عقد په مجلس کې يې يادونه ونکړي، عقد صحيح دی او دواړه بايد په خپلو وعدو وفا وکړي. (الهيتمي، (ب ت): ۱۵۷ / ۲)

بله لار دا ده چې د تلجې بيعه وگڼل شي، بائع د لارې شکوونکو له وېرې خپل مال د استرداد په شرط د سفر پر ملگري پلوري، خو د لارې له خطر څخه ځان وژغوري.

يا دا چې مبيعه مرهونه وگڼل شي او کله چې د رهن د عقد په صلب کې د استفادې شرط نه وي، بلکې له عقد وروسته راهن (گرو ورکوونکی) مرتهن ته د استفادې اجازه وکړي، په دې صورت کې ورته استفاده روا ده.

نو د ځينو شکلياتو په رعايت سره، د مذاهبو د متقدمينو علماوو په نظر هم، د بيع الوفاء هدف ته د رسېدو څو لارې موجودې وې، متأخرينو علماوو د يادو شکلياتو له رعايت پرته، د خلکو د اړتيا په بنسټ نوموړی عقد روا وگڼلو.

د تراث د کتابونو ځینې نصوص، چې بیع الوفاء یې د خلکو د اړتیا په بنسټ روا گڼلې، په لاندې توگه دي:

۱. مرغیناني وايي: «ومن جعل البيع الجائر المعتاد بيعا فاسدا يجعله كبيع المکره حتی ينقض بيع المشتري من غيره، لأن الفساد لفوات الرضا، ومنهم من جعله رهنا لقصد المتعاقدين، ومنهم من جعله باطلا اعتبارا بالهزل ومشايخ سمرقند رحمهم الله جعلوه بيعا جائزا مفيدا بعض الأحكام على ما هو المعتاد للحاجة إليه». (مرغینانی، ۱۴۰۷هـ، ۳/۲۷۶) ژباړه: چا چې مروجہ جایزه بیعه فاسده شمېرلې، هغه یې د مکره د بیعې په څېر گڼلې، په همدې سبب پر بل چا د مشتري بیعه ماتیرې؛ ځکه فساد یې د رضایت د نشتوالي له امله دی او ځینو هغه رهن بللی؛ ځکه چې عاقدانو یې قصد کړی، ځینو بیا باطله گڼلې او پر هازل یې قیاس کړې. د سمرقند مشائخو - رحمهم الله - هغه جائزه بیعه شمېرلې او ځینې حکمونه یې ورباندې مرتب کړي لکه چې مروج دي؛ ځکه اړتیا ورته موجوده ده.

۲. د هدایې شارح بابر تي وايي: «ومشايخ سمرقند جعلوه بيعا جائزا مفيدا بعض الأحكام وهو الانتفاع به دون البيع والهبة على ما هو المعتاد بين الناس للحاجة إليه، واختاره المصنف رحمه الله وأشار إليه بقوله البيع الجائر المعتاد». (البابرتي، ۱۳۸۹هـ، ۹/۱۵۶)

د سمرقند علماوو دا پوه روا بیعه گڼلې چې ځینې حکمونو ورباندې مرتب کیرې، لکه گټه اخیستل، نه پلورل او هبه کول؛ دا ځکه چې د خلکو ورته اړتیا او ورباندې تعامل دی. مصنف همدا نظر غوره گڼلی او په دې جمله کې «الْبَيْعُ الْجَائِزُ الْمُعْتَادُ» یې ورته اشاره کړې. ۳. ابن نجيم وايي: «وذكر الزيلعي أن الفتوى على أنه بيع جائز مفيد لبعض أحكامه من حل الانتفاع به إلا أنه لا يملك بيعه للغير». (ابن نجيم، ۱۹۷۵م: ۸/۶) ژباړه: زيلعي ويلي چې فتوا پر دې ده، چې دا بیعه جائزه ده، ځینې حکمونه رامنځته کوي، له هغې ډلې څخه د گټې اخیستلو جواز، خو په بل چا یې د پلورلو حق نه لري.

۴. زيلعي ويلي: «ومن مشايخ سمرقند من جعله بيعا جائزا مفيدا بعض أحكامه منهم الإمام نجم الدين النسفي فقال اتفق مشايخنا في هذا الزمان فجعلوه بيعا جائزا مفيدا بعض أحكامه وهو الانتفاع به دون البعض وهو البيع؛ لحاجة الناس إليه ولتعاملهم فيه، والقواعد قد تترك بالتعامل، وجوز الاستصناع لذلك، وقال صاحب النهاية وعليه الفتوى». (الزيلعي ۱۳۱۴هـ: ۱۴)

۱۸۴/۵ ژباړه: د سمرقند ځينو فقهاوو جائزه بيه گڼلې چې ځينې حکمونه ورباندې مرتبيري، له هغوی څخه يو هم امام نجم الدين نسفي دی، هغه ويلي: په دې زمانه که زموږ فقهاوو اتفاق کړی او دا يې جائزه بيه شمېرلې، ځينې حکمونه رامنځته کوي لکه گټه اخيستل، دا ځکه چې د خلکو ورته اړتيا او ورباندې تعامل دی، کله کله په تعامل سره قواعد پريښودل کيږي چې استصناع له همدې ډلې څخه ده. د نهايې ليکوال ويلي، چې پر همدې فتوا ده.

۵. په الأشباه والنظائر کې وايي: «السادسة: الحاجة تنزل منزلة الضرورة عامة كانت أو خاصة ولهذا جوزت الإجارة على خلاف القياس للحاجة... ومنها: ضمان الدرك جوز على خلاف القياس، ومن ذلك: جواز السلم على خلاف القياس لكونه بيع المعدوم دفعا لحاجة المفاليس، ومنها جواز الاستصناع للحاجة، ودخول الحمام مع جهالة مكثه فيها وما يستعمله من مائها... ومنها: الإفتاء بصحة بيع الوفاء حين كثر الدين على أهل بخارى وهكذا بمصر». (ابن نجيم، ۱۴۱۹هـ: ۱۱۴)

ژباړه: شپږم: حاجت که عام او يا خاص وي، د ضرورت ځای نيسي، له همدې امله د حاجت پر بنسټ د قياس په خلاف، اجاره روا گڼل شوې... له دې ډلې څخه (ضمان الدرك) دی چې د قياس خلاف روا گڼل شوی، له دې ډلې څخه د سلم جواز دی، چې د قياس خلاف، د مفلسانو د حاجت رفع کولو لپاره روا گڼل شوی؛ که نه په اصل کې د معدوم پلورل دي. له همدې ډلې څخه د حاجت په بنسټ د استصناع جواز، د حمام کولو د عقد جواز دی، سره له دې چې وخت تېرول او د کارول کېدونکو اوبو اندازه پکې مجهوله ده، له دې ډلې څخه د بيع الوفاء په رواوالي فتوا ده، کله چې د بخارا په خلکو دينونه زيات شول، همدا راز په مصر کې.

۶. د مجلة الأحكام العدلية په ۳۲ ماده کې راغلي: «الحاجة تنزل منزلة الضرورة عامة أو خاصة ومن هذا القبيل تجويز البيع بالوفاء حيث أنه لما كثر الدين على أهل بخارى، مست الحاجة إلى ذلك فصار مرعيا».

ژباړه: حاجت که عام وي يا خاص، د ضرورت ځای نیسي، د بيع الوفاء رواوالی له همدې ډلې دی؛ د بخارا پر خلکو چې کله پورونه زیات شول، بيع الوفاء ته ضرورت پېښ شو او علماوو دا ضرورت په حکم کې معتبر وگڼلو.

همدا راز د دې کتاب شپږم فصل يې د بيع الوفاء حکمونو ته ځانگړی کړی او له ۳۹۶ مادي څخه تر ۴۰۳ مادي پورې يې د هغې حکمونه په تفصيل سره بيان کړي.

۷. په درر الحکام شرح غرر الأحکام کې راغلي: «ذكر في مجموع النوازل اتفاق مشايخنا في هذا الزمان على صحته يبيعا على ما كان عليه بعض السلف». (منلا خسرو، (ب ت)، ۲/ ۲۰۷) په مجموع النوازل کې راغلي: په دې زمانه کې زموږ مشايخو د بيع الوفاء په صحت اتفاق کړی، هغسې چې د ځينو سلفو نظر و.

۸. ابن عابدين په خپله حاشيه رد المحتار کې د مشايخو د گڼو اقوالو په ترچ کې د جواز وروکوونکو قول هم رانقل کړی، وايي: «وقيل بيع يفيد الانتفاع به) هذا محتمل لأحد القولين: الأول - أنه بيع صحيح مفيد لبعض أحكامه من حل الانتفاع به إلا أنه لا يملك بيعه. قال الزيلعي في الإكراه وعليه الفتوى. الثاني - القول الجامع لبعض المحققين أنه فاسد في حق بعض الأحكام حتى ملك كل منهما الفسخ، صحيح في حق بعض الأحكام، كحل الإنزال ومنافع المبيع، ورهن في حق البعض حتى لم يملك المشتري بيعه من آخر ولا رهنه وسقط الدين بهلاكه، فهو مركب من العقود الثلاثة كالزرافة فيها صفة البعير والبقر والنمر، جوز لحاجة الناس إليه، بشرط سلامة البدلين لصاحبهما. قال في البحر وينبغي أن لا يعدل في الإفتاء عن القول الجامع. وفي النهر والعمل في ديارنا على ما رجحه الزيلعي». (ابن عابدين، ۱۴۲۱هـ/ ۲۷۷/۵) چا ويلي: داسې بيعه ده چې له مبيعي انتفاع اخيستل روا کوي) دا دوه احتماله لري: لومړی- دا صحيحه بيعه ده، ځينې حکمونه لکه د انتفاع روا کېدل پرې مرتب کيږي، خو د پلورلو حق يې نه لري. زيلعي په الإكراه کې ويلي: په همدې فتوا ده. دويم- د ځينو محققينو وينا ده چې دا بيعه په ځينو حکمونو کې فاسده ده، لکه دواړو ته د فسخي حق ورکول، په ځينو حکمونو کې صحيحه بيعه ده، لکه په کور کې د اوسېدلو او د مبيعي د منافعو په رواوالي کې، او په ځينو حکمونو کې د گروۍ حکم لري، لکه مشتري ته د پلورلو او گرو کولو واک نه انتقالېدل، همدا راز په له منځه تلو يې د دين ساقطېدل، يعنې دا

بیعه له درېو عقدونو څخه جوړه ده، لکه په زرافه کې چې د اوبښ، غوا او پړانگ صفتونه راتول شوي، د بدلونو د سلامتیا په شرط خلکو ته د اړتیا له مخې روا شوې. په البحر کې راغلي: په کار ده چې په فتوا کې له جامع قول څخه وانه وړي. په النهر کې راغلي: زموږ په سیمو کې عمل په هغه قول دی، چې زیلعي راجح گڼلی.

د لفظ او مقصد تر منځ تعارض

د عقدونو په تړلو کې که د لفظ او مقصد تر منځ تعارض واقع شي، مقصد ته اعتبار ورکول کیږي او د لفظ معنی پرېښودل کیږي.

د مجلة الأحكام العدلیه په دریمه ماده کې راغلي: «العبرة في العقود للمقاصد والمعاني لا للألفاظ والمباني» ولذا یجری حکم الرهن في البيع بالوفاء» په عقدونو کې مقصد او معنی ته اعتبار دی، نه الفاظو او بنا ته، له همدې امله په بیع الوفاء د رهن حکم جاري کیږي.

دوکتور وهبة زحيلي یې په تفسیر کې وایي: «ومعناها: أن ألفاظ العقود تحوّل العقد إلى عقد آخر إذا قصده العاقدان، فالحبة بشرط العوض، مثل وهبتك كذا بشرط أن تعطيني كذا، هي بيع؛ لأنها في معناه، فتأخذ أحكام البيع والكفالة بشرط عدم مطالبة المدين المكفول عنه: حوالة تأخذ أحكامها لأنها في معناها. والحوالة بشرط مطالبة المدين المحيل والمحال عليه: كفالة. والإعارة بعوض: إجارة. وبيع الوفاء عند الحنفية (وهو أن يبيع المحتاج إلى النقود عقاراً، على أنه متى وفى الثمن، استرد العقار) يأخذ غالباً أحكام الرهن؛ لأنه هو مقصود العاقدین». (الزحيلي، (ب ت)، ۱/ ۱۳۵)

ژباړه: د قاعدې معنی دا ده چې: د عقد الفاظ هغه مهال یو عقد په بل تبدیلوي، چې عاقدانو یې قصد کړی وي، نو د عوض په شرط هبه، لکه چې ووايي: دا مې درته هبه کړ، په دې شرط چې فلانی شی به ما ته راکړې، دا بیعه ده؛ ځکه چې دا صورت د بیعې په معنی دی، نو د بیعې حکم اخلي. د مدین، چې ورڅخه ضمانت اخیستل شوی وي، د نه مطالبې په شرط کفاله، حواله ده او د هغې حکمونه اخلي. د مدین له خوا د حواله کوونکي او حواله کړی شوي د مطالبې په شرط حواله، کفاله ده. د عوض په شرط اعاره، اجاره ده. د حنفیانو په نظر بیع

الوفاء (چې پیسو ته اړ شخص عقار وپلوري، په دې شرط چې هر وخت یې ثمن تسلیم کړي، عقار به بېرته اخلي) د رهن زیاتره حکمونه اخلي؛ ځکه چې همدا د عاقدانو مقصد دی. پورتنۍ قاعده د حنفی او شافعی دواړو مذهبونو په وړاندې معتبره ده. (الزحيلي، (ب ت)، ۱/ ۱۳۵)

زموږ په هیواد کې د مروجې گروهې ماهیت

زموږ په هیواد کې د مروجې گروهې صورت داسې دی: د عقار لرونکی پیسو ته اړتیا لري او د عقار په مقابل کې له بل چا پیسې اخلي، خپله له پیسو او مقابل لوری له عقار څخه گټه اخلي، کله چې مقابل لوري ته پیسې وسپاري، خپل عقار بېرته تر لاسه کوي. پورتنۍ صورت بیع الوفاء ده. اوس که هدف همدا وي، که عاقدان هر ډول الفاظ استعمال کړي، بیع الوفاء گڼل کیږي.

کېدای شي ووايي: ستا ځمکه مې په دومره پیسو په گرو واخیسته، یا خپله ځمکه مې په دومره پیسو تا ته په گرو درکړه، خو کله چې پیسې مستردې شوې، ځمکه به مستردیږي. یا ووايي: خپله ځمکه مې پر تا، په بیع الوفاء، په دومره پیسو وپلورله. که تفصیل یې هم ورنکړي او یواځې د گرو الفاظ یې وکارول او د تعاقّد له ظروفو او د زمانې له عرف څخه څرگندېده چې له گروهې څخه یې موخه بیع الوفاء ده او یو بل یې تصدیق کړل، تر منځ یې کوم اختلاف نه و، د تېرې شوې قاعدې پر بنسټ یې عقد بیع الوفاء گڼل کیږي. نو هیڅوک باید په دې تېر نه وځي چې زموږ په هیواد کې مروجې گروهې بیع الوفاء نده او ووايي چې بیع الوفاء روا، خو مروجې گروهې ناروا ده. هو که ووايي: بیع الوفاء روا نه گڼم، نو مروجې گروهې هم روا نه گڼم، بیا یې خبره توجیه لري.

د افغانستان په قوانینو کې د بیع الوفاء حکم

د افغانستان مدني قانون له ۱۱۳۶ مادې څخه تر ۱۱۵۱ مادې پورې د بیع الوفاء حکمونه په تفصیل بیان کړي، چې د زیاتو معلوماتو لپاره یې ځینې برخې دلته رانقلوو:

۱۱۳۶ ماده: د وفاء بيعه عبارت ده د مبيعې د بېرته رده ولو د حق لرلو څخه خرڅوونکي ته او د ثمن اخستونکي ته.

۱۱۳۷ ماده: د خرڅوونکي او اخستونکي د بېرته رده ولو حق د مدې پورې مشروط او مقيد کېدای نه شي، هره نوعه موافقه چه د هغې په خلاف صورت ومومي، باطله گڼل کېږي. ۱۱۳۸ ماده: د وفاء په بيعه کې اخستونکي کولی شي د مبيعې د ټولو يا يوې برخې گټو څخه استفاده وکړي مگر نه شي کولی چه مبيعې په بل چا خرڅه کړي يا د هغې د رقبې ملکيت په بل يو سبب د سببونو څخه نقل کړي.

۱۱۳۹ ماده: خرڅوونکي هغه وخت کولی شي چه د وفاء په بيعې کې مبيعې خرڅه کړي چه اخستونکي ورڅخه د ثمن د بېرته رده ولو غوښتنه وکړي او خرڅوونکي يې د مبيعې د خرڅولو څخه د ثمن په اداء کولو قادر نه وي.

۱۱۴۰ ماده: (۱) د وفاء په بيعه کې، مبيعې د بېرته رده ولو تر وخته پورې د اخستونکي ملکيت گڼل کېږي او د ملکيت پورې مربوطې قاعدې په هغې کې مراعته کېږي. (۲) د وفاء په بيعې کې اخستونکي کولی شي تر هغې پورې د مبيعې څخه د ملکيت استفاده وکړي تر څو چه ورته د خرڅوونکي له خوا، حق رد کړي شي، مگر دا چه د هغه عمل غش ولري.

۱۱۴۱ ماده: (۱) د مبيعې بېرته رده ول په داسې رسمي خبرتيا صورت مومي چه د اخستونکي له خوا صادرېږي.

(۲) د خبرتيا د پوره کېدو وروسته د بيعې عقد فسخ کېږي، اخستونکي به مبيعې د هغه تضميناتو څخه خالي بېرته رده وي چه په هغې يې وارد کړي دي.

۱۱۴۳ ماده: که اخستونکي په مبيعې باندې گټه ور او ضروري مصرفونه کړي وي او د هغې په سبب د مبيعې قيمت لوړ شوی وي، د هغې د غوښتنې حق لري، خو په دې شرط چه ذکر شوي مصرفونه د خرڅوونکي په اجازې شوي وي او اسراف په کې نه وي شوی.

د اولو الأمر (چارواکو) د اطاعت حکم

د هغه هیواد قوانین چې په قانون جوړونه کې یې د اسلامي شریعت پابندي کړې وي، د اولو الأمر حکم گڼل کیږي او د دوی امر منل واجب دي.

الله تعالی فرمایي: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النِّسَاء : ۵۹] اې مؤمنانو! د الله اطاعت کوئ او د رسول او ستاسو د چارواکو اطاعت کوئ.

ابو هريرة- رضي الله تعالى عنه- له رسول الله- صلى الله عليه وسلم- څخه روایت کړي: «من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن يطع الأمير فقد أطاعني ومن يعص الأمير فقد عصاني وإنما الإمام جنة يقاتل من ورائه ويتقى به فإن أمر بتقوى الله وعدل فإن له بذلك أجرا وإن قال بغيره فإن عليه من». (صحيح البخاري، ۴ / ۵۰)

چا چې زما اطاعت وکړ نو د الله - جل جلاله - اطاعت یې کړې او چا چې زما نافرمانی وکړ نو د الله - جل جلاله - نافرمانی یې کړې او چا چې د امیر اطاعت وکړ نو زما اطاعت یې کړې او چا چې د امیر معصیت وکړ نو زما معصیت یې کړې، امام خو یواځې یو ډال دی چې تر شا یې جگړه کیږي او ځان ورباندې ساتل کیږي، که د الله - جل جلاله - په تقوا یې امر کاوو او عدل یې وکړ، نو په هغه اجر ورکول کیږي او که بل څه یې ویل، نو هغه په ده دي. له ابن عمر - رضي الله عنهما - څخه روایت دی، چې رسول الله- صلى الله عليه وسلم- فرمایلي: «السمع والطاعة حق ما لم يؤمر بالمعصية فإذا أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة». (صحيح البخاري، ۴ / ۵۰)

ژباړه: اوریدل او منل حق او لازم دي تر هغه پورې چې چا ته د ناروا امر نه وي شوی، کله چې د ناروا امر ورته وشو نو نه اوریدل شته او نه منل.

له عباده بن صامت- رضي الله تعالى عنه- څخه روایت دی: «بايعنا على السمع والطاعة في منشطنا ومكرهنا وعسرنا ويسرنا وأثرة علينا وأن لا ننازع الأمر أهله إلا أن تروا كفرا بواحا عندكم من الله فيه برهان». (صحيح البخاري، ۹ / ۴۷، صحيح مسلم، ۳ / ۱۴۷۰)

ژباړه: موږ له رسول الله- صلى الله عليه وسلم- سره په اوریدلو او منلو تړون وکړ، په لیوالتیا او ناخوښۍ کې، په سختۍ او آسانی کې او په موږ باندې د بل چا د غوره کولو په صورت

کې او دا چې له چارواکو سره به په چارو کې شخړه نه کوو، خو که ښکاره کفر مو وليده، له تاسو سره د هغه په هکله له الله تعالی څخه ښکاره دليل وو. (نو بيا شخړه کول په کار دي) نووي -رحمه الله- ښکاره کفر په معاصي او گناهونو سره شرحه کړې، نو د ده په نزد عملي کفر مراد دی نه عقيدوي کفر. (النووي ۱۳۹۲هـ / ۱۲ / ۲۲۹) ^(۱)

همدار راز انس -رضي الله تعالی عنه - له رسول الله - صلی الله عليه وسلم - څخه روايت کړې، چې هغه مبارک فرمايلي: «اسمعوا وأطيعوا وإن استعمل عبد حبشي كأن رأسه زبيبة». (صحيح البخاري، ۹ / ۶۲)

ژباړه: واورئ او ومنئ که څه هم په تاسو يو حبشي مړې وټاکل شي، چې سر يې د ممیز په څېر (تور، يا وړوکي) وي.

له ابو ذر- رضي الله تعالی عنه - څخه روايت دی: «إن خليلي أوصاني أن أسمع وأطيع وإن كان عبدا حبشيا مجذع الأطراف». (صحيح مسلم د حديث شميره: ۱۸۳۷)

ژباړه: بيشکه زما گران دوست امر راته کړې چې واورم او ومنم، که څه هم (زما امير) بې لاسو او بې پښو حبشي مړې وي.

ابن عابدين په رد المحتار کې يو مطلب راوړی: «مطلب طاعة أولي الأمر واجبة». (ابن عابدين، ۱۴۲۱هـ / ۷ / ۵۳) او له علماوو يې نقل کړي چې له معصيت نه پرته په نورو چارو کې د اولو الامر اطاعت واجب دی.

نووي (رحمه الله) د مسلم په شرحه کې وايي: «أجمع العلماء على وجوبها في غير معصية وعلى تحريمها في المعصية». (النووي، ۱۳۹۲هـ / ۱۲ / ۲۲۲)

ژباړه: په روا کې د امام د اطاعت په وجوب او په ناروا کې يې په تحريم علماوو اجماع کړې ده.

۱- نووي د مسلم په شرحه کې وايي: «والمراد بالكفر هنا المعاصي ومعنى عندكم من الله فيه برهان أي تعلمونه من دين الله تعالى ومعنى الحديث لا تنازعوا ولاية الأمور في ولايتهم ولا تعترضوا عليهم إلا أن تروا منهم منكرا محققا تعلمونه من قواعد الإسلام، فإذا رأيتم ذلك فأنكروه عليهم وقولوا بالحق حيث ما كنتم». (النووي، ۱۳۹۲هـ / ۱۲ / ۲۲۹)

د چارواکو د اطاعت سیمه

د چارواکو د اطاعت دائره مباح کارونه او هغه چارې چې حکم یې اختلافي وي، دي. چارواکي کولی شي چې خلک د معتبرو علماوو له ډلې څخه د یوه عالم په نظر مجبور او ملزم کړي.

د طلب له اړخه د مکلف د فعل شرعي صفت په درې ډوله دی: مطلوب فعل، ممنوع فعل او مخیر فعل.

مطلوب فعل په دوه ډوله دی: په جزم سره غوښتل شوی، چې هغه ته فرض او واجب ویل کیږي. په غیر جزم سره غوښتل شوی، چې هغه ته مندوب ویل کیږي.

ممنوع فعل هم په دوه ډوله دی: په جزم سره منع شوی، چې حرام او مکروه تحریمي بلل کیږي. په غیر جزم ډول منع شوی، چې د تنزیهي مکروه په نامه یادېږي. مخیر فعل ته مباح ویل کیږي.

نو د شرعي توصیف په بنسټ د مکلف فعل د طلب او منع له نظره په اووه ډوله دی: ۱- فرض، ۲- واجب، ۳- مندوب (چې په سنتو او مستحبو مشتمل دی)، ۴- مباح، ۵- حرام، ۶- تحریمي مکروه، ۷- تنزیهي مکروه.

د دلیل د قوت په اعتبار شرعي حکم په دوه ډوله دی: قطعي حکم او اجتهادي حکم، قطعي حکم هغه دی، چې په قطعي الثبوت او قطعي الدلاله دلیل ثابت شوی وي او اجتهادي حکم هغه دی، چې په ظني او محتمل دلیل ثابت شوی وي. د قطعي حکم ځانګړتیا دا ده چې د امت علماوو پکې اختلاف نه وي کړی، نو په اجماع سره ثابت وي.

د ظني او اجتهادي حکم ځانګړتیا دا ده، چې د امت علماوو پکې اختلاف کړی وي او په اړه یې اجماع نه وي.

د مطلوب او ممنوع شپږ ډوله فعلونه (فرض، واجب، مندوب، حرام، تحریمي مکروه او تنزیهي مکروه) د الله تعالی او رسول الله د اطاعت په دائره کې داخل دي، البته که چارواکي د دوی سره سم امر وکړي، نور هم مؤکد کیږي. یو ډول فعل چې مباح دی، له چارواکو څخه باید پیروي پکې وشي. که چارواکو د مصالحو د جلب یا د ضرر د دفع کولو لپاره ممنوع یا

مطلوب وگرځولو، یا یې په هغه عمل کې شرطونه کېښودل، په رعیت د الله تعالی له طرفه لازم دي چې د هغوی پیروي وکړي.

همدا راز چارواکي صلاحیت لري، چې په اجتهادي حکمونو کې (چې مجتهدینو پکې مختلف نظریات ورکړي وي) یو نظر غوره کړي او د فرمان او قانون په بڼه یې په خلکو لازم کړي.

دا خبره باید تل په یاد ولرو، چې د احکامو شارع او مطلق مطاع یواځې الله تعالی دی، د تحریم او تحلیل حق یواځې د هغه دی او د چارواکو اطاعت د الله تعالی په اطاعت بنا دی، نو قانون جوړوونکی، محلل، محرم او حقیقي شارع الله تعالی دی او د چارواکو اطاعت د الله تعالی په امر لازم دی.

د چارواکو اطاعت په تخیري حکمونو کې واجب دی. که چارواکي کوم مباح پر خلکو لازم کړي، یا یې ممنوع او یا قید ورباندې کېږدي، اطاعت یې پکې واجب دی. همدا راز په اجتهادي حکمونو کې د چارواکو اطاعت لازم دی، که یې یو نظر پر بل نظر وړاندې کړ، په رعیت لازم دي چې پیروي یې وکړي^(۱).

د چارواکو له خوا د مباح تقيید او د یو اختلافي نظر الزامي کول، مستقلة تشریع نده. دا خبره باید په پام کې وي، چې چارواکي د تحلیل او تحریم واک نه لري، بلکې الله تعالی په مباحو کې تحلیل او تحریم د دوی د امر او نهی پورې تړلی، نو محرم او محلل الله تعالی دی، الله تعالی د الزام علت د چارواکو امر او نهی بللې، نو د دوی په امر او نهی وجوب او حرمت راځي.

۱- ابن نجیم - رحمه الله - د کنز په شرحه کې وايي: (لَأَنَّ طَاعَةَ الْإِمَامِ فِيمَا لَيْسَ بِمَعْصِيَةٍ فَرَضٌ فَكَيْفَ فِيمَا هُوَ طَاعَةٌ) (ابن نجیم، (۱۹۷۵م): ۵ / ۱۵۲). همدا راز دا عبارت په بدائع الصنائع (ج ۷ ص ۱۴۰) کې هم راغلی. علامه کاساني په بل ځای کې لیکي: (وإذا أمر عليهم بکلفهم طاعة الأمير فيما يأمرهم به وينهاهم عنه، لقول الله تبارك وتعالى {يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم} وقال عليه الصلاة والسلام: اسمعوا وأطيعوا ولو أمر عليكم عبد حبشي أبعد ما حکم فيکم بکتاب الله تعالی، ولأنه نائب الإمام، وطاعة الإمام لازمة کذا طاعته، لأنها طاعة الإمام إلا أن يأمرهم بمعصية فلا تجوز طاعتهم إياه فيها، لقوله عليه الصلاة والسلام: لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق، ولو أمرهم بشي، لا يدرن أن ينتفعون به أم لا، فينبغي لهم أن يطيعوه فيه إذا لم يعلموا كونه معصية، لأن اتباع الإمام في محل الاجتهاد واجب كاتباع القضاة في مواضع الاجتهاد). (الكاساني، (۱۴۰۴ هـ) ۷ / ۹۹)

همدا راز په اجتهادي حکمونو کې خلک د الله تعالی له لوري مکلف دي، چې له معتبرو علماوو څخه د یوه په نظر عمل وکړي: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳] که تاسو نه پوهیږي، له اهل علمو څخه پوښتنه وکړئ.

په اهل علمو کې د معین شخص پیروي لازمه نده، که مکلف له معتبرو مجتهدینو څخه د هر یوه پیروي وکړي، گناه نه لري، اوس که چارواکي له دې اجتهادونو څخه په یوه اجتهاد خلک مکلف کړي، اطاعت یې لازم دی.

د چارواکو د اوامرو د اطاعت د لزوم شرط

د چارواکو د اوامرو د اطاعت د لزوم له شرطونو څخه ځینې یې دا دي:

۱. دوی به د مصالحو او مفاسدو په رعایت اوامر صادروي؛ هغه اوامر چې یوازې په خلکو سختي راولي او کومه گټه پکې نه وي، یا یې گټه یوازې چارواکو ته رسیږي، د عامو خلکو پکې زیان وي، منل یې لازم نه دي؛ ځکه منل شوې فقهي قاعده ده: چې د رعیت په هکله تصرف، د دوی په گټو پورې خورند دی؛ که په تصرف کې گټه نه وي، هغه ناسم دی.

چارواکي به په هغو چارو کې اوامر صادروي چې ټولنیز سلوک (کړه وړه) وي؛ په ځانگړو کړو وړو کې چې په نورو پورې اړه ونه لري، لکه ځانگړي عبادات، په دې کې مسلمانان آزاد دي، چې د هر مجتهد نظر یې خوښ وي عمل پرې کولی شي؛ له همدې کبله امام مالک جعفر منصور خلیفه ته اجازه ورنکړه چې د ده مذهب په ټول اهل خلافت الزامي کړي. همدا راز ابن تیمیه ویلي: حاکم لپاره جواز نه لري چې خلک په خصوصي چارو او عباداتو کې په یو مذهب مکلف کړي (۱)

۱ - "فصل فيما جعل الله للحاكم أن يحكم فيه وما لم يجعل لواحد من المخلوقين الحكم فيه بل الحكم فيه على جميع الخلق لله تعالى ولرسوله . ليس لأحد من الحكام أن يحكم فيه على غيره ولو كان ذلك الشخص من آحاد العامة، وهذا مثل الأمور العامة الكلية التي أمر الله جميع الخلق أن يؤمنوا بها ويعملوا بها وقد بينها في كتابه وسنة رسوله . بما أجمعت عليه الأمة أو تنازعت الأمة فيه إذا وقع فيه نزاع بين الحكام وبين آحاد المسلمين: من العلماء أو الجند أو العامة أو غيرهم لم يكن للحاكم أن يحكم فيها على من ينازعه ويلزمه بقوله ويمنعه من القول الآخر فضلا عن أن يؤذيه أو يعاقبه، مثل أن يتنازع حاكم أو غير حاكم في قوله تعالى: (أو لامستم النساء هل المراد به

۲. بل دا چې قوانین او فرامین به له شورا څخه صادرېږي؛ استبدادي او امر مشروعیت نه لري؛ ځکه استبداد د الله د حکم مخالفت دی، الله تعالی فرمایي: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸] او چاره یې په خپل منځ کې په مشوره وي.

د بيع الوفاء د مشروعیت په اړه د مدني قانون د تجویز اغېز

هغه وضعي قوانین چې په شریعت پابند وي، د چارواکو امر شمېرل کېږي او په اجتهادي چارو کې د چارواکو امر واجب الاتباع دی. بيع الوفاء هم له اجتهادي چارو څخه ده او د هیواد په قوانینو کې روا ګڼل شوې، نو د چارواکو د تجویز په بنسټ - کم تر کمه - هیڅوک یې باید نامشروع ونه شمیري.

الجماع؟ کما فسره ابن عباس وغيره وقالوا: إن مس المرأة لا ينقض الوضوء، لا لشهوة ولا لغير شهوة. أو المراد به اللمس بجميع البشرة إما لشهوة وإما مطلقاً؟ كما نقل الأول عن ابن عمر. والثالث قاله بعض العلماء... وكذلك تنازع المسلمون في الوضوء من خروج الدم بالفساد والحجامة والجرح والرعاف وفي "القي" ... وكذلك تنازعوا في كثير من مسائل الطلاق والإيلاء وغير ذلك وكثير من مسائل العبادات في الصلاة والصيام والحج وفي مسائل زيارات القبور؛ منهم من كرهها مطلقاً ومنهم من أباحها ومنهم من استحبه إذا كانت على الوجه المشروع وهو قول أكثرهم.

وتنازعوا في "السلام على النبي": هل يسلم عليه في المسجد وهو مستقبل القبلة؟ أو مستقبل الحجرة؟ وهل يقف بعد السلام يدعو له أم لا؟ وتنازعوا أي المسجدين أفضل: المسجد الحرام أو مسجد النبي صلى الله عليه وسلم. واتفقوا على أنهما أفضل من المسجد الأقصى واتفقوا على أنه لا يستحب السفر إلى بقعة للعبادة فيها غير المساجد الثلاثة واتفقوا على أنه لو نذر الحج أو العمرة لزمه الوفاء بنذره واتفق الأئمة الأربعة والجمهور على أنه لو نذر السفر إلى غير المساجد الثلاثة لم يلزمه الوفاء بنذره وتنازعوا فيما إذا نذر السفر إلى المسجدين إلى أمور أخرى يطول ذكرها. وتنازعوا في بعض تفسير الآيات وفي بعض الأحاديث: هل ثبتت عن النبي صلى الله عليه وسلم؟ أو لم تثبت؟ فهذه الأمور الكلية ليس لحاكم من الحكام كائناً من كان - ولو كان من الصحابة - أن يحكم فيها بقوله على من نازعه في قوله فيقول: ألزمته أن لا يفعل ولا يفتي إلا بالقول الذي يوافق لمذهبي؛ بل الحكم في هذه المسائل لله ورسوله والحاكم واحد من المسلمين فإن كان عنده علم تكلم بما عنده وإذا كان عند منازعه علم تكلم به فإن ظهر الحق في ذلك وعرف حكم الله ورسوله وجب على الجميع اتباع حكم الله ورسوله وإن خفي ذلك أقر كل واحد على قوله - أقر قائل هذا القول على مذهبه وقائل هذا القول على مذهبه - ولم يكن لأحدهما أن يمنع الآخر إلا بلسان العلم والحجة والبيان فيقول ما عنده من العلم. (مجموع فتاوى ابن تيمية، ۳۵/ ۳۵۷)

خو دا چې چارواکو یې په ترسره کولو امر نه دی کړی، خلک کولی شي ورڅخه ډډه وکړي.

په شرعي مسائلو کې د انکار حکم

په هغو مسائلو کې چې د اهل سنت والجماعت د علماوو تر منځ پکې اختلاف وي، شخص کولی شي هغه نظر چې د ده په گومان راجح وي، بیان او د عمل لپاره غوره کړي، خو د نورو په نظر انکار نشي کولی؛ ځکه په اختلافي مسائلو کې حق مشخص نه دی او په اجتهادي مسائلو کې د هر معتبر عالم نظر د صواب او خطا احتمال لري، نو په مقابل لوري باید انکار ونشي.

علما کولی شي هغه لاره خلکو ته روښانه کړي، چې پکې احتیاط او خلکو ته گټه ده، خلک هغې ته وهڅوي؛ ځکه له اختلاف څخه وتل مستحبه چاره ده.

الله تعالی په قرآن کریم کې امر کړی: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳] که تاسو نه پوهیږئ، له اهل علمو څخه پوښتنه وکړئ.

نو که یو مسلمان د کوم معتبر عالم په نظر عمل وکړي، له اهل علمو څخه یې پوښتنه کړې او هغه یې عملي کړی، د شریعت له نظره قاصر او گناهگار نه شمېرل کیږي. هېڅ عالم په اختلافي مسائلو کې خپل نظر په خلکو الزامي ندی گڼلی.

هو که یو شخص په ځان د مذهب پیروي لازمه کړي، پدې اړه دوه نظره دي: لومړی دا چې پیروي ورباندې لازمیږي. دویم دا چې نه لازمیږي، په هر حال دا موضوع د بیع الوفاء په اړه کوم اغېز نه لري؛ ځکه د افغانستان خلک په حنفي مذهب دي او د بیع الوفاء جواز او ممنوعیت دواړه د مذهب په داخل کې د علماوو قولونه دي^(۱).

۱- ابن امیر الحاج حنفی په شرح تحریر کې لیکي: «فَلَوْ اتَّزَمَ مَذْهَبًا مُعَيَّنًا كَأَيِّ خَنِيْفَةٍ أَوْ الشَّافِعِيَّ فَهَلْ يُلْزَمُهُ الْإِسْتِمْرَارُ عَلَيْهِ فَلَا يَغْدُلُ عَنْهُ فِي مَسْأَلَةٍ مِنَ الْمَسَائِلِ (فَقِيلَ يُلْزَمُ) ؛ لِأَنَّهُ بِاتِّزَامِهِ يَصِيرُ مُلْزَمًا بِهِ كَمَا لَوْ اتَّزَمَ مَذْهَبَهُ فِي حُكْمِ خَادِيَةِ مُعَيَّنَةٍ؛ وَلَأنَّهُ اعْتَقَدَ أَنَّ الْمَذْهَبَ الَّذِي انْتَسَبَ إِلَيْهِ هُوَ الْحَقُّ فَعَلَيْهِ الْوَفَاءُ بِمُوجِبِ اعْتِقَادِهِ. (وَقِيلَ لَا) يُلْزَمُ، وَهُوَ الْأَصَحُّ كَمَا فِي الرَّافِعِيِّ وَغَيْرِهِ؛ لِأَنَّ اتِّزَامَهُ غَيْرُ مُلْزِمٍ إِذْ لَا وَاجِبَ إِلَّا مَا أَوْجَبَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَمْ يُوجِبِ اللَّهُ وَلَا رَسُولُهُ عَلَى أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ أَنْ يَتِمَّ مَذْهَبَ بِمَذْهَبِ رَجُلٍ مِنَ الْأُمَّةِ فَيَقْلُدَهُ فِي دِينِهِ فِي كُلِّ مَا يَأْتِي وَيَذَرُ ذُونَ غَيْرِهِ». (التقرير والتحجير: ۴۶۸/۳).

نووي - رحمه الله - د مسلم په شرحه کې ليکي: «ثم العلماء انما ينكرون ما أجمع عليه، أما المختلف فيه فلا إنكار فيه؛ لأن على أحد المذهبين كل مجتهد مصيب، وهذا هو المختار عند كثيرين من المحققين أو أكثرهم، وعلى المذهب الآخر المصيب واحد والمخطئ غير متعين لنا، والإثم مرفوع عنه، لكن إن ندبه على جهة النصيحة إلى الخروج من الخلاف فهو حسن محبوب مندوب إلى فعله برفق، فإن العلماء متفقون على الحث على الخروج من الخلاف إذا لم يلزم منه إخلال بسنة أو وقوع في خلاف آخر. (النووي، (١٣٩٢هـ) ٢٣ / ٢)

بيا پوه شه چې علما يواځې او يواځې په هغو مسائلو کې خلک منع کوي چې اجماع پرې رامنځته شوې وي، په هغو مسائلو کې منع کول نشته چې اختلاف پکې وي؛ ځکه له دوو يو مذهب دا دی، چې هر مجتهد په حقه گڼل کېږي او همدا نظر د ډېرو يا زياترو محققينو په وړاندې غوره دی. په بل مذهب يو حق ته رسېدلی خو هغه چې خطا شوی موږ ته معلوم نه دی او گناه پرې نشته. خو که کوم عالم په نرمۍ سره خلک له اختلاف څخه وتلو ته وهڅوي، ښه کار دی؛ ځکه علما له اختلاف څخه وتلو ته په هڅولو اتفاق لري په دې شرط چې کوم سنت إخلال نشي يا په بل خلاف کې پرې نه وځي.

همدا راز ملا علي قاري وايي: «ثم إنه إنما يأمر وينهي من كان عالماً بما يأمر به وينهى عنه، وذلك يختلف باختلاف الشيء، فإن كان من الواجبات الظاهرة أو المحرمات المشهورة كالصلاة والصيام والزكاة والزنا والخمر ونحوهما فكل المسلمين عالم بها، وإن كان من دقائق الأفعال والأقوال وما يتعلق بالاجتهاد لم يكن للعوام مدخل فيه؛ لأن إنكاره على ذلك للعلماء، ثم العلماء إنما ينكرون ما أجمع عليه الأئمة، وأما المختلف فيه فلا إنكار فيه». (الهروي، (١٤٢٢هـ): ١٥ / ٦) پوه شه چې امر او نهی به هغه څوک کوي، چې د هغې چارې چې دی پرې امر يا نهی کوی، په حکم پوه وي او دا حکم په بېلا بېلو چارو کې توپیر لري، که له مشهورو واجباتو او محرماتو څخه وي، لکه لمونځ، روژه، زکات، زنا، شراب او داسې نور، نو ټول مسلمانان پرې عالمان دي. خو که د دقيقو افعالو او اقوالو (واړه مسائل چې پوره روښانه نه وي) څخه وي، يا دا چې د اجتهاد پورې اړه ولري، نو عوام پکې مداخله نشي کولی؛ ځکه د دې چارو منع يواځې د علماوو کار دی. اوس پوه شه چې علما يواځې او يواځې په هغو چارو

کې انکار کوي، چې امت يې په اړه اجماع کړې وي او هغه چارې چې په اړه يې اختلاف دی، په هغې کې هېڅ انکار نشته.

د بيع الوفاء د ثمنو د زکات حکم

د هغو پیسو د زکات مکلفیت چې په بيع الوفاء کې د مبیعې په مقابل کې راغلي او له بائع سره دي، پر بائع دی که پر مشتري؟

څرنگه چې دا پیسې اصلاً د مشتري ملکیت دی او اوس هم کولی شي چې په خپله یو طرفه اراده هغه له بائع څخه تر لاسه کړي او مبیعه مسترد کړي، نو د قرض سره مشابهت لري او د دین او قرض زکات په دائن باندې دی، په دې بنسټ د دې پیسو زکات هم په مشتري دی.

له بل پلوه مشتري د نوموړو پیسو په عوض کې مبیعه لاس ته راوړې او دوه عوضونه په یو ملکیت کې نه جمع کیږي، نو پیسې باید د بائع ملکیت او همغه یې زکات ورکړي.

د پورتنی استدلال په بنسټ، د بيع الوفاء په پیسو کې د زکات د مکلف ټاکلو په اړه علما درې ډلې دي: لومړۍ - زکات په مشتري دی، دویم - زکات په بائع دی. دریم - زکات په دواړو دی؛ ځکه په دواړو دلیلونو باید عمل وشي. (ابن عابدين، (۱۴۲۱هـ) / ۲ / ۲۶۱) (۱)

۱- ابن عابدين وايي: «مطلب في زكاة ثمن المبيع وفاء، تنمة: قالوا: ثمن المبيع وفاء إن بقي حولا فركاته على البائع؛ لأنه ملكه، وقال بعض المشايخ: على المشتري؛ لأنه يعده مالا موضوعا عند البائع، فيؤاخذ بما عنده (بدائع) وذكر في الذخيرة أن زكاته عليهما؛ للتعليلين المذكورين». (حاشية ابن عابدين ج ۲ ص ۲۶۱)

پايښې

د څېړنې په پای کې موږ لاندې پایلو ته رسیږو:

۱- زموږ په هیواد کې د گروې په نوم دود تړون، چې یو لوری عقار، (ځمکه، کور یا دوکان) بل لوري ته د نقدو پیسو په مقابل کې سپاري، چې کله یې پیسې بیرته ورکړې نو عقار به ورگړځوي، په حقیقت کې بيع الوفاء دی.

۲- شرعي گروې چې د دین (پور) د تضمین لپاره د ځمکې یا بل د انتقال وړ جنس د پور څښتن ته سپارل دي، چې کله دین ادا شو، ګاڼه شوی مال به بیرته خپل مالک ته سپاري، په اتفاق سره جواز لري.

۳- که په عقدونو کې د الفاظو او معناګانو تر منځ ټکر راشي، معنا ته اعتبار ورکول کیږي، نه لفظ ته، نو که بيع الوفاء د گروې په نوم منعقد شي، بيع الوفاء ګڼل کیږي.

۴- د بيع الوفاء د مشروعیت په هکله د علماوو اختلاف شته، خو راجح خبره دا ده چې دا عقد مشروع دی.

۵- د افغانستان په مدني قانون کې بيع الوفاء مشروع ګڼل شوې ده، قانون د چارواکو امر ګڼل کیږي او د چارواکو امر په دغسې مواردو کې الزام راولي او اختلاف مرفوع کوي.

۶- په اختلافي مسائلو کې د احتیاط او متفق علیه حکم لور ته تشویق او دعوت شته، خو انکار، رټل او په زور منعه کول جواز نه لري.

۷ - د بيع الوفاء په پیسو کې د زکات د مکلف ټاکلو په اړه علما درې ډلې دي: لومړۍ - زکات په مشتري دی، دویم - زکات په بائع دی. دریم - زکات په دواړو دی، خو راجح خبره دا ده چې زکات په بائع دی.

سرچینی

- قرآن کریم
- ابن عابدین، علاء الدین محمد بن محمد، (۱۴۲۱هـ) رد المحتار علی الدر المختار، دار الفکر.
- ابن تیمیه، شیخ الاسلام، أحمد، (۱۴۲۵هـ) مجموع الفتاوی، جمع وترتیب: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، د مجمع الملك فهد چاپ، مدینه منوره.
- ابن قدامه، (۱۹۹۷م) المغنی، د عبد الله التركي او عبد الله الحلو تحقیق، درپیم چاپ، دار عالم الكتب، ریاض.
- ابن نجیم، زین الدین بن ابراهیم بن محمد المصري، (۱۴۱۹هـ) الأشباه والنظائر، لومړی چاپ، دار الكتب العلمية، بیروت.
- ابن نجیم، زین الدین بن ابراهیم بن محمد المصري، (۱۹۷۵م) البحر الرائق، دوهم چاپ، دار الكتاب الاسلامیه.
- البابرتی، محمد بن محمد بن محمود، (۱۳۸۹هـ) العناية شرح الهدایه، له شرح فتح القدير سره یو ځای چاپ، د البایي الحلبي چاپ، مصر.
- البخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۱۴هـ) صحیح البخاری، محقق: د. مصطفى ديب البغا، دار ابن کثیر، دمشق، پنځم چاپ.
- البهوتي، منصور بن یونس بن ادريس، (۱۳۸۸هـ) کشاف القناع عن متن الإقناع، تعلیق المصیلحي، مكتبة النصر الحديثه، ریاض.
- الحطاب، شمس الدین، محمد بن محمد، (۱۴۱۲هـ) مواهب الجلیل فی شرح مختصر الخلیل، دار الفکر، درپیم چاپ.
- الزحيلي، وهبة بن مصطفى، (ب ت) الفقه الإسلامي وأدلته، څلورم چاپ، دار الفکر، دمشق.
- الزيلعي، عثمان بن علي، (۱۳۱۴هـ) تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق، بحاشیه الشلبي، لومړی چاپ، الأميریه، بولاق، مصر.

- الشوکاني، محمد بن علي، (۱۹۷۳م) نیل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار، دار الجیل، بیروت.
- الکاساني، ابو بکر بن مسعود، (۱۹۰۴ هـ) بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، المكتبة الحبيبية، پاکستان.
- المرغيناني، علي بن أبي بکر، (۱۴۰۷هـ) الهداية شرح بداية المبتدي، ادارة القرآن والعلوم الإسلامية، کراچی، پاکستان.
- مجموعة من المؤلفين، (۱۴۰۴ - ۱۴۲۷ هـ) الموسوعة الفقهية الكويتية، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، کویت.
- مجموعة من المؤلفين، (ب ت) مجلة الأحكام العدلية، تحقيق: نجيب هوايني، نور محمد كتب خانه، کراتشي.
- منلا خسرو، (ب ت) درر الحکام شرح مجلة الأحکام، بحاشيته: غنية ذوي الأحکام في بغية درر الأحکام، للشرنبلالي، دار احیاء الكتب العربية.
- النيشاپوري، مسلم بن حجاج، (ب ت) صحيح مسلم، محقق: محد فؤاد عبد الباقي، دار احیاء تراث عربي، بیروت.
- النووي، يحيى بن شرف الدين، (ب ت) المجموع شرح المذهب، دار الفكر، بیروت.
- النووي، يحيى بن شرف الدين، (۱۳۹۲هـ) المنهاج شرح صحيح مسلم، المشهور بشرح النووي، دار احیاء تراث عربي، دوهم چاپ.
- نظام الدين بلخي په مشرې د علماوو ډله، (۱۴۱۰هـ) الفتاوى الهندية، دار الفكر، دوهم چاپ.
- الهروي، ملا علي القاري، أبو الحسن نور الدين بن سلطان محمد، (۱۴۲۲هـ) مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، دارالفکر، بیروت.
- الهيتمي، شهاب الدين، احمد بن حجر، (ب ت) الفتاوى الفقهية الكبرى، د ده تلميذ شيخ عبد القادر بن أحمد بن علي دا فتاواوې راټولې کړې دي، دالمكتبة الإسلامية تصوير.
- د افغانستان مدني قانون (۱۳۵۵هـ ش)، رسمي جريده، کابل.

دکتر سید طاهر عرفانی

عضو کادر علمی پوهنتون خاتم النبیین (ص)

و استاد همکار برنامه ماستری روابط بین

الملل پوهنتون دعوت

erfani55@gmail.com

دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۲/۳۱

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۶/۲۷

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

گذار قدرت در جنگ تجاری آمریکا و چین

چکیده

از جمله مسائل و روندهای مهم بعد از پیروزی دور اول ریاست جمهوری دونالد ترامپ، در سال ۲۰۱۶، بروز و تشدید اختلافات تجاری ایالات متحده و شرکای بزرگ تجاری این کشور بود. در این میان تنش‌های تجاری میان دو قدرت برتر اقتصاد جهانی، آمریکا و چین، بسیار برجسته بوده؛ به گونه‌ای که از آن به «جنگ تجاری» تعبیر می‌کنند. هدف مقاله بررسی تأثیر جنگ تجاری بر گذار قدرت در سیستم بین الملل است. پرسشی که در مقاله مطرح شده این است که جنگ تجاری آمریکا و چین چه تأثیری بر گذار قدرت و تضعیف هژمونی آمریکا دارد؟ فرضیه مورد آزمون این است که جنگ تجاری آمریکا و چین باعث تضعیف یکجانبه‌گرایی ایالات متحده شده و این کشور برای جلوگیری از افول هژمونی خود به دنبال ایجاد موانع و افزایش تعرفه‌ها بر چین است تا هژمونی خود را تداوم بخشیده و گذار قدرت را در سیستم بین الملل به تأخیر اندازد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که جنگ تجاری میان ایالات متحده و چین تجلی نوعی گذار قدرت در نظام بین الملل است. چین به عنوان قدرت نوظهور با توان اقتصادی در حال رشد، در تلاش افزایش نفوذ و جایگاه خود در نظام بین الملل از طریق ابتکارات جهانی است. ایالات متحده در واکنش به خیزش چین، در تلاش حفظ جایگاه خود به عنوان رهبر جهان با تحمیل موانع تجاری برای چین است تا از این طریق بتواند جایگاه خود را در نظام بین الملل حفظ کند. به باور ایالات متحده، این استراتژی می‌تواند سقوط هژمونی آمریکا را به تأخیر اندازد. در این تحقیق با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و با استفاده از منابع اولیه و ثانویه به تحلیل جنگ تجاری و تأثیر آن بر گذار قدرت در نظام بین الملل پرداخته است.

کلید واژه‌ها: جنگ تجاری، گذار قدرت، ایالات متحده، چین، هژمونی و

قدرت در حال ظهور.

Abstract

Among the important issues and trends after Donald Trump's first term as president in 2016 was the emergence and intensification of trade disputes between the United States and its major trading partners. Among these, trade tensions between the two leading global economic powers, the United States and China, have been very prominent; in a way that is interpreted as a "trade war." The aim of this article is to examine the impact of the trade war on the power transition in the international system. The question raised in the article is what impact does the US-China trade war have on the power transition and the weakening of US hegemony? The hypothesis being tested is that the US-China trade war has weakened US unilateralism and that the country is seeking to create barriers and increase tariffs on China in order to prevent the decline of its hegemony and delay the power transition in the international system. The research findings show that the trade war between the United States and China is a manifestation of a power transition in the international system. As an emerging power with growing economic power, China is trying to increase its influence and position in the international system through global initiatives. In response to China's rise, the United States is trying to maintain its position as a world leader by imposing trade barriers on China in order to maintain its position in the international system. The United States believes that this strategy can delay the fall of American hegemony. In this study, using an analytical-descriptive method and using primary and secondary sources, the trade war and its impact on the power transition in the international system are analyzed.

Keywords: Trade war, power transition, United States, China, hegemony and emerging power.

Dawat Academic Journal

Sixth Year, Issue 1
(Fall & Winter 2025)

Volume
12

Received: 2025-05-21
Accepted: 2025-09-18

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

مقدمه

از زمان پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها کشور هژمون در نظام تک قطبی بین الملل بوده (Layne, 2009: p150) و سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه را در نظام بین الملل دنبال کرده است. ایالات متحده برای چندین دهه متوالی بزرگ‌ترین اقتصاد جهان را نیز دارا بوده است. (World Bank, 2019) ایالات متحده به عنوان یک قدرت هژمون و یکجانبه‌گرا، تلاش دارد تا جهان را متقاعد کند که نظم بین الملل لیبرال باثبات‌ترین نظم بین الملل در مقایسه با انواع نظام‌های دیگر بوده است. هولر، نظم بین الملل لیبرال را به عنوان نظامی تعریف می‌کند که در آن اصول بازار آزاد در اولویت اول قرار دارد. نقش نهادها یا سازمان‌های بین المللی را مورد توجه عمیق قرار داده و به دنبال ترویج ایده حقوق بشر و دموکراسی است. (Hurrel, 2013: p66)

با این حال، خیزش اقتصادی چین که از سال ۱۹۷۸ با اصلاحات اقتصادی و صنعتی‌سازی دینگ شیائوپینگ آغاز شد. بسیاری از نظریه‌پردازان را به این باور رسانده‌اند که چین هژمونی و یکجانبه‌گرایی ایالات متحده را در نظام بین الملل با چالش مواجه کرده است. مجموعه‌ای از دانشمندان آمریکایی به این نتیجه‌گیری رسیده‌اند که اقتصاد چین با میانگین ۹/۵ درصد به صورت سالانه تا سال ۲۰۱۸ افزایش و رشد را نشان می‌دهد و بانک جهانی نیز رشد اقتصادی چین را به عنوان «بزرگ‌ترین توسعه اقتصادی پایدار» در تاریخ یاد آورد می‌شود. (Marrison, 2019: p205)

آنچه که در سال‌های اخیر در روابط میان ایالات متحده و چین مشاهده می‌شود، گواه آن است که رقابت میان قدرت‌های بزرگ پس از سال‌ها دوباره از سرگرفته شده است. تقابلی که میان واشنگتن و پکن مخصوصاً پس از سال ۲۰۱۸ دیده شده و از آن به عنوان جنگ تجاری یاد می‌شود، از یک سو و رقابت‌های فناورانه بین دو کشور از سوی دیگر، بیانگر این است که حوزه اقتصادی به مهم‌ترین موضوع رقابت بین دو قدرت بزرگ تبدیل شده است. در زمینه رقابت قدرت‌های بزرگ و راهبردهای کلان آن‌ها، ادبیات گسترده‌ای وجود دارد که اکثر آن‌ها در حوزه نظامی نگارش یافته‌اند و تنها تعداد کمی از آن‌ها کمک خواهند کرد که نقطه

نظراتی راجع به جنگ در صحنه اقتصادی و علل و عوامل آن به منصفه ظهور رسانده شود. (Pozen, 1984) با وجود این، رقابت اقتصادی قدرت‌های بزرگ موضوعی جدید نیست. در واقع رقابت بین چین و ایالات متحده آمریکا در قرن بیست و یکم، شباهت غریبی با جنگ تجاری آلمان و بریتانیا در قرن نوزدهم دارد: هردو رقابت در بحبوحه جهانی شدن اقتصادی و نوآوری فناورانه رخ داده‌اند، هردو رقابت شامل ظهور خودکامگی با سیستم اقتصادی تحت حمایت دولت بوده است که در مقابل دموکراسی با سیستم اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد قد علم کرده‌اند. در هردو دوره رقبا از لحاظ اقتصادی به شدت به یکدیگر وابسته بوده و تهدیدهای تعرفه‌ای نسبت به یکدیگر اعمال می‌کردند. سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، سرعت فناوری و سرمایه‌گذاری مالی از دیگر رفتارهایی است که لا اقل از یکی از طرفین رقابت در این دو دوره مشاهده می‌شود. این شباهت‌ها به قدری زیاد است که رقابت آلمان-بریتانیا می‌تواند الگویی برای بررسی و حتی سیاست‌گذاری دوره رقابت چین-آمریکا در نظر گرفته شود. (Brunnermeier, Doshi & James, 2018: p161) از سوی دیگر، از این شباهت‌ها می‌توان نتیجه گرفت که سیاست بین‌الملل از دیدگاه سیستمی، لا اقل در بخش‌های کلان و منطقه‌ای تفاوت چندان نکرده است و علی‌رغم پافشاری اکثر جامعه دانشمندان این رشته، می‌توان در قالب شباهت‌های رفتاری که در طی تاریخ روابط بین‌الملل در سطح کلان دیده می‌شود، الگوهای رفتاری نسبتاً پایدار ارائه داد.

دغدغه و سوال اصلی این مقاله این است که جنگ تجاری آمریکا و چین چه تأثیری بر گذار قدرت و یکجانبه‌گرایی ایالات متحده برجا خواهد گذاشت؟ برای یافتن پاسخ به این سوال فرضیه مورد آزمون این است که با بررسی شاخص‌های جنگ تجاری مانند جنگ تعرفه‌ها و خروج از رژیم‌های بین‌المللی از جانب آمریکا و تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیر ساخت آسیایی، سیستم پرداخت بین بانکی فرامرزی و راه ابریشم جدید یا ابتکار یک «کمربند-یک» جاده از سوی چین نتیجه گرفته خواهد شد که براساس نظریه گذار قدرت، چین به عنوان قدرت نوظهور به دنبال نظم مورد نظر خویش و برقراری موازنه در مقابل یکجانبه‌گرایی و هژمونی آمریکا بوده و یکجانبه‌گرایی آمریکا را تحت تأثیر قرار داده است.

مرور آثار گذشته

در مورد جنگ تجاری ایالات متحده و چین کارهای زیاد انجام شده و تحقیقات زیادی صورت گرفته است که به چند نمونه در اینجا اشاره می‌شود:

- گونگ و لی در مقاله‌ای با عنوان «تحول در تجارت ایالات متحده در قبال چین و روابط ایالات متحده چین ۲۰۱۸» تحلیل‌های وسیع و گسترده در مورد عوامل موثر در جنگ تجاری از طریق دیدگاه‌های سیاسی و اقتصادی مطرح کرده‌اند. آن‌ها اتفاق نظر دارند که علل جنگ تجاری ایالات متحده و چین ناشی از کسری تجاری عظیم ایالات متحده بوده و اقدامات تجاری غیر قانونی و نا عادلانه چین و رقابت استراتژیک میان چین و ایالات متحده در زمینه‌های مختلف از جمله اقتصاد، سیاست و فناوری باعث جنگ تجاری میان دو قدرت بزرگ جهان شده است.

- کاپوستینا و همکارانش در کنفرانسی با عنوان «جنگ تجاری ایالات متحده-چین، علل و پیامدها ۲۰۱۸» چهار نتیجه مطلوب را که آمریکایی‌ها امیدوار بودند از جنگ تجاری به دست آورند مورد شناسایی قرار داده‌اند: «۱- کاهش کسری تجارت دوجانبه و افزایش تعداد مشاغل؛ ۲- محدود کردن دسترسی شرکت‌های چینی به فناوری آمریکایی و جلوگیری از نوسازی دیجیتال صنعت در جمهوری خلق چین؛ ۳- جلوگیری از رشد قدرت نظامی چین و ۴- کاهش کسری بودجه فدرال». کاپوستینا و همکاران نتیجه گرفته‌اند که هیچ برنده‌ای در جنگ تجاری ایالات متحده و چین وجود نخواهد داشت؛ زیرا این جنگ تنها تولید جهانی و تجارت بین‌المللی را کند کرده و در نتیجه اقتصاد آمریکا و چین را مختل خواهد کرد.

- چونگ و لی در مقاله‌ای با عنوان «فهم جنگ تجاری ایالات متحده-چین: علل، نتایج اقتصادی و بدترین سناریو ۲۰۱۹» با بررسی علل و تأثیرات اقتصادی و پیش‌بینی بدترین سناریوی جنگ تجاری، بحث جامعی در مورد جنگ تجاری ایالات متحده و چین انجام دادند. این تحلیل از دیدگاه تاریخی انجام شده است. در طول تاریخ، ایالات متحده درگیر جنگ‌های تجاری با کشورهای دیگر مانند اتحادیه اروپا و ژاپن بر سر ارز، منسوجات، وسایل نقلیه و بسیاری از محصولات دیگر بوده است. نویسندگان براساس مطالعه موردی مقایسه‌ای،

علل اقتصادی و سیاسی به وجود آورنده دو جنگ تجاری را روشن کرده است: یکی بین ایالات متحده و ژاپن و دیگری جنگ تجاری جدیدتر میان ایالات متحده و چین. علل مشترکی که باعث جنگ‌های تجاری شدند عبارتند از: (۱) عدم تعادل تجاری، (۲) رقابت برای تسلط بر اقتصاد جهانی و (۳) انتخابات میان دوره‌ای ایالات متحده.

- کیم در مطالعات خود با عنوان «محرک واقعی منایع تجاری ایالات متحده-چین ۲۰۱۹» نظریه گذار قدرت را برای بررسی جنگ تجاری ایالات متحده و چین استفاده کرد؛ در مقاله حاضر نیز این رویکرد اتخاذ شده است. استدلال کیم این بود که عامل اصلی و اساسی جنگ تجاری، ترس ایالات متحده به عنوان یک هژمون رو به زوال از چین به سرعت در حال ظهور بوده است. کیم به جای جنبه اقتصادی (اعمال تعرفه برای جبران کسری تجاری)، جنبه سیاسی (رقابت قدرت سیاسی) جنگ تجاری را برجسته کرده است. کیم برای اشاره به نظریه انتقال قدرت، به سه نمونه از چالش‌های چین برای یکجانبه‌گرایی ایالات متحده اشاره کرده است: ساخت چین ۲۰۲۵، ایجاد بانک سرمایه‌گذاری زیر ساخت آسیا و طرح کمربند و جاده. بنابراین، براساس نظریه گذار قدرت، جنگ تجاری اساساً تلاشی از جانب ایالات متحده برای طولانی‌تر کردن هژمونی خودش است.

- لیو و وو در مقاله دیگر با عنوان «فهم جنگ تجاری ایالات متحده و چین ۲۰۱۸» جنگ تجاری ایالات متحده و چین را با تمرکز بر سه مسئله اصلی توصیف می‌کنند: (۱) مازاد تجاری بزرگ چین که مانع شغل در ایالات متحده شده؛ (۲) استفاده چین از فناوری غیر قانونی منتقل شده از شرکت‌های آمریکایی برای توسعه صنایع پیشرفته خود؛ (۳) تغییرات سریع چین که امنیت ملی ایالات متحده و نظم بین الملل موجود را تهدید می‌کند. با توجه به کارهای انجام شده در مورد جنگ تجاری ایالات متحده و چین، تمرکز این مقاله بر این است که جنگ تجاری ایالات متحده و چین باعث تأثیر بر یکجانبه‌گرایی و هژمونی آمریکا شده و اقدامات چین در حوزه‌های مختلف و رشد سریع این کشور هژمونی آمریکا را متاثر کرده است.

مفاهیم

جنگ تجاری: در یک تعریف ساده از جنگ تجاری می‌توان گفت که افزایش تعرفه‌های وارداتی یک کشور علیه کشور دیگر را جنگ تجاری می‌گویند. مالیات یا عوارضی که بر کالاهای وارد شده به یک کشور تحمیل می‌شود تعرفه اطلاق می‌شود. به عبارت دیگر، دولت‌ها برای حفاظت از مشاغل داخلی نسبت به رقابت خارجی، اقدامات حمایت‌گرایانه را روی دست می‌گیرد. حمایت نیز شیوه‌ای است که برای موازنه کسری تجاری مورد استفاده قرار می‌گیرد و این وضعیت زمانی رخ خواهد داد که واردات یک کشور بر صادرات آن پیشی گیرد. (قربانی، ۱۳۹۹: ص ۱۳۹) بنابراین جنگ تجاری درگیری اقتصادی میان دو یا چند کشور است که با وضع تعرفه‌ها و محدودیت‌های تجاری تلافی‌جویانه بر کالاهای یکدیگر شکل می‌گیرند.

یکجانبه‌گرایی: چندجانبه‌گرایی در عرصه بین‌الملل به معنای ائتلاف چند کشور برای پیشبرد یک هدف مشترک است. به عبارت دیگر می‌توان گفت هرگونه برنامه‌ای که اقدامات یک جانبه را مورد حمایت قرار دهد، یک جانب‌گرایی گفته می‌شود. این اقدامات احتمالا جوانب دیگر را نادیده انگارد یا هم تمایل به سمت و سویی داشته باشد که جوانب دیگر با آن موافق نباشد. یکجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی در سه ویژگی بنیادین از همدیگر متمایز می‌شوند. این سه ویژگی عبارتند از غیر قابل تقسیم بودن، اصول کلی رفتار و معامله به مثل پراکنده. گرچند نمی‌توان گفت که یکجانبه‌گرایی امر نامشروع و خلاف قواعد حقوقی است، اما برخلاف ارزشها و اهدافی است که حقوق بین‌الملل عرفی و معاهده‌ای آن را دنبال می‌کند. (اشتری، امیری، ابوئی، ۱۳۹۹: ۲۳۶۹)

مبانی نظری

دانشمندان روابط بین‌الملل معتقدند که ایجاد ثبات بین‌الملل مستلزم این مسئله است که در آن یک دولت پیشتاز در عرصه‌های مختلف به صورت داوطلبانه شبیه یک دولت در نظام بین‌الملل عمل کند و با بسیج منابع خود، اعم از اقتصادی و نظامی، کالاهای عمومی را برای جامعه بین‌الملل فراهم کند. (Ikenberry & Nexon, 2019: p234) دولت‌های دیگر به عنوان

پاداشی برای ارائه کالاهای عمومی توسط دولت هژمون، رهبری جهانی دولت برتر را خواهد پذیرفت. (Hrrell, 2013: p25) این نظم هژمونیک یک نظام نسبتاً آرام و با ثباتی را به وجود خواهد آورد. (Gilpin, 1988 & Krasner, 1998: p602) با این وجود، با رقابت قدرتهای جدید برای کسب هژمونی، چنین نظام باثبات ناپایدار خواهد بود.

نظریه گذار قدرت ابتدا توسط ارگانسکی در کتاب سیاست جهان معرفی شد. نظریه گذار قدرت، به دنبال بررسی پیامدهای جنگ و صلح در دوره‌های گذار هژمونیک در نظام بین‌الملل است. در حقیقت، نظریه گذار و چرخه قدرت، روشی است که بازیگران دولتی را در درون سیستم بین‌الملل مورد مقایسه قرار داده و قدرت نسبی آن‌ها را بر مبنای شاخص‌های مادی مورد سنجش قرار می‌دهد. در این سیستم قدرتهای بزرگ قرار دارد که میان آن‌ها سیاست‌های بین‌المللی حکمفرما است. (Kissane, 2005: 108) نظریه گذار قدرت سه متغیر کلیدی را که عبارتند از «برابری»، «پیشی جستن» و میزان رضایتمندی از وضعیت موجود» مورد توجه قرار داده و وضعیتی را توصیف می‌کند که در آن قدرت چالشگر برای رسیدن به چرخه فوقانی قدرت وارد منازعه و همکاری شده و از روش‌های مختلف خود را به چرخه فوقانی نزدیک می‌کند.

در زمان‌هایی قبل از ارگانسکی نظریه موازنه قدرت به عنوان قانون غیر قابل تغییر در سیاست جهان به حساب می‌آمد که این قانون از جانب ارگانسکی به چالش کشیده شده و نظریه گذار قدرت را مطرح کرد. او با طرح این نظریه به دنبال فراهم کردن چارچوبی بود که مبنای تحلیل بهتر برای پیش‌بینی اتفاقات آینده رقم زند. (Organski, 1958: p300) بنابراین، نباید این واقعیت را فراموش کرد که سلسله مراتب قدرت در نظام بین‌الملل به صورت مستمر در حال تغییر و تحول است. تعارض زمانی در سیستم به وجود می‌آید که قدرت مسلط و هژمون با چالشگر برابر با خود مواجه و رویارو شود. معیار برابری از منظر ارگانسکی و کاگلر زمانی است که دولت چالشگر بتواند ۸۰ درصد میزان توانمندی‌های قدرت مسلط را به دست آورده یا تا ۲۰ درصد از آن پیشی گیرد. (Kugler & Organski, 1980: p176)

نظریه گذار قدرت برای اینکه سیاست بین الملل را به خوبی مورد بررسی قرار دهد سه مفروض دارد:

- ۱- نظریه گذار قدرت، نظام بین الملل را آنارشیک در نظر نمی‌گیرد؛ بلکه وجود نظم سلسله مراتبی را که متشکل از قدرت هژمون، قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های کوچک در نظر می‌گیرد که مدیریت نظام بین الملل به عهده دولت واحد تحت عنوان قدرت مسلط قرار دارد و تعارض میان چالشگران (قدرت‌های نو ظهور) و دولت مسلط به تعارض و بی ثباتی سیستم منجر شده و این جدال احتمالا به جنگ منتهی شود. (Organski, 1958)
 - ۲- نظریه گذار قدرت، قوانین هدایتگر نظام سیاسی داخلی و بین المللی را اصولا مشابه هم می‌داند که در آن ملت‌ها همانند گروه‌های سیاسی در سیستم داخلی، در رقابت دائم بر سر منابع کمیاب در نظام بین الملل هستند. (شیرخانی و محروق، ۱۳۹۷: ۱۰۰۴)
 - ۳- نظریه گذار قدرت، هدف ملت‌ها و رقابت میان آن‌ها را آنچنان که نظریه موازنه قدرت اذعان دارند، نه در بیشینه سازی قدرت؛ بلکه در افزایش دستاوردهای خالص می‌بینند. به عبارتی، تغییر در قدرت ملی در نتیجه انگیزه‌هایی ملی‌گرایی و صنعتی شدن را محرک تغییرات در روابط میان دولت‌ها دانسته که خود سیاست بین الملل را متحول می‌کند. (همان)
- ارگانسکی باور دارد که در صورتی که کشورهای رقیب از توانایی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی مشابه برخوردار باشند، احتمال جنگ در دوره انتقال قدرت افزایش می‌یابد. «الگوی گذار بر اساس یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سیستم‌های پیچیده و آشوبی؛ یعنی شاخه‌ای شدن، قابل بازتعریف است. براساس این ویژگی، سیستم‌های یاد شده، دورانی از ثبات را طی می‌کنند که انرژی‌های گوناگونی وارد آن‌ها خواهد شد. انباشت انرژی و فشارهای ناشی از آن، تا استانه خاصی تحمل می‌شود؛ اما در صورتی که سیستم در آستانه رفتار خود قرار گرفته باشد، کوچک‌ترین ورودی انرژی، می‌تواند پیامدهای زیادی را در پی داشته باشد. در این مرحله،

یکی از ویژگی‌های سیستم، شاخه‌ای شدن نظم و انتقال فشارها به این شاخه‌ها است. سیستم پس از شاخه‌ای شدن، دوره نوینی از ثبات را طی خواهد کرد و مجدداً دوره شاخه‌ای شدن، تکرار خواهد شد» (قاسمی، ۱۳۹۷: ۱۶۵). فشار ساختاری می‌تواند از سوی قدرت برتر و یا قدرت مداخله‌گر و همچنین از ساختار سیستم وارد شود و فشارهای فرایندی در راستای جهانی شدن در زمینه‌های مختلف به سیستم وارد خواهد شد.

برای بازنمایی نظریه گذار قدرت در مورد جنگ تجاری ایالات متحده و چین می‌توان این گونه تحلیل کرد که ظهور چین به عنوان منادی رقابت هژمونیک و یکجانبه‌گرا در نظام بین الملل امروزی بیان‌گر پیش‌بینی ارگانسکی از ظهور این کشور به عنوان قدرت چالشگر در آینده نظام بین الملل است. با توجه به نظریه سیستم‌های پیچیده و آشوب که عبارتند از: پویایی و غیر خطی عمل کردن سیستم بین الملل، اصل شاخه‌ای شدن نظم، اصل وابستگی حساس، اصل قانون قدرت، اصل تنوع و هم‌زمانی و اصل نبود تقارن در سیستم‌های پیچیده، سیستم بین الملل به سوی «شبکه‌ای شدن و اهمیت یافتن الگوی توزیع ارتباطات در کنار دینامیک قدرت» (قاسمی، ۱۳۹۳) گذار را شاخه‌ای می‌کند. شاخه‌ای شدن نظم در سیستم بین الملل بیانگر نوعی گذار قدرت و ظهور قدرت چالشگر است. در این راستا است که قدرت هژمون در تقلای بقای خود به عنوان هژمون تلاش نموده و جلو چالش‌گران مانع ایجاد کند.

کیم و گیتس باور دارند که برای هژمون رو به زوال احتمالاً راههایی وجود دارد تا دوره برتری قدرت خود را در برابر رقیب در حال ظهور طولانی‌تر کند، به گونه‌ای که قدرت در حال ظهور جرئت به چالش کشیدن رهبری هژمونیک را نداشته باشد. (Lee, P. M., & Zulkefli, N. N, 2021: p12) بنابراین، آغاز جنگ تجاری یکی از تلاش‌های ایالات متحده، اما نه تنها تلاش، برای حفظ هژمونی بلامنازع خود است. با نگاه از دریچه نظریه گذار قدرت می‌توان گفت که جنگ تجاری ایالات متحده و چین در واقع تلاش برای کند کردن انتقال قدرت از واشنگتن به پکن تلقی می‌شود.

علاوه بر این، نظریه پردازان گذار قدرت استدلال می‌کنند که فراتر از جنگ تجاری، در پرتو افزایش برابری قدرت، اشکال دیگری از درگیری میان دو کشور رخ خواهد داد. گرچند در ادبیات گذار قدرت، این مسئله که هژمون به دلیل تعهدش به حفظ وضع موجود، دست به شروع جنگ نخواهد زد و این کار برایش غیر معمول است؛ اما استدلال این است که مجموعه‌ای از شرایط باعث می‌شود که ایالات متحده دست به این اقدام غیر معمول بزند. اولاً کاهش رقابت پذیری اقتصاد ایالات متحده. رقابت پذیری ایالات متحده در طول سال‌ها کاهش یافته و باعث جابجایی تأسیسات تولیدی، عمدتاً به چین، شده است. دوماً، توسعه سریع فناوری‌های اصلی در چین. بدیهی است که «ساخت چین ۲۰۲۵»، صرفاً یک سیاست صنعتی با هدف ارتقای توان تولیدی چین نیست؛ بلکه هدف آن از بین بردن سلطه ایالات متحده و متحدانش در صنعت‌های نیمه هادی است. (Liu & Woo, 2018)

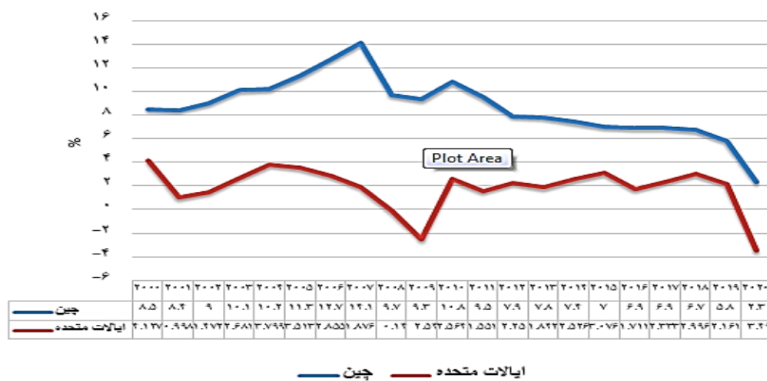
قدرت‌یابی اقتصادی چین

زمانی که دنگ شیائو پینگ در حدود سی و چهار سال پیش در اوج جنگ سرد و حاکمیت دیدگاه‌های ایدئولوژیک و حزبی اعلام کرد که آینده نظام جهانی متأثر از توسعه اقتصادی و نه نیروی نظامی است (Yahunda, 2007: p343) کمتر کسی تصور این مسئله را داشت که با اصلاحات اقتصادی حدود نیم قرن، کشور بزرگی مثل چین با مناقشات بزرگ سرزمینی، وجود شکاف‌های قومی، نظام کمونیستی و داشتن جمعیتی حدود یک میلیارد نفر، چنین توسعه اقتصادی عظیمی را تجربه نماید که در آغاز هزاره سوم از شاخص‌های خیره کننده برخوردار باشد. این شرایط، زمینه‌های همکاری و تعارض را با ایالات متحده در زمینه‌های گوناگون و در ابعاد منطقه‌ای و جهانی فراهم آورده است که این موضوع در تاریخ روابط دو کشور به خوبی مشهور است. (موسوی، ۱۴۰۰: ۷۲)

سرانه تولید ناخالص داخلی، سهم تولید ناخالص داخلی چین از مجموع تولید ناخالص داخلی جهان، سرانه درآمد ناخالص ملی، میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی و کلیه ذخیره‌های مالی این کشور به دلار است (زرقانی و سید هادی، ۱۳۸۸: ۲۱۶) و چین در تمام موارد ذکر شده رشد قابل توجهی را تجربه کرده

است. این کشور در حال حاضر بزرگ‌ترین مصرف‌کننده انرژی با سهمی نزدیک به ۱۲ درصد تقاضای جهانی است. رشد اقتصادی ۸ درصدی برای این کشور بعد از اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپینگ محقق شد. پیش‌بینی بسیاری از اقتصاددانان این گونه بود که با ادامه رشد اقتصادی، در سال ۲۰۲۵ چین به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا شناخته خواهد. (Khan, 2010: pp109-110) وضعیتی که امروزه تقریباً تحقق پیدا کرده و کمتر کسی تردید دارد که چین به چنین چشم‌اندازی دست نیافته است.

شروع قرن بیست و یک سرآغاز فصلی جدید در رشد شتابان اقتصادی چین به حساب می‌آید و چین در عرصه‌های مختلف به پیشرفت‌های زیاد دست پیدا کرده و این روند با شتاب در حال پیشروی است. نمودار زیر نرخ رشد تولید ناخالص داخلی چین و ایالات متحده را به صورت مقایسه‌ای در طی سالهای ۲۰۰۰-۲۰۲۱ نشان می‌دهد:



نمودار (۱) نرخ رشد تولید ناخالص داخلی چین طی سالهای ۲۰۰۰-۲۰۲۱
(<https://b2n.ir/r63945>)

ارقام نمودار شماره (۱) نشان می‌دهد که چین در سالیان گذشته رشد اقتصادی قابل توجهی را تجربه کرده و حتی عواملی مانند جنگ تجاری با ایالات متحده در سال ۲۰۱۸ و همه‌گیری بیماری کرونا در سال ۲۰۲۰ نیز تأثیر چندانی بر این رشد نداشته است. براساس داده‌های بانک جهانی (۲۰۲۱)، تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۱۸ رقم ۱۳/۸۹۵ تریلیون بود. این رقم نشان‌دهنده افزایش سریع چین را نشان می‌دهد در مقایسه با اصلاحات

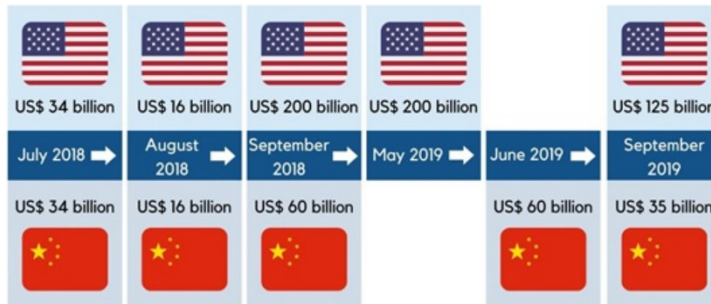
اقتصادی اولیه که در سال ۱۹۷۸ چین آغاز کرد و تولید ناخالص این کشور در آن زمان فقط ۱۴۹/۵۴۱ میلیارد دلار بود. (بانک جهانی، ۲۰۲۱) در سال ۲۰۱۸ فقط تجارت ۳۸ درصد از کل تولید ناخالص داخلی چین را تشکیل می‌داد؛ در حالیکه سهم تجارت در سال ۱۹۷۸ کمتر از ده درصد آن بود. (همان) این درصد بالای تجارت از مجموع واردات و صادرات کالاها و خدمات چین محاسبه شده است.

چین با صادرات به ارزش ۴۵۲/۶ میلیارد دلار به ایالات متحده در سال ۲۰۲۰، بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشور بود. پیشرفت اقتصادی چین در طی چندین سال گذشته با توجه به آنچه که مشاهده شد، کاملاً محسوس است. این پیشرفت در زمینه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی نیز دیده می‌شود. داده‌های موجود نشان می‌دهد که چین و ایالات متحده شرکای تجاری بزرگی هستند و عمیقاً بر همدیگر تأثیر گذار هستند. در حقیقت، چین سومین بزرگ‌ترین شریک صادراتی برای کالاهای ایالات متحده و بزرگ‌ترین شریک ایالات متحده از نظر کالاهای وارداتی است. (Yang & Qu, 2020: p671)

نگاه اجمالی به جنگ تجاری چین و ایالات متحده

جنگ تجاری فعلی میان ایالات متحده و چین در ماه ژانویه سال ۲۰۱۸ آغاز شد؛ زمانی که ایالات متحده تعرفه ۲۵ درصدی را در تجارت با چین اعمال کرد. (CNBC, 15th June 2018) چین در واکنش به بالابردن تعریف توسط ایالات متحده، ۲۵ درصد تعرفه بر کالاهای وارداتی از آمریکا اعمال کرد. (Reuters, 6th May 2019) دولت ترامپ امیدوار بود که تعرفه‌های جدید روی واردات کالاهای چین به ایالات متحده قیمت محصولات چین را در بازارهای آمریکا افزایش خواهد داد و باعث خواهد شد که مصرف‌کنندگان آمریکا محصولات داخلی را به دلیل قیمت ارزان‌تر آن انتخاب کنند. (Sheng et al., 2019: p145) از آنجایی که ایالات متحده نگاهش به تجارت بین‌الملل به عنوان یک بازی با حاصل جمع صفر است، کسری تجاری به عنوان ضرری تلقی می‌شود که باید توسط ایالات متحده جبران شود. به باور ایالات متحده افزایش تعرفه می‌تواند کسری تجاری با چین را جبران کند.

نمودار شماره (۲) افزایش تعرفه تجاری ایالات متحده و چین



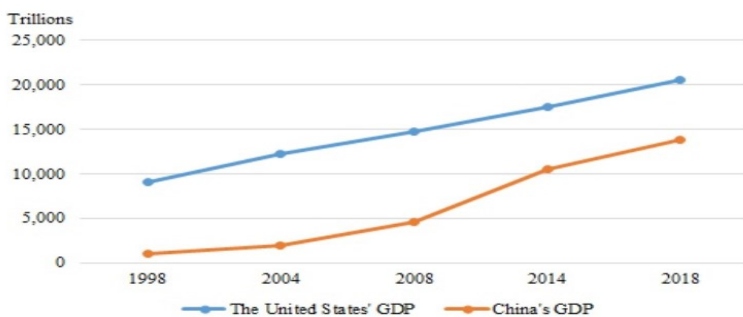
منبع: نیسیتا (۲۰۱۹)

بسیاری از دانشمندان باور دارند که کسری تجاری ایالات متحده با چین باعث شد تا ایالات متحده جنگ تجاری با چین را آغاز کند. دولت ایالات متحده به رهبری ترامپ معتقد بود که کسری تجاری باعث کاهش اشتغال در ایالات متحده خواهد شد. (Sheng et al., 2029: p147) با توجه به اقدام چینی‌ها که آمریکا آن را به عنوان یک تلافی غیر قانونی تلقی می‌کردند، دستور فوری ترامپ به وزارت بازرگانی این بود که وارد کردن کالاهای وارداتی بیشتر را تحت تعرفه‌های جدید مورد بررسی دقیق قرار دهد. از اینجا بود که اختلاف تجاری میان دو کشور افزایش پیدا کرد (office of the United States Trade representative, 2018). دو کشور تا سپتامبر سال ۲۰۱۸ سه دور از تعرفه‌ها را اجرا کردند. مجموع تعرفه‌های آمریکا که منحصر در مورد چین اجرا شد، بیشتر از ۲۵۰ میلیارد دلار بود. این دور از تعرفه‌ها با پایان یافتن ریاست جمهوری ترامپ فروکش کرد. اما با انتخاب مجدد دونالد ترامپ به عنوان رئیس جمهور دور جدیدی از جنگ تجاری میان چین و آمریکا آغاز شد. در دور جدید ترامپ ۱۲۵ درصد تعرفه بر کالاهای چینی وارد کرد. چین در واکنش به اعمال تعرفه‌های ترامپ ۸۴ درصد تعرفه را بر کالاهای وارداتی از آمریکا اعمال کرد. (صدای آمریکا، ۱۴۰۴/۰۱/۲۱)

جنگ تجاری و گذار قدرت

براساس نظریه گذار قدرت، در صورتی که کشورهای رقیب از توانایی‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی مشابه برخوردار باشند، احتمال جنگ افزایش پیدا می‌کند. (Orgnaski & Kugler, 1980: p65) توانمندی مشابه نسبی می‌تواند به عنوان برابر قدرت تلقی شود که به عنوان جنبه مهمی است که شرایط را در جریان انتقال قدرت تعیین می‌کند. (Zhu, 2005: p12) ایالات متحده و چین به عنوان دو تا از بزرگ‌ترین اقتصادهای دنیا هستند. تولید ناخالص داخلی ایالات متحده در سال ۲۰۱۷ از ۱۹/۴۸۵ تریلیون دلار به ۲۰/۵۲۹ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۸ رشد داشت؛ در حالی که تولید ناخالص داخلی چین از ۱۲/۳۱ تریلیون به ۱۳/۸۹۵ تریلیون دلار در همین مقطع زمان رشد را تجربه کرد (World bank, 2021). این آمار نشان دهنده قدرت نسبی دو کشور است. این وضعیت را می‌توان در نمودار شماره (۳) مشاهده نمود:

نمودار شماره (۳) رشد تولید ناخالص داخلی ایالات متحده و چین

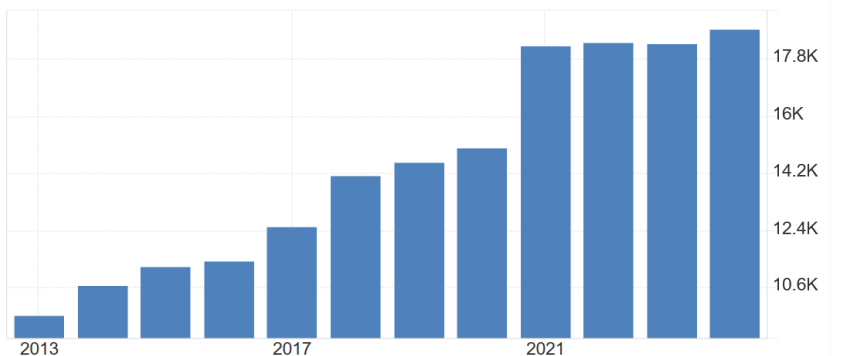


منبع: بانک جهانی (۲۰۲۱)

جنگ هژمونیک به عنوان جنگی تفسیر می‌شود که در آن هژمون بودن یک دولت برای کنترل نظم تعیین می‌شود. این پتانسیل برای این نوع از جنگ میان چین و ایالات متحده نه تنها ناشی از برابری قدرت؛ بلکه ناشی از این واقعیت است که چین کشوری است که بعنوان قدرت ناراضی از وضع موجود به حساب می‌آید. (Feng, 2009: p321) براساس نظریه گذار

قدرت، اگر قدرت نوظهور از این دسته باشد، احتمال انتقال و گذار از طریق جنگ افزایش پیدا می‌کند؛ اما اگر قدرت نوظهور در دسته دولت قدرتمند ولی راضی از وضع موجود قرار گیرد، گذار قدرت احتمالا صلح آمیز خواهد بود. (Organski, 1958: p33)

براساس نظریه گذار قدرت، ایالات متحده با مواجه شدن با رشد سریع چین به دنبال به تأخیر انداختن هژمونی این کشور است. دولت ترامپ تلاش دارد تا پکن را تحت فشار قرار داده و جلو گذار قدرت را بگیرد. اما چین به دلیل دارا بودن ۷۰۰ میلیارد دلار از اوراق قرضه دولتی ایالات متحده، به دنبال تبدیل کردن آن‌ها به اهرم فشار در مقابل آمریکا است. مهم‌تر از همه در شرایط فعلی چین انحصار کامل بر استخراج و پالایش عناصر کمیاب زمین را در اختیار دارد که در تولید فناوری‌های پیشرفته نقش کلیدی دارد. (بی. بی. سی، ۱۴۰۴) براساس داده‌های رسمی بانک جهانی چین در سال ۲۰۲۴ شکاف تولید ناخالص داخلی خود را با آمریکا به حد اقل رسانده و سهم ۱۷/۶۵ در صد در اقتصاد جهان داشته است. نمودار زیر رشد اقتصادی چین را در بازه زمان ۲۰۱۳ تا ۲۰۲۴ نشان می‌دهد.



منبع: بانک جهانی

به نظر می‌رسد که چین با توانمندی اقتصادی فوق العاده به دنبال جانشینی ایالات متحده به عنوان هژمون جهانی است. اقدامات چین در ارتباط با تجارت بین الملل نشان دهنده نارضایتی این کشور از نظم بین المللی موجود است. ابتکار یک کمربند و یک راه چین (BRI) بازتابی از تلاش چین برای جانشینی قدرت هژمون است. در این راستا است که ایالات متحده

به عنوان ابر قدرت موجود و یکجانبه‌گرا در مقابل گذار قدرت مقاومت نموده و احتمال وقوع جنگ میان دو قدرت برتر نظام بین الملل را افزایش می‌دهد.

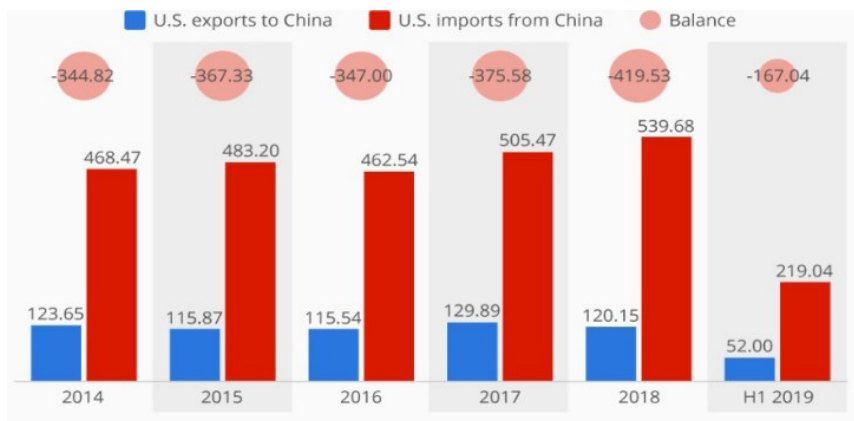
دلایل جنگ تجاری چین و آمریکا

جنگ تجاری ایالات متحده و چین دارای دلایل سیاسی و اقتصادی است. در دلایل سیاسی جنگ تجاری دو کشور می‌توان گفت که براساس نظریه گذار قدرت، عامل سیاسی نهفته در جنگ تجاری دو کشور، رقابت برای تسلط بر اقتصاد جهانی است. چین برای اینکه هژمونی و یکجانبه‌گرایی آمریکا را به چالش بکشد، در عرصه فناوری استراتژی موسوم به ساخت چین ۲۰۲۵ را سرلوحه سیاست خود قرار داده است. این استراتژی در راستای توسعه ده بخش کلیدی اتخاذ شده تا چین بتواند تا سال ۲۰۲۵ جایگاه خود را به عنوان قدرت شماره یک جهان تبدیل کند. طیف گسترده‌ای از برنامه‌های استراتژیک که چین اخیراً اعلام کرده است، از یکطرف باعث تقویت جایگاه چین در زنجیره ارزش جهانی و افزایش نقش چین در حاکمیت بین‌المللی می‌شود و از طرف دیگر باعث تقویت تصویر چین به عنوان تهدید برای تسلط جهانی ایالات متحده می‌شود. (Yu, 2019: p20) علاوه براین، در گزارش استراتژی امنیت ملی آمریکا منتشر شده در دسامبر سال ۲۰۱۷، ترامپ تأکید کرد که پایه و اساس امنیت ملی امنیت اقتصادی است و چین و روسیه به عنوان رقبای استراتژیک آمریکا به حساب می‌آیند (White house, 2017) این در حالی بود که در زمان کلینتون چین به عنوان شریک استراتژیک معرفی شده بود و در زمان بود این کشور را به عنوان ذی نفع مسؤول قلمداد کردند و در زمان باراک اوباما به عنوان کشوری با مشارکت مبتنی بر احترام متقابل و همکاری برد-برد قلمداد شد. بنابراین همانگونه که جفری ساکس اشاره می‌کند: «کلید فهم دیدگاه‌های آمریکا این است که معتقد است ایالات متحده باید یک رهبر قدرتمند جهان باشد و دیگران نباید برتری ایالات متحده را به چالش بکشند؛ بنابراین چین صرفاً قربانی تلاش‌های ایالات متحده برای حفظ رهبری خود است». (Sachs, 2018)

اینکه دلایل اقتصادی جنگ تجاری آمریکا و چین چیست معمولاً ایالات متحده مشکلات مختلف را با چین مطرح کرده که مهم‌ترین آن‌ها کسری تراز تجاری با چین است

که قبلاً هم وجود داشته اما امروزه روند افزایشی را به خود گرفته است. از مجموعه ۷۹۶ میلیارد دلار کسری تجاری آمریکا در سال ۲۰۱۷، ۳۷۶ میلیارد دلار یا به عبارتی ۴۷ درصد از آن به چین اختصاص پیدا می‌کرد. (قربانی، ۱۳۹۹: ص ۱۴۵) نمودار شماره (۴) کسری تجاری دو کشور را نشان می‌دهد:

کسری تجاری چین و ایالات متحده (توازن تجاری ایالات متحده با چین از ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۹ میلیارد دلار).



نبود تعادل تجاری با چین و کسری تجاری آمریکا با این کشور باعث شکل‌گیری بحران بدهی ملی و در نتیجه نارضایتی عمومی در ایالات متحده شده است. به همین دلیل بود که دونالد ترامپ در هر دو دوره ریاست جمهوری خود از جمله اولویت‌های اصلی سیاست اقتصادی خود را کاهش کسری تجاری با چین قرار می‌دهد. ترامپ از اهرم افزایش تعرفه‌ها و مذاکره دوباره در توافقات تجاری با چین برای این کار استفاده می‌کند. ترامپ برای سرعت بخشیدن به این کار، تجارت با چین را ناعادلانه خوانده و در قوانین سازمان تجارت جهانی از مفاد امنیت ملی استفاده کرد تا بتواند کنگره را دور زده و نیاز به تصویب کنگره را نداشته باشد. ترامپ باورمند است که جنگ تجاری با چین باعث کاهش کسری تجاری شده و مشاغل آمریکایی را برخواهد گرداند. (Tan & Chen, 2019: 2016) بنابر این برای جنگ تجاری دو کشور آمریکا و چین به عنوان دو قدرت اقتصادی برتر نظام بین‌الملل می‌توان هم دلایل

سیاسی را مطرح کرد که مسئله مقابله چین با یکجانبه‌گرایی آمریکای و نارضایتی از نظم موجود است و هم دلایل اقتصادی که بیان‌کننده رشد سریع چین در اقتصاد جهانی است.

تأثیر جنگ تجاری بر یکجانبه‌گرایی آمریکا

براساس نظریات گذار قدرت، جنگ تجاری ایالات متحده و چین به خوبی در این نظریات قابل توضیح است. چین به عنوان قدرت تجدید نظر طلب، علی‌رغم ادعای خیزش صلح‌آمیز، ایالات متحده را در سطوح منطقه‌ای و جهانی به چالش کشیده است. از مهم‌ترین شاخص‌های مربوط به این چالش سیستم پرداخت بین بانکی فرامرزی، جاده ابریشم جدید و در کنار آن بانک سرمایه‌گذاری زیر ساخت آسیایی و بریکس می‌باشند. ایالات متحده نیز در واکنش و برای حفظ برتری خود، دست به اقداماتی زده است که از مهم‌ترین شاخص‌های آن می‌توان به جنگ تعرفه‌ها و یا خروج از رژیم‌های بین‌المللی اشاره کرد. با توجه به پیچیدگی سیستم نوین بین‌الملل، هرکدام از اقدامات طرفین در قالب فشارهای فرایندی از جانب چالشگر و یا ساختاری از جانب قدرت برتر، نمود پیدا می‌کند. به عنوان مثال سیستم پرداخت بین بانکی فرامرزی در راستای به چالش کشیدن برتری دلار و در قالب ارتباطات در سیستم شبکه‌ای روابط بین‌الملل نمود پیدا می‌کند. دلار سالهاست که به عنوان ارز قوی در دنیا شناخته شده است و اکثر معاملات بین‌المللی بر مبنای آن انجام می‌شود. این اقدام بانک مرکزی چین، می‌تواند در راستای مقابله با برتری دلار و موازنه بخشی به سیستم مالی دنیا دیده شود. در سیستم پیچیده نوین بین‌الملل که اساس آن را شبکه‌های ارتباطات پایه شکل داده‌اند، موازنه قوا نیز به حالت هوشمند و بر مبنای اطلاعات نموده پیدا کرده (موسوی، ۱۴۰۰: ص ۷۷).

در جهان امروز شواهد به گونه‌ای است که نشان می‌دهد چین تلاش دارد تا به عنوان یک لنگر اقتصادی بالقوه در منطقه عمل نماید و در عین حال روابط اقتصادی خود را با اقتصادهای در حال ظهور فراتر از آسیا تعمیق بخشد. میزان واردات کالاهای مصرفی در چین بیشتر از ده برابر افزایش داشته است. اکثریت واردات مربوط به آسیا است که سهم ۳۷ درصدی را از مجموع ۲۸ درصد مواد غذایی به خود اختصاص داده و حمل نقش نیز ۴۱

درصد را به خود اختصاص داده است. بانک توسعه آسیا اعلام کرد که در سال ۲۰۱۸ شرکتهای چینی سرمایه گذاری خود را برای توسعه آسیا سه برابر افزایش داده است (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). بعد از اختلال بازار اقتصاد چین با آمریکا، این کشور تلاش کرده بازارهای مصرفی نوین برای خود فراهم کرده و مسیر اقتصادی و تجاری خود را به سوی آسیا گسیل داشته است. چین به دنبال حفظ رشد اقتصادی چندین ساله به آسیا نگاه نوین دارد و این منطقه را به عنوان بازار مصرفی و سرمایه گذاری برای خود تعریف کرده است. بعد از مسائل جنگ تجاری بین چین و آمریکا، چین توجه بیشتری به آسیای مرکزی داشته است. «اولویت رهبران چین در آسیای مرکزی به عنوان عقبه استراتژیک، اهمیت گسترش روابط تجاری و اقتصادی دو جانبه با طراحی استراتژی جدید کمربند اقتصادی جاده ابریشم است. افزایش سرمایه گذاری و تلاش برای همگرایی تجاری اقتصادی با کشورهای منطقه از طریق توسعه و بهبود زیر ساخت هایی نظیر بزرگراه ها، خطوط لوله انتقال انرژی و راه آهن همچنین اهمیت سیاسی، اقتصادی برای توسعه و پیشرفت مناطق جدایی طلب در شمال غرب چین است» (رفیع و بختیاری، ۱۳۹۵). ابتکار یک کمربند یک جاده چین پروژه ای است که هدف آن احیای جاده ابریشم تاریخی به یک شکل جدید است که شامل امتدادهای شرقی، غربی و جنوبی می باشد. به هر میزان که چین در کشورهای مختلف درگیر شود، زمینه نفوذ بیشتر و کاهش نفوذ آمریکا را فراهم کرده و باعث تأثیر گذاری بر هژمونی و یکجانبه گرایی آمریکا خواهد شد.

«طرح و پیگیری پروژه بزرگ یک کمربند یک جاده از جانب پکن، در واقع تلاش برای ایجاد یک نظم جدید سیاسی و اقتصادی است که قصد دارد دنیا را در مجموعه ای از تارهای وابستگی به خود، بدوزد و به آرامی در حیات خلوت قدرت های دیگر بخزد و برای خود، قدرت سازی نماید. به عبارت دیگر تلاشی است برای افزایش نفوذ ژئوپلیتیک و استراتژیک چین، به گونه ای که نه تنها علیه واشنگتن، بلکه علیه سایر بازیگران سیاسی و اقتصادی جهان است و می خواهد برابری خود با آمریکا را به رخ جهانیان بکشد». (شکور زاده اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۴) حد اقل دو سوم کشورهای جهان یا حدود ۱۳۹ کشور در این طرح

ابتکاری شامل است (Sack, 2021). چین در این پروژه به دنبال این است که در آینده اروپایی‌ها بیشتر به چین وابسته باشند تا آمریکا. چین توانسته نفوذ خود را در آفریقا نیز افزایش دهد و به نوعی جای آمریکا را در این منطقه گرفته است. بعد از جنگ تجاری، جاگیاخ خاورمیانه، مخصوصا کشورهای حوزه خلیج فارس، نیز جایگاه مهم در سیاست خارجی چین به دست آورده اند. از منظر چین این منطقه دارای منافع راهبردی در حوزه‌های مختلف، مخصوصا در حوزه اقتصادی و انرژی است، که چین باید به آن‌ها دست یابد (شکور زاده اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۵). پیش بینی بسیاری بر این است که ایران به عنوان کانون جنگ تجاری تبدیل خواهد شد. آنگونه که اروپائیان به خاطر ایالات متحده دست از نفت ایران برداشته و خریدار آن نیست، انتظار نمی‌رود که چین نیز راه اروپائیان را بییماید و به خواسته آمریکا تمکین کند. این به معنای چالش ایجاد کردن چین بر سر راه یکجانبه‌گرایی آمریکا است که علی‌رغم تحریم‌های ایالات متحده علیه ایران، چین به راحتی تحریم‌ها را دور زده و معاملات خود را با ایران ادامه می‌دهد.

از دیگر علائمی که بیان‌کننده تلاش چین برای عبور از یکجانبه‌گرایی آمریکا است توجه بیشتر این کشور به نهادهای بین‌المللی می‌باشد. چین تلاش کرده مخصوصا بعد از جنگ تجاری، تحرک و فعالیت خود در نهادهای بین‌الملل را بیشتر کند. چین تلاش دارد تا سازمان همکاری شانگهای را به عنوان یک اهرم قدرت در دست داشته باشد. چین در سازمان همکاری شانگهای نقش تعیین‌کننده دارد؛ تعیین خطی مشی‌ها، تبدیل پیمان شانگهای به سازمانی نهادینه و حمایت مستقیم از پروژه‌ها و برنامه‌های آن در دستور کار چین است. به اعتقاد چین این سازمان می‌تواند ابزار مناسبی برای مقابله با سیاست‌های آمریکا، مخصوصا در آسیای مرکزی باشد (سلمان تبار و دیگران، ۱۳۹۸). گروه بریکس نیز در سیاست خارجی چین از اهمیت بالا برخوردار است و به باور چین گروه بریکس می‌تواند به پیشبرد سیاست‌های اتخاذی چین کمک نموده و در صورت تداوم روند کنونی و ادامه جنگ اقتصادی، قلمرو منافع چین را در آسیای مرکزی و سایر مناطق بیش از پیش گسترش

(احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). «بریکس»^۷ نام گروهی به رهبری قدرتهای نوظهور است که از به هم پیوستن حروف اول نام انگلیسی کشورهای عضو برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی تشکیل شده است. چین مهم‌ترین بازیگر بریکس محسوب شده و این گروه بندی، سرشتی چین محور دارد. تغییر محیط بین‌الملل، تقویت هویت بین‌المللی، افزایش قدرت اثرگذاری و چانه زنی و رویارویی با تصویر منفی از چین، از جمله مهم‌ترین اهدافی هستند که چین از رهگذر همکاری بریکس به دنبال آن است» (سلمان تبار و دیگران، ۱۳۹۸). چین در جنگ تجاری با آمریکا اهمیت زیادی به نهادهای بین‌المللی قائل است و این نشان دهنده مقابله چین با یکجانبه‌گرایی آمریکا است.

به موازات جنگ تجاری، چین سعی کرده است با کشورهای که به نوعی در ابعاد مختلف با آمریکا اختلاف داشته و در تنش هستند رابطه و تعامل بیشتری برقرار کند. از جمله کشورهایی که چین مورد توجه قرار داده ایران و روسیه هستند. به موازات اختلافش با آمریکا، چین تلاش کرده با کشورهایی که از قدرت بیشتر در سطح نظام بین‌الملل برخوردار هستند همکاری نماید. اقدامات چین برای مقابله با جنگ تجاری منحصر به این موارد نیست، بلکه مواردی که مطرح شد برای چین دارای اهمیت بیشتر است تا با یکجانبه‌گرایی آمریکا مقابله کند.

در مجموع می‌توان گفت تضعیف هژمونی و یکجانبه‌گرایی آمریکا و افزایش نقش چین، نشان می‌دهد که در حقیقت جهان مقطع گذار قدرت را تجربه می‌کند، گرچند ایالات متحده در تلاش است تا جایگاه خود را به عنوان رهبر جهان حفظ کند و با جنگ تجاری جلو رشد چین را گرفته و چین را متوقف کند. اما با توجه به توضیحاتی که در مقاله داده شد، گذار قدرت در نظام بین‌الملل اجتناب ناپذیر است. چین به عنوان قدرت نو ظهور به دنبال داشتن جایگاه بالا در نظام بین‌الملل است و ابتکاراتی که چین در این راستا انجام می‌دهد بیانگر چنین وضعیتی می‌باشد. ایالات متحده، به عنوان هژمون فعلی، در تلاش است تا خیزش اقتصادی چین را با افزایش تعرفه‌ها بر کالاهای چین، قبل از رشد بیشتر شد، متوقف کند.

علاوه براین، نباید این واقعیت را نادیده گرفت که نفوذ جهانی ایالات متحده در حال کاهش است و چین در حال افزایش نفوذ است و این نشان دهنده گذار قدرت است (Karim & Susanto, 2021: p553).

با توجه به رشد سریع چین در عرصه‌های مختلف، ایالات متحده در کنار جنگ تجاری و افزایش تعرفه‌ها برای تداوم یکجانبه‌گرایی خود به دنبال توسعه تسلیحاتی و ساخت سلاح‌های بسیار پیشرفته است تا بتواند جلو چین و روسیه را بگیرد. او تلاش دارد فناوری‌های نظامی نوین را در آمریکا دنبال کند تا بتواند هژمونی و یکجانبه‌گرایی آمریکا را تداوم بخشد.

نتیجه گیری

اقدامات و کنش و واکنش‌هایی که در سال‌های اخیر میان ایالات متحده و چین شاهد هستیم، دال بر این است که رقابت بین قدرت‌های بزرگ پس از سال‌ها مجدداً از سر گرفته شده است. تقابلی که میان واشنگتن و پکن دیده می‌شود و از آن به عنوان جنگ تجاری یاد می‌کنند از یکطرف و رقابت‌های فناورانه میان دو کشور از جانب دیگر، بیانگر این است که حوزه اقتصادی به مهم‌ترین موضوع رقابت میان دو قدرت بزرگ تبدیل شده است. در این مقاله تلاش شد تا جنگ تجاری آمریکا و چین را در قالب نظریات گذار قدرت تبیین نموده و نشان دهیم که چگونه جنگ تجاری میان آمریکا و چین باعث گذار قدرت در نظام بین‌الملل و عبور از یکجانبه‌گرایی آمریکا تلقی می‌شود. رشد اقتصادی سریع چین در عرصه‌های مختلف و استراتژی‌های تعریف شده برای آینده در بازه‌های زمانی مشخص همگی حکایت از نوعی گذار قدرت از غرب به شرق با محوریت چین را نشان می‌دهد. با بازنمایی و بازسازی نظریه گذار قدرت و شاخه‌ای شدن نظم در سیستم بین‌الملل پیچیده و اشوبی، شاهد شکل‌گیری نظم سلسله مراتب دوگانه با رهبری آمریکا در حوزه امنیت و رهبری چین در حوزه اقتصاد در حال تکوین است.

با توجه به اینکه ایالات متحده چین را به عنوان تهدید بالقوه برای هژمونی خود در نظام بین‌الملل می‌بیند، اجرای موانع تجاری و افزایش تعرفه‌ها را با چین در دستور کار قرار داده تا جلو چالشگری چین را برای سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه خود بگیرد. ایالات متحده امیدوار است که با جنگ تجاری و افزایش تعرفه برای کالاهای چینی، باعث رکود اقتصادی چین شده و درآمد چین را از صادرات به ایالات متحده کاهش خواهد داد. به عبارت دیگر، افزایش تعرفه‌ها ابزارهای پیشگیرانه برای دست‌یابی چین به جایگاه هژمون در نظام بین‌الملل تلقی می‌شود.

جنگ تجاری آمریکا و چین شکل عینی فرایند انتقال قدرت در نظم بین‌الملل محسوب می‌شود. این جنگ نشان می‌دهد که علی‌رغم اینکه آمریکا به دنبال مهار چین است، اما شاخص‌های گذار قدرت آشکار شده و جنگ تجاری مشهودترین این شاخص‌ها است. ایالات متحده از طریق جنگ تجاری به دنبال جلوگیری از رسیدن چین به جایگاه هژمونیک در نظام بین‌الملل است.

سرچشمه‌ها

الف: منابع فارسی

- احمدیان، قدرت، کهریزی، ندا (۱۳۹۸) اقتصاد سیاسی ترامپیستی و تأثیر آن بر اقتصاد تجاری چین و آسیا، سیاست خارجی، سال سی و سوم، شماره ۳، پاییز، صص ۴-۲۷.
- رفیع، حسین، بختیاری جامی، محسن (۱۳۹۵) رویکرد نئو مرکانتلیستی روسیه و چین به انرژی آسیای مرکزی، آسیای مرکزی و قفقاز، سال ۲۲، شماره ۹۵، پاییز، صص ۳۳-۶۴.
- زرقانی، هادی (۱۳۸۸)، مقدمه ای بر قدرت ملی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- زو، زینکوان (۱۳۸۶). روابط آمریکا و چین در قرن بیست و یکم (مهدی بهادری، مترجم)، فصلنامه آفاق امنیت، شماره ۱ (۱)، ۱۶۹-۱۹۸.
- سلمان تبار، محمد، فتاحی، شهرام، مهرورز، عباس (۱۳۹۸) مناسبات سیاسی-اقتصادی چین و آمریکا در بازی بزرگ قرن، سیاست و روابط بین الملل، سال سوم، شماره ۵، فروردین، صص ۱۹۵-۲۱۷.
- شکور زاده اردبیلی، سعیده (۱۴۰۳) روندها و زمینه‌های جنگ تجاری چین و آمریکا و تأثیر آن بر سیاست‌های داخلی و خارجی، چهاردهمین کنفرانس بین‌المللی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، گرجستان، ۲۲ شهریور ماه.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۲) نظریه‌های روابط بین‌الملل: بنیانهای نظری نظم و رژیم‌های بین‌المللی، تهران، میزان.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۷) گذار در سیستم‌های بین‌المللی پیچیده-آشوبی: ایران، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ششم، شماره ۲۴، بهار، صص ۱۵۸-۱۸۸.

- قاسمی، فرهاد (۱۳۹۷) نظریه پیچیدگی-اشوب و جنگ در روابط بین‌الملل، تهران، دانشگاه تهران.
- قربانی، مژگان (۱۳۹۹) جنگ تجاری آمریکا و چین: علل و پیامدهای آن، فصلنامه علمی مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۱۰، شماره ۳۵، تابستان، صص ۱۳۴-۱۵۴.
- لیتل، ریچارد (۱۳۸۹) تحول در نظریه‌های موازنه قوا (غلامعلی چگنی زاده، مترجم)، تهران، موسسه ابرار معاصر.
- دموسوی، سیده مریم (۱۴۰۰) جنگ تجاری چین و ایالات متحده آمریکا: موازنه قدرت در برابر هژمونی، فصلنامه علمی مطالعات امنیت اقتصادی، سال اول، شماره سوم، بهار، صص ۶۱-۸۲.
- داشتری، مهدی، قصاب امیری، علی پور، ابوئی، فخر الدین (۱۳۹۹) تقابل چند جانبه‌گرایی و یکجانبه‌گرایی در جامعه جهانی، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال سوم، شماره اول، بهار. صص ۲۳۸-۲۳۶۷.
- برژینسکی، زبینگو (۱۳۸۵) پس از سقوط، ترجمه امیر حسین توکلی، تهران، انتشارات سبزان.
- بیسلی رایان کا و دیگران (۱۳۹۳) نگاهی تطبیقی به سیاست خارجی قدرتهای بزرگ، ترجمه عسکر قهرمانپور، تهران، ابرار معاصر.
- پل سالم در شان کلارک و سابرینا هوک (۱۳۹۳) آمریکا و قدرت‌های بالنده در خاورمیانه، تهران، نشر نی.
- جعفری، علی اکبر، فلاح، مهرداد (۱۴۰۲) هژمونی منطقه‌ای چین در آسیای مرکزی و موازنه تهدید با روسیه، روابط خارجی، سال پانزدهم، شمال اول.
- چکینی زاده، غلامعلی (۱۳۸۶) قدرت‌یابی چین: رویکردی نظری به تغییر در سیاست بین‌الملل، مجله پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، شماره ۲۲، بهار و تابستان.

- رضایی، علی رضا (۱۳۸۷) چین و موازنه نرم در برابر هژمونی ایالات متحده آمریکا در عرصه نظام بین الملل، فصلنامه رابهرد، شماره ۱۶.
- رئیسی نژاد، آرش و بوشهری، مصطفی (۱۴۰۱) مثلث جاده ابریشم نوین: چین، روسیه و اروپا، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۲) ژئواکونومی خط لوله گاز ایران به جنوب آسیا و پیامدهای امنیتی آن، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۴۲، بهار.
- عزتی، عزت الله (۱۳۸۰) جغرافیای سیاسی جهان اسلام، قم، ترجمه و نظر المصطفی.
- عزتی، عزت الله (۱۳۸۲) ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم، چاپ اول، انتشارات سمت.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۷) ساخت ژئوپلیتیکی سیستم نوین بین الملل و استراتژی نظامی امنیتی ایالات متحده آمریکا، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۲.
- کالجی، ولی کوزه‌گر (۱۳۹۴) سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی: روندها و چشم‌اندازها، تهران، مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی.
- کوهن، سائول برنارد (۱۳۸۷) ژئوپلیتیک نظم جهانی، ترجمه عباس کاردان، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- لورو، پاسکان؛ توال، فرانسو (۱۳۸۱) کلیدهای ژئوپلیتیک، ترجمه حسن صدوق، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- مجتهد زاده پیروز (۱۳۷۹) ایده‌های ژئوپلیتیک و واقعیت‌های ایرانی، تهران، نشر نی
- میر حیدر، دره (۱۳۷۷) ژئوپلیتیک: ارائه تعریفی جدید، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۵۱، زمستان.

- ویسی، هادی (۱۳۸۸) جایگاه خلیج فارس در تحولات ژئواکونومی جهان (مطالعه موردی: صادرات گاز طبیعی ایران) فصلنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۴۶.

ب: منابع انگلیسی

- and practices related to technology transfer, intellectual property, and innovation under section 301 of the trade act of 1974. Retrieved from [https://ustr.gov/sites/default/files/Section 301 FINAL.PDF](https://ustr.gov/sites/default/files/Section%20301%20FINAL.PDF)
- Bridges, W. (2009). Managing transitions: Making the most of change. Da Capo Press.
- Brunnermeier, M., Doshi, R., & James, H. (2018). Beijing's Bismarckian ghosts: how great powers compete economically. *The Washington Quarterly*, 41(3), 161-176.
- CNBC (15th june 2018). China announces retaliatory tariffs on 34 billion worth of US goods, including agriculture products. (Reported by Evelyn cheng.) <https://www.cnbc.com/2018/06/15/>
- Feng Huiyun (2009). Is china a revisionis power? *The chinese journal of international politics*, Vol, 2, No.3, pp313-334.
- Gilpin, Robert (1988). The theory of hegemonic war. *The journa of interdisciplinary history*, Vol.18, No.4, pp591-613.
- Haass, R. N. (2008). The age of nonpolarity: what will follow US dominance. *Foreign affairs*, 44-56.

- Huntington, S, P, (1993). "The Clash of Civilization?". *Foreign Affairs*.72:3.22-49.
- Hurrell, Andrew (2013). Regional powers and the global system from a historical perspective. In: Daniel Flomen (ed), regional leadership in the global system: ideas, interests and strategies of regional powers. Burlington VT: Ashgate publishing.
- Ikenberry, G. J., & Nexon, D. H. (2019). Hegemony studies 3. The dynamics of hegemonic orders.
- Karim, Moch Faisal, Susanto, Alfiani Gracia (2021). Power transition and the United States-China trade war, contemporary Chinese political economic and strategic relations: an international journal, Vol.7, No, 1, April, pp531-562.
- Khan, Haider A. (2010). "China's Development Strategy and Energy Security" In the Rise of China and India, Edited by Santos Paulin Amelia U. & Wan Guanghua. London: Palgrave Macmillan.
- Kissane, Dylan, (2005b), Curves, Conflict and Critical Points: Rethinking Power Cycle Theory for the Twenty First Century, BA) Hons (Thesis, School of International Studies Division of Education, Arts and Social Science, University of South Australia.

- Layne, Christopher (1993). The unipolar illusion: why new great powers will rise. *International security*, Vlo.17, No.4, pp5-51.
- Lee, P. M., & Zulkefli, N. N. (2021). US-China relations: Trade war and the quest for global heremony. *Journal of International Studies*, 17, 131-155:
<https://doi.org/10.32890/jis2021.17.6>
- Morrison, Wayne M. (2019). China, s economic rise: history, trends, challenges, and implications for the U.S. *Current politics and economics of Northern and western Asia*, Vol.28, No. 2/3, pp189-242.
- Organski, A. F. K & Jacek Kugler (1980). *The War Ledger*, Chicago, IL: The University of Chicago Press.
- Organski, A. F. K (1958). *World Politics*, New York: Alfred A. Knopf. Office of the United States Trade Representative. (2018b). Findings of the investigation into China's acts, policies,
- Pozen, Barry R. (1984), *The Sources of Military Doctrine: France, Britain, and Germany between the World Wars*. Ithaca: Cornell University Press.
- Sachs, J. D. (2018). The war on Huawei. Retrieved from <https://www.project-syndicate.org/commentary/trump-war-on-huawei-meng-wanzhou-arrest-by-jeffrey-d-sachs-2018-12?barrier=accesspaylog>.

- Schweller, R. L. (2004). Unanswered threats: A neoclassical realist theory of underbalancing. *International security*, 29(2), 159-201
- Sheng, Liugang, Hongyan Zhao and Jing Zhao (2019). Why will Trump lose the trade war? *China economic journal*, Vol.12, No, 2, pp137-159.
- Tan, D. H. Y., & Chen, C. (2019). Modelling the economic impact of the Sino- US trade dispute: A global perspective. In Song, L., Zhou, Y., & Hurst, L. *The Chinese economic transformation: Views from young economists* (pp.215-236). Canberra: ANU Press:
<https://www.jstor.org/stable/j.ctvp7d4j8.18>.
- The White House. (2017). National security strategy of the United States of America. Retrieved from:
<https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2017/12/NSS-Final-12-18-2017-0905>.
- Waltz, K. (1979). *Theory of International Politics*. New York: McGraw Hills
- World Bank (2019). Global growth to weaken to 2.6% in 2019, substantial risks seen. Press release No: 2019/190/EFI, [HTTPS://www.worldbank.org/en/news/press-release](https://www.worldbank.org/en/news/press-release).
- Yahuda, M (2007). "China's Foreign Policy Comes of Age." *The International Spectator*. 42:3.337-350.

- Yang, Xinglong and Shuang Qu (2020). China-US trade friction under trade unilateralism and china, s legal responses. Contemporary chinese political economy and strategic relations: an international journal. Vol.6, No.2, pp655-691.
- Yu, M. (2019). Introduction to the special issue on understanding the current China-U.S. 'trade war'. China Eco-nomic Journal, 12(2), 97-9 [DOI:10.1080/17538963.2019.1616919]
- Zhao, Quansheng (2005). America, s response to the rise of China and Sino-US relations. Asian journal of political science, Vol.13, No.2, pp1-27.
- Kim, M. (2019). A real driver of US-China trade conflict. The Sino-US competition for global hegemony and its complication for the future. International Trade, Politics and Development, 3(1),30-40.
- Liu, T., & Woo, W. T. (2018). Understanding the U.S.-China trade war. China Economic Journal, 11(3), 1-22.
- Siddiqui, K. (2018, December 3). US-China trade war: The reasons behind and its impact on the global economy. The World Financial Review:
<https://worldfinancialreview.com/u-s-china-trade-war-the-reasons-behind-and-its-impact-on-the-global-economy/>

پوهنمل دکتړ محمد اکرم عارفی
عضو کادر علمی پوهنتون کاتب و استاد
همکار برنامه ماستری روابط بین الملل
پوهنتون دعوت

Akram.arefi@kateb.edu.af

دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۴/۴

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۶/۲۷

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

پاکستان؛ ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و سیاست قدرت‌های

خارجی

چکیده

پاکستان یکی از کشورهای مهم در جنوب آسیا است که پس از جدایی از هند با موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه‌ای روبرو گردید. این کشور با توجه به این ویژگی‌های ژئوپلیتیکی، شرایط ناهمساز داخلی و بازی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی‌اش را پیش برده است. نوشته حاضر این ویژگی‌ها را مورد بررسی قرار داده است. سوالی که در این نوشتار مطرح گردیده این است که ویژگی‌های ژئوپلیتیکی پاکستان که زمینه چند پارگی داخلی و تعامل معنادار این کشور را با قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم نموده و سبب توجه قدرت‌های دیگر به این کشور گردیده اند، چه می‌باشد؟ فرضیه‌ای که در این تحقیق به آزمون گرفته شده است این است که ویژگی‌های قومی، هویتی، امنیتی و اقتصادی عوامل اصلی چندپارگی پاکستان و تعامل معنادار این کشور با قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که این کشور بخاطر فعال شدن تعارضات قومی پس از استقلال، عدم نهادینه‌گی هویت دینی به عنوان مبنای مشروعیت ساز نظام سیاسی، مواجه بودن با تهدیدات روزافزون از سوی هند و سرانجام فشارهای اقتصادی سنگین، در ردیف کشورهای «ضعیف» و «چندپاره» قرار گرفته است. دولت مردان این کشور برای رهایی از این نابسامانی‌ها به هم‌پیمانی با قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی روی آورده است. قدرت‌های بیرونی نیز با توجه به اهداف ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی خود، پاکستان را به همکار و گاهی هم ابزار مناسب فرهنگی، امنیتی و سیاسی در جنوب آسیا قرار داده اند. روشی که در بررسی داده‌ها در نظر گرفته شده است توصیفی-تحلیلی بوده و اطلاعات جمع‌آوری شده مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای و اسنادی می‌باشد.

کلید واژه‌ها: پاکستان، ژئوپلیتیک، قومیت، هویت، امنیت، اقتصاد،

آمریکا، چین.

Abstract

Pakistan is one of the important countries in South Asia that faced a special geopolitical situation after its separation from India. Considering these geopolitical features, this country has developed its incompatible internal conditions and regional and international games. The present article examines these features. The question raised in this article is what are the geopolitical features of Pakistan that have provided the basis for internal fragmentation and meaningful interaction of this country with regional and international powers and have caused other powers to pay attention to this country? The hypothesis tested in this study is that ethnic, identity, security, and economic characteristics have become the main factors of Pakistan's fragmentation and its meaningful interaction with regional and international powers. The findings of the study show that this country has been ranked among the "weak" and "fragmented" countries due to the activation of ethnic conflicts after independence, the lack of institutionalization of religious identity as a basis for legitimizing the political system, facing increasing threats from India, and finally, heavy economic pressures. The country's leaders have turned to alliances with regional and international powers to escape these crises. External powers, considering their ideological, political, and economic goals, have also made Pakistan a partner and sometimes a suitable cultural, security, and political tool in South Asia. The method used in analyzing the data is descriptive-analytical, and the information collected is based on library and documentary sources.

Keywords: Pakistan, geopolitics, ethnicity, identity, security, economy, America, China.

Dawat Academic Journal

Sixth Year, Issue 1
(Fall & Winter 2025)

Volume
12

Received: 2025-06-25
Accepted: 2025-09-18

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

مقدمه

در سال ۱۹۴۷ میلادی زمانی که مبارزات استقلال‌خواهانه هند از انگلیس به رهبری مهاتما گاندی به ثمر نشست، این سرزمین به دو کشور مجزا از هم (هند و پاکستان) تقسیم شد. شکل‌گیری پاکستان زایده تضادهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی میان جمعیت هندو مذهب و مسلمانان شبه قاره هند بود که شرایط را برای همزیستی میان این دو گروه دینی سخت و غیرقابل تحمل ساخته بود. مسلمانان این سرزمین نام کشور نو تأسیس خود را پاکستان نهادند، به این امید که پس از استقلال بتوانند به آرامش، همزیستی، یکپارچگی، انسجام و سرانجام به رفاه اقتصادی دست یابند؛ اما پس از استقلال، با دشواری‌های زیادی در عرصه داخلی و پیرامونی روبرو گردیدند که برنامه‌ها و اهداف خوش‌بینانه بنیانگذاران پاکستان را به شدت متاثر نمودند. بنیانگذاران اولیه پاکستان بر این تصور بودند که تضادهای دینی و تبعیضات سیاسی و اجتماعی که از سوی اکثریت هندو مذهب نسبت به اقلیت مسلمانان در سرزمین مشترک شبه قاره، اجرا می‌گردید، مهم‌ترین و شاید هم تنهاترین عامل نابسامانی مسلمانان این شبه قاره بوده باشد و از این خاطر بسیار خوش‌بین بودند که پس از دستیابی به استقلال و تسلط بر سرنوشت خویش، می‌توانند به تمامی نابسامانی‌ها به گونه‌ای پایان بدهد. اما آنچه در میدان عمل اتفاق افتاد بسیار متفاوت‌تر از تصور رهبران این کشور بود. رهبران این کشور سعی کردند با تعریف جدید از مشروعیت که بر مبنای ایدئولوژی اسلامی استوار یافته بود به همدلی در عرصه سیاسی و اجتماعی دست یافته و راه را بسوی شکوفایی در عرصه اقتصادی باز نمایند؛ اما تلاش‌های آنان چندان به موفقیت قرین نگردید. مسئله اصلی این است که کشور پاکستان در طی نیم قرن مبارزه‌ای که با تأسیس گروه «مسلم لیگ» در سال ۱۹۰۶ آغاز شد و سپس با طرح ایده «دو ملت» توسط علامه اقبال در کنگره مسلم لیگ در سال ۱۹۳۰ در اله آباد به بلوغ رسید، به وجود آمد. این کشور از زمان تأسیس در سال ۱۹۴۷ تاکنون کوشیده است، فضای بهتر و شرایط مساعدتری را در عرصه سیاسی و اقتصادی نسبت به دوران قبل از استقلال برای خود به وجود آورد؛ اما شاخص‌های موجود نشان می‌دهد که تلاش‌های این کشور در تأمین یک جامعه با ثبات، یکپارچه،

برخوردار از مشروعیت قابل قبول، رشد مناسب اقتصادی و کسب پرستیژ بین المللی به عنوان یک کشور اسلامی با موفقیت همراه نبوده است. پرسش‌های متعددی در این زمینه مطرح می‌گردد که چرا این کشور نتوانست به انتظارات اولیه خود جامه عمل بپوشاند. آیا رهبران نتوانستند در پایه‌گذاری یک مبنای مشروعیت‌ساز که عامل ثبات گردد، موفق گردند؟ ساختار چند پارچه اجتماعی که از قومیت‌های مختلفی تشکیل گردیده چه نقشی در پیدایش نابسامانی این کشور داشته است؟ رشد بالای جمعیت همراه با فقدان منابع اقتصادی استراتژیک چه تأثیری بر کاهش سطح زندگی مردم و شکل‌دهی رابطه نابرابرانه این کشور با قدرت‌های بیرونی گذاشته است؟ و بالاخره محیط تهدیدآمیز منطقه‌ای برخاسته از جدال‌های پس از استقلال چه تأثیری بر قدرت و توانایی‌های این کشور و نیز نوع رابطه این کشور با جهان خارج داشته است؟ شاید بتوان مجموع این پرسش‌ها را در ذیل این پرسش کلان مطرح نمود که موقعیت و الزامات ژئوپولیتیکی پاکستان چه تأثیری بر سیاست‌های داخلی و نیز نوع روابط خارجی این کشور در محیط بین المللی که زمینه‌ساز حضور قدرت‌های بزرگ در این کشور گردیده، داشته است؟ در توضیح این پرسش مناسب می‌بینیم که رابطه موقعیت ژئوپولیتیکی خاص این کشور را با سنجش سطح انسجام سیاسی-اجتماعی و رابطه محیطی این کشور باتوجه به متغیرهای قومیت، هویت، امنیت و اقتصاد مورد بررسی قرار دهیم. این متغیرهای چهارگانه که برخاسته از وضعیت ژئوپولیتیکی این کشور است، تأثیرات عمیقی بر نظام سیاسی و روابط خارجی این کشور داشته است و زمینه شکل‌دهی روابط متقابل با محیط بیرونی را نیز فراهم کرده است.

این نوشتار سعی دارد چرایی این مسئله را به اختصار بررسی نماید. بررسی عوامل نابسامانی پاکستان برای جامعه علمی ما نیز حایز اهمیت است، بدین دلیل که پاکستان با افغانستان از نظر ساختار اجتماعی، نحوه تعامل نخبگان با همدیگر و مبنای مشروعیت شباهت‌های فراوانی دارد. تجربه این کشور همسایه می‌تواند برای افغانستان نیز قابل استفاده باشد. روشی که در بررسی موضوع در نظر گرفته شده، توصیفی-تحلیلی است. اطلاعات جمع

آوری شده در تدوین این نوشتار، کتابخانه‌ای بوده و با استناد به منابع مکتوب به تجزیه و تحلیل موضوع پرداخته است.

پیشینه تحقیق

در خصوص ساختار، ماهیت و مولفه‌های شکل دهنده نظام سیاسی و سیاست خارجی پاکستان تحقیقات متعددی صورت گرفته که بعضاً به آن‌ها اشاره می‌گردد:

۱- یاقوتی، ویدا مقاله‌ای دارد تحت عنوان «مدل حکمرانی نظام ترکیبی؛ ماهیت‌شناسی

ساختار قدرت و سیاست در پاکستان» (۱۴۰۴). این مقاله ساختار قدرت در

پاکستان را که ترکیبی از دموکراسی و اقتدارگرایی می‌باشد به بررسی گرفته است.

نویسنده معتقد است که روند اقتدارگرایی که از سوی ارتش هدایت می‌گردد،

نهادهای دولتی و مدنی را تا حدودی تحت کنترل درآورده است؛ اما این کنترل

بسیار منعطف می‌باشد. این مقاله صرفاً به بعد داخلی ماهیت قدرت پرداخته و

رابطه آن را با سیاست خارجی این کشور مورد بحث قرار نداده است.

۲- صراف یزدی، غلام رضا، نجابی جواد و صبری محسن، مشترکاً مقاله‌ای با عنوان

«ساختار قدرت در پاکستان و علل ناپایداری سیاسی آن» (۱۳۹۰) به نشر رسانده

اند. مقاله حاضر در صدد پاسخگویی به این سوال اصلی می‌باشد که ساختار قدرت

در پاکستان به چه ترتیب است و عوامل موثر در ناپایداری سیاسی مستمر در

پاکستان در دو دهه اخیر چه می‌باشد؟ فرضیه اصلی این سوال چنین خواهد بود؛

علاوه بر سه قوه اصلی به عنوان هرم قدرت در پاکستان، ارتش، احزاب سیاسی و

گروه‌ها و تشکل‌های مذهبی از کانون‌های مهم قدرت در پاکستان هستند. این

ترکیب نامتجانس در کنار بنیادگرایی و فرقه‌گرایی مذهبی از مهم‌ترین عوامل

ناپایداری سیاسی پاکستان محسوب می‌شوند.

۳- اسکندران، منصوره مقاله‌ای دارد تحت عنوان «۷۸ سال فراز و نشیب و چرخش

در سیاست خارجی پاکستان» (۱۴۰۴). خانم منصوره در این مقاله می‌گوید که

پاکستان پس از ۷۸ سال فراز و نشیب اکنون به یک قدرت هسته‌ای منطقه‌ای

تبدیل شده و در جهت قدرت گرفتن بیشتر با سیاستی متغیر با همسایگان و تحولات در منطقه، برخورد می‌کند. پاکستان با وجود اتحاد استراتژیک با چین، تمایل داشته که با آمریکا نیز ارتباط نزدیک‌تری داشته باشد و بخاطر تنش دایمی با هند سیاست خارجی پاکستان به سمت نقش‌آفرینی در صلح و ثبات منطقه‌ای و همراهی با آمریکا متمایل شده است.

۴- بزرگزاده، مهدی و نوری ساری، حجت الله مقاله‌ای نوشته اند تحت عنوان «چارچوبی برای درک سیاست خارجی پاکستان» (۱۳۹۶). در این پژوهش مناسبات دولت پاکستان از یک سو با دولت‌های هند، افغانستان، ایران و در سوی دیگر با شریک راهبردی‌اش ایالات متحده، در چهارچوب بحران‌آفرینی تحلیل می‌شود. هدف از این پژوهش علاوه بر تشریح سیاست خارجی پاکستان، پاسخ به این پرسش اساسی است که «چگونه پاکستان بحران را همچون یک فرصت می‌نگرد و از راه بحران‌آفرینی منافعش را تأمین می‌کند؟».

۵- محمدعلی پور، فریده مدرس، محمدعلی خداقلیپور علی رضا، مقاله‌ای تحت عنوان «فرهنگ استراتژیک و سیاست خارجی پاکستان در قبال افغانستان» (۱۳۹۹) تدوین نموده اند. این مقاله در پی آن است تا با در نظر داشت مؤلفه‌های شکل دهنده به مبانی هویتی پاکستان به این پرسش پاسخ دهد که فرهنگ استراتژیک ارتش پاکستان بر سیاست خارجی آن کشور در قبال افغانستان و هند چه تأثیری داشته است؟ فرضیه مقاله این است که ارتش پاکستان فرهنگ استراتژیک خود را در سیاست خارجی این کشور نهادینه کرده است.

۶- کریستین فیبر، کرول کتابی نوشته است با عنوان «نبرد تا آخرین نفس» (۱۳۹۶) که خالد خسرو آن را ترجمه کرده است. این کتاب به جایگاه اردوی پاکستان و همچنین ایدئولوژی سیاسی پاکستان که اسلام باشد در سیاست خارجی این کشور پرداخته است. در این کتاب روابط خارجی پاکستان تحت تأثیر ایدئولوژی اسلامی و خصومت پایان‌ناپذیر با هند تعریف گردیده است

چارچوب نظری

بررسی ویژگی‌های ژئوپلیتیکی پاکستان و تأثیر آن بر روابط این کشور با قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی را شاید بتوان براساس نظریه‌های مختلفی به بررسی گرفت؛ اما این مقاله در نظر گرفته است که با استفاده از نظریه امنیتی باری بوزان تحت عنوان ایده «امنیت ملی» در جهان سوم، این موضوع را به بحث بگیرد. در ایده امنیت ملی، وضعیت جهان سوم با استفاده از دو معیار (ماهیت حکومت و ماهیت محیط) بررسی گردیده است. ماهیت حکومت وضعیت داخلی کشورها را به لحاظ «انجام سیاسی- اجتماعی» توضیح می‌دهد و ماهیت محیط، وضعیت و «نوع محیط امنیتی» کشورها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. (خانی، ۱۳۸۹، ۱۴۱) باری بوزان باتوجه به متغیر «انجام سیاسی- اجتماعی» کشورها را به قوی، متوسط، ضعیف معمولی و خیلی ضعیف تقسیم‌بندی نموده است. (بوزان، ۲۵۷) کشورهای قوی کشورهایی اند که دارای بالاترین درجه انجام سیاسی- اجتماعی می‌باشند و کشورهای ضعیف دارای درجه پایین، و خیلی ضعیف دارای پایین‌ترین درجه انجام سیاسی- اجتماعی هستند. کشورهای متوسط در میانه این دو طیف قرار دارد. بوزان در توضیح بیشتر دیدگاه خود از تقسیم‌بندی ریچارد لیتل در توضیح میزان انجام سیاسی- اجتماعی دولت‌ها استفاده کرده است. وی می‌گوید که ریچارد لیتل کشورها را از نظر انجام اجتماعی- سیاسی به سه نوع تقسیم‌بندی نموده است؛ یعنی کشورهای «یکپارچه»، کشورهای «چندپاره» و کشورهای «آناشری». (همان، ۱۴۱) کشورهای یک پاره کشورهای قدرتمند کاملاً نزدیک هستند. قدرت حکومتی آن‌ها به طور مشروع حفظ می‌شود و مبتنی است بر مبنای انحصار قدرت با حمایت و یا حداقل عدم مخالفت مردم... کشورهای چندپاره بر روی طیف، در قسمت متوسط و ضعیف قرار دارند. قدرت حکومتی در آن‌ها بیشتر از این‌که مبتنی بر انحصار باشد، مبتنی بر نفوذ است. گروه‌های مختلف قدرت داخلی در مورد کنترل کشور باهم رقابت می‌کنند و تأثیر گذاشتن بر تعادل قوا میان آنان که به کنترل می‌انجامد، توفیقی محسوب می‌شود. مشروعیت نیز در چنین کشورهایی چند پاره می‌باشد. گرچه این چند پارگی ممکن است باوجود برخی ایده‌های چترگونه حکومتی که به موازات وفاداری‌های

محلی وجود دارد، تعدیل شود... کشورهایی که دچار هرج و مرج هستند، مستقیماً مترادف اند با کشورهای بسیار ضعیف. قدرت حکومتی در این کشورها، آشکار با استفاده از زور به مبارزه طلبیده می‌شود. (بوزان، ۲۶۱)

متغیر دیگری که در توزیع ایده امنیتی، مورد استفاده قرار گرفته است، «محیط امنیتی» است. محیط امنیتی شامل محیط منطقه‌ای و بین‌المللی می‌گردد و متأثر از وضعیت داخلی (میزان انسجام سیاسی-اجتماعی) کشورها است. کشورهای ضعیف و آنارشیک باتوجه به اینکه در داخل با مشکل امنیتی روبرو می‌باشند، در محیط بین‌المللی نیز عامل ناامنی به شمار می‌روند. این کشورها برای تأمین امنیت خود دست به جانب کشورهای یکپارچه دراز می‌کند. (بوزان، ۲۶۶) باتوجه به بیان دو متغیر نام‌برده در ایده امنیتی جهان سوم، باری بوزان و ریچارد لیتل معتقدند که پاکستان در گروپ کشورهای «ضعیف» و «چندپاره» قرار می‌گیرد. با آن‌که اسلام چتر مشروعیت حکومت در پاکستان قرار گرفته است؛ ولی تقسیمات قومی میان پنجابی‌ها، پتان‌ها، بلوچ‌ها، سند‌ها و -پیش از سال ۱۹۷۱- بنگالی‌ها زمینه‌ساز چندپارگی کشور شده است. (بوزان، ۲۶۱) ما در نظر داریم با استفاده از نظریه باری بوزان در توصیف وضعیت نظام سیاسی پاکستان که آن را در گروپ کشورهای «چند پاره» قرار داده است، وضعیت داخلی و رابطه این وضعیت با سیاست خارجی پاکستان را توضیح بدهیم.

متغیرهای ژئوپولیتیک تأثیرگذار بر نظام و سیاست خارجی پاکستان

از میان مجموعه متغیرهای ژئوپولیتیکی متکثری که می‌توانند بر ساختار، سیاست و ارزش‌های کلان نظام سیاسی پاکستان و نیز در شکل‌دهی اولویت‌های سیاست خارجی و انتخاب شرکای بین‌الملل این کشور تأثیرگذار باشند، در اینجا چهار مورد را به اختصار مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- ژئوپولیتیک قومیت

پاکستان به لحاظ قومی نمونه برجسته یک جامعه «چندپاره» محسوب می‌شود. این کشور از چهار گروه قومی کلان (پنجابی، سند، پشتون و بلوچ) و چندین گروه قومی خردتر

دیگر (مهاجر، بلتی، گلگیتی، کشمیری، تبتی، هزاره و غیره) تشکیل گردیده است. گروه‌های قومی کلان زبان، فرهنگ و جغرافیای اختصاصی خود را دارند. پاکستان پس از تأسیس، ساختار اداری را بر مبنای بافت قومی استوار کرد تا شاید بتواند سبب رضایتمندی بیشتر شهروندان در همزیستی تحت حاکمیت یک نظام سیاسی واحد را فراهم آورد. انتخاب نظام فدرالی تا حدودی توانست به جلب رضایت مردم و در نتیجه ثبات سیاسی کمک نماید؛ اما زمانی که دولت فدرال نتوانست به تثبیت ارزش‌های مشترک و نیز توزیع منابع برابانه در سطح کشور موفق عمل نماید، خوش‌بینی‌های اولیه به نارضایتی ایالات از دولت فدرال که همه هویت قومی داشتند، تبدیل گردید. «ویژگی‌های مختلف قومی جزء عوامل اصلی واگرایی و منازعات در این کشور محسوب می‌شوند. در پاکستان، قومیت بنگال از نظر فرهنگی، زبانی و اقتصادی دارای انگیزه جدایی طلبانه بوده است؛ درحالی که قومیت پشتون دارای سابقه تاریخی طولانی مدت است. فرهنگ قبیله‌ای و سرزمینی بر قومیت بلوچ حاکم است. همچنین هم بستگی زبانی و فرهنگی در قومیت سندی پر رنگتر به نظر می‌رسد. جامعه پنجاب با حفظ تمام سمبل‌های قومیتی قدرتمندتری قومیت در پاکستان به شمار می‌رود». (کوشکی و حسینی، ۱۳۹۳: ۷۰)

جامعه چند قومی پاکستان همیشه با سطحی از منازعات قومی همراه بوده است. این منازعات در دو سطح رخ داده است؛ یکی در سطح بین قومی که نمونه بسیار شدید و خشونت‌بار آن در درگیری‌های پشتون‌ها و مهاجرین و سندی‌ها در دهه ۱۹۸۰ در کراچی رخ نمایان کرد. در این درگیری‌ها مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دخالت داشته اند. قوم مهاجرین که کنترل اکثر مراکز اداری، سیاسی و اقتصادی کراچی را در دست داشتند اکنون با مهاجرت گسترده پشتون‌ها به این شهر، احساس تهدید می‌کردند. از طرف دیگر پشتون‌ها که تازه وارد بازار و اقتصاد این شهر شده بودند، در عرصه سیاسی و اداری احساس تبعیض می‌کردند. برداشت‌های منفی دو قوم از همدیگر سرانجام درگیری‌های خونی را رقم زدند که تنها با دخالت قدرتمند اردو وضعیت آرام گردید.

همچنین «گروه قومی مهاجرین» به رهبری الطاف حسین سال‌ها بر سر کنترل نفوذ خود بر کراچی با سندی‌ها در جنگ قرار داشتند.

نوع دوم از درگیری‌های قومی، درگیری میان قومیت‌ها و دولت مرکزی صورت گرفته است. عامل اساسی این نوع درگیری را می‌توان در گرایش‌های استقلال طلبانه محلی دوران ماقبل مدرنیسم (ملت شدن) و نیز احساس محرومیت قومیت‌های پشتون و بلوچ نسبت به پنجابی‌ها جستجو کرد. گروه‌های قومی بلوچ و پشتون در دو ایالت بلوچستان و خیبرپختونخواه از آغاز تأسیس پاکستان تاکنون ادعای استقلال از پاکستان را سر می‌دهند؛ اما در دو دهه اخیر این ادعاهای سیاسی رنگ منازعات مسلحانه به خود گرفته اند. بهوت بلوچ روزنامه‌نگار و کارشناس بلوچ در باره مبارزه تاریخی بلوچ‌ها چنین می‌گوید:

«قیام بلوچ در سال ۱۹۴۸ به رهبری آغا عبدالکریم خان علیه دولت پاکستان انجام شد. قیام‌هایی که از سال ۱۹۵۸، ۱۹۶۲ و دهه ۱۹۷۰ تا به امروز ادامه دارد، عمدتاً متوجه پاکستان بوده است. به همین دلیل، مبارزه مداوم بلوچ در پاکستان ناشی از آگاهی مردم بلوچ از استثمار شدن و فراهم شدن زمینه برای مبارزه است. گفته می‌شود که در بلوچستان غربی (در ایران) و افغانستان نیز قیامی وجود ندارد».

سازمان‌های مسلح اصلی آن عبارتند از: ارتش آزادی‌بخش بلوچ (BLA)، جبهه آزادی‌بخش بلوچ (BLF)، ارتش جمهوری‌خواه بلوچ (BRA)، بلوچ راج آجوئی سنگار (BRAS). در جبهه غیرنظامی، جنبش ملی بلوچ (BNM) بازیگر اصلی است؛ اما حزب جمهوری‌خواه بلوچ (BRP) و جنبش بلوچستان آزاد (FBM) نیز مبارزه‌ای مشترک را پیش می‌برند». (بهوت بلوچ، ۳۱ مارچ ۲۰۲۵)

در ایالت خیبر پختونخواه گروه‌های پختونخواه همواره با دولت مرکزی پاکستان دچار مشکل بوده و این روند از زمان خان عبدالغفارخان به رهبری گروه «خدایی خدمت‌گزار» تا دوران قدرت «حزب عوامی نشنل» سپس «جنبش تحفظ پشتون‌ها» به رهبری منظوراحمد پشتین از سال ۲۰۱۸ به این طرف ادامه داشته و اکنون تی تی پی که یک گروه اسلام‌گرا است این منازعه با دولت فدرال را پیش می‌برد. تی تی پی برای تنفیذ شریعت اسلامی، آزادی

اعضایش از زندان‌های حکومت و کاهش حضور نظامیان پاکستانی در بخش‌هایی از خیبرپشتونخوا می‌جنگد. (daw.com, 1401/11/11) اما اهداف تی تی پی به این موارد محدود نمی‌شود و در نظر دارد بیش از این‌ها حاکمیت دولت مرکزی را به چالش بکشد. تعارضات قومی با دولت فدرال، پاکستان را به گفته ریچارد لیتل در گروه یک کشور چندپاره قرار داده است که در آن گروه‌های قومی بلوچ و پشتون مشروعیت دولت مرکزی را زیر سوال قرار داده و خواهان عدالت در توزیع امکانات و فرصت‌ها یا بالاتر از آن حتی جدایی طلبی می‌باشند. دولت مرکزی نیز ناگزیر می‌گردد برای بازگرداندن نظم در کشور به زور متوسل شود.

از طرف دیگر منازعه قومی در داخل پاکستان، سیاست خارجی منطقه‌ای این کشور را نیز به شدت متأثر کرده است. از نظر سیاستمداران به خصوص جنرالان پاکستان تنش‌های قومی به تحریکات همسایگان صورت می‌گیرد. این اتهامات سبب گردید تا پاکستان در دوران جهاد افغانستان و پس از آن بجای احزاب ملی از احزاب اسلامی در افغانستان حمایت کند. مقامات امنیتی پاکستان مجدانه کوشش نموده اند تا یک دولت اسلامگرا در افغانستان روی کار آید که به ارزش‌های قومی توجه نشان نداده و از گروه‌های قومی در داخل پاکستان حمایت نکند.

۲- هویت

۲-۱- منازعه هویتی در نظام سیاسی: دومین عامل مهم تأثیرگذار بر نظام و سیاست پاکستان در دو عرصه داخلی و خارجی عامل هویت است. قبل از تقسیم هند به دو کشور هند و پاکستان، جمهوریت یا دموکراسی مبنای هویت و نظام سیاسی و فرهنگی هند را تشکیل می‌داد. بعد از تجزیه هند، هویت دموکراتیک نظام، همچنان مورد قبول کشور جدید هند قرار گرفت؛ اما در بخش پاکستان، مجادلات هویتی سختی میان دموکراسی خواهان سکولار و اسلامگرایان اصولگرا به وقوع پیوست که ۹ سال (از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۶ که قانون اساسی به تصویب رسید) به طول انجامید. حزب مسلم لیگ و احزاب اسلامی (جمعیت علما، جماعت اسلامی و جمعیت اهل حدیث) هر یک کوشش داشت تا هویت مورد نظر

خود را برای پاکستان تثبیت نماید؛ اما سرانجام هیچ یک از دو جریان دموکراسی خواه (مسلم لیگ) و مذهبی (جمعیت علما، جماعت اسلامی و جمعیت اهل حدیث) توفیقی کامل در شکل دهی هویت نظام جدید.

شورای تدوین قانون اساسی (دستورساز اسمبلی) مجموعه اصولی را در سال ۱۹۴۹ تحت عنوان «قرارداد مقاصد» به تصویب رساند که مورد تایید لیاقت علی خان اولین صدراعظم پاکستان و کابینه او نیز قرار گرفت. در «قرارداد مقاصد» بین دموکراسی و دین بصورت ماهرانه‌ای جمع صورت گرفته بود. در ماده اول قرارداد مقاصد آمده است که «خداوند تبارک و تعالی بدون هیچ شریکی حاکم مطلق جهان است و صلاحیتی که ذات مقدس او توسط مردم به کشور پاکستان بخشیده است، او آن را در چارچوب دستورات الهی به عنوان یک امانت مقدس به کار خواهد بست». (حامدخان، ۲۰۲۱: ۶۵) در ماده‌های دیگر قرارداد مقاصد به ارزش‌های دموکراسی پرداخته شده بودند. ماده اول قرارداد مقاصد که بر هویت دینی پاکستان تأکید می‌ورزید، مورد مباحثات زیادی بخصوص از طرف اقلیت‌های دینی قرار گرفت؛ اما مولانا شبیر احمد عثمانی یکی از رهبران جریان مذهبی و همچنین لیاقت علی خان به دفاع از آن پرداخته و مانع از تغییر آن گردیدند. (همان، ۷۰)

مجادلات هویتی سرانجام در سال ۱۹۵۶ با توافق دو طرف بر سر ترکیبی بودن هویت نظام سیاسی پاکستان به پایان رسید و راه را برای تصویب یک قانون اساسی که بر ارزش‌های مشترک دینی و دموکراسی تأکید می‌کرد، باز نمود. در ماده اول قانون اساسی آمده است که: «کشور پاکستان یک جمهوری فدرالی است» و در ماده دوم قانون اساسی آمده است که: «دین اسلام دین رسمی پاکستان است». قانون اساسی برای پیشگیری از تک هویتی شدن پاکستان، ماده‌هایی را در حمایت از هویت اسلامی نظام در خود گنجانده است. چنانچه ماده ۲۲۷ قانون اساسی می‌گوید: تمام قوانین موجود براساس قرآن پاک و قوانین متین در سنت وضع می‌گردد و هیچ قانونی که با احکام قرآن و سنت منافی باشد، به تصویب نخواهد رسید». (کوسه، ۲۰۲۳: ۲۷۷) دولت برای نظارت بر اسلامی شدن قوانین، نهادی را به نام «شورای اسلامی» ایجاد کرد.

کریستین فییر محقق آمریکایی براین باور است که بعد از تجزیه بنگلادش از بدنه پاکستان، جریان اسلام‌گرایی سیاسی مورد توجه مقامات سیاسی پاکستان قرار گرفت. وی می‌گوید: «بعد از دست رفتن بنگلادش در جنگ ۱۹۷۱ میلادی، ذوالفقار علی بوتو نخست وزیر وقت، در پی ترویج اسلام به عنوان عامل انسجام ملی برآمد تا به جلوگیری از شکاف‌های بیش‌تر در میان گروه‌های قومی موجود در پاکستان کمک کند». (کریستین فییر، ۱۳۹۶: ۹۱-۹۰)

۲-۲- تقویت هویت ایدیولوژیک: با روی کار آمدن ضیاالحق در سال ۱۹۹۷ و تغییر شرایط سیاسی و ایدیولوژیکی ناشی از مبارزات جهادی و تهاجم نیروهای شوروی در افغانستان، روند اسلام‌گرایی در پاکستان بطور خاصی سرعت و شدت پیدا کرد. کریستین فییر می‌گوید:

«ضیاء تغییرات جدی در ایدیولوژی شورای اسلامی به وجود آورد تا به علمای محافظه کار و سخت‌گیر، قدرت و صلاحیت بیش‌تری در امر مشوره‌دهی به حکومت در مورد اسلامی سازی، از جمله مرور قوانین موجود و هماهنگ ساختن بیش‌تر آن با قرآن و سنت، بخشد. او در سال ۱۹۷۹ میلادی قانون اساسی کشور را تعدیل کرد تا مسند قضاوت شرعی را در چارچوب دادگاه عالی ایالتی و مسند استینافی در محکمه عالی فدرال ایجاد کند. او در سال ۱۹۸۰ میلادی، دادگاه شریعت فدرال را بجای مسندهای نام برده تأسیس کرد. در کنار این، ضیاء در سال ۱۹۷۹ میلادی حدود اسلامی را در زمره قوانین حکومتی برای جرایمی مربوط به مسایل جنسی، مواد مخدر و مشروب، دزدی و غیره تقویت کرد». (کریستین فییر، ۱۳۹۶: ۹۱)

رشد هویت دینی در دولت ضیاء، جهت‌گیری سیاست منطقه‌ای پاکستان را نیز تغییر داد. دولت ضیاء در سیاست منطقه‌ای خود ترویج اسلام‌گرایی و بهره‌گیری از آن را در قبال افغانستان و هند به کار گرفت. این سیاست برخاسته از موقعیت جغرافیایی این کشور بود که از جنوب در جوار یک دولت هندویی و از شمال در همسایگی یک رژیم مارکسیستی نو تأسیس (جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان) قرار گرفته بود. پاکستان با توجه به ائتلاف

اسلامی-غربی ای که برای مبارزه با کمونیسم در افغانستان، به وجود آمده بود، دولت‌های اسلامی عربی را به سرمایه‌گذاری در گسترش آموزش‌های دینی در پاکستان تشویق کرد تا بتواند از نیروهای این مدارس در پیش برد مبارزات ضد کمونیستی و ضد هندی در منطقه استفاده نماید. این رویکرد، فرصتی را در اختیار کشورهای عربی محافظه‌کار مانند عربستان فراهم کرد تا به گسترش تعلیمات اسلامی با رویکرد جهادی اقدام نماید. عربستان تبلیغات دینی در جهان را جزء سیاست خارجی خود می‌دانست. تشدید فضای ایدئولوژیکی در دوران ضیاء در پاکستان این فرصت استثنایی را برای سعودی فراهم کرد تا بصورت گسترده به ایجاد زیرساخت‌های دینی در میان جمعیت پاکستانی و هم‌مهاجرین افغانی بپردازد. «عربستان سعودی یکی از بزرگ‌ترین مشارکت‌کنندگان در ساخت مساجد و مدرسه‌های مذهبی در سراسر پاکستان است. از جمله آن‌ها می‌توان به مسجد شاه فیصل در اسلام‌آباد اشاره کرد که به یاد فیصل بن عبدالعزیز، پادشاه سعودی نام‌گذاری شده است. از سال ۱۹۸۰ میلادی، تعداد مدرسه‌های مذهبی پاکستان از ۸۰۰ مدرسه به ۲۷/۰۰۰ مدرسه در سال ۱۹۹۷ میلادی افزایش یافته است و همه آن‌ها توسط عربستان سعودی تأمین مالی می‌شوند» (ویکی‌پدیا، روابط پاکستان و عربستان سعودی). کریس مورفی یکی از اعضای مجلس ایالات متحده آمریکا نیز طی مصاحبه مطبوعاتی در سال ۱۳۹۷ گفته بود که، «در پاکستان ۲۴ هزار مدرسه دینی وجود دارد که از میان این ۲۴ هزار مدارس، چند هزار مدارس به گونه ای هستند که از عربستان سعودی کمک مالی دریافت می‌کنند». (مورفی، ۱۳۹۷: ۴۴) بدین ترتیب ویژگی هویتی پاکستان نقطه اتصال همکاری‌های استراتژیک بین این کشور و پادشاهی سعودی گردیده است.

۲-۳- نارضایتی تندروان مذهبی از هویت غیردینی نظام: پاکستان از نظر هویتی یک هویت ترکیبی را برای نظام برگزیده است؛ هویتی لیبرالی-اسلامی. این ترکیب توانسته نیروهای میانه رو در میان هر دو جریان لیبرال‌ها و اسلام‌گراها را راضی نگه دارد؛ اما جناح‌های تندرو دو جریان هنوز هم بر تک‌بعدی شدن هویت نظام سیاسی پا فشاری می‌ورزند. چنانچه دموکرات‌های لیبرال از نقض قانون توسط دستگاه سیاسی، تقلب در

انتخابات، عدم احترام به آرای مردم و کارشکنی در برابر دولت‌های منتخب و اعمال نفوذ ارتش بر دولت اظهار نارضایتی می‌کنند. در جریان دیگر جامعه، جناح تندرو مذهبی به انتقادات شدید از مقامات دولتی بخاطر سیاست‌های دین‌ستیزانه دولت پرداخته و ترویج آزادی‌های فردی و رفتارهای غیراخلاقی مورد نکوهش قرار می‌دهد. برخی از این گروه‌ها مانند: جمعیت‌العلمای اسلام، شورای علمای پاکستان، جیش محمد، حرکت الجهاد الاسلامی، حرکت المجاهدین، حرکت الانصار، سپاه صحابه، لشکر جهنگوی، جماعت الدعوه و لشکر طیبه که به تهدیدی برای دولت تبدیل شده بودند، توسط دولت منحل شدند. (یاقوتی، ۱۴۰۳: ۳۴) مولانا عبدالعزیز مسؤول امور مسجد لال و جامعه فریدیه و جامعه حفصه در اسلام‌آباد با برادرش عبدالرشید غازی در سال ۲۰۰۷ انتقادات تندی از سیاست‌های غیر اسلامی جنرال پرویز مشرف به عمل آورده و با صدور اطلاعیه‌ای خواستار اجرای قانون شریعت اسلامی در پاکستان شدند. مطالبات آن‌ها در پنج بند از قرار ذیل بود:

۱- ما از حکومت می‌خواهیم که تبلیغات گسترده رسانه‌ایش را علیه مسجد لال و طلاب متوقف سازد.

۲- تمام پوستره‌های تبلیغاتی را که مشتمل بر تصاویر غیر اخلاقی است و تأثیر عمیقی در سوق دادن جوانان به راه‌های غیر اخلاقی و انحرافی دارد، از سطح شهر و بیلборدهای تبلیغاتی جمع‌آوری شود.

۳- مراکز عرضه مواد مخدر تعطیل گردد.

۴- عرضه و فروش مشروبات الکلی در اسلام‌آباد ممنوع شود.

۵- ما خواهان امنیت و ثبات هستیم و پلیس در این زمینه باید با ما همکاری کند. باز هم تأکید می‌کنیم که ما خواهان امنیت هستیم؛ اما اگر حکومت بخواهد با عملیات نظامی علیه ما اقدام کند، ما هم به عملیات استشهادی رو خواهیم آورد. ما خواهان پیش آمدن چنین وضعی نیستیم، ولی در مسیر اجرای شریعت هیچ چیزی نمی‌تواند مانع ما شود. (شهنوازی، ۱۳۸۶: ۲۲۰) دولت پرویز مشرف که فعالیت مولانا عبدالعزیز و مولانا عبدالرشید غازی را

تهدیدی برای نظام سکولار پاکستان می‌دید، با انجام عملیات نظامی در ماه جولای ۲۰۰۷ به فعالیت مسجد لال و مدارس وابسته آن پایان داد.

۳- امنیت

عنصر مهم دیگری که برای پاکستان اهمیت زیادی پیدا کرده است، «امنیت» است. برجسته شدن متغیر امنیت در سیاست داخلی و خارجی پاکستان، برخاسته از موقعیت و سیاست ژئوپولیتیکی این کشور در ارتباط با هند و کشمیر است. پاکستان بخاطر منازعه کشمیر، همیشه خود را در دشمنی آشتی ناپذیر و احتمال تکرار جنگ‌های دیگری با هند می‌بیند. این منازعه تاریخی سبب گردیده که یک «محیط امنیتی» خاصی در جنوب آسیا شکل بگیرد. شگفت‌آور است که دو کشور از زمان جدایی در سال ۱۹۴۷ تا کنون پنج بار باهم وارد جنگ شده‌اند (در سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۸ در کشمیر، ۱۹۶۵ در کشمیر، ۱۹۷۱ در بنگلادش، ۱۹۹۹ در کرگیل و هفتم می ۲۰۲۵ در کشمیر). این کشور ناگزیر است برای پیگیری سیاست «الحاق کشمیر» توانایی‌های نظامی خود را مدام ارتقا بخشد و نیروی بازدارندگی قوی در برابر هند ایجاد کند. ایجاد بازدارندگی در برابر هند که ضرورت ژئوپولیتیکی پاکستان آن را تقضا می‌کند، بدون جلب حمایت قدرت‌های نظامی بزرگ جهان امکان‌پذیر نیست. پاکستان، ایالات متحده و چین را به عنوان دو متحد استراتژیک امنیتی خود در قبال هند انتخاب کرده است.

۳-۱- همپیمانی با چین: رویکرد پاکستان در دوستی با چین جنبه‌های امنیتی و اقتصادی دارد. این کشور کوشش کرده است تا حمایت‌های اقتصادی چین را در پروژه‌های زیربنایی و حمایت نظامی چین را در تهیه و توسعه تجهیزات نظامی بدست آورد. بعد از جنگ ۱۹۷۱ پاکستان و هند، درخواست‌های نظامی پاکستان از چین افزایش پیدا کرد. «چین در جون ۱۹۷۲ میلادی کمک‌های نظامی قابل توجهی به پاکستان کرد که شامل ۶۰ جنگنده میگ ۱۹، ۱۰۰ عراده تانک و تسلیحات خرد می‌شد. بین سال‌های ۱۹۷۱ الی ۱۹۷۴، چین به ارزش ۳۰۰ میلیون دالر تجهیزات نظامی در اختیار پاکستان گذاشت». (همان، ۲۲۹) همکاری‌های نظامی چین و پاکستان تا سطح تجهیز و تولید سلاح‌های استراتژیک از جمله سلاح اتمی نیز

توسعه پیدا کرد و چین در اوایل دهه ۱۹۸۰ نقشه ساخت سلاح اتمی را در اختیار پاکستان قرار داد و در سال ۱۹۸۶ موافقت نامه جامع همکاریهای اتمی بین دو کشور به امضا رسید. (همان، ۲۳۱)

چین متحد امنیتی پاکستان نیز نگاه استراتژیک به پاکستان دارد. هدف اساسی چین از همکاری‌های امنیتی با پاکستان، مهار قدرت هند و ایجاد موازنه بین هند و پاکستان است. چین در دو عرصه نظامی و اقتصادی به صورت گسترده با پاکستان همکاری می‌کند تا بتواند مانع از توسعه قدرت بیش از حد هند در جنوب آسیا گردد. «در سال ۱۹۹۹ پاکستان و چین قرارداد "برنامه رعد" به منظور توسعه و تولید مشترک جت جنگنده JF-۱۷ را به امضاء رساندند. این پروژه به عنوان موقعیتی ممتاز برای صنایع دفاعی پاکستان با هدف جایگزین ساختن هواپیماهای جنگنده C ۵، F-۷P/PG و میراژ نیروی هوایی پاکستان طراحی شده بود. همچنین در سال ۱۹۹۰ پاکستان و چین در زمینه طراحی و تولید تانک به توافق رسیدند. پاکستان در سال ۱۹۹۲ عملیات احداث کارخانه مربوطه را به اتمام رسانید و تولید تانک مدل "الخالد" مناسب نیازهای دفاعی خود را آغاز نمود». (ابراهیم خانی، ۱۴۰۰)

۳-۲- هم‌پیمانی با آمریکا: پاکستان بعد از استقلال از انگلیس به متحد سیاسی انگلیس در غرب که ایالات متحده باشد، روی آورد تا بتواند حمایت‌های نظامی آمریکا را در تقابل با هند جلب نماید. در ماه می ۱۹۵۴ پاکستان و ایالات متحده توافقنامه همکاری‌های دفاعی متقابل را امضا کردند که اولین موافقتنامه امنیتی میان دو دولت به شمار می‌رود. براساس این توافقنامه، آمریکا تجهیزات نظامی، مواد، خدمات و سایر کمک‌ها را برای پاکستان فراهم می‌کند. (کریستین فییر، ۱۳۹۶: ۲۱۷) ظفرالله خان وزیر امور خارجه پاکستان در سال ۱۹۵۴ عضویت در پیمان سیتو (پیمان آسیای جنوب شرق) را پذیرفت به این امید که بتواند در شرق آسیا یک چتر حمایتی برای پاکستان شرقی (بنگلادش کنونی) در برابر تهدیدات هند به وجود آورد. (همان، ۲۱۸)

از جانب دیگر ایالات متحده نیز اهداف منطقه‌ای خاصی را داشته و دارند که می‌خواستند با استفاده از موقعیت جغرافیایی پاکستان، آن را دنبال نمایند. آمریکا در دوران جنگ سرد،

سیاست مهارکمونیسم را در پیش گرفته بود. آیزنهاور رئیس جمهور وقت آمریکا در سال ۱۹۵۴ طرح تأسیس سازمان سیتو را در شرق آسیا و در سال ۱۹۵۵ طرح تشکیل سازمان سنتو را در جنوب و غرب آسیا برای مهار نفوذ شوروی به اجرا گذاشت. پاکستان با توجه به موقعیت جغرافیایی خود به عضویت هر دو پیمان امنیتی تحت اشراف آمریکا درآورده شد. از نظر آمریکا، پاکستان می‌توانست حلقه اتصال جغرافیایی این دو پیمان امنیتی قرار بگیرد و با پیوستن پاکستان به این دو پیمان، کمربند امنیتی به دور شوروی از سمت جنوب و جنوب-غرب تکمیل می‌گردید. طغرل یمین برید جنرال متقاعد پاکستان در تحلیل از سیاست‌های کشورش و آمریکا در سال ۲۰۱۱ نوشت: «تصمیم اولیه پاکستان برای قرار گرفتن در جناح آمریکا، ناشی از تهدیدات امنیتی از ناحیه هندوستان بود؛ اما آمریکا با استفاده از موقعیت ژئواستراتژیک پاکستان، این کشور را بخشی از استراتژی کلی مهار کمونیسم ساخت». (کریستین فییر، ۱۳۹۶: ۲۳۰) روابط آمریکا با پاکستان با توجه به اهداف امنیتی مشترک گسترش پیدا کرد. در سال ۱۹۵۹ آمریکا در بدل تحویل ۱۲ جنگنده اف-۴ به پاکستان، امتیاز تأسیس پایگاه هوایی اطلاعاتی بادابر در ۱۶ کیلومتری پشاور را بدست آورد. «آمریکا این مرکز ارتباطی را برای نظارت بر فعالیت‌ها و طیاره‌های روسی و هم‌چنان به پرواز درآوردن هواپیمای جاسوسی U-۲ در فضای شوروی ایجاد کرد». (کریستین فییر، ۱۳۹۶: ۲۱۹)

در دوران تهاجم و حضور نیروهای شوروی در افغانستان بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸ آمریکا، پاکستان را به عنوان خط مقدم نبرد با کمونیسم در افغانستان برگزید. هوارد هارت ریس بخش سی آی ای در سفارت آمریکا در اسلام آباد مسؤولیت پیش برد مبارزه با کمونیسم را با حمایت همه جانبه واشنگتن به خصوص برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر به عهده گرفت. (کُل، ۱۳۸۲: ۵۰-۵۱) برژینسکی فکر می‌کرد که وقت آن رسیده که شوروی در افغانستان به سرنوشتی دچار شود که آمریکا در ویتنام به آن دچار شده بود. برژینسکی به کارتر مشوره داد که به مجاهدین کمک تسلیحاتی، تکنیکی و مالی بنماید. او همچنین از کارتر خواست پاکستان را تحت فشار قرار دهد تا به مجاهدین کمک کند. برای

این کار او خواهان کمک مالی تسلیحاتی به اسلام‌آباد گردید. او میگفت چین و کشورهای اسلامی باید تشویق شوند تا از مجاهدین پشتیبانی نمایند. برژینسکی میگفت هدف از همه این کارها آن است تا روسیه وادار به خروج از افغانستان شود. (کُل، ۱۳۸۲: ۵۰)

آمریکا پس از جنگ سرد نیز از موقعیت استراتژیکی پاکستان در سیاست‌های منطقه‌ای خود بهره برده است. بعد از ۱۱ سپتامبر آمریکا عملیات جنگی خود در مبارزه با القاعده و طالبان در افغانستان را بیشتر از خاک پاکستان رهبری می‌کرد و از ۲۰۱۵ به بعد برای مبارزه با شاخه داعش خراسان در جنوب آسیا نیز از جغرافیای پاکستان سود جسته است. این همکاری‌های استراتژیک میان دو کشور همچنان ادامه دارد. سید حیدر شاه دستیار وزیر امور خارجه پاکستان در دیداری که با الیزابت ریچارد هماهنگ کننده وزارت امور خارجه آمریکا برای مبارزه با تروریسم به تاریخ ۲۴ ثور ۱۴۰۳ در واشنگتن داشت، دو طرف بر لزوم همکاری بیشتر در زمینه‌های مبارزه با تروریسم، ظرفیت‌سازی، و به اشتراک گذاری تخصص فنی و تجربه‌ها تأکید کردند و موضوعات مهمی همچون زیرساخت‌ها و آموزش‌های امنیتی مرزی را مورد بحث و بررسی قرار دادند. (راز نیوز، ۱۴۰۳)

مقامات پاکستان معتقدند که پاکستان دیوار مبارزه با تروریسم در جهان است. محسن نقوی وزیر داخله پاکستان در دیداری با هیئت آمریکایی در تاریخ ۲۴ حمل ۱۴۰۴ گفت: «پاکستان دیواری بین تروریسم و جهان است. تروریسم یک چالش جهانی است و جامعه جهانی به شدت نیاز دارد که به‌طور کامل با پاکستان در این زمینه، همکاری کند.» (افغانستان انترنیشنل، ۱۴۰۴)

۴- اقتصاد

چهارمین عامل مهم تأثیرگذار بر سیاست خارجی پاکستان، ژئوپولیتیک اقتصادی است. پاکستان به لحاظ اقتصادی همیشه متکی به کمک‌های بیرونی بوده است. قسمت عمده این کمک‌ها از چهار منبع فراهم می‌گردد؛ آمریکا، چین، کشورهای عربی نفت خیز حوزه خلیج فارس و صندوق بین المللی پول. اقتصاد پاکستان با حمایت این منابع چهارگانه به حیات خود ادامه داده است. سرتاج عزیز وزیر مالیه وقت پاکستان در دسامبر ۱۹۹۱ در یک

سخنرانی کلیدی در مورد اقتصاد پاکستان در کنفرانسی در دانشگاه مدیریت علوم لاهور وضعیت اقتصادی کشورش را چنین تشریح نمود: «کل درآمدهای مالیاتی و غیرمالیاتی ۱۵۰ میلیارد روپیه (سال گذشته) بوده است. تقریباً ۸۰ میلیارد روپیه برای خدمات بدهی، ۷۰ میلیارد روپیه برای دفاع هزینه می‌شود و برای سایر مخارج چیزی باقی نمی‌ماند. کل دولت فدرال ما از طریق استقراض تامین مالی می‌شود و کل توسعه ما از طریق استقراض تامین می‌شود. این همان بن‌بست مالی است که با آن روبرو هستیم». (علی حسین، ۱۴۰۳)

میزان تولید ناخالص داخلی پاکستان پایین می‌باشد که این امر سبب کسری بودجه و رفتن به سوی اخذ قرضه‌های خارجی بیشتر گردیده است. در گزارش‌ها آمده است که: «تولید ناخالص داخلی (GDP) پاکستان در سال مالی منتهی به جون ۲۰۲۳ به میزان ناچیز ۰/۲۹ درصد رشد داشته که کمتر از هدف ۵ درصدی تعیین شده در سال قبل است. قرضه خارجی کنونی پاکستان با احتساب تولید ناخالص داخلی ۳۴۵ میلیارد دالری، به میزان ۱۲۳ میلیارد دالر رسیده است و این کشور باید مبلغ ۷۸ میلیارد دالر را قبل از سال ۲۰۲۶ به عنوان بازپرداخت برگرداند. پاکستان سال‌هاست که با کسری بودجه و مشکلات تجاری درگیر است. صادرات و درآمدهای مالیاتی آن به اندازه کافی افزایش نیافته و ذخایر ارز خارجی آن هرگز از ارزش واردات چند ماهه فراتر نرفته است». (اسکندری، ۱۴۰۳)

در چنین شرایطی، شرکای خارجی مالی و اقتصادی پاکستان کمتر علاقمند به سرمایه‌گذاری در این کشور گردیده‌اند. عامل اصلی این بی‌علاقگی شرایط سیاسی بی‌ثبات و ناامنی ناشی از گروه‌های تروریستی در این کشور می‌باشد. در این میان فقط چین توانسته ریسک سرمایه‌گذاری در پاکستان را قبول نماید. چین در ابتدا در نظر داشت تا با کمک‌ها و سرمایه‌گذاری در پاکستان، توان اقتصادی و نظامی پاکستان را در برابر هند افزایش بدهد؛ اما بعد از طرح «کمربند و جاده» که در سپتامبر ۲۰۱۳ از سوی شی جین پینگ رئیس‌جمهور چین مطرح گردید، این کشور پاکستان را به عنوان راه اتصال به آسیای مرکزی، اروپا و خاورمیانه نیز در نظر گرفته است. در اول ثور ۱۳۹۴ (۲۱ آپریل ۲۰۱۵) شی جین پینگ سفری به پاکستان انجام داد و یک قرارداد ۴۶ میلیارد دالری سرمایه‌گذاری در بخش انرژی و

پروژه‌های زیرساختی با پاکستان به امضا رساند. «چین قصد دارد تا "جاده ابریشم نوین" را از طریق زمین و دریا به بازارهای خاورمیانه و اروپا باز کند. مسیری که بیش از ۳ هزار کیلومتر طول خواهد داشت. هدف اصلی قرارداد چین و پاکستان احداث یک کریدور اقتصادی بین بندر گوادر پاکستان در ساحل دریای عرب و منطقه غربی سین کیانگ چین است... چین و پاکستان قرار است در زمینه گاز طبیعی، ذغال سنگ و پروژه‌های انرژی خورشیدی همکاری داشته باشند». (سرمایه گذاری ۴۶ میلیاردی چین در پاکستان، ۱۳۹۴)

چین در رقابت نفس گیر با آمریکا در سطح جهان و با هند در سطح منطقه می باشد. پاکستان یکی از مناطقی است که می تواند چین را در ادامه این رقابت ها کمک کند و زمینه احیای راه ابریشم را به طرف آسیای میانه و خاورمیانه و اروپا باز نماید.

نتیجه گیری

پاکستان کشوری است که به خاطر فشارهای سیاسی و اجتماعی اکثریت هندو نسبت به اقلیت مسلمان در سال ۱۹۴۷ از پیکیره هند جدا گردید. این کشور در یک موقعیت سوق الجیشی مهمی قرار گرفته که با دو قدرت جهانی (روسیه و چین) و دو قدرت منطقه‌ای (هند و ایران) حوزه امنیتی و اقتصادی مشترکی را شکل می‌دهند. پاکستان کوشیده است احتیاجات برخاسته از موقعیت جغرافیایی‌اش را با جایگاه استراتژیکیش برای قدرت‌های بزرگ پیوند بدهد و توجه قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای را بر محور اهداف مشترک جلب نماید. هویت اسلامی پاکستان که برخاسته از شرایط تقابلی این کشور با هند می‌باشد، زمینه‌های نزدیکی این کشور با کشورهای محافظه‌کار عربی را فراهم کرده است. کشورهای محافظه‌کار عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس تبلیغ اسلام در سرزمین‌های در معرض تهدید ایدئولوژی دینی را جزء اهداف سیاست خارجی خود می‌داند. حضور پررنگ نهادهای آموزش دینی کشورهای عربی در پاکستان، استفاده دوگانه داشته است؛ از یک طرف به تقویت هویت دینی نظام در پاکستان کمک نموده و از طرف دیگر راه را برای دستیابی به منابع غنی اقتصادی کشورهای ثروتمند عربی هموار کرده است.

محور دوم تعامل پاکستان با قدرت‌های بزرگ، موضوع امنیتی می‌باشد. مسئله امنیت در جنوب آسیا کارکرد کاملاً دوگانه داشته است؛ از یک طرف به تقویت توانایی امنیتی پاکستان در برابر هند کمک کرده است و از طرف دیگر به نیازهای آمریکا در مهار کمونیسم در دوران جنگ سرد و مهار تروریسم در دوران پس از جنگ سرد فرصتی را فراهم کرده است. آمریکا با استفاده از موقعیت استراتژیک پاکستان، با تهدیدات ایدئولوژیکی برخاسته از ایدئولوژیهای جهان شمول غرب ستیز کمونیسم و اسلامگرایی، به مقابله برخاسته است.

سومین عامل پیوند دهنده پاکستان با قدرت‌های بزرگ، شرایط اقتصادی است. نقش عامل اقتصاد در بازی‌های پاکستان بیشتر کارکرد یک جانبه داشته و در جهت تأمین اهداف پاکستان عمل کرده است. قدرتهای بزرگ سودی از تعاملات اقتصادی با پاکستان به دست نیاورده‌اند. در این بین تنها چین می‌تواند یک استثنا محسوب شود. چین توانسته از موقعیت این پاکستان برای پیش برد پروژه کمربند جاده بهره برداری نماید.

سرچشمه‌ها

۱. کتاب‌ها

- حامدخان (۲۰۲۱) پاکستان کی آئینی و سیاسی تاریخ، ترجمه وقار عزیز بهتہ، لاہور، انتشارات جہانگیر، چاپ دوم.
- عبداللہ خانی، علی (۱۳۸۹) نظریہ‌های امنیت، تہران، ابرار معاصر.
- کریستین فییر، کِرول (۱۳۹۶) نبرد تا آخرین نفس، ترجمہ خالد خسرو، کابل، انیسیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
- کول، ستیو (۱۳۸۶) جنگ اشباح، ترجمہ مهندس محمد اسحاق، کابل، انتشارات میوند.
- کوسہ، اللہ نوازخان (۲۰۲۳) آیین اسلامی جمہوریہ پاکستان، لاہور، علی اعجاز پرنٹرز.

۲. مقالات

- ابراہیم خانی، روابط پاکستان- چین، تکامل بہ سوی شراکت راہبردی، تاریخ مراجعہ ۱۴۰۴/۲/۲۱
- <https://www.ipis.ir/portal/newsview/636089/>
- اسکندری، منصورہ (مترجم)، اقتصاد و امنیت؛ بحران‌های مزمن پاکستان، موسسہ مطالعات راہبردی شرق، شنبہ ۲ سرطان، ۱۴۰۳، تاریخ مراجعہ ۱۴۰۴/۲/۲۱
- <https://www.iess.ir/fa/translate/3747/>
- بوزان، بری گوردن، مشکل امنیت ملی در جہان سوم، ترجمہ واحد ترجمہ «فصلنامہ مطالعات راہبردی» دورہ ۱، پیش شمارہ ۲، تابستان ۱۳۷۷.
- شہنوازی، صلاح الدین، بحران خونین مسجد لال و زوایان پنهان آن «فصلنامہ ندای اسلام» سال شانزدہم، شمارہ ۶۳-۶۴، شمارہ سوم و چہارم ۹۴.
- علی حسین، اقتصاد پاکستان: از رونق تا رکود در طول سہ دہہ، اندیشکدہ اقبال، ۹ جوزا (خرداد) ۱۴۰۳. تاریخ مراجعہ ۱۴۰۴/۲/۲۱

<https://iqbalforum.org/magazine/>

- کوشکی، محمد صادق و حسینی محمود، چشم اندازی بر درگیریهای قومی در پاکستان؛ مطالعه موردی شهر کراچی «فصلنامه تحقیقات سیاسی بین المللی» شماره بیستم، پاییز ۱۳۹۳.
- ۳. سایت های خبری
- مورفی، کریس، مدارس دینی پاکستان توسط عربستان سعودی اداره می شود. تاریخ مراجعه به سایت ۱۴۰۴/۲/۱۷.
<http://raaznews.com/articles/>
- افغانستان انترنیشنل، دیدار مقامات پاکستانی و امریکایی؛ «پاکستان دیواری بین تروریسم و جهان است»، تاریخ مراجعه ۱۴۰۴/۲/۲۰،
<https://www.afintl.com/202504137435>
- راز نیوز، توافق امریکا و پاکستان و آمریکا برای مبارزه با تروریسم در منطقه، تاریخ مراجعه: ۱۴۰۴/۲/۲۰
<http://www.raaznews.com/articles/1215938404/>
- سرمایه گذاری ۴۶ میلیارد دلاری چین در پاکستان، ۱۳۹۴/۲/۱،
<https://www.dw.com/fa->
- بهوت بلوچ، مبارزه ۷۴ ساله مردم بلوچ برای هویت ملی، سایت ای ان اف نیوز، تاریخ مراجعه ۱۴۰۴/۹/۱۶
<https://farsi.anf-news.com/rwzhawa-swryh/mbarzh-74-salh-mrdm-blwch-bray-hwyt-mly-87133>
- هدف «تی تی پی» چیست و چه رابطه ای با طالبان افغان دارد؟ تاریخ مراجعه ۱۴۰۴/۹/۱۶
<https://www.dw.com/fa-af/%D9%87%D8%AF%D9%>

دکتر محمد اعظم طارق

عضو کادر علمی آکادمی علوم افغانستان و
استاد همکار برنامه ماستری روابط بین الملل

پوهنتون دعوت

Tariq9188@gmail.com

دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۳/۴

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۰۸

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

تحلیل عوامل مؤثر بر کاهش تمایل نخبگان به مهاجرت از افغانستان

چکیده

یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، سرمایه انسانی است. افغانستان در شرایط کنونی به دلیل خروج گسترده این سرمایه ارزشمند، با بحران عمیق انسانی و توسعه‌ای مواجه است. پدیده «فرار مغزها» در واقع بیانگر انتقال دانایی، تخصص و مهارت از کشور به واسطه مهاجرت نیروهای انسانی تحصیل کرده و نخبه است. هدف اصلی این پژوهش، شناسایی و تحلیل عوامل و متغیرهایی است که در کاهش تمایل نخبگان به مهاجرت و حفظ سرمایه انسانی در کشور نقش مؤثر دارند. پرسش محوری تحقیق چنین است: کدام متغیرهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی می‌توانند در کاهش تمایل نخبگان به مهاجرت از افغانستان نقش تعیین‌کننده داشته باشند؟ فرضیه پژوهش که در چارچوب نظریه صلح مثبت و با رویکرد توصیفی-تحلیلی در چارچوب تنوری صلح مثبت به آزمون گرفته شده، این است: «افزایش جاذبه‌های داخلی از طریق تقویت مؤلفه‌های صلح مثبت، از جمله تأمین امنیت انسانی و ثبات سیاسی، گسترش فرصت‌های اقتصادی و اشتغال‌زایی، بهبود نظام آموزشی، تحقق عدالت اجتماعی و برابری، حاکمیت قانون و تقویت هویت ملی، می‌تواند تمایل نخبگان به مهاجرت از کشور را بکاهد.» یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که صلح مثبت با فراهم‌آوری زمینه‌های افزایش جاذبه‌های داخلی، نه تنها تمایل نخبگان به مهاجرت از کشور را کاهش می‌دهد؛ بلکه ظرفیت‌های علمی، اقتصادی و فرهنگی کشور را نیز تقویت می‌کند.

واژه‌های کلیدی: افغانستان، مهاجرت، صلح مثبت، فرار مغزها، نخبگان.

Abstract

One of the most fundamental components of economic, social, and cultural growth and development is human capital. In the current situation, Afghanistan is facing a deep humanitarian and development crisis due to the widespread outflow of this valuable capital. The phenomenon of "brain drain" actually represents the transfer of knowledge, expertise, and skills from the country through the migration of educated and elite human resources. The main goal of this research is to identify and analyze the factors and variables that play an effective role in reducing the elites' tendency to emigrate and maintaining human capital in the country. The central question of the research is: Which social, economic, and institutional variables can play a decisive role in reducing the elites' tendency to emigrate from Afghanistan? The research hypothesis, which was tested within the framework of positive peace theory and with a descriptive-analytical approach within the framework of positive peace theory, is: "Increasing domestic attractions by strengthening the components of positive peace, including ensuring human security and political stability, expanding economic opportunities and job creation, improving the education system, realizing social justice and equality, the rule of law, and strengthening national identity, can reduce the elite's desire to emigrate from the country." The research findings show that positive peace, by providing grounds for increasing domestic attractions, not only reduces the elite's desire to emigrate from the country; but also strengthens the country's scientific, economic, and cultural capacities.

Keywords: Afghanistan, Immigration, Positive Peace, Brain Drain, Elites.

Dawat Academic Journal

Sixth Year, Issue1
(Fall & Winter 2025)

Volume
12

Received: 2025-05-25
Accepted: 2025-08-30

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

مقدمه

بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و استعداد‌های نخبگان در کشوری چون افغانستان که بیش از نیم قرن درگیر جنگ، اشغال و بحران‌های پی‌درپی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بوده است، از ضروریات بنیادین توسعه ملی به شمار می‌رود. تحقق فرآیندهای رشد اقتصادی، انسجام اجتماعی، ارتقای کیفیت زندگی و گذار از وضعیت بحرانی کنونی، مستقیماً به دانش، تجربه، تخصص و تعهد نخبگان وابسته است. در عصر کنونی که اقتصاد صنعتی به اقتصاد دانش‌محور تغییر ماهیت داده است، دانش و اطلاعات به منزله مهم‌ترین کالای تولیدی و عامل قدرت ملی شناخته می‌شود. نخبگان و متخصصان، تولیدکنندگان اصلی این سرمایه ناملموس اند و از آن‌ها به عنوان سرمایه‌ی انسانی یاد می‌شود. در چنین شرایطی، مهاجرت نخبگان نه تنها به معنای خروج نیروهای متخصص و تحصیل‌کرده از کشور است؛ بلکه نمایانگر از دست رفتن سرمایه انسانی و ثروت ملی نیز می‌باشد. این پدیده پیامدهای گسترده‌ای بر توسعه اقتصادی و اجتماعی دارد و موجب انتقال معکوس فناوری، کاهش ظرفیت تولید علم و نوآوری، و کندی رشد اقتصادی می‌شود. همچنین، فرار نخبگان باعث تداوم چرخه فقر، افزایش نابرابری و توسعه‌نیافتگی می‌گردد و توانمندی‌های ملی در سطح ساختاری و نهادی را تضعیف می‌کند.

از منظر ژنتیکی و اجتماعی، تداوم این روند در درازمدت منجر به تقویت جوامع نخبه‌پذیر و تضعیف جوامع نخبه فرست می‌شود؛ زیرا با خروج نسل‌های پی‌درپی از نخبگان و بازتولید آنان در کشورهای میزبان، شکاف علمی، فناوریانه و حتی ژنتیکی میان کشورها افزایش می‌یابد. (رافت، ۱۳۹۵: ۱) از همین منظر، قدرت و خودکفایی کشورهای پیشرفته‌ای چون ایالات متحده، چین، ژاپن و آلمان، تا حد زیادی مرهون بهره‌گیری هدفمند از استعداد‌های انسانی است. بنابراین، از دست رفتن نخبگان در افغانستان نه تنها به معنای خروج نیروهای متخصص است؛ بلکه نشانه از بین رفتن ژنوم دانایی و ظرفیت آفرینش علمی در آینده کشور است. تداوم این روند، افغانستان را با بحرانی عمیق در تولید علم، فناوری و توسعه پایدار مواجه می‌سازد؛ بحرانی که پیشگیری از آن برای کشور ضرورتی حیاتی است.

افغانستان امروز همانند پیکری زخمی است که درمان آن بدون نقش‌آفرینی نخبگان ممکن نیست. در شرایطی که بسیاری از متخصصان کشور به دلایل مختلف کشور را ترک کرده‌اند، شناسایی و تقویت عواملی که می‌تواند تمایل به ماندگاری و مشارکت را افزایش دهد، ضرورتی ملی محسوب می‌شود. از این رو، بررسی علمی متغیرهایی که در کاهش انگیزه‌های مهاجرت نخبگان نقش دارند، به‌ویژه در چارچوب نظریه صلح مثبت، می‌تواند به تدوین سیاست‌های مؤثر برای حفظ سرمایه انسانی و تقویت توسعه پایدار کمک کند. از این رو، این پژوهش، به هدف شناسایی و تحلیل متغیرهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی مؤثر بر کاهش میزان مهاجرت نخبگان از افغانستان می‌پردازد. این مطالعه در پی آن است که نشان دهد چگونه بهره‌گیری از مؤلفه‌های صلح مثبت می‌تواند سطح جاذبه‌های ملی را افزایش و انگیزه‌های مهاجرتی را کاهش دهد.

پرسش اصلی تحقیق این است که کدام متغیرهای اجتماعی، اقتصادی و نهادی می‌توانند در کاهش تمایل نخبگان به مهاجرت از افغانستان نقش تعیین‌کننده داشته باشند؟ فرضیه پژوهش، که در چارچوب نظریه صلح مثبت و با رویکرد توصیفی-تحلیلی در چارچوب تئوری صلح مثبت به آزمون گرفته می‌شود، این است: «افزایش جاذبه‌های داخلی از طریق تقویت مؤلفه‌های صلح مثبت، از جمله تأمین امنیت انسانی و ثبات سیاسی، گسترش فرصت‌های اقتصادی و اشتغال‌زایی، بهبود نظام آموزشی، تحقق عدالت اجتماعی و برابری، حاکمیت قانون و تقویت هویت ملی، می‌تواند تمایل نخبگان به مهاجرت از کشور را بکاهد.»

این پژوهش از نظر ماهیت در زمره مطالعات توصیفی-تحلیلی قرار می‌گیرد و از نظر هدف، در قلمرو پژوهش‌های بنیادی-نظری جای می‌گیرد. داده‌های تحقیق از طریق مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند و شامل مجموعه‌ای از منابع علمی معتبر، مقالات پژوهشی، گزارش‌ها و اسناد رسمی مرتبط با موضوع می‌باشند. فرایند تحلیل داده‌ها در چارچوب نظریه «صلح مثبت» صورت گرفته است؛ بر این اساس، هفت متغیر اصلی این نظریه—شامل امنیت انسانی، ثبات سیاسی، فرصت‌های اقتصادی، نظام آموزشی، عدالت اجتماعی،

حاکمیت قانون و هویت ملی، به عنوان مؤلفه‌های بنیادین تحلیل در نظر گرفته شده و با رویکردی نظام‌مند مورد بررسی قرار گرفته اند.

پیشینه تحقیق

پدیده فرار مغزها از افغانستان، به‌ویژه پس تحول سال ۲۰۲۱، به یکی از مهم‌ترین چالش‌های اجتماعی و توسعه‌ای کشور بدل شده است. با وجود گستردگی این بحران، مرور پیشینه‌های علمی نشان می‌دهد که در میان پژوهش‌های داخلی و خارجی، تأثیر صلح مثبت بر کاهش مهاجرت نخبگان تاکنون به صورت مستقیم و جامع مورد بررسی قرار نگرفته است. در واقع، اغلب پژوهش‌های انجام شده صرفاً به تبیین علل اقتصادی، سیاسی، امنیتی و اجتماعی مهاجرت پرداخته‌اند؛ در حالی که کمتر به ظرفیت‌های درونی و پوشش‌های صلح‌محور برای کنترل این روند توجه شده است. برای نمونه می‌توان به تحقیقات زیر اشاره کرد:

- دیوید ورتانا و نجیب‌الرحمان رحمت، در مقاله‌ای با عنوان «درک پویایی فرار مغزها از افغانستان: تعامل آموزش و تصمیم مهاجرت» (۲۰۱۶-۲۰۲۱) به صورت تحلیلی، عوامل مؤثر بر مهاجرت افغان‌های تحصیل‌کرده را بررسی کرده است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی، بحران‌های اجتماعی و جمعیتی، ضعف نظام آموزشی و پیوندهای گسترده با دیاسپورای خارجی نقش اساسی در تصمیم به مهاجرت نخبگان ایفا می‌کند. این پژوهش هرچند به عوامل بیرونی و ساختاری پرداخته است؛ اما به موضوع ظرفیت‌های صلح‌محور داخلی در مهار مهاجرت نپرداخته است.
- احمد ولید برلاس (۲۰۲۲) در پژوهشی با عنوان «تحركات جمعیتی در افغانستان: مروری تاریخی، روند مهاجرت در رژیم طالبان و چشم‌اندازهای آینده»، با نگاهی تاریخی و تحلیلی به بررسی موج‌های مهاجرت در دوره‌های مختلف پرداخته است. او مهاجرت گسترده نیروهای متخصص و تحصیل‌کرده در دوران اخیر را نتیجه نا امنی، بحران‌های سیاسی و زیست‌محیطی، رشد سریع جمعیت، و محدودیت‌های

اجتماعی و اقتصادی دانسته است. برلاس هشدار داده است که تداوم این روند، در آینده نزدیک چالش‌های جدی برای مدیریت منابع انسانی، اشتغال، و ثبات اجتماعی در افغانستان به وجود خواهد آورد.

- میرحسین امیری و فروزان عاشوری (۲۰۲۴) در پژوهشی با عنوان «سقوط جمهوری در افغانستان، فرار مغزها و چالش‌های آن بر بخش آموزش و پرورش» به بررسی تاریخی و جامعه‌شناختی تأثیر مهاجرت نخبگان بر نظام آموزشی افغانستان پرداخته‌اند. یافته‌های آنان نشان می‌دهد که خروج استادان دانشگاه، پزشکان، مهندسان و سایر متخصصان نه تنها ظرفیت علمی و فنی کشور را به شدت کاهش داده است؛ بلکه موجب اختلال در بازتولید دانش و توسعه منابع انسانی شده است. نویسندگان تأکید می‌کنند که این پدیده به تدریج منجر به «فقر دانشی» در جامعه و تضعیف زیرساخت‌های فکری و آموزشی کشور خواهد شد.
- علی مفتخری و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «بررسی اثرات رفاه اجتماعی بر فرار مغزها در کشورهای در حال توسعه» با استفاده از داده‌های بانک جهانی و آمار مهاجرت، نتیجه گرفته‌اند که سطح رفاه اجتماعی، ثبات سیاسی و سلامت عمومی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر کاهش مهاجرت نخبگان است. نتایج تحقیق آنان نشان می‌دهد در جوامعی که فرصت‌های معیشتی، امنیت روانی، و عدالت اجتماعی فراهم باشد، تمایل نخبگان به مهاجرت به شکل قابل توجهی کاهش می‌یابد.
- مهدی اسماعیلی (۱۳۸۵) در مقاله «مهاجرت نخبگان» بر این باور است که نخبگان و نیروهای متخصص، به‌منزله سرمایه‌های کلیدی کشورها، نقشی اساسی در فرایند توسعه دارند و مهاجرت آنان نوعی خروج سرمایه‌های انسانی و فکری محسوب می‌شود. وی تأکید می‌کند که مهاجرت نخبگان به معنای تضعیف توان تولید دانش، از بین رفتن فرصت‌های نوآوری و کاهش بهره‌وری ملی است.

- آراین قلی پور و همکاران (۱۳۸۶) در پژوهشی با عنوان «تأثیر عدالت اجتماعی بر مهاجرت نخبگان» به بررسی رابطه میان ادراک عدالت اجتماعی و تمایل به مهاجرت پرداخته اند. نتایج تحقیق آنان نشان می‌دهد که میان عدالت اجتماعی و فرار مغزها رابطه‌ای معنادار و معکوس وجود دارد؛ یعنی در جوامعی که عدالت اجتماعی بیشتر است، نخبگان احساس تعلق و اعتماد بیشتری دارند و احتمال مهاجرت در میان آنان کاهش می‌یابد.

با جمع‌بندی این پژوهش‌ها می‌توان گفت که اگرچه در زمینه علل و پیامدهای مهاجرت نخبگان مطالعات متعددی در سطح داخلی و بین‌المللی انجام شده است؛ اما پژوهشی که به‌صورت نظری و تحلیلی نقش مؤلفه‌های صلح مثبت در کاهش فرار مغزها را در افغانستان بررسی کند، تاکنون مشاهده نشده است. این در حالی است که مؤلفه‌های صلح مثبت-همچون تأمین امنیت انسانی، ثبات سیاسی، فرصت‌های اقتصادی، عدالت اجتماعی، بهبود نظام آموزشی، حاکمیت قانون و تقویت هویت ملی- می‌توانند در کاهش سطح دافعه‌های اجتماعی و افزایش جاذبه‌های ملی برای ماندگاری نخبگان نقشی بنیادین ایفا کنند. بنابراین، پژوهش حاضر درصدد است تا این خلأ علمی را پر کند و با تکیه بر چارچوب نظری صلح مثبت، نقش این مؤلفه‌ها را در کاهش مهاجرت نخبگان و شکل‌گیری بسترهای ماندگاری سرمایه انسانی در افغانستان بررسی و تحلیل نماید. این رویکرد می‌تواند نه‌تنها در غنای نظری ادبیات مهاجرت نخبگان، بلکه در سیاست‌گذاری‌های کلان دولت برای حفظ سرمایه‌های علمی کشور نیز مؤثر واقع شود.

چارچوب نظری

این پژوهش در چارچوب مفروضه‌ها و شاخص‌های نظریه صلح مثبت مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد. صلح مثبت به شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی اطلاق می‌شود که در آن نه تنها جلوه‌های خشونت آشکار وجود ندارد؛ بلکه مردم نسبت به این شرایط احساس آرامش، امنیت و رضایت دارند. (محمدنژاد و نوروزی، ۱۳۷۸: ۱۹۱) در

واقع، صلح مثبت زمانی تحقق می‌یابد که علاوه بر فقدان منازعه و خشونت فیزیکی، علل و ریشه‌های بالقوه بروز جنگ و تهدیدات آتی نیز شناسایی و برطرف شده باشد. نظریه صلح مثبت نخستین بار توسط یوهان گالتونگ جامعه‌شناس نروژی و بنیان‌گذار مؤسسه تحقیقات صلح اسلو، ارائه شد و صلح را به احیای ساختارهای اجتماعی و تحول جامعه پیوند زد. (گل‌باغ و مرشدی‌زاد، ۱۴۰۲: ۸). گالتونگ میان صلح منفی و صلح مثبت تفاوت قائل شد. صلح منفی صرفاً به معنای نبود جنگ و خشونت مستقیم است؛ در حالی که صلح مثبت شامل ایجاد شرایط ساختاری و نهادی، تقویت عدالت، رفاه، مشارکت اجتماعی و اعتماد متقابل می‌باشد. از دیدگاه وی، صلح مثبت دارای ماهیت تحول‌گرا و فعال است و با توسعه انسانی، نوآوری، کارآفرینی و ارتقای کیفیت زندگی شهروندان ارتباط مستقیم دارد.

صلح مثبت زمانی در یک کشور محقق می‌شود که مسیر تأمین نیازهای اساسی انسانی اعم از مادی و معنوی از موانع قابل پیشگیری همچون تبعیض، نابرابری، فساد، فقر و محرومیت آزاد شود. (Boulding, 1991: 150) در چنین شرایطی نه تنها خشونت آشکار از بین می‌رود؛ بلکه خشونت ساختاری نیز کاهش یافته و به حداقل می‌رسد. شاخص‌های کلیدی صلح مثبت شامل عدالت اجتماعی و قضایی، حاکمیت قانون و شفافیت نهادی، مشارکت و اعتماد عمومی، توزیع عادلانه فرصت‌ها، توسعه انسانی و سرمایه‌گذاری در منابع انسانی، تقویت هویت ملی و انسجام اجتماعی، کاهش تبعیض‌ها و خشونت‌های ساختاری، و فرهنگ گفت‌وگو و حل مسالمت‌آمیز اختلافات هستند. (عبدالله‌پور و همکاران، ۱۴۰۲:

۷۵؛ Tilahun, 2015: 251-258)

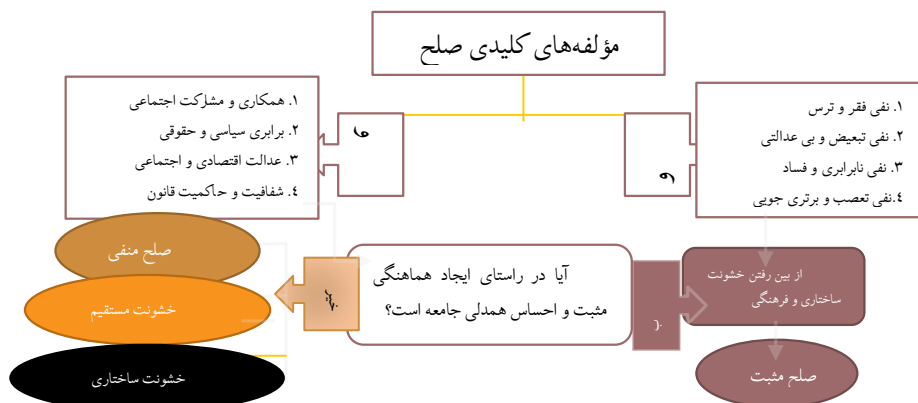
با توجه به شاخص‌های فوق، این پژوهش معتقد است که افزایش سطح جذابیت کشور و کاهش عوامل دافعه در محیط اجتماعی، اقتصادی و نهادی افغانستان از طریق نهادینه‌سازی ارزش‌های صلح مثبت می‌تواند به کاهش مهاجرت نخبگان و فرار مغزها کمک کند. مهاجرت نخبگان، علاوه بر از دست رفتن سرمایه انسانی، موجب کاهش رشد اقتصادی، انتقال معکوس فناوری، و ادامه چرخه فقر و توسعه‌نیافتگی می‌شود. افزون بر این، خروج

نخبگان به مرور زمان باعث انتقال ژنوم‌های هوشمند به کشورهای پذیرنده شده و فاصله علمی، تکنولوژیک و اقتصادی میان کشور مبدأ و مقصد را افزایش می‌دهد. (رافت، ۱۳۹۵:

(۱)

از این منظر، صلح مثبت نه تنها پیش شرط توسعه پایدار، عدالت اجتماعی و امنیت انسانی است؛ بلکه ابزار کلیدی برای حفظ سرمایه انسانی، کاهش فرار مغزها و ارتقای ظرفیت‌های علمی، اقتصادی و فرهنگی کشور محسوب می‌شود. پژوهش حاضر با تکیه بر هفت متغیر اصلی صلح مثبت شامل امنیت انسانی، ثبات سیاسی، فرصت‌های اقتصادی، بهبود آموزش، عدالت اجتماعی، حاکمیت قانون و تقویت هویت ملی، تلاش دارد تا نقش این شاخص‌ها را در کاهش مهاجرت نخبگان افغانستان تحلیل و تبیین نماید.

در نتیجه، توجه به صلح مثبت به‌عنوان چارچوب نظری پژوهش، زمینه‌ساز ایجاد راهکارهای علمی و عملی برای کاهش تمایل نخبگان به مهاجرت و ارتقای توسعه پایدار در افغانستان است. این رویکرد امکان می‌دهد سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان و نهادهای توسعه‌ای با استفاده از شاخص‌های مثبت صلح، شرایط مناسبی برای حفظ و بهره‌برداری از سرمایه انسانی فراهم آورند و از پتانسیل نخبگان در توسعه کشور به‌صورت بهینه استفاده کنند.

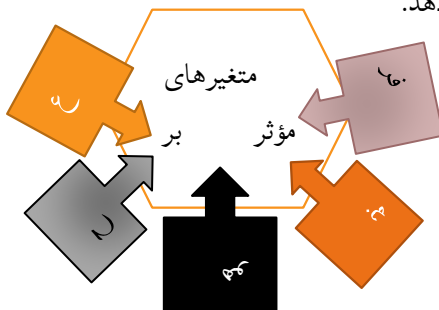


شکل ۱: شاخص‌ها و مؤلفه‌های سلبی و ایجابی صلح مثبت (منبع: گلباغ و مرشدی زاد،

۱۴۰۳: ۲۴)

متغیرهای داخلی تأثیرگذار بر کاهش تمایل نخبگان به مهاجرت از کشور

فرار مغزها از کشور، معمولاً تابع یکسری از عوامل پیدا و پنهان داخلی و بین المللی می باشد. به نظر می رسد سطح بالای جاذبه کشورهای مهاجرپذیر و همچنان سطح بالای دافعه افغانستان در این خصوص نقشی به سزایی دارند. بنابراین، برای خروج کشور، از بحران مهاجرت مغزها باید با نگاه به عوامل درونزا، تحولی ساختاری در ابعاد اقتصادی و اجتماعی خود انجام دهد؛ چرا که در برابر جاذبه آن سوی مرزها نمی تواند کاری انجام دهد و حق هر انسانی است که در جست و جوی تکامل و بهبود باشد. افغانستان می تواند سطح تأثیرگذاری دافعه خود را کاهش دهد. مغزها هنگامی مهاجرت می کنند که گزینه ای جز رفتن ندارند و امارت اسلامی با گذار از صلح منفی به سمت صلح مثبت باید این گزینه را به حد اقل آن کاهش دهد. جذب و نگهداری نیروی انسانی مستلزم به کارگیری و اجرای یک مدیریت صحیح با بهره گیری از یک کادر کارشناس در امر شناخت و بهره وری بهینه از نیروی انسانی متخصص است. (رأفت، ۱۳۹۵: ۱۴) گذار از وضع موجود (صلح منفی) به سمت وضع مطلوب (صلح مثبت) از طریق تأمین امنیت انسانی و ثبات سیاسی، ایجاد فرصت های اقتصادی و اشتغال زایی، بهبود سیستم آموزشی کارا، ترویج برابری و عدالت اجتماعی، حاکمیت قانون، تقویت هویت ملی و افزایش اعتماد شهروندان به آینده از اولین گام های مدیریت و اداره منابع انسانی به شمار می آید. این راهبرد می تواند سطح جاذبه امارت اسلامی را افزایش و دافعه آن را کاهش دهد.



شاخص های اصلی متغیرهای تأثیرگذار بر کاهش تمایل نخبگان به فرار از کشور (یافته پژوهشگر)

۱- تأمین امنیت انسانی: اقامت در یک سرزمین زمانی برای شهروندانش معنادار و خوشایند است که از جاذبه بالایی برخوردار باشد. از نظر مفروضه‌های صلح مثبت، یکی از عوامل مؤثر بر افزایش سطح جاذبه یک کشور، تأمین «امنیت انسانی» است. معنای امنیت انسانی این است که: «اول، ایمنی و سلامت از تهدیدات مزمن و دیرینه‌ای چون گرسنگی، بیماری و سرکوب و دوم، به معنای در امان بودن از برهم خوردن ناگهانی الگوهای روزمره زندگی - اعم از این که در خانه، محل کار یا جوامع باشد». (UNDP, 1994) اصطلاح امنیت انسانی، ریشه در بیانیه‌ها و قطعنامه‌های صادره از سوی سازمان ملل در اواسط دهه ۱۹۹۰، به ویژه گزارش برنامه توسعه ملل متحد در سال ۱۹۹۴ دارد. در این سند، امنیت انسانی به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن مردم از قیدوبندها و فشارهای روحی و روانی که مانع رشد انسان می‌شود، آزاد و رها گردند. (کیر، ۱۳۸۷: ۶۰۲)

اساساً دو دیدگاه مختلف (مضیق و موسع) برای مسأله امنیت انسانی وجود دارد: یکی دیدگاه حداقل‌گرایانه است که بیشتر محققان غربی به ویژه کانادایی و آمریکایی روی آن کار می‌کنند که امنیت انسانی را به عنوان آزادی از ترس می‌بینند. دیدگاه دوم که دیدگاه حداکثرگرایانه این است که امنیت انسانی؛ یعنی آزادی از نیازمندی‌ها و برخورداری از امکانات حیات و آزادی از بی حرمتی و کرامت است. امنیت فقط آزادی از ترس نیست؛ بلکه امنیت باید نیازمندی‌های انسان را نیز توأم با حفظ حرمت انسان باید شامل شود. این سه متغیر (ترس، نیاز و حرمت انسانی) باید با هم باشند. (تاجبخش، ۱۳۹۷: ۳۶۹)

در این پژوهش منظور از امنیت انسانی دیدگاه دومی است. بر مبنای این دیدگاه، امنیت انسانی از مفاهیمی است که در تلاش برای رفتن از مفهوم سنتی امنیت و امنیت ملی مطرح شده که هدف از آن حراست از هسته حیاتی همه افراد بشر در مقابل تهدیدات شایع، سازگار با کمال شگوفایی بلند مدت انسان‌ها می‌باشد. (قاسمی، ۱۳۸۴: ۸۱۷) تأمین امنیت انسانی مستلزم اتخاذ رهیافت هفت بعدی است که امنیت اقتصادی، غذایی، بهداشتی، زیست محیطی، شخصی، اجتماعی، و سیاسی را مورد توجه قرار دهد. (UNDP, 1998:24)

از چشم‌انداز این تعارف، رژیم‌های امنیتی نظام‌های حاکم در افغانستان قابل نقد جدی هستند؛ زیرا که این نظام‌ها همواره در صدد تأمین امنیت دولت‌محور (امنیت ملی) بوده اند، نه امنیت انسان محور. این مسأله موجب نارضایتی نخبگان از نظام‌ها و به طبع عامل فرار مغزها از کشور شده است. بنابراین، یکی پارامترهایی که بر کاهش سطح فرار مغزها از کشور تأثیرگذار است، فراهم‌آوری شرایطی است که در آن امنیت انسانی تأمین باشد. یعنی نظام حاکم در افغانستان در کنار مسؤولیت امنیتی که برای خود قایل است (حفظ مرزها و ممانعت از تجاوز بیگانگان) به مسؤولیت‌های دیگری چون بهداشت، وضع رفاهی و سطح زندگی شهروندان نیز پردازد. زمانی که امنیت انسانی تأمین شود، ثبات داخلی ایجاد می‌شود، این ثبات موجب می‌شود تا هر فردی احساس آرامش کند و هیچ شهروندی به سایر کشورها مهاجر و آواره نشود.

۲- تأمین ثبات سیاسی: از چشم‌انداز ارزش‌های صلح مثبت، سطح جاذبه یک کشوری زمانی بالا و سطح دافعه آن وقتی پایین می‌آید که آن کشور از لحاظ سیاسی ثبات داشته باشد. مفهوم ثبات سیاسی معانی متفاوتی را شامل می‌شود که محققان تلاش کرده اند برای اندازه‌گیری درجه یا میزان «ثبات سیاسی» موجود در دنیای خودشان بپسندند. منظم بودن جریان تعاملات سیاسی، نهادمندی و قاعده‌مندی سیاسی، قابل پیش‌بینی بودن رفتار سیاسی، شکل‌گیری حکومت بر اساس انتخابات آزاد و حکمرانی بر اساس قانون، پیوستگی یا تداوم یک نوع سیستم سیاسی خاص (موثقی و کرم زادی، ۱۳۹۰: ۳۲۳) از تعاریفی است که برای ثبات سیاسی ارائه شده است. هوروتیز برای ثبات سیاسی پنج شاخص ارائه کرده است که عبارت اند از عدم خشونت، تداوم حکومت، عدم وجود تغییرات ساختاری، مشروعیت و تصمیم‌گیری کارآمد. (Hurwitz, 1973: 462-463)

باتوجه به این تعارف می‌توان استنباط کرد که مشروعیت سیاسی (حاکمیت و نهادهای دولتی مورد قبول اکثریت مردم)، نظم و امنیت (فقدان خشونت سیاسی، شورش‌ها، یا جنگ داخلی)، کارآمدی نهادهای حکومتی (توانایی در مدیریت امور کشور و حل بحران‌ها)، پیش‌بینی‌پذیری تصمیمات سیاسی (شفاف و قابل پیش‌بینی بودن تصمیمات دولت) و حل

مسالمت‌آمیز مناقشات (اختلافات سیاسی از طریق گفت‌وگو، مذاکره و روش‌های قانونی حل می‌شوند) و در نهایت بقاء، استمرار و حفظ نظام و مؤلفه‌های آن (Dowding and Kimber, 1987: 105) از شاخص‌های اصلی ثبات سیاسی می‌باشد. از این چشم‌انداز، عدم ثبات سیاسی، بحران‌های پی در پی، تغییر سریع قوانین و مقررات، تهدید جنگ‌های داخلی و خارجی، عدم وجود امنیت فکری و برخورد‌های نامناسب با اصحاب اندیشه و فقدان حاکمیت قانون از مهم‌ترین عوامل سیاسی مهاجرت مغزها هستند. (رأفت، ۱۳۹۵: ۷)

بنابراین، ثبات سیاسی، به معنای وجود توازن میان خواسته‌های مردم و کارویژه‌های دولتی و ناظر بر تداوم نسبی، پاسخگویی به خواسته‌های مردم و کارکردهای صحیح نظام است که تعیین‌کننده بقاء یک نظام سیاسی می‌تواند باشد. همچنان ثبات سیاسی به وضعیتی گفته می‌شود که در آن نظام سیاسی یک کشور به صورت پایدار، کارآمد و بدون تغییرات ساختاری شدید در ساختارهای حکومتی، قوانین یا سیاست‌ها، بدون وقوع خشونت و بحران‌های داخلی، یا ناآرامی‌های گسترده عمل می‌کند. در این وضعیت، نهادهای حکومتی قادر به حفظ نظم عمومی، اجرای قوانین، و ارائه خدمات اساسی به مردم هستند و تغییرات در سیاست‌ها یا دولت‌ها به‌طور مسالمت‌آمیز و قانونی انجام می‌شود.

از این منظر، به نظر می‌رسد که ثبات سیاسی در افغانستان، همواره در معرض چالش‌ها و آسیب‌های جدی قرار داشته است؛ زیرا که در طی نیم قرن، هیچ‌گاه سیستمی در کشور ایجاد نشده که میان خواسته‌های مردم، نخبگان و کارویژه‌های دولتی توازن و همخوانی ایجاد کند و همچنان هیچ نظامی در کشور پایدار، دوامدار و بدون چالش‌های داخلی و خارجی عرض وجود نکرده است. این وضعیت موجب شده تا نیروها و فشارهایی که خارج از سیستم بر آن وارد آمده، نه نظام سیاسی در این کشور به وجود آید و بعد از یک مدتی از هم فروپاشد. هر زمامداری که بر اریکه قدرت تکیه زده، به جای آن که به اصلاح و ترمیم نهادها و ساختارهای معیوب و نیمه‌کاره گذشته بپردازد، در صدد ایجاد و تأسیس نهادها و ساختارهایی جدیدی برآمده است که بر خلاف شرایط عینی و امکانات دست داشته حکومت و خواست

متخصصان و نخبگان بوده است. این تسلسل نامیمون و دور باطل موجب بی ثباتی سیاسی و فرار شخصیت‌های آگاه و متخصصان ماهر از کشور شده است.

۳- ایجاد فرصت‌های اقتصادی: براساس ارزش‌های صلح مثبت، جاذبه یک کشور زمانی بر دافعه آن غلبه پیدا می‌کند که مردم در خصوص مسایل اقتصادی و به ویژه تأمین نیازهای اولیه خود کفا باشند. تحقق این شرایط منوط بر آن است که اشتغال‌زایی و ایجاد فرصت‌های اقتصادی، هم در شعار و هم در عمل، در رأس استراتژی‌های حکومت باشد. یکی از اصلی‌ترین دلایل مهاجرت نخبگان، نبود شرایط اقتصادی پایدار در داخل کشور (رشیدی، بی‌تا: ۱۸) نظیر فقر، نبود فرصت‌های اشتغال و سطح درآمد پایین و همچنان فرصت‌های اقتصادی بهتر، نظیر ثروت و فرصت‌های اشتغال و سطح درآمد در خارج (مقصد) است. (عبدلی، ۱۳۹۴: ۲۲) تقریباً تمامی افرادی که به بررسی و تحقیق در مورد پدیده مهاجرت مغزها پرداخته‌اند، عامل اقتصادی را به عنوان مهم‌ترین و موثرترین عامل در این روند در نظر گرفته‌اند. (رافت، ۱۳۹۵: ۷)

از این چشم‌انداز یکی از عوامل تأثیرگذار بر کاهش سطح فرار نخبگان از کشور، ایجاد فرصت‌های اقتصادی و اشتغال‌زایی پایدار است. شواهد عینی نشان می‌دهد که در کشور چنین شرایطی میسر نیست. بسیاری از نخبگان افغانستان در خصوص تأمین حداقل نیازهای خود، با چالش‌های عدیده‌ای مواجه‌اند. وقتی که میزان حقوق یک متخصص در خارج ده‌ها برابر حقوق همان شخص در افغانستان است، مسلماً هر فرد به فکر مهاجرت به آن کشور خواهد افتاد. اگر فرصت‌های اقتصادی به شکل موثری در افغانستان ایجاد شود، بسیاری از نخبگان تمایل خواهند داشت در کشور خود باقی بمانند و به توسعه آن کمک کنند. (فلاحی و منوریان، ۱۳۸۷: ۱۲۶)

ایجاد فرصت‌های اقتصادی به معنای فراهم کردن شرایط و بسترهایی است که افراد و کسب‌وکارها بتوانند از آن‌ها برای بهبود وضعیت مالی و توسعه اقتصادی بهره‌مند شوند. (بزرگ زاد و همکاران، ۱۳۹۹: ۳۱۲) این فرآیند شامل توسعه مشاغل، سرمایه‌گذاری، بهبود زیرساخت‌ها، و سیاست‌های حمایتی برای توانمندسازی افراد و افزایش تولید ملی است.

حمایت از کسب‌وکارهای کوچک و متوسط، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، افزایش مهارت‌های نیروی کار، تشویق سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی و توسعه بخش‌های کلیدی اقتصاد از مهم‌ترین راهکارهای ایجاد فرصت‌های اقتصادی به شمار می‌روند.

براساس گزارشات تحقیقی، امروزه بخش عمده از نیروی‌های متخصص کشور یا بیکار هستند و یا در خارج از کشور در وضعیت رقت‌بار مشغول کار هستند تا می‌تواند خانواده‌های خود را تأمین نمایند. پژوهش شورای متخصصان هرات نشان می‌دهد یکی از عوامل مهم مهاجرت نخبگان مشکل اقتصادی است. (گروه پژوهشگران، ۱۴۰۳: ۳۲) بر اساس گزارش ۲۴ می ۲۰۲۳ شورای امنیت ملل متحد حدود بیشتر از دو سوم جمعیت افغانستان (۲۸ میلیون نفر) نیاز به کمک‌های فوری برای زنده ماندن دارند (Security Council, 2023). درآمد سرانه افغانستان ۳۶۸ دالر در سال است. در مقایسه با کشورهای همسایه پاکستان (۱۵۰۵) و ایران (۴۰۹۱) درآمد افغانستان در کمترین حد ممکن قرار دارد. (کیهانی، ...: ۱۲) گزارش یونیسف در مورد بررسی وضعیت اوضاع و نیازهای بشردوستانه نشان می‌دهد که ۳۶٪ از کل جمعیت افغانستان در سطوح بحرانی و اضطراری امنیت غذایی به سر می‌برد. (UNICEF, 2023)

بنابراین، متغیر فرصت‌های اقتصادی نقش مهمی در کاهش بیکاری (فراهم کردن مشاغل جدید برای افراد جامعه)، کاهش فقر (افزایش درآمد افراد و کاهش شکاف طبقاتی)، رشد پایدار اقتصادی (افزایش تولید ناخالص داخلی و بهبود رفاه عمومی) و تقویت ثبات اجتماعی و سیاسی (کاهش ناراضی‌های اجتماعی و تقویت همبستگی ملی) و به تبع کاهش فرار مغزها از کشور دارد.

۴- بهبود شرایط آموزش و پژوهش: یکی از متغیرهای جاذبه‌آفرین و مؤثر بر کاهش فرار مغزها از کشور، شرایط آموزشی، تحصیلی و تحقیقی بهتر است. براساس ارزش‌های صلح مثبت، این شرایط زمانی عنایت پیدا می‌کند که در مطابقت با تحولاتی باشد که امروزه در جهان رفاه و توسعه آفریده است. افغانستان از لحاظ آموزش، تحصیل و پژوهش در چنین شرایطی قرار ندارد. براساس گزارش یونیسف کیفیت آموزش در افغانستان در پایین‌ترین سطح قرار دارد. تحقیق مشترک یونیسف و وزارت معارف افغانستان نشان می‌دهد که در

سراسر افغانستان ۴۴ درصد (۳.۷ میلیون) کودک واجد شرایط، از رفتن به مکاتب محروم اند (UNICEF, 2015-2021). بر اساس گزارش یونیسف سیستم آموزشی افغانستان به دلیل منازعات دوامدار گذشته، ویران شده است. برای بسیاری از اطفال کشور، تکمیل کردن مکتب ابتدایی یک رویای دور از انتظار باقی مانده است. به گفته این نهاد تخمیناً ۳/۷ میلیون طفل در افغانستان از مکتب باز مانده اند که ۶۰٪ آن‌ها را دختران تشکیل می دهند. یونیسف خاطرنشان کرده است؛ ۱۲ درصد از کودکان در صنف‌های دوم و سوم مهارت ابتدایی خواندن را دارند و تنها ۱۸ درصد از مهارت ریاضی برخوردار هستند. (UNICEF, 2024)

شواهد نشان می‌دهد که متغیر آموزش و تحصیل در کشور با چالش‌های عدیده‌ای چون سطح پائین آموزش، آموزش بی کیفیت، نابرابری جنسیتی در آموزش و کم توجهی به آموزش علوم طبیعی و انسانی مواجه است. عدم دخالت دانش در بنگاه‌های دولتی و خصوصی و شکاف عمیق بین زیرساخت‌های آموزشی کشور با کشورهای مقصد، ریشه در همین مشکل دارد. بررسی پژوهشگر نشان می‌دهد که بسیاری از نخبگان کشور به خاطر تحصیل و آموزش بهتر برای فرزندان‌شان، از کشور مهاجر می‌شوند. هم‌چنان زیرساخت‌های آموزشی در کشور با کشورهای دارای اقتصاد دانش بنیان هم‌تراز نیست. بنگاه‌های دانش بنیان از اقتصادهای دانش بنیان انگیزه‌های بسیار خوبی برای حرکت و کار به متخصصان و نخبگان ارائه می‌دهند.

بر همین اساس، مزیت رقابتی حقوق و دستمزد بنگاه‌های دانش بنیان در جلوگیری از پدیده مهاجرت نخبه‌های کشور، نقشی مهم ایفا می‌کند. بدین ترتیب فقدان زیرساخت‌های علمی، عامل دیگری مهاجرت نخبگان به خارج است. کمبود امکانات آموزشی، آزمایشگاه‌های مجهز، و فرصت‌های پژوهشی پیشرفته، نخبگان را به جستجوی فرصت‌های بهتر در کشورهای دیگر سوق می‌دهد. (رأفت، ۱۳۹۵: ۸) در همین راستا، نگرش افغانستان به تحصیل، سنتی است. از این رو، دانشجویانی بازگشته به کشور، خودش را در میان انبوه از مشکلات گم می‌کنند و یک‌گونه جبر اجتماعی را تا اخیر عمر باید تحمل بکنند. به این لحاظ، قبل از این که اجتماع فرد را طرد کند، فرد به ترک اجتماع می‌پردازد. (جمهور، ۱۳۹۲)

متغیر دیگری که موجب فرار مغزها از کشور می‌شود نبود منابع مالی و حمایت‌های دولتی برای توسعه ایده‌های خلاقانه است.

بنابراین، توجه کافی به کیفیت نظام آموزشی، فراهم‌آوری فرصت‌های برابر و عدالت آموزشی، حمایت از استعدادها و ظرفیت‌های انسانی، ایجاد پیوند بین آموزش و بازار کار و محیط آموزشی مناسب و پویا از متغیرهایی به شمار می‌روند که در کاهش فرار مغزها می‌توانند نقش ایفا کنند. (UNICEF, 2016) همچنان ارتقاء محتوای آموزشی (به‌روزرسانی برنامه‌های درسی و تطبیق آن‌ها با نیازهای روز جامعه و بازار کار) و تجهیزات و فناوری‌های مدرن (استفاده از امکانات پیشرفته در مکاتب، مدارس و دانشگاه‌ها)، فراهم کردن دسترسی به آموزش برای تمام اقشار جامعه، بدون توجه به موقعیت جغرافیایی یا وضعیت اقتصادی و همچنان بورسیه‌ها و تسهیلات آموزشی (ارائه کمک‌های مالی و امکانات برای ادامه تحصیل نخبگان در داخل کشور) از متغیرهایی دیگری هستند که در بهبود کیفیت آموزش نقش دارند. (UNICEF, 2018) در همین راستا، ایجاد فرصت‌های پژوهشی (فراهم کردن شرایط برای انجام تحقیقات علمی و حمایت از طرح‌های نوآورانه نخبگان) ارتباط مؤثر بین دانشگاه‌ها و صنعت، با فراهم کردن فرصت‌های شغلی برای فارغ‌التحصیلان، ایجاد فضای باز برای تفکر خلاق (تقویت روحیه انتقادپذیری و فراهم کردن فضایی برای بیان آزادانه ایده‌ها) و کاهش فشارهای روانی و رقابت ناسالم (توجه به سلامت روانی دانش‌آموزان و دانشجویان) از متغیرهای تأثیرگذار بر بهبود سطح آموزش و پژوهش در افغانستان به شمار می‌روند.

۵- عدالت اجتماعی: یکی از متغیرهای کلیدی تأثیرگذار بر کاهش سطح دافعه و افزایش سطح جاذبه کشور «عدالت اجتماعی» است. از نظر ارزش‌های صلح مثبت، تحقق عدالت اجتماعی در شکل‌دهی یک جامعه آرام، اخلاق فردی و رفتار عمومی تأثیر بسیار مهمی دارد؛ به صورتی که سامان‌یابی امنیت روانی افراد، شکل گرفتن جامعه عدالت‌محور در پرتو رشد شخصیت افراد، نظم عادلانه، احساس رضایت، اعتماد سیاسی، مشارکت نهادمند و مستمر و به تبع آن وفاداری آگاهانه اقشار جامعه و مشروعیت دولت، از رهگذر حاکمیت عدالت اجتماعی تحقق می‌یابد. عدالت اجتماعی دارای پنج بعد است: عدالت توزیعی (منابع

و فرصت‌های به طور منصفانه تخصیص و توزیع شود)، عدالت احساسی (مردم باچشم، درک و بینش خود عدالت را احساس کنند)، عدالت رویه‌ای (در تصامیم و سیاستگذاری‌ها تبعیض نباشد)، عدالت مراوده‌ای (برخورد و رفتار براساس صداقت و احترام باشد).

عدالت اجتماعی دارای ویژگی‌های زیر می‌باشد:

- برابری دسترسی در تعیین سرنوشت و تحقق مسئولیت خلافت عمومی انسان در زمین؛

- برابری دسترسی در اداره جامعه، نظارت بر حکومت و آزادی سیاسی؛

- برابری دسترسی در مقابل قانون، مقررات عمومی و امتیازات اجتماعی؛

- عدالت توزیعی در بعد ثروت و منابع اقتصادی جامعه؛

- عدالت توزیعی در بعد قدرت و منابع سیاسی جامعه؛

- برابری در دسترسی به معیشت و سطح زندگی؛

- اعتدال در سلوک و معاشرت اجتماعی؛

- برابری در آموزش و پرورش؛

- برابری در قضاوت و دادرسی؛

- توازن اجتماعی و تأمین عمومی و تکامل همیاری اجتماعی. (جمشیدی، ۱۳۸۰

ص ۵۸۱) وقتی عدالت به درستی اجرا شود، فرصت‌های برابر، برای همه افراد

جامعه فراهم می‌شود و احساس امنیت و امید به آینده تقویت می‌گردد. (هزار

جریبی، ۱۳۹۰: ۶۱)

رفع تبعیض و نابرابری، دسترسی برابر به آموزش و فرصت‌ها، از بین بردن فساد و بی‌عدالتی در نظام اداری، عدالت در تخصیص توزیع منابع و فرصت‌های اقتصادی و همچنان احترام به حقوق انسانی و آزادی‌ها و حمایت از زنان و اقلیت‌ها از شاخص‌های مهم ترویج عدالت در کشور به شمار می‌رود. در افغانستان، جلوه‌های از نابرابری در سطوح مختلف سیاسی و اجتماعی به مشاهده می‌رسد. این نابرابری‌ها شامل دسترسی محدود به آموزش، فرصت‌های شغلی و تخصیص منابع است. زمانی که نخبگان احساس کنند در کشورشان به

دلیل تعلق به یک قوم، جنسیت یا طبقه خاص، فرصت‌های لازم را ندارند، ترجیح می‌دهند کشور را ترک کنند. نبود شفافیت در استخدام، تخصیص منابع و پیشرفت شغلی، نخبگان را از مشارکت در جامعه نا امید می‌کند. اگر نخبگان ببینند که تلاش‌های‌شان نادیده گرفته می‌شود و پیشرفت به جای شایستگی بر اساس روابط و فساد است، احتمال مهاجرت افزایش می‌یابد. زنان و اقلیت‌ها، به دلیل محدودیت‌ها و تبعیض‌های ساختاری، تمایل بیشتری به ترک کشور دارند. اجرای عدالت اجتماعی با تأمین حقوق برابر برای زنان و اقلیت‌ها می‌تواند احساس ارزشمندی و انگیزه ماندن را در آنان تقویت کند. به طور کلی، اجتماع عادل و پایدار، با فراهم کردن فرصت‌های برابر، حمایت از نوآوری، و ایجاد شرایطی مناسب برای توسعه شخصی و حرفه‌ای نخبگان، می‌تواند از مهاجرت آن‌ها به کشورهای دیگر جلوگیری کند و باعث پیشرفت و توسعه پایدار در افغانستان شود.

۶- حاکمیت قانون: یکی از عوامل اساسی در شکل‌گیری جلوه‌هایی از جذابیت و مرغوبیتی که بر کاهش فرار نخبگان از کشور نقش دارد، «حاکمیت قانون» است. براساس مفروضه‌های صلح مثبت، اجرای درست و عادلانه قوانین، محیطی امن و پایدار برای زندگی و کار نخبگان فراهم می‌کند و مانع از مهاجرت آن‌ها می‌شود. نظریه حاکمیت قانون در واکنش به حکومت‌های فردی، خودکامه و استبدادی و به منظور مهار سوء استفاده از قدرت سیاسی و جلوگیری از اتخاذ تصمیمات و اقدامات خودسرانه از سوی حاکمان، تحدید قدرت سیاسی را ضروری می‌داند. بدین منظور این نظریه بر تعیین روشن و شفاف حوزه و حدود اختیارات و صلاحیت زمامداران در قانون؛ یعنی قواعد حقوقی از پیش تعیین شده، اصرار می‌نماید تا با اعمال این محدودیت، از تجاوز حاکمان به حقوق مردم و خودسری و سوء استفاده آنان از قدرت و اختیارات ناشی از آن بکاهد و حتی از بروز چنین تعدیاتی جلوگیری نماید. (نیکونهاد، ۱۳۹۳: ۵)

حاکمیت قانون؛ یعنی حکومت در همه افعال خویش به وسیله قواعدی که از پیش تدوین و اعلان شده اند محدود و مقید باشد. قواعدی که با قطعیتی مناسب و منصفانه، پیش‌بینی نحوه اعمال قدرت قاهره توسط حکومت را در اوضاع و احوال خاص ممکن می‌سازد و آزاد

افراد جامعه بر مبنای این فهم و اطلاع، امکان برنامه‌ریزی برای امور خویش را پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر حاکمیت قانون بدین معنی است که همه اعمال حکومت باید مبنایی در قانون داشته باشد و به وسیله آن تجویز شوند (Raz, 1979: 2) و قانون قاعده‌ای است که مقامات صلاحیت‌دار، وضع و ابلاغ کنند و آن مبنی بر طبیعت عالم تمدن و متناسب با مصلحت مردم است و همه افراد مملکت باید از آن تبعیت کنند. اما کلمه «قانون» در مسائل سیاسی و حقوقی، دلالت بر قضایایی دارد که شیوه رفتار انسان را در زندگی اجتماعی تعیین می‌کند؛ قضیه‌ای که مفاد صریح یا التزامی و یا تلویحی‌اش این است که انسان‌ها در زندگی فردی و اجتماعی باید چنین کنند و چنان نکنند. بنابراین، قانون مجموعه باید‌ها و نباید‌هایی است که شیوه رفتار آدمی را در زندگی اجتماعی تعیین می‌کند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۲۱-۲۲)

مراد از واژه «قانون» در حاکمیت قانون، تمام قواعد و مقرراتی است که در یک جامعه به عنوان قواعد حقوقی شناخته شده و لازم الاجرا است. بنابراین، در اصطلاح حاکمیت قانون، کلمه قانون به معنی اعم آن استعمال شده است (مومنی طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۰۸) و مقصود تمام مقرراتی است که از طرف یکی از سازمان‌های صالح دولت وضع شده است، خواه این سازمان قوه مقننه یا رئیس دولت و یا یکی از اعضای قوه مجریه باشد. پس در معنای عام، قانون شامل تمام مصوبات مجلس و تصویب‌نامه‌ها و بخشنامه‌های اداری نیز می‌شود. ذکر این نکته لازم است که قانون علاوه بر معنای عام فوق، دارای یک معنای خاص نیز در دکترین حقوقی معاصر می‌باشد و آن این که قانون قاعده‌ای است که از دستگاه صالح قانون‌گذار نشأت گرفته باشد و مراحل تشریفاتی خود را از قبیل تصویب، امضا و انتشار پشت سر بگذارد. حاکمیت قانون که (۱) هیچ کس نباید تنبیه شود مگر به خاطر نقض مشخص قانون، و (۲) همه کس در هر سطحی که هست باید نسبت به قوانین عادی آن سرزمین پاسخگو باشد. حاکمیت قانون در برداشت شکلی ناظر به دولتی است که در آن رابطه دولت با شهروندان در قالب یک نظام حقوقی تنظیم می‌گردد. بنابراین ویژگی اصلی حاکمیت شکلی قانون را می‌توان در سه مولفه تحدید صلاحیت‌ها، رده‌بندی هنجارها و سلسله مراتب سازمانی و اداری و تعبیه ساز و کارهای نظارتی خلاصه کرد. (غفاری، ۱۳۹۱:

۱۱۱) تأمین امنیت و ثبات اجتماعی، مبارزه با فساد، تضمین عدالت اجتماعی، ایجاد فرصت‌های برابر اقتصادی و شغلی، حمایت از آزادی‌ها و حقوق اساسی، ایجاد اعتماد عمومی به دولت و نظام قضایی به عنوان شاخص‌های حاکمیت قانون، نقش مهم در کاهش فرار مغزها از کشور را دارند.

بنابراین، یکی از عوامل فرار مغزها از کشور، خشونت‌های ناشی از فقدان یا ضعف حاکمیت قانون است. اجرای قاطع و عادلانه قوانین در مقابله با گروه‌های خشونتگر و تضمین امنیت فردی و اجتماعی، می‌تواند نخبگان را به ماندن در کشور تشویق کند. همچنان مشکل دیگری که نخبگان مجبور به ترک کشور می‌شوند، فساد گسترده در نظام اداری و اقتصادی است. حاکمیت قانون این چالش را از بین می‌برد. با شفاف‌سازی رویه‌ها، برخورد قاطع با متخلفان و ایجاد سیستمی شفاف و عادلانه، می‌توان اعتماد نخبگان را به نظام بازگرداند. عامل دیگری که موجب فرار مغزها می‌شود، احساس تبعیض و بی‌عدالتی است که عمدتاً ناشی از نابرابری‌ها می‌باشد. متغیر حاکمیت قانون از طریق اجرای قوانین عادلانه برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها، زنان و تمامی اقشار جامعه، باعث کاهش تبعیض و تقویت حس تعلق به کشور می‌شود. در همین راستا، فرصت‌های محدود شغلی مشکل دیگری است که زمینه فرار نخبگان از کشور را فراهم می‌کند. متغیر حاکمیت قانون با تضمین شایسته‌سالاری در استخدام و تخصیص منابع، و جلوگیری از سوء استفاده‌های مالی، می‌تواند این مشکل را برطرف کند. چالش حقوقی (نقض آزادی‌های فردی، آزادی بیان و حقوق سیاسی) از عوامل دیگری فرار نخبگان است. متغیر حاکمیت قانون با تضمین حقوق اساسی و آزادی‌های مدنی از طریق یک نظام حقوقی شفاف و عادلانه، انگیزه ماندن در کشور را ایجاد می‌کند.

۷- تقویت هویت ملی: یکی از جاذبه‌هایی که صلح مثبت برای کشور خلق می‌کند و نقش مهمی در کاهش فرار مغزها از کشور دارد «تقویت هویت ملی» است. بحث «هویت» از مفاهیم پایه و اساسی موضوع «ملت‌سازی» در جغرافیای سیاسی است و در عین حال با ورود شاخص‌های هویت ملی می‌تواند سبب بروز رقابت میان ملت‌ها گردد و این امر منجر

به شکل‌گیری روابط قدرت در عرصه ملی و فراملی می‌شود. (بینانیان و همکاران، ۱۴۰۲: ۳) هویت ملی مبتنی بر فضای جغرافیایی از عنصر سیاست تأثیر می‌پذیرد. با بررسی ابزار سیاست و کنش‌های سیاسی، کیفیت شکل‌گیری فضای جغرافیایی، بحث هویت ملی و چگونگی تأثیرپذیری آن از سیاست قابل تأمل می‌باشد. (حافظ نیا و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۱۰) هویت ملی دایر بر یک واحد مستقل سیاسی به نام کشور است و بر این اساس همه افرادی که دارای تابعیت کشوری باشند، هویت ملی مربوط به آن کشور را دارند. از این منظر هویت ملی بحثی مربوط به جغرافیای سیاسی است. تقویت هویت ملی زمینه ساز نائل آمدن به قدرت ملی است. (حیدری و حیدری بنی، ۱۳۹۳: ۷۷)

بنابراین، دولت‌ها همواره سعی می‌کنند هویت ملی مردم خویش را تقویت کنند. سیاست ملی دولت بر انسجام ملی تأثیرگذار بوده. بدین صورت که هرچه دولت قویتر بوده، در تقویت و انسجام ملی نیز موفق‌تر عمل کرده است. همچنین سیاست‌های ملی دولت وابسته به گرایش مذهبی یا ناسیونالیستی نیز بر هویت ملی مؤثر بوده است. (مظاهری و ملای، ۱۳۹۲: ۱۴۳) دولت از طریق سیاست ملی نوعی انسجام در جامعه پدید می‌آورد که وفاداری به کشور و نظام سیاسی مربوطه را تقویت می‌کند. لذا نوعی حس مشترک در جامعه پدید می‌آورد و در برابر دیگر دولت‌ها مرزبندی هویتی ایجاد کرده تا مشروعیت خود را افزایش دهد. بنابراین، دولت نه تنها در شکل‌دهی به هویت ملی نقش آفرینی می‌کند؛ بلکه در مشروعیت دادن به خود نیز گام بر می‌دارد. (بیگدلی، ۱۳۸۷: ۱۸) ساخت هویت‌ها و منافع جمعی و ملی که به صورت بین‌الذهانی ایجاد می‌شود، رفتار دولت‌ها را نیز دستخوش تعدیل می‌سازد. (مهدیان، ۱۳۹۶: ۲۰۶)

تقویت هویت ملی موجب «ایجاد حس تعلق و همبستگی اجتماعی» می‌شود. وقتی افراد، به‌ویژه نخبگان، احساس کنند که بخشی از یک ملت متحد و پرافتخار هستند، تمایل بیشتری به باقی ماندن و خدمت به جامعه خود خواهند داشت. تقویت ارزش‌های مشترک ملی، تاریخی، فرهنگی و زبانی می‌تواند حس تعلق را تقویت کند. همچنان تقویت هویت ملی موجب احیای امید به آینده و انگیزه برای پیشرفت است. اگر نخبگان باور کنند که

می‌توانند با توانایی‌های خود در پیشرفت و توسعه کشور نقش ایفا کنند، انگیزه بیشتری برای ماندن خواهند داشت. یکی از دلایل اصلی فرار نخبگان، نبود امنیت روانی و اجتماعی است. تقویت هویت ملی زمینه‌های تقویت امنیت روانی و اجتماعی را فراهم می‌کند. هویت ملی قوی می‌تواند به کاهش تبعیض‌های قومی، زبانی و منطقه‌ای کمک کند و بستری برابر برای همه فراهم آورد. تقویت هویت ملی موجب تشویق به مسئولیت‌پذیری و خدمت به وطن می‌شود. نخبگان وقتی به هویت ملی خود افتخار کنند که بیشتر به مسئولیت اجتماعی خود برای خدمت به جامعه پایبند خواهند بود. این مسئولیت‌پذیری می‌تواند از طریق برنامه‌های آموزشی و فرهنگی که به تقویت هویت ملی می‌پردازند، ترویج شود. حمایت از سیاست‌های ملی‌گرا و عادلانه هویت ملی را در کشور تقویت می‌کند. تقویت هویت ملی مستلزم اجرای سیاست‌هایی است که حس عدالت اجتماعی و فرصت برابر برای همه اقوام و گروه‌ها را تضمین کند. این امر می‌تواند احساس بی‌عدالتی و ناامیدی که باعث فرار نخبگان می‌شود را کاهش دهد.

به نظر می‌رسد هویت ملی در افغانستان با چالش‌های متعدد و متنوعی مواجه است که ریشه در تاریخ پیچیده و تنوع قومی و فرهنگی این کشور دارد (آروین، ۱۳۹۶) زیرا توسط برخی‌ها صریحا به اختلافات «قومی» دامن زده می‌شود و تبارز تمایلات «راسیستی» و برتری‌جویی بر یکدیگر، محسوس است. (یوسفی، ۲۰۱۹: ۱) برخی به این دلیل این که هویت ملی بر اساس نقاط افتراق ابتنا یافته نه بر نقاط اشتراک، از موجودیت هویت ملی انکار می‌کنند. (حمیدزاده، ۱۳۹۹) برخی می‌گویند در افغانستان، یک هویت ملی مورد قبول همه گروه‌های قومی وجود ندارد. (روا، ۱۳۷۰: ۷۳) برخی بدین باور اند که ساخت هویت ملی مبتنی بر مؤلفه‌های هویتی یک قوم است. (علی زاده و بهار، ۱۴۰۱: ۱۹۳) و برخی هم افغانستان را دارای دو هویت دینی و هویت ملی می‌شمارد. (سمنگانی، ۱۳۹۹- محمدزاده قصر و سادات، ۱۳۹۸) بنابراین، شواهد حاکی از آن است که حکومت‌های افغانستان نتوانستند هویت ملی را به عنوان عاملی انسجام‌بخش و انگیزه‌بخش برای ایجاد حس تعلق، افتخار و مسئولیت‌پذیری در میان نخبگان و سایر اقشار جامعه بقبولانند. از این چشم‌انداز، تقویت هویت ملی یکی پتانسیل‌های تأثیرگذار بر کاهش فرار نخبگان از کشور به شمار می‌رود.

نتیجه گیری

فرضیه این پژوهش که در چارچوب نظریه صلح مثبت مورد آزمون قرار گرفته است، نشان می‌دهد که پدیده فرار مغزها نشانه فقدان صلح مثبت در ساختارهای نهادی و اجتماعی افغانستان است؛ زیرا صلح مثبت تنها به معنای نبود جنگ یا خشونت مستقیم نیست، بلکه بر وجود شرایطی دلالت دارد که در آن انسان‌ها در امنیت، کرامت، عدالت و امید به آینده زندگی کنند. بر این اساس، کاهش تمایل به مهاجرت نخبگان زمانی ممکن است که عوامل بنیادین نا امنی ساختاری، بی‌اعتمادی اجتماعی و ناکارآمدی نهادی از میان برداشته شوند و بستر لازم برای تحقق رضایت و ثبات روانی و اجتماعی فراهم گردد. تحقق این هدف مستلزم طراحی و اجرای یک استراتژی جامع ملی برای گذار از صلح منفی به صلح مثبت است؛ استراتژی‌ای که بتواند هم‌زمان دو مسیر مکمل را دنبال کند: نخست، اصلاح ساختارهای ناکارآمد اقتصادی، آموزشی، اداری و پژوهشی که عامل تولید نارضایتی و بی‌ثباتی هستند و دوم، تقویت انگیزه‌های ماندن، مشارکت و بازگشت نخبگان به کشور از طریق سیاست‌های تشویقی و حمایتی.

در این میان، شکل‌گیری نظام حکمرانی مطلوب مبتنی بر اصولی چون پاسخ‌گویی، شفافیت، عدالت توزیعی، شایسته‌سالاری، فرصت برابر و حاکمیت قانون، می‌تواند به نخبگان احساس تعلق و اعتماد اجتماعی بخشیده و مهاجرت را از یک واکنش اجباری به انتخابی آگاهانه و بازگشت‌پذیر تبدیل کند. پدیده فرار مغزها در افغانستان باید در ارتباط با مجموعه‌ای از عوامل ساختاری، اقتصادی و فرهنگی مورد تحلیل قرار گیرد. فقر گسترده، بیکاری، ناپایداری سیاسی، نبود نظام آموزشی پویا، فساد اداری، تبعیض اجتماعی و محدودیت در فرصت‌های شغلی از مهم‌ترین عوامل رانشی هستند که نخبگان را به ترک کشور سوق می‌دهند. در مقابل، وجود فرصت‌های شغلی پایدار، امنیت اجتماعی، نظام‌های حمایتی و فضای باز علمی در دیگر کشورها، به‌عنوان عوامل کششی عمل می‌کنند. سیاست‌گذاری مؤثر زمانی امکان‌پذیر است که هر دو دسته عوامل یادشده به‌صورت هم‌زمان مورد تحلیل و اقدام قرار گیرند. از منظر نظری، مدیریت فرار مغزها نیازمند رویکردی

سیستمی و چندبعدی است که در آن روابط میان امنیت انسانی، عدالت اجتماعی، آموزش باکیفیت، ثبات سیاسی و هویت ملی به صورت درهم تنیده دیده شود. تقویت سرمایه اجتماعی، بازسازی اعتماد عمومی به نهادهای سیاسی و علمی، و ایجاد پیوند مؤثر میان نخبگان داخل و خارج از کشور، از مؤلفه‌های کلیدی چنین رویکردی به‌شمار می‌روند. تحقق این مؤلفه‌ها می‌تواند مسیر گذار از وضعیت دفع نخبگان به وضعیت جذب، حفظ و بازتولید سرمایه انسانی را فراهم سازد و افغانستان را از وابستگی علمی و فناورانه رهایی بخشد. در نهایت، نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که پدیده فرار مغزها نه پدیده‌ای قابل حذف؛ بلکه پدیده‌ای قابل مدیریت و بهره‌برداری سازنده است. اگر دولت و جامعه بتوانند محیطی فراهم آورند که نخبگان احساس کنند ماندن در کشور نه تنها وظیفه؛ بلکه فرصت رشد، اثرگذاری و مشارکت در بازسازی ملی است، افغانستان قادر خواهد بود سرمایه انسانی خود را به موتور محرک توسعه پایدار، خوداتکایی علمی و صلح مثبت پایدار تبدیل کند.

سرچشمه‌ها

الف- فارسی

- آروین، ایوب (۲۳۹۶) بحث هویت در افغانستان؛ 'افغان' هویت ملی می‌شود؟، قابل دسترس در:
<https://www.bbc.com/persian/afghanistan-42541683>
- اسماعیلی، مهدی (۱۳۸۵) پیرامون مهاجرت نخبگان، فصلنامه راهبرد یاس، شماره ۵.
- بزرگ زاد، سعید و همکاران (۱۳۹۹) بررسی عوامل اجتماعی - اقتصادی موثر بر میزان گرایش نخبگان به مهاجرت خارج از کشور، فصلنامه علمی مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، شماره ۱۸، تابستان.
- بیگدلی، علی (۱۳۸۷) جهان معاصر: دولت‌های مدرن و هویت ملی، نشریه زمانه، شماره ۶۷ و ۶۸.
- بینائیان، اباذر، حافظ نیا، محدرضا، سجادیپور، محمدکاظم، رومینا، ابراهیم، (۱۴۰۲)، نقش سیاست بر تقویت انسجام و هویت ملی (مطالعه موردی: سیاست انرژی هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران)، فصلنامه ژئوپلیتیک سال ۱۸، شماره اول، بهار.
- تاجبخش، شهربانو (۱۳۹۷) مفهوم امنیت انسانی و ابعاد سیاستگذاران، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۸.
- جمشیدی، محمد حسین (۱۳۸۰) نظریه عدالت از دیدگاه ابونصر فارابی، امام خمینی و شهید صدر تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- جمهور (۱۳۹۲) عوامل و زمینه‌های فرار مغزها از افغانستان، قابل دسترس در:
<https://www.jomhornews.com/fa/news/30335>
- حافظ نیا، محدرضا، احمدی پور، زهرا، قادری حاجت، مصطفی (۱۳۹۴) سیاست و فضا، ناشر: کتاب پاپلی.
- حمیدزاده، حبیب (۱۳۹۹) هویت قومی، هویت ملی و نظام سیاسی افغانستان در گفت‌وگو با عسکر موسوی، قابل دسترس در:

<https://8am.media/fa/ethnic-identity-national-identity-and-the-political-system-of-afghanistan/>

- حیدری، غلام حسن، زهره، حیدری بنی (۱۳۹۳) بررسی چالش‌های قدرت ملی در ایران با تأکید بر بحران هویت ملی، فصلنامه ژئوپلیتیکی، دوره ۱۰، شماره ۳۳، فروردین.
- رأفت، محمدعلی (۱۳۹۵) فرار مغزها از جنوب به شمال علل و پیامدها. مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های نوین در مدیریت، اقتصاد و حساب داری، تیرماه. قابل دسترس در:
<file:///C:/Users/genius/Downloads/3971395h04267.pdf>
- رشیدی، محمدمهدی، (۱۳۹۹)، تأملی بر مهاجرت و چرخش نخبگان، شاخص کارآفرینی سال ۵، شماره ۱۵، بهار.
- روا، الیویه (۱۳۸۲) مجاهدین و آینده افغانستان، ترجمه: محسن شانه‌چی. به نقل از اسپوزیتو در کتاب انقلاب اسلامی و بازتاب جهانی آن، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- ساداتی نژاد، سیدمحمد، سید علی، ساداتی نژاد (۱۳۹۹) بررسی نسبت صلح عادلانه با جنگ و جهاد در اسلام با تکیه بر قرآن و نهج البلاغه. فصلنامه صلح پژوهی اسلامی، سال اول، شماره ۴، زمستان.
- سمنگانی، مولوی انعام الله (۱۳۹۹) امارت اسلامی تشخیص و هویت دینی و ملی افغان‌ها را روشن ساخت. به نقل از کتاب «امارت اسلامی به ما چه داده است»، قابل دسترس در:
<https://www.alemarahdari.af/articles-and-views>.
- عبدالله پور، ارسلان (۱۴۰۲) اصول و بنیادهای صلح مثبت؛ طرح دیدگاهی ایجابی از صلح، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی دوره ۱۹، شماره ۶۳، تابستان.
- عبدلی، لیلا (۱۳۹۴) بررسی عوامل مؤثر بر فرار مغزها، کنفرانس بین‌المللی علوم و مهندسی، قابل دسترس در:
<file:///C:/Users/genius/Downloads/3501394h0123.pdf>

- علی زاده، حسن علی، بهار، مهری (۱۴۰۱) بازنمایی هویتی ملی و قومی تلویزون ملی افغانستان در دوره ریاست جمهوری محمد اشرف غنی، فصلنامه مطالعات ملی؛ ۹۳، سال بیست و چهارم، شماره ۱، بهار.
- غفاری، هدی (۱۳۹۰) نسبت میان حاکمیت شرع و حاکمیت قانون در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه پژوهش حقوقی، سال ۱۴، شماره ۳۶، بهار.
- فلاحتی، کیومرث، منوریان، عباس (۱۳۸۷) بررسی عوامل مهاجرت نخبگان(سرمایه‌های انسانی) و ارائه راهبرهای مناسب برای پیشگیری از این پدیده، مجله دانش و توسعه (علمی-پژوهشی) سال ۱۵، شماره ۲۴، پاییز.
- قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۴) امنیت انسانی: مبانی مفهومی و الزامات راهبردی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۸، شماره ۴، شماره هسلسل ۳۰ زمستان.
- قلی پور، آرین، فتاحی، مهدی، پیران نژاد، علی (۱۳۸۶) تأثیر عدالت اجتماعی بر مهاجرت نخبگان، فصلنامه رهیافت، شماره ۴۰، تابستان.
- کر، پائولین (۱۳۸۷) امنیت انسانی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۱، شماره ۳، شماره مسلسل ۴۱، پاییز.
- کیهانی، علی (۲۰۲۳) پیامدهای فرار مغزها از افغانستان بعد ۲۰۲۰، قابل دسترس در:
<https://digital-cso.org/wp-content/uploads/2023pdf>
- گروه پژوهشگران (۱۴۰۳) عوامل و پیامدهای مهاجرت در افغانستان، چاپ: ستاره نقره ای.
- گلباغ، محمدمعین، مرشدی زاد، علی (۱۴۰۲) صلح مثبت در چشمانداز نظری، فصلنامه مطالعات راهبردی دوره ۲۷، شماره ۱، پیاپی ۱۰۳، بهار.
- محمدزاده قصر، اعظم، فرشته، سادات (۱۳۹۸) تحلیل محتوای مؤلفه‌های هویت دینی و ملی افغانستان در مجلات باغ سال ۱۳۹۶-۱۳۹۷، دو فصلنامه علمی، تخصصی مطالعات پژوهشی زنان، سال ششم، شماره یازدهم، پاییز و زمستان.

- مظاهری، محمد مهدی، ملایی، اعظم (۱۳۹۲) دولت، هویت و سیاست خارجی در ایران معاصر (۱۳۹۰-۱۳۰۴). فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۲، شماره ۷، زمستان، شماره پیاپی ۳۷.
- مفتخری، علی، جعفری، محمد، ابونوری، اسماعیل، نادمی، یونس، (۱۴۰۰)، بررسی اثرات رفاه اجتماعی بر فرار مغزها در کشورهای در حال توسعه، فصلنامه نظریه‌های کاربردی اقتصاد، سال ۸، شماره ۲، تابستان.
- مهدیان، حسین، حسینی، علی، آقاحسنی، علیرضا (۱۳۹۶) تحلیل تأثیرگذاری عوامل ژئوپلیتیکی بر سیاست امنیت ملی ج.ا.ایران در پرونده هسته‌ای، فصلنامه ژئوپلتیک، سال ۲۳، شماره ۲، تابستان. نیکونهاد، حامد (۱۳۹۳) آشنایی با مفاهیم حقوق عمومی، بررسی مفهوم حاکمیت قانون، ناشر: پژوهشکده شورای نگهبان، دفتر مطالعات نظام سازی اسلامی.
- هزار جریبی (۱۳۹۰) بررسی احساس عدالت اجتماعی و عوامل مؤثر بر آن (مطالعه موردی شهر تهران)، جامعه شناسی کاربردی، سال ۲۲، شماره پیاپی ۴۳، شماره ۳، پاییز.
- یوسفی، محمد اکبر (۲۰۱۹) هویت ملی افغان، قابل دسترس در:

www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Yusufi_akbar_64_huwiati_milli_afghan.pdf.

ب: منابع انگلیسی:

- Amiri, M and Ashoori, F, (2024), THE FALL OF REPUBLIC IN AFGHANISTAN BRAIN DRAINS AND ITS CHALLENGES IN THE EDUCATION SECTOR. At:
<https://www.scitcentral.com/documents/49efdd06bfb65d2a9a108e327661c2c8.pdf>
- Barlas, Ahmad Walid, (2022), Population Movements in Afghanistan: A Historical Overview, Migration Trends under

the Taliban Regime, and Future Outlooks. At:
https://mpira.ub.uni-muenchen.de/114179/1/MPRA_paper_114179.pdf.

- Boulding, E, Brigagao, C. and Clements, K. (Eds) Peace, Culture and Society: Transnational Research and Dialogue. Boulder, CO: Westview Press, pp, 14-108
- Dowding, K, and Richard, K. (1987) "Political Stability and Science of Comparative Politics," European Journal of Political Research, V. 15.
- Ghanbari-J, M. Ahmadi M, M. (2024), Factors Affecting Brain Drain and a Solution to reduce it in Iran's Health System: A Qualitative Study. At:
[https://pmc.ncbi.nlm.nih.gov/articles/PMC11416693/pdf/a](https://pmc.ncbi.nlm.nih.gov/articles/PMC11416693/pdf/aim-27-427.pdf)
[im-27-427.pdf](https://pmc.ncbi.nlm.nih.gov/articles/PMC11416693/pdf/a).
- Hurwitz, L. (1973) "Contemporary Approaches to Political Stability," Comparative Politics, V. 5, N. 3.
- Interplay of Education and Emigration Decision. Migration Letters Volume: 20, No: 7, pp. 1094-1115 ISSN: 1741-8984 (Print) ISSN: 1741-8992 (Online) www.migrationletters.com.
[file:///C:/Users/genius/Downloads/4865-Article Text-3980-1-10-20231120 \(1\).pdf](file:///C:/Users/genius/Downloads/4865-Article%20Text-3980-1-10-20231120%20(1).pdf).
- Raz, J. (1979). "The rule of law and its virtue" in The Authority of Law, Oxford University Press, first published Security Council Report:

<https://www.securitycouncilreport.org/monthly-forecast/2023-06/afghanistan-21.php>.

- Tilahun, T, (2015); "Johan Galtung's Concept of Positive and Negative Peace in the Contemporary Ethiopia: An Appraisal", International Journal of Political Science and Development, Vol. 3(6), June, pp. 251-258.
- UNICEF, (2016), Education Sector Analysis Afghanistan Volume I. at:
<https://www.globalpartnership.org/node/document/download?file=sites/default/files/education-sector-analysis-afghanistan.pdf>.
- UNICEF, (2017-1021), Programme briefs (Education).pdf.
[https://www.unicef.org/afghanistan/media/4406/file/Programme briefs %28Education%29.pdf](https://www.unicef.org/afghanistan/media/4406/file/Programme%20briefs%20Education%29.pdf)
- UNICEF, (2018), GLOBAL INITIATIVE ON OUT-OF-SCHOOL CHILDREN ALL CHILDREN IN SCHOOL AND LEARNING AFGHANISTAN COUNTRY STUDY. At:
<https://www.unicef.org/afghanistan/media/2471/file/afg-report-oocs2018.pdf>.pdf.
- UNICEF, (2023), Dari_UNICEF Afghanistan Humanitarian Situation Report No.7_July 2023.pdf. At:
[https://www.unicef.org/afghanistan/media/8746/file/Dari_UNICEF Afghanistan Humanitarian Situation Report No.7_July 2023.pdf](https://www.unicef.org/afghanistan/media/8746/file/Dari_UNICEF_Afghanistan_Humanitarian_Situation_Report_No.7_July_2023.pdf).

- UNICEF, (2024), Education in Afghanistan, at: <https://www.unicef.org/afghanistan/education>.
- United Nations Development programme, (1994), Human Development Report, 1994, New York: Oxford University Press, 1994, p.23. At: http://hdr.undp.org/sites/default/files/reports/255/hdr_1994_en_complete_nostats.pdf.
- Vrtana, D, Rahmat, R. (2023), Understanding the Dynamics of Brain Drain from Afghanistan: Interplay of Education and Emigration Decision. At: [file:///C:/Users/genius/Downloads/4865-ArticleText:13980-1-10-20231120\(2\).pdf](file:///C:/Users/genius/Downloads/4865-ArticleText:13980-1-10-20231120(2).pdf)

پوهنیار خالد سراج

عضو کادر علمی پوهنځی حقوق و علوم

سیاسی پوهنتون دعوت

Khalidsaraj271@gmail.com

دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۱/۳۱

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۲۱

www.dawat.edu.af

Journal@dawat.edu.af

د مکې مکرمې په فتحه کې د رسول الله ص سیاسي بصیرت

او پالیسي

لنډیز

د مکې د فتحې پېښه د اسلامي تاریخ له سترو او ژورو سیاسي تحولاتو څخه ده، چې د رسول الله ﷺ د لوړ سیاسي بصیرت، حکمت او درایت څرګندونه کوي. دا څېړنه د نبوي سیاست د عفوی، عدالت، ټولنیز ثبات او د اسلامي امت د یووالي د ستراتیژۍ د تحلیل لپاره ترسره شوې ده. د څېړنې موخه دا ده چې د مکې د فتحې په بهیر کې د رسول الله ﷺ سیاسي پالیسي او بصیرت د معاصر اسلامي سیاست د بنسټیزو اصولو په رڼا کې وڅېړي. د څېړنې طریقه توصیفي - تحلیلي ده او د مهمو تاریخي منابعو، سیرت النبی او قرآني ارشاداتو پر بنسټ ولاړه ده. پایلې څرګندوي چې رسول الله ﷺ د حدیبیې د سولې له تړون وروسته، د مشرکینو له عهد ماتې سره په لوړ سیاسي تدبیر مکه پرته له بې‌خایه وینې توپیر وکړ. د هغه نرم‌خوي، دښمن ته عفو، د مظلوم ملاتړ او د امت یووالي ته ژمنتیا د اسلامي سیاست هغه واقعي بنسټونه دي چې د عدالت، حکمت او انسانیت پر محور ولاړ دي.

کلیدي کلمې: د مکې فتحه، بصیرت، سیاسي پالیسي، عفو، زغم، د امت

یووالي، عدالت.

Abstract

The conquest of Mecca was one of the most considerable political events in Islam history.

It reflects the prophet's strong political awareness, wisdom, and executable leadership.

This study examines the political approach of the prophet (pbuh) with a focus on bounty, justice, social solidarity, and solidarity of the Muslim community. The main purpose of this research is to analyze the prophet's political policy during the conquest of Mecca in brightness of the basic origin of Islamic political notion that remain dependent in temporary context. The research pursues a descriptive and analytical methodology and is based on credible historical sources, classic works of prophet's biography (Sirah), and guidance from the Quran.

The finding demonstrates that after the treaty of Hudaibiyya was fractured, the prophet (pbuh) through careful political planning and wise-decision, entered Mecca moderately and avoided unnecessary violence. His mercy toward former enemies, support for justice, and commitment to the solidarity of the Muslim society highlight the fundamental values of Islamic political notion. Which are grounded in justice, wisdom, and respect for human dignity.

Keywords: The conquest of Mecca, insight, political policy, forgiveness, tolerance, unity of the Ummah, justice.

Dawat Academic Journal

Sixth Year, Issue 1
(Fall & Winter 2025)

Volume
12

Received: 2025-04-20
Accepted: 2025-09-12

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

سريزه

د هجرت په اتم کال، د مؤته غزا له پای ته رسېدو وروسته، د مکې مشرکين يو ځل بيا د خپلې پخوانۍ دښمنۍ په احساس را وپارېدل او پرېکړه يې وکړه چې د رسول الله ﷺ له هم پيمانې قبيلې «خزاعه» څخه د جاهليت د زمانې غچ واخلي. دا پرېکړه په داسې حال کې وشوه چې د حديبيې د سولې تړون د مسلمانانو او قریشو ترمنځ د لس کلن اوربند پر اساس ټينګ شوی و، خو د مکې مشرکينو د بنو بکر له قبيلې سره په ګډه دغه تړون په ښکاره مات کړ او پر خزاعه قبيلې يې بريد ترسره کړ، تر دې چې آن د حرم په سيمه کې يې هم بې ګناه کسان ووژل. دا کړنه د سولې د تړون څرګنده سرغړونه وه او د ظلم او تېري روښانه بېلګه ګڼل کېده، چې همدا پېښه د مکې د فتحې د پيل سبب و او د دې څېړنې لومړنۍ بحث يې جوړ کړ. کله چې نبي کریم ﷺ د خزاعه پر وړاندې د دې ظلم خبر واخيست، نو په ژور سياسي بصيرت، حکمت او رهبري سره يې پرېکړه وکړه چې د تړون ماتوونکو ته د عدالت درس ورکړي او د خپلو هم پيمانانو ملاتړ وکړي. آنحضرت ﷺ د دقيقو سياسي تدابيرو، پټ او منظم پوځي تياري، او د لس زره کسيز پوځ د مناسب تنظيم په مرسته وکولای شول چې د قریشو له غفلت او داخلي کمزورتيا څخه په سمه توګه ګټه واخلي او مکه مکرمه پرته له جګړې او بې ځايه وينې تويېدنې څخه فتحه کړي. د اسلامي پوځ دغه ستراتيژيک تياري او د مکې پر لور د پوځ خوځښت د دې څېړنې بل مهم محور دی.

مکې ته د رسول الله ﷺ د بريالي ننوتلو ورځ نه يوازې د يوې سترې نظامي کاميابۍ ورځ وه، بلکې د اسلامي سياست، زغم، عدالت، معافيت او اخلاقو د لوړ معيار څرګندونه يې هم کوله. د عامې بخښنې اعلان، تاريخي خطبه، د خلکو او د مقدساتو ساتنه، د حق راتګ او د باطل له منځه تګ، او د مکې د فتحې ټولنيزې او سياسي اغېزې هغه مهمې صحنې وې چې د اسلامي رهبرۍ د سياسي او اخلاقي عظمت څرګندونه کوي.

د مکې د فتحې پېښه د اسلامي امت په تاريخ کې د يو بنسټيز سياسي تحول حيثيت لري. دا څېړنه د همدې مسألې تحليل کوي چې څنګه د نبي کریم ﷺ سياسي بصيرت يو سخت

نظامی حالت د سولې، عدالت او یووالي پر فضا بدل کړ او د اسلامي سیاست د عدالت محورې فلسفې عملي بڼه وړاندې کړه.

د څېړنې موخه دا ده چې د مکې د فتحې پېښې په رڼا کې د رسول الله ﷺ د سیاسي بصیرت او حکمت بنسټونه وڅېړل شي، د هغه د سیاست د نرم‌خوایي او عدالت فلسفه تشریح شي، او څرګنده شي چې د نبوي سیاست تګلاره د اسلامي امت د ثبات، یووالي او سولې لپاره څه اهمیت لري.

د څېړنې اصلي پوښتنه داده:

د مکې د فتحې پېښه څنګه د رسول الله ﷺ د سیاسي بصیرت، عدالت او د اسلامي سیاست د بنسټونو څرګند انځور وړاندې کوي؟

د دې اصلي پوښتنې د تکمیل لپاره فرعي پوښتنې دا دي: د مکې فتحه د نبی ﷺ د دقیقو سیاسي تدابرو او پوځي تیاریو څرنگوالی څنګه څرګندوي؟ د عامې بڅښنې اعلان، د خلکو او مقدساتو ساتنه څنګه د اسلامي سیاست او اخلاقي اصولو څرګندونه کوي؟ د مکې فتحه د اسلامي امت د یووالي، سولې او عدالت د تثبیت په برخه کې څه اهمیت لري؟

د څېړنې اهمیت په دې کې دی چې د نبوي سیاسي بصیرت له تحلیل سره د اسلامي سیاست د بنسټیزو اصولو عملي اړخ څرګندېږي. دا څېړنه د سولې، عدالت او اخوت د اسلامي مفکورې د بنسټونو وضاحت کوي او د معاصر اسلامي سیاست لپاره یو نظري او تطبیقي چوکاټ وړاندې کوي.

د څېړنې طریقه د توصیفي او تحلیلي میتود پر بنسټ ده، چې په دې کې د سیرت نبوي، قرآني لارښوونو، تاریخي منابعو او معتبرو علمي اثارو څخه استفاده شوې، ترڅو د مکې د فتحې د پېښې هغه سیاسي او اخلاقي تدابیر روښانه کړي چې د سولې، عدالت او د امت د یووالي سبب شول.

د څېړنې لاسته راوړنې څرګندوي چې د مکې فتحه د رسول الله ﷺ د ژور سیاسي بصیرت، حکمت، زغم او نرم‌خوایي څرګنده بېلګه ده. د نبی ﷺ د عفوي سیاست، دښمن ته د رحم چلند، د مظلوم ملاتړ، او د اسلامي امت د یووالي د تأمین لپاره عملي تدابیر د اسلامي

سياست د اصولو څرگند تعقيب دي. دا پېښه ثابته کړه چې د نبوي سياست بنسټ پر عدالت، شفقت، سولې او د امت د فکري يووالي ساتنه ولاړ دی، او بې ځايه وينه تويېدنه يې نه منله

د څېړنې شاليد او مخينه

د مکې فتحه د اسلامي تاريخ يوه داسې مهمه پېښه ده چې د سياسي بصيرت، عفوي، او د امت د يووالي يو بې ساری درس وړاندې کوي. د دې پېښې د فلسفې او سياسي ابعادو په اړه بېلابېلې ليکنې شوي دي، خو د ژورې علمي څېړنې له پلوه د يوې منظمې، تحليلي او علمي مقالې بڼه يې ډېره لږ ليدل شوې ده. تر ډېره هغه آثار چې د مکې د فتحې په اړه ليکل شوي، يا خو تاريخي بيان ته محدود پاتې دي او يا يې يوازې د سيرت اړخ څېړلی، خو د سياسي بصيرت، د حکمت د تطبيقي اړخ او د نبوي سياست د عدالت محورې فلسفې علمي تحليل يې نه دی کړی، چې ډېرې بېلگې يې زموږ پر وړاندې شته.

دا څېړنه له هغو کارونو سره توپير لري چې يواځې تاريخي روايتونه رانقلوي؛ دلته تمرکز پر دې دی چې د رسول الله ﷺ سياسي درايت د يو بحران څخه څنگه د سولې، ثبات او د امت د يووالي لامل شو. په دې توگه دا مقاله د اسلامي سياست په برخه کې يو نوی علمي دريځ وړاندې کوي چې د مکې د فتحې د پېښې تحليل د سياسي ليدلوري له مخې کوي، نه يوازې د روايت محور تاريخ له زاوېې. دغه څېړنه هڅه کوي د نبوي سياست هغه بنسټونه را وښيي چې د معاصر اسلامي سياست لپاره هم د لارښود حيثيت لري.

د دې څېړنې مثبت ټکي په دې کې دي چې د سيرت نبوي د يوې تاريخي پېښې تحليل يې د معاصر سياست، مديريت او رهبرۍ له علمي اصولو سره نښلولی؛ همدارنگه يې د عدالت، زغم، او د دښمن د عفوي فلسفه د اسلامي سياست د بنسټ په توگه څېړلې ده. له همدې امله دا څېړنه هم تاريخي اهميت لري او هم د اسلامي سياست په علمي تفسير کې يوه نوې علمي کړکۍ پرانيزي.

لومړۍ مبحث: د مکې مکرمې د فتحې د پیل سیاسي او تاریخي اړخونه

لومړۍ مطلب: د مکې د فتحې د پیل سبب

کله چې رسول الله ﷺ د خپل سیاسي بصیرت او حکمت له مخې د مکې مشرکینو سره د هجرت په شپږم کال د حدیبیې په سیمه کې یوه هراړخیزه سوله (د حدیبیې سوله) ترسره کړه، وروسته له هغې ډېرې بریاوې او لاسته راوړنې د مسلمانانو په برخه شوې او د اسلام مبارک دین ورځ تر بلې نفوذ او پراختیا موندله، آن تر دې چې دغه وسعت د مدینې شمال لوري ته تر عراق او شام پورې ورسېد او د مکې مکرمې له مشرکینو پرته بل داسې ځواک او قوت نه و چې د اسلامي دولت پر وړاندې ودرېږي او مبارزه وکړي. مکه مکرمه په دې سبب د اسلامي دولت په قلمرو کې نه راتله چې مسلمانانو د رسول الله ﷺ په مشرۍ د مکې مشرکینو سره د سولې یو تړون لاسلیک کړی و او همدغه تړون د دې سبب او مانعیه السلامگرځېدلی و چې مسلمانان فی الحال مکه مکرمه خپل تصرف لاندې را نه ولي، خو کله چې د مکې د مشرکینو او بنوبکر قبیلې له لورې د حدیبیې د سولې تړون مات او نقض شو، نو مسلمانانو ته فرصت په لاس ورغی او د دې زمینه ورته مساعده شوه، ترڅو مکه مکرمه هم د اسلامي دولت تر چتر او قلمرو لاندې راولي. (ابن کثیر، ۱۹۸۷: ۳۱۴)

دویم مطلب: د قریشو له لوري د تړون ماتېدل

کله چې د حدیبیې د سولې تړون ترسره شو، له مخې یې د بنوبکر قبیلې د مکې د مشرکینو او د بنوخزاعه قبیلې د رسول الله ﷺ ملګرې شوه، او دغه دواړه قبیلې چې له پخوا ځینې یې یو بل سره دښمني درلوده، د یادې سولې پر بنسټ وتړل شوې او نور یې نه شوی کولی چې پر یو بل بریدونه وکړي.

د دې دواړو قبیلو (بنوبکر - بنوخزاعه) ترمنځ چې کومه دښمني وه، هغه زړه او د اسلام د مبارک دین له راتګ څخه مخکې وه، په اړه یې څېړونکي او مؤرخین داسې بیان کوي: د اسلام له راتګ څخه پخوا د «بنی الحضرمي» د سیمې یو سړی چې «مالک بن عباد» نومېده، د بنوبکرو د یو سردار «اسود بن رزن» سره همغږی (د تړون ملګری) و. نوموړي اراده وکړه چې د سوداګرۍ لپاره ووځي، کله چې ووت او د بنوخزاعه وو د ځمکې منځنۍ برخې

ته ورسېد، د خزاعه قبيلې له لوري ووژل شول او مال يې هم ورته لوټ کړ. څنگه چې نوموړی شخص (مالک بن عباد) بنوبکرو سره په تړون کې شريک و، نو له همدې امله د بنوبکر قبيلې د هغه په بدل کې د خزاعه قبيلې يو سړی وواژه. له دې پېښې وروسته بيا خزاعه قبيله مجبوره شوه چې د خپل سړي غچ واخلي، نو هماغه و چې د «اسود بن رزن» درې زامن چې د «بني کنانه وو» ډېر درانه او د عزت خاوندان وو، ووژل. دا هغه مهال و چې د بنوبکر قبيلې لا خپل غچ د خزاعه قبيلې څخه نه و اخيستی چې د اسلام د مبارک دين ځلېدونکې لمر د مکې مکرمې له غرونو سر را پورته کړ، تبليغ يې پيل شو او بيا ټولو کفارو يې پر وړاندې هر اړخيزه مبارزه پيل کړه، تر څو چې د هجرت په شپږم کال د حديبيې د سولې تړون د رسول الله ﷺ او د مکې د مشرکينو ترمنځ لاسليک شو او دغه دوه قبيلو څخه يوه د مکې د مشرکينو او بله د رسول الله ﷺ ترڅنګ و درېدله او دواړه د حديبيې د سولې په تړون کې شاملې شوې او د نوموړي تړون له مخې يې نور نه شوی کولی چې زړه دښمني سره وپالي. (محب، ۱۳۹۰: ۳۳۸)

خو کله چې د هجرت اتم کال را ورسېد، د ياد کال د شعبان په مياشت کې يوه حيرانوونکې پېښه منځته راغله، هغه داسې چې د بنوبکر قبيلې نيت وران شو، د سولې ياد تړون يې يو ښه فرصت وباله او د قبيلې سردار (نوفل بن معاويه) يې وغوښتل چې د خزاعه له قبيلې خپل غچ واخلي. دغه مهال د مکې قریشو ته لازمه وه چې هغوی خپل دوستان (بنوبکر) له دې کړنې منعليه السلامکړي، خو برعکس هغوی له بنوبکر قبيلې سره د وسلو او نورو مهمو تجهيزاتو همکاري وکړه او آن تر دې چې ځينو قریشو لکه، صفوان بن اميه، عکرمه بن ابوجهل، سهيل بن عمرو او نورو ورسره په نوموړي بريد کې ګډون وکړ. بنوبکرو د قریشو په همکاري دغه بريد داسې مهال ترسره کړ چې شپه وه او د خزاعه قبيلې ټول خلک په درانه خوب ویده وو. د خزاعه قبيلې چې د بنوبکرو دغه ډول ناڅاپي بريد وليد، ناتوانه شول او دا يې ښه وګڼله چې حرم ته پناه يوسي، خو هغوی حرم کې هم آرام ته پرېښودل. (ابن هشام، ۱۹۹۷: ۱۳۷)

د دغه ناوړه جنگ په وروستیو کې د بنوبکر قبیلې خپل مشر او سردار (نوفل) ته وویل چې نور بس کړه، د حرم سیمه ده، خو د جگړې د بریا جذبې او احساساتو د هغه سترگې پندې او غوږونه کاڼه کړي وو، له خولې یې یوه بده او ناکاره خبره ووهسته، ویې ویل، چې نن دلته ته هېڅ خدای نه شته. ای د بنوبکر قبیلې! مخکې شی او خپل غچ او انتقام واخلي. زیاته یې کړه، تاسو چې حرم کې غلاوې کوئ آیا خپل غچ او انتقام دلته نه اخلئ؟ په دې ډول د بنوبکر قبیلې د خپل مشر په خوله او امر د سولې د تړون موارد مات کړل او هم یې د حرم په حدودو کې ښکاره تېری او ظلم د خزاعه په قبیلې وکړ او خلک یې ورته په حرم کې په دېرې بې رحمۍ او ظلم سره ووژل. (محب، ۱۳۹۰: ۳۳۹)

په یاده ناڅاپي جگړه او شېخون کې د خزاعه قبیلې شل یا دېرش تنه ووژل شول. دغه مهال د خزاعه قبیلې دوه تنه (بدیل بن ورقه - عمرو بن سالم) له څو نور کسانو سره یو ځای د مدینې پر لور روان شول چې رسول الله ﷺ له یادې بدې پېښې خبر کړي او د بنوبکر د قبیلې او د قریشو له غدر، خیانت او د سولې د تړون له ماتولو څخه یې خبر کړي. (ابن هشام، ۱۹۹۷: ۱۳۸)

کله چې رسول الله ﷺ له یادې پېښې خبر شو، قریشو ته یې پیغام واستوه چې دوی دې د سولې د تړون د مادو پر بنسټ د خزاعه قبیلې خلکو ته دیت ورکړي او یا دې خپل مجرمان د قصاص لپاره دوی ته وسپاري. کله چې د مکې کبرجنو او مغروره قریشو ته د رسول الله ﷺ پیغام ورسېد، له دواړو خبرو (دیت - قصاص) څخه یې سرغړونه وکړه او سوله یې ماته کړه. وروسته له دې چې د رسول الله ﷺ استازی مدینې ته ورسېد، دغه وخت بیا د قریشو مشرانو او سردارانو خپلو کې مشوره وکړه او تصمیم یې په دې ونيو چې سوله به بیا له سره نوي کړو، نو د همدې موخې لپاره یې ابوسفیان بن حرب مدینې ته واستوه. (منصور احمد، ۱۳۹۱: ۱۰۲) علامه ندوي بیا د خزاعه قبیلې د مشر د خبر ورکونې قضیه بیا په متفاوت انداز بیانوي، هغه لیکي، عمرو بن سالم (خبر وړونکی) چې کله مدینې ته د رسول الله ﷺ حضور ته ورسېد، د څو بیتونو په ویلو سره یې د هغه حلف (تړون) یادونه وکړه چې د رسول الله ﷺ او د خزاعه قبیلې ترمنځ ترسره شوی و. نوموړي مشر په خپلو خبرو کې له رسول الله ﷺ څخه د همکارۍ

غوښتنه وکړه، د مکې د قریشو د ظلم او تیري، له وعده خلافۍ او هم یې د تړون له ماتولو څخه په ټولو جزیاتو خبر کړ، زیاته یې کړه، پر موږ د شپې په داسې حال کې برید وشو چې خپلو فصلونو ته مو اوبه لگولې او دغه راز د سجدې او رکوع علیه السلام په حالت کې یې موږ ووژلو. رسول الله ﷺ ورته وویل: ای عمرو بن سالم! تاسو سره همکاري شوې. (ندوی، ۱۳۹۰: ۱۳۶)

له عمرو بن سالم وروسته بدیل بن ورقه هم مدینې منورې ته را ورسېد، هغه هم رسول الله ﷺ له پوره جریان او قبیلې سره یې له شوي ظلم او تیري څخه خبر کړ. رسول الله ﷺ وروسته له دې چې وضعیت درک کړ، په دې پوه شو چې د سولې تړون ماتېدل پرته له دې چې مکه مکرمه د اسلامي دولت تر قلمرو لاندې را نه وستل شي په بل څه شي نه تلاقي کېږي، نو باید د فتحې ترتیبات ونیول شي. (الطبري، ۱۹۹۰: ۲۲۵)

کله چې رسول الله ﷺ له دې بدې پېښې چې بنوبکرو په ناڅاپي ډول د خزاعه په قبیلې د مکې د مشرکینو په مرسته برید کړی، د سولې تړون یې مات کړی او د یادې قبیلې شاوخوا شل تنه یې وژلي، سخت خفه شو او مسلمانانو ته یې دستور ورکړ چې خپل تیاری ونیسي. (الصالح الشامي، ۱۹۱۴: ۵۵)

درېم مطلب: د قریشو له لوري د تړون د نوي کولو هڅې

د خزاعه قبیلې د دوو تنو (عامرو - بدیل) له تګ څخه چې کله د مکې قریشو ته خبر ورسېد، نو په وېره کې شول او پرېکړه یې وکړه چې د سولې تړون یو ځل بیا تازه او محکم کړي، ځکه قریش په دې پوهېدل چې رسول الله ﷺ به د خزاعه قبیلې مرستې او همکارۍ ته ضرور مثبت ځواب ورکوي او په مکې به حمله کوي، نو هماغه و چې دغه دروند مسؤلیت یې ابوسفیان بن حرب ته وسپاره، تر څو مدینې منورې ته لاړ شي او رسول الله ﷺ سره تړون تازه کړي او د سولې موده هم وغځوي. کله چې ابوسفیان د یاد مسؤلیت او دندې لپاره له مکې نه د مدینې په لور حرکت وکړ، رسول الله ﷺ خپلو ملګرو ته خبر ورکړ چې شاید ابوسفیان د قریشو له لوري دلته د تړون د تازه کولو او د سولې د نېټې د غځولو لپاره راشي. (همداني، ۱۳۶۰: ۸۶۴)

کله چې ابوسفیان مدینې ته را ورسېد، نو لومړی د خپلې لور (ام حبیبه رضی الله عنها) کور ته ولاړ، ځکه نوموړې د رسول الله ﷺ مېرمن او د مسلمانانو مور وه. د هغې پوښتنه یې وکړه او بیا یې وغوښتل چې په ځمکې په غوړېدلي فرش کېنې. لور چې یې پوه شوه، ژر یې یاد فرش د پلار (ابوسفیان) له مخې پورته کړ او پرېښود چې هغه پرې کېنې. ابوسفیان ترې وپوښتل، ای لورې! د خپل پلار له مخې فرش ټولوي؟ آیا فرش دې زما وړ ونه لید او که زه دې د فرش وړ ونه لیدم؟ لور یې ځواب ورکړ، دا د رسول الله ﷺ د ناستې فرش دی او ته یو کافر او ناپاک یې. ابوسفیان په یادو خبرو سخت حیران شو او نبوي مسجد ته یې ځان د رسول الله ﷺ حضور ته ورساوه. (شرف الدین، ۱۳۸۲: ۱۶۰)

هله په رسېدلو سره یې د خپل راتګ موخه او مقصد بیان کړ، خو رسول الله ﷺ ورته هېڅ ځواب ورنکړ. وروسته بیا ابوبکر صدیق رضی الله عنه ته ولاړ، ترې وېې غوښتل چې په اړه یې رسول الله ﷺ سره وغږېږي. هغه ځواب ورکړ چې موږ هېڅ هم نه شو کولی. بیا عمر رضی الله عنه ته ولاړ، هغه ورته وویل، که زه ستا سپارښتنه رسول الله ﷺ ته وکړم، په دې معنا چې زه د جهاد سپېڅلې فريضه ترک کوم. له دې وروسته علي رضی الله عنه ته ولاړ، ورته یې وویل، ای علي! ته د قوم په سطحه د رحم درلودنکی یې، زه دلته یو ضرورت او اړتیا راوستلی یم، زه څنګه ناکام له دې ځای څخه ولاړ شم؟ زه یواځې دا غواړم چې محمد ص ته زما سپارښتنه وکړې. علي رضی الله عنهي الله عنه ورته په ځواب کې وویل، موږ دا توان نه لرو چې د رسول الله ﷺ په اراده کې مداخله وکړو. بیا ابوسفیان، فاطمې رضی الله عنها ته مخ وګرځوه، وېې ویل، ای فاطمې! ته دې زوي ته ووايه چې زما په اړه د امن سپارښتنه وکړي، هغې وویل، د رسول الله ﷺ پر وړاندې څوک هم چاته امن او ساتنه نه شي ورکولی. ابوسفیان چې ناهیلې شو، نو بیا علي رضی الله عنه ته وړاندې شو، وېې ویل، ای ابا الحسنه! خبره ستونزمنه ده، ته یوه لاره او تدبیر راته را وښايه. علي رضی الله عنهي الله عنه ورته وویل، ته د بني کنانه وو سردار یې، ته خپله د خلکو مخ کې اعلان وکړه. هغه همداسې وکړل، د علي رضی الله عنه له کوره نبوي مسجد ته راغی او د خپل امن د غوښتنې ترڅنګ یې په لوړ غږ اعلان وکړ چې زه د سولې موده او بدوم او وعده او اقرار ټینګوم. وروسته بیا له نبوي مسجد

څخه راووت، په اوبښ سپور شو، په مات زړه او شرمېدونکي مخ يې د مکې پر لور حرکت وکړ. (محب، ۱۳۹۰: ۳۴۳)

دغه راز کله چې ابو سفیان مدينې منورې ته راوړسېد، د سلمان، صهيب، بلال او څو نورو صحابه کرامو رضی الله عنهم ترڅنگ تېرېده، هغوی چې دی وليد، ويې ويل: د خدای ﷺ تورې د خدای ﷻ د دښمن غاړې ته لا نه دي رسېدلې. ابوبکر رضی الله عنه چې له ده سره روان و، هغوی ته يې وويل: تاسو د قريشو يو مشر او سردار ته داسې توندې خبرې کوئ؟ کله چې بيا ابوبکر رضی الله عنه، رسول الله ﷺ ته ياد جريان تېراوه، رسول الله ﷺ ورته وويل: ای ابوبکره! شايد تا هغوی په قهر کړي وي، که هغوی خفه او په قهر شوي وي، نو تا خپل خالق خفه او په قهر کړی دی. وروسته بيا ابوبکر رضی الله عنه له هغو صحابه کرامو څخه په ډېرې عاجزۍ بڅښنه وغوښته. (نن ټکی اسيا، ۲۰۲۰، انټرنټ)

کله چې ابوسفیان له مدينې منورې څخه مکې مکرمې ته ورسېد، ټول قريش ترې راټول شول او په يوه خوله يې ترې وپوښتل چې څه دې وکړل؟ هغه ورته د سفر ټول جريان ووايه، د مکې قريشو هغه پورې وځنډل، ورته يې وويل، علي رضی الله عنه له تاسره ټوکې کړي دي، د امن غوښتنه، د تړون تازه کول او د مودې غځول څوک په دې ډول نه کوي، په داسې حال کې چې محمد ﷺ ستا خبرو ته ځواب نه دی درکړی او چوپ پاتې شوی. ابوسفیان چې ژور فکر وکړ، نو په خپل تگ او کار سره ډېر پښېمانه شو. (ابن هشام، ۱۹۹۷: ۱۳۰)

دويم مبحث: د فتحې لپاره د اسلامي پوځ سياسي او نظامي تياری

لومړی مطلب: فتحې ته د اسلامي پوځ تياری

دا چې رسول الله ﷺ مدينه منوره کې ابوسفیان ته د رد ځواب ورکړ او ښوایې پرېښود، موخه يې له دې کار ځينې دا وه چې غوښتل يې د خزاعه قبيلې د وژونکو غچ د مکې له قريشو او په ځانگړې ډول د بنو بکړو څخه واخلي، ځکه يادو دوه ډلو يې شروط (دیت - قصاص) نه وو منلي، نو رسول الله ﷺ د خپل سياسي بصيرت او حکمت له مخې دا غوره وگڼله چې د کفر او شرک د وروستي ځای (مکه مکرمه) خلک چې لا هم اسلام او مسلمانانو

سره دښمني پالي او لارې ته نه دي راغلي، ځای او سیمه یې د اسلامي دولت په یو ستر مرکز بدله کړي او د اسلام تر قلمرو لاندې یې راوړلي.

ابوسفیان چې کله مدینې منورې څخه ناهیلې راستون شو، نو بیا یې له نورو قريشو سره په مشورو پیل وکړ چې د لوی پېښېدونکي خطر پر وړاندې څه وکړي او کوم تدابیر ورته ونیسي؟ ځکه دوی په دې پوه شوي وو چې رسول الله ﷺ مو همداسې نه پرېږدي او ضرور د ترسره شوي غدر او خیانت سزا راکوي. دوی لا په مشورو کې وو، چې رسول الله ﷺ خپلو ملګرو ته د قريشو او مشرکینو د مقابلې لپاره د تیارسې او آمادګۍ امر وکړ. رسول الله ﷺ سره له دې چې د خدای ﷻ په نصرت او مرستې پوره باور درلود، خو بیا یې هم پوره هڅه وکړه چې د مکې قریش له خپلو تیاریو ناڅېره وساتي. رسول الله ﷺ نه غوښتل چې د نورو جګړو په څېر وینې تویې شي، هیله یې لرله چې د مکې قریش تسلیم کړي او په آرامۍ شته ستونزه حل کړي. (الطبري، ۱۹۹۰: ۲۴۳)

دغه راز رسول الله ﷺ له دې پالیسۍ او جنګي تکتیک څخه دا موخه هم لرله چې د قريشو د نه خبرېدو ترڅنګ د بیت الله الحرام حرمت هم له منځه لاړ نه شي او ډېره مرګ ژوبله هم ونه شي. خو د صحابه کرامو له جملې څخه یو تن چې «حاطب بن ابی بلتعه» نومېده، د رسول الله ﷺ له ټینګار او ترکیز سربېره یې په پټه مکې (کلي) ته یو لیک واستوه چې قريشو ته یې د رسول الله ﷺ د نیت او ارادې په هکله معلومات په کې لیکلي و. په دې وخت کې خدای ﷻ خپل نازولي پیغمبر ته وحی وکړه او له نوموړې پېښې څخه یې خبر کړ. رسول الله ﷺ ځینې صحابه کرام د علي رضی الله عنهي الله عنه په مشرۍ د لیک وړونکې مېرمنې د مخه نیولو او د لیک د اخیستلو لپاره واستول. هغوی له یادې مېرمنې سره لیک پیدا کړ او بیا رسول الله ﷺ خپل ملګری (حاطب) راوغوښت او د کړي کار پوښتنه یې ځینې وکړه. هغه وویل، ای د الله رسول! په خدای ﷻ قسم چې زه په الله ج او د هغه په را استول شوي رسول پوره ایمان لرم، دین مې نه دی بدل کړی، خو زه یو بې بېخه سړی وم، په قوم کې مې څه اثر او رسوخ نه درلود او هلته د قريشو په منځ کې زما اهل او اولاد و، نو د هغوی په خاطر مې دا کار وکړ، په دې وخت کې عمر رضی الله عنه وویل: ای د الله رسول! اجازه راکړه چې

سر يې پرې کړم، ځکه دې منافق شوی. رسول الله ﷺ ورته وفرمايل: هغه په بدر کې برخه اخيستي، ته څه خبر يې چې ټولو بدري غازيانو ته بخښنه شوې؟. (سباغي، ۱۳۶۹: ۱۵۹)

دويم مطلب: د مکې مکرمې پر لور روانېدل

رسول الله ﷺ وروسته له دې چې مسلمانانو ته د امدادګۍ امر وکړ، په لومړيو کې يې دغه خبر پټ وساته، وروسته يې اعلان وکړ چې دمکې مکرمې په لور د تګ اراده لري او هم يې دعا وکړه چې خدايه د قريشو څارګر (جاسوسان) واخله، ترڅو موږ په ناڅاپي ډول پرته له دې چې هغوی خبر شي مکې ته ورسېږو او مکه تر خپلې کلابندۍ لاندې راولو.

رسول الله ﷺ د هجرت په اتم کال د روژې په مياشت کې خپل لس زره کسيز پوځ سره يوځای له مدينې څخه د مکې پر لور روان شو، پرمخ ولاړ، تر دې چې «مر الظهران» سيمه کې يې پړاو واچوه. خدای ﷻ د قريشو څخه د اسلامي لښکر خبر پټ وساته او قريش د وېرې او انتظار په حالت کې وو. (ندوي، ۱۳۹۰: ۱۳۸)

مخکې له دې چې رسول الله ﷺ (مر الظهران) سيمې ته ورسېږي، په لاره کې يې مخې ته عباس رضی الله عنهي الله عنهي الله عنه سره له کورنۍ مخې ته راغی، رسول الله ﷺ يې کورنۍ مدينې ته واستوله او خپل تره (عباس رضی الله عنه) يې له ځان سره ستون کړ. کله چې اسلامي لښکر مر الظهران درې ته ماښام مهال ورسېد، رسېدلو سره يې پړاو واچوه او خيمې يې ووهلې. د شپې په تياره کې د شپږو له لوري مکې ته خبر ورسېد چې ياده دره کې يو ستر لښکر خيمې وهلي دي. د دې خبر په اورېدلو سره ابوسفیان د حالاتو د څېړنې لپاره چې بديل بن ورقا او حکيم خزاعي هم ورسره وو، راووت. عمر رضی الله عنه مؤظف و چې له يو شمېر مجاهدينو سره گزمه وکړي. عباس رضی الله عنهي الله عنه په دې نيت چې د قريشو له يو مشر سره وگوري له لښکره راووت. د لښکر په ليدلو سره ابوسفیان حيران شو او فکر يې کاوه چې دومره ستر لښکر له کومې خوا راغی. د شپې په تياره کې عباس رضی الله عنه د ابوسفیان غږ وپېژنده، ځواب يې ورکړ چې ياد لښکر د محمد ص دی او اراده لري چې سهار مهال په مکه بريد وکړي.

ابوسفیان و پوښتل چې اوس څه کول په کار دي؟ عباس رضی الله عنه ځواب ورکړ چې ته ما پسې په کچره سپور شه، زه دې رسول الله ﷺ ته ورولم. لاره کې دواړه له عمر رضی الله عنه سره هم مخامخ شول او بیا د رسوالله ﷺ په حضور کې عباس رضی الله عنه امن ورکړ. (ابن هشام، ۱۹۹۷: ۱۴۰)

د عباس رضی الله عنه له آمان ورکولو وروسته ﷺ امر وکړ چې ابوسفیان ته یوه شپه وخت ورکړئ، هماغه و چې عباس رضی الله عنه یې الله عنہی الله عنہ ابوسفیان په خپله خیمه کې یوه شپه وساته او سهار ته بیا د اسلام په مبارک دین مشرف شو. (ابن هشام، ۱۹۹۷: ۱۴۳)

دغه راز علامه ندوي لیکي، رسول الله ﷺ مکې ته په رسېدلو سره د امن او بخښنې حلقه پراخه کړه، ترڅو د مکې ټول وګړي په امن کې شي او له مرګ څخه نجات ومومي. نو ملګرو ته یې حکم وکړ چې مکې ته د ننوتلو په وخت کې به اسلحه نه استعمالوي، یواځې د هغو په خلاف توره له ټیکې را وباسئ چې مقاومت کوي. امر یې وکړ چې د مکې د اوسیدونکو مالونه او ملکیتونه ته لاس هم ورنږدې نه کړئ او ځانونه ترې لرې وساتئ.

همدارنګه عباس رضی الله عنه ته یې وویل چې ابوسفیان په داسې لوړ ځای کې کېږه چې تر مخه یې اسلامي پوځ تېرېږي او دی یې وويني. کله چې د فاتح لښکر کنډکونه د سمندر د موج وهونکو څپو په څېر په حرکت راغلل او ټولې قبیلې له خپلو بیرغونو سره تېرېدې، نو ابوسفیان به یې له عباس رضی الله عنه نه په اړه پوښتل، تر دې چې یوه ډلګۍ د مهاجرینو او انصارو څخه جوړه شوې وه او یواځې سترګې یې له اوسپنیز لباس څخه ښکارېدې، را ورسېده، ابوسفیان وویل: سبحان الله، ای ابوالفضل دا څوک دي؟ هغه وویل، دا رسول الله ﷺ دی چې د مهاجرینو او انصارو لښکر ورسره دی. ابوسفیان وویل، هېڅوک د دې لښکرو دمقابلې توان نه لري. سوګند په الله ج، د وراره پاچاهي دې ډېره لویه شوه. عباس رضی الله عنه په ځواب کې ورته وویل، پاچاهي نه ده، نبوت دی. هغه وویل دا خو لا ډېره ښه ده. (ندوي، ۱۳۹۰: ۱۴۰)

د ابوسفیان له ایمان راوړلو وروسته عباس رضی الله عنه، رسول الله ﷺ ته وویل، ابوسفیان فخر خونیوي، څه شی ورکړه چې فخر پرې وکړي. رسول الله ﷺ وفرمایل، څوک چې د

ابوسفیان کور ته ننوت، هغه په امن دی. پای کې اسلامي لښکر مکې ته ورسېد او رسول الله ﷺ عمومي اعلان وکړ، ویې ویل: «څوک چې خپل کور ته ننوت، هغه په امن دی. څوک چې مسجد ته ننوت هغه هم په امن دی او که څوک د ابوسفیان کور ته ننوت هغه هم په امن دی».

(ابن شیه نميري، ۱۳۳۷: ۵۳)

له دې پرېکړې رسول الله ﷺ هغه (۱۵) کسان چې د اسلام په حق کې یې ډېر زیاتې کړې و، مستثنی وبلل او بیا له ابوسفیان سره یوځای اسلامي لښکر د رسول الله ﷺ په مشرۍ چې پوځ یې په څلورو برخو وېشلی و، له څلورو لورو څخه مکې مکرمې ته ننوتل. په دغو څلورو لورو کې یواځې یو لوری د دښمن معمولي ټکر سره مخامخ شو، د کومو مخالفینو مشري چې خالدبن ولید کوله، له لږ مقاومت کولو څخه وروسته هغوی هم وټکول شول او له سیمې یې تېښته وکړه. (شرف الدین، ۱۳۸۲: ۴۲)

رسول الله ﷺ په داسې حالت کې مکې ته داخل شو چې له ډېرې خاکساری او عاجزۍ څخه یې سر مبارک په دې اندازه ښکته نیولی و، آن نږدې وه چې سر یې د سورلی په شا ولگېږي. کله چې مکې ته ننوت. نو د عدل، مساوات، برابري، تواضعیة السلام او عاجزۍ ټول شعائر یې قايم کړل. رسول الله ﷺ، اسامه بن زید رضی الله عنه په داسې حال کې ځان پسې په سورلی سپور کړی و چې د بنو هاشمو او قریشو د اشرافو زامن ښه ډېر زیات وو. دا د هجرت اتم کال د رمضان د مبارکې میاشتې شلمه نېټه او د جمعې مبارکې ورځې سهار و، کومې ورځې کې چې رسول الله ﷺ فاتح مکې ته ننوت. (ندوي، ۱۳۹۰: ۱۴۱)

کله چې رسول الله ﷺ مکې ته ننوت، پیل کې یې اوه ځلې له خپلې اوبښې سره د کعبې شریفې طواف وکړ. کله چې له طواف څخه فارغ شو، بیا یې له عثمان بن طلحه څخه د کعبې کیلي واخیستله او د کعبې دروازه یې پرانیستله. دا چې هغه مهال په کعبه کې شاوخوا (۳۶۰) بوتان وو او لوی بت یې «هبل» و، ټول یې له منځه وېوړل او بیا یې کعبه شریفه له سره تر پایه په پاکو اوبو ومینځله. له دوه رکعتونو وروسته د کعبې مبارکې دروازې ته ودرېد او په داسې حال کې یې یوه جامعلیه السلام او هراړخیزه خطبه حاضرینو ته واوروله چې د مکې مشرکین

ټول د انتظار په حال کې وو چې رسول الله ﷺ به اوس څه ورسره کوي؟ (ابن کثیر، ۱۹۸۷: ۳۱۳)

دربیم مبحث: د فتحې په ورځ رهبري، بخښنه او د اسلام بریا

لومړي مطلب: د عامې بخښنې اعلان او تاریخي خطبه

کله چې یو تن د رسول الله ﷺ سیرت او تاریخ ته نظر وکړي، په یاد تاریخ او ژوند کې د رسوالله ﷺ سیاسي بصیرت، حکمت او د مکې د مشرکینو په مقابل کې یې انسان، سالمې پالیسۍ او عدل ته هک حیران شي. لکه څنګه چې پورته بحث کې ورته اشاره وشوه، رسول الله ﷺ قدم په قدم، په ډېر احتیاط او په ماهرانه ډول د فتحې په ورځ پر مخ ولاړ، دا ځکه چې نه یې غوښتل وینه تویې کړي او د چا عزت النفس پایمال کړي. په داسې یو حساسه ورځ چې ټول مشرکین د خپلو جرمونو او کړنو د سزا په طمعلیه السلامو، رحمت للعالمین د خپلې هر اړخیزې او جامعلیه السلامخطبې په ترڅ کې د ټولو سوالونه حل کړل.

د یادې تاریخي خطبې په ترڅ او علامه ندوي لیکلي، رسول الله ﷺ په داسې حال کې چې ټولو قریشو یې انتظار وېست او په صفونو کې ولاړ وو، په لوړ غږ وویل: نشته دی دعبادت لایق پرته له خدای ﷻ څخه، هغه ذات چې هېڅ شریک نه لري. هغه رب ج چې خپل رښتیني بنده سره یې خپله وعده پوره کړه، مرسته یې ورسره وکړه او ډلو ته یې ماتې ورکړه. خبردار د جاهلیت د زمانې هره د افتخار خبره، کار، مال او وینه زما دپښو لاندې شوه او باطل یې اعتباره شو. ویې ویل، د جاهلیت له کارونوڅخه به یواځې د بیت الله خدمت او حاجیانو ته به د اوبو ورکړه پر خپل ځای پاتې وي. زیاته یې کړه، ای قریشو! خدای ﷻ تاسې څخه د جاهلیت تکبر او د بلرونو بېځایه تعظیم لرې کړ. ټول خلک د آدم علیه السلامولاد دي او آدم علیه السلامله خاورې څخه پیدا شوی دی. بیا یې وفرمایل، د خدای ﷻ په وړاندې ډېر عزتمند هغه دی چې خدای ﷻ څخه ډېر وېرېږي او تقوا لري. (ندوي، ۱۳۹۰: ۱۴۵)

بیا رسول الله ﷺ له وېرېدلو قریشو وپوښتل، ای قریشو څه فکر کوی چې زه به څه درسره وکړم؟ هغوی وویل: ضرور به ښه راسره کوي. ته زموږ کریم ورور او کریم وراره یې.

رسول الله ﷺ وفرمایل، زه نن تاسو ته هغه څه وایم، کوم چې زما ورور یوسف علیه السلام ۱۳۶

مخکې ويلي وو: «لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». (يوسف: ۹۲)

ژباړه: (نن ورځ پر تاسې کومه پرې نشته، الله ج دې تاسې ته بخښنه وکړي، هغه تر ټولو ډېر رحم کوونکی دی، ځی ازاد یاستی). (ابن شبه نميري، ۱۳۳۷: ۵۵)

بيا رسول الله ﷺ بلال رضی الله عنه ته امر وکړ چې د کعبې شريفې سرته پورته شي او آذان وکړي، کله چې بلال رضی الله عنه آذان کوه، د قریشو سردارانو او مشرانو اورېدل چې د خدای ﷻ کلمه پورته کېدله. وروسته له دې رسول الله ﷺ د ابوطالب د لور (امهاني) کور ته ولاړ، غسل یې وکړ او د فتحې په مناسبت یې اته رکعت د شکرانې لمونځ اداء کړ. (ندوي، ۱۳۹۰: ۱۴۶)

کله چې رسول الله ﷺ له خطبې فارغ شو، د صفا پر غره کېناست او له خلکو یې د بیعت په اخیستلو پیل وکړ، د سړو له بیعت نه چې وژگار شو، عمر رضی الله عنه یې له مېرمنو نه د بیعت اخیستلو لپاره وټاکه او په خپله یې د هغوی لپاره استغفار وایه.

صفوان بن امیه (هغه تن چې د مکې د فتحې په ورځ یې مسلمانانو سره نښته کړې وه) د مکې له سوېې وروسته د مرګ له وېرې د یمن پر لور وتښتېد، عمیر بن وهب رضی الله عنه چې د هغه له قوم څخه و، د رسول الله ﷺ خدمت ته حاضر شو او د صفوان لپاره یې د امان غوښتنه وکړه، ﷺ امان ورکړ او ویې بخښه. عمیر رضی الله عنه یمن ته نږدې سیمه کې صفوان را وګرځاوه، خو هغه دوه میاشتې مهلت وغوښت، رسول الله ﷺ ورته څلور میاشتې مهلت ورکړ. همدا حال د عکرمه بن ابی جهل هم و، رسول الله ﷺ هغه هم وبخښه. دوی دواړه (صفوان - عکرمه) بیا د حنین له غزا نه وروسته په خپله خوښه مسلمانان شول. (ابن هشام، ۱۹۹۷: ۱۲۳)

دغه راز د مکې د فتحې په ورځ یوه بله پېښه هم منځته راغله، هغه داسې چې د بنو مخزوم د قبیلې یوې مېرمنې چې فاطمه نومېده، ترې غلا وشوه. د یادې قبیلې سپین ږیرې او مشران (اسامه بن زید رضی الله عنهي الله عنه) ته په دې سبب ورغلل چې رسول الله ﷺ یې ډېر خاطر کوي، ترڅو د فاطمې شفاعت (سپارښتنه) وکړي او حد پرې جاري نه کړي. کله چې

رسول الله ﷺ له جریانه د اسامه رضی الله عنہی الله عنه له خولې خبر شو، د مبارک مخ رنگ یې تغیر شو، ویې ویل: آیا د خدای ﷻ په اړه سپارښتنه کوې؟ اسامه رضی الله عنه وضعیت درک کړ، ژر یې وویل: ای د الله رسول! ما ته بخښنه وکړه. بیا رسول الله ﷺ د حمد او ثنا څخه وروسته وویل، له تاسې څخه مخکې خلک په دې سبب هلاک او تباہ شوي چې شریف سړي به په کې غلا کوله، هغه به پرېښودل کېده او چې کمزوري به غلا وکړه، په هغه به یې حد جاري کوه. قسم په هغه ذات چې د محمد ﷺ لور (فاطمه) هم غلا وکړي، لاس به یې پرې کړم. هماغه و چې وروسته د رسول الله ﷺ په امر د هغې مېرمنې لاس پرې شو او توبه یې وپېست. (ندوي، ۱۳۹۰: ۱۴۷)

همدارنگه رسول الله ﷺ د فتحې په دویمه ورځ د صفا د غره په سر راټولو شویو خلکو ته یو بله خطبه هم واوروله. په دې وینا کې یې د خدای ﷻ له حمد او ثنا ویلو وروسته د حرم په ارزښت خبرې وکړې، ویې ویل: خدای ﷻ مکه مکرمه هغه وخت حرم وگرځوله چې ځمکه او آسمان یې پیدا کړ. دا ځای خدای ﷻ حرم گرځولی له همدې کبله حرم دی او تر قیامت په پورې به حرم وي. که څوک په خدای ﷻ او د قیامت په ورځ ایمان لري، دلته به وینه نه تویوي، د دې ځای ونې به نه وهي او دلته به د قتل او قتل مرتکب نه گرځي. بیا یې وویل دا خبر دې حاضرین غیر حاضر ته ورسوي. (محب، ۱۳۹۱: ۳۶۴)

ځینې روایتونو کې راځي چې دلته انصارو سره شک پیدا شو چې رسول الله ﷺ نور نه غواړي چې مدینې ته لاړ شي، ځکه هغوی فکر کاوه چې مکه مکرمه د رسول الله ﷺ د پیدایښت ځای دی او اوس یې مکه فتحه کړې، نو په ډېر ادب او حیا سره یې پوښتنه وکړه، رسول الله ﷺ ورته وفرمایل، معاذ الله (په الله پناه غواړم)، (المحيا محياکم والممات مماتکم) یعنې زما ژوند او مرګ به له تاسو سره وي. (ندوي، ۱۳۹۰: ۱۴۸)

دویم مطلب: د حق راتګ او د باطل له منځه تلل

موږ په دې ایمان او پوره باور لرو چې رسول الله ﷺ د خدای ﷻ هغه سپېڅلی استازی او حق نبي دی چې له بعثت څخه یې تر رحلته د ژوند ټوله مبارزه حق سره په ملګرتیا او د باطل پر وړاندې په درېدلو څرخېدله. همدغه سبب و چې د مکې په فتحې سره یې وکولای شول

چې د باطل جرړې د خدای ﷺ په مرسته او په خپل سياسي بصيرت او حکمت سره له بېخه وباسي. خلکو ته رڼايي راوړي، بوت پرستي ختمه کړي او د تورو تيارو تور ټغر د مکې مکرمې له پاکې ځمکې ټول کړي.

کله چې رسول الله ﷺ د مکې له فتحې فارغ شو، خلکو ته يې اعلان وکړ، چې څوک نوي مسلمانان شوي، هغوی دې په خپلو کورونو کې يو بت هم نه پرېږدي او بيا يې د همدغې موخې لپاره د مکې په شاوخوا کې د مشهورو بوتانو د ماتولو او دبت خانو د وړانولو په خاطر واړه - واړه گروپونه واستول. خالد بن وليد رضی الله عنه چې د اسلام يې لا ډېر وخت نه و شوی، دېرشو تنو سره د بنوکنانه و د (عزا) په نامه بوت او مندر چې د خرماوو په يوه باغ کې يې شتون درلود، واستوه. خالد رضی الله عنه ولاړ او ياد بت يې درې ورې کړ، مندر يې وېجاړ او له ځمکې سره برابر کړ. (الطبري، ۱۹۱۴: ۵۶)

همدارنگه عمرو بن العاص رضی الله عنه يې د (بني هذيل) قبيلې د بوت (سواع) د ماتولو او وېجاړولو لپاره واستوه. عمرو بن العاص رضی الله عنه چې کله يادې سيمې ته ورسېد، د مندر مجاور ورته وويل چې ته څنگه کولی شې چې دا بوت مات کړې؟ عمرو بن العاص رضی الله عنه يې وويل چې ته يې گوره! دا يې وويل، مندر ته ننوت او ياد بوت يې درې ورې کړ. مجاور چې ياد حالت او د خپل خدای ﷺ بېوسي وليده، له بوت نمانځنې يې توبه ووبسته او مسلمان شو. دغه رنگ حضرت سعد بن زيد اشهلي رضی الله عنه يې له شلو تنو سره د (منات) بوت ماتولو ته د (قدید) سيمې ته واستوه او ياد بت يې درې ورې کړ او هم يو بل بوت چې د (لات) په نامه مشهور و، د اسلام د غازيانو له لوري وېجاړ شو. (ابن هشام، ۱۹۹۷: ۱۳۲)

له دې وروسته د رسول الله ﷺ له لوري ځينو قبایلو ته د اسلام مبلغين او وفدونو واستول شول. خالد رضی الله عنه يې د بنوجزيمه و په لور ولېږه. هغه د رسول الله ﷺ له لوري له جگړې منع عليه السلام کړی شوی و، خو هلته په اتفاقي ډول په جنگ کولو مجبور شو او د بنوجزيمه وو څو تنو خپل ژوند له لاسه ورکړ، د هغوی مال او وسايل چې مدينې منورې ته د رسول الله ﷺ حضور ته راوړل شول، پرې ډېر خفه شو او ديت يې بيا يادې قبيلې ته د علي

رضی الله عنہی الله عنہ په لاس ور واستوه او هم یې ضایع‌لیه السلامشوي مالونه ورکړل. نو په دې ډول مکه مکرمه او د هغې شاوخوا سیمې له بتانو او شرک څخه پاکې شوې او د اسلام مبارک دین خپلې وړانګې وغځولې. (شرف الدین، ۱۳۸۲: ۱۶۴)

دربیم مطلب: د مکې مکرمې د فتحې اغېزې

کله چې د مکې مکرمې ښکلی ښار او سیمه د رسول الله ﷺ په مشرۍ، هڅو او لوړ سیاسي بصیرت له مخې د اسلامي پوځونو تر واک لاندې راغله، اغېز یې څرګند او ډاګیز و. د رسول الله ﷺ شفقت، مهرباني او غوره سیاست و چې د مکې اکثره مشرکین یې متاثره کړل او زړونو ته یې د اسلام مبارک دین وړانګې ورننوتلې.

د مکې د فتحې اغېزې څرګندې او روښانه وې، عام خلک جوړې - جوړې راتلل او ایمان یې راوړ. د یادو خلکو د ایمان سبب یو دا و چې نور د طاغوت سلطه او واک نه و پاتې، تر دې چې آن ځینو هیله درلوده چې کاش لا وخته د اسلام په مبارک دین مشرف شوي وو. (الصالحی الشامي، ۱۹۱۴: ۵۷)

دغه راز د مکې فتحې د عربانو په نفسونو او عقلونو ژور تاثیر کړی و، همدغه اغېز و، چې د ډېرو تنګې سینې د اسلام لپاره پراخه شوې او ډلې - ډلې په اسلام کې داخلېدل. همدا ډول بل سبب دا و چې ټولو عربانو دې خبرې ته د اسلام له پیل څخه انتظار وېست چې د مسلمانانو او قریشو د جنګ کومه پایله راوځي؟ دا چې مکه فتحه شوه او هم د عربو نور ځواکونه د رسول الله ﷺ پر وړاندې ښکته شول، همدې اغېزونو او د رسول الله ﷺ غوره سیاسي پالیسۍ له مخې ډېرې نورې قبیلې هم په اسلام مشرفې شوې. د یادو قبیلو له جملې څخه د هوازن ثقیف، عامر بن صعصعه، عبدالقیس، کنده، ازد، همدان، اشعر، مزینه، اسد، فزاره، شجع، غطفان، نجیب، هذیم، بهره، عذره، بلې، مره، غسان او د سلمان د قبیلو ټول خلک مسلمانان شول. دوی ټولو اسلام په سر او سترګو پرته له کوم جبر څخه ومنه او د یاد دین سپېڅلي پیروان شول. (منصور احمد، ۱۳۹۱: ۱۰۴)

پايله

د مکې مکرمې فتحه د اسلامي تاريخ يوه ستره پېښه ده چې د رسول الله ﷺ د ژور سياسي بصيرت، حکمت او سالمې پاليسۍ څرګنده بېلګه ګڼل کېږي. دغه پېښه نه يوازې د اسلامي دولت د پراختيا او ثبات لپاره مهمه وه، بلکې د امت د يووالي، عدالت او سولې د دوام لپاره يې هم ستر بنسټ کېښود. د دې څېړنې تحليلونه څرګندوي چې د رسول الله ﷺ دقيق پلانونه، د حديبيې د سولې تړون پر اصولو عمل، او د مسلمانانو لپاره د وينې تويېدنې د مخنيوي هڅې د مکې فتحې د بريا اساسي عوامل وو. د دې څېړنې په پای کې لاندې پايلې په لاس راغلې:

۱ - د مکې فتحه د رسول الله ﷺ د سياسي بصيرت، سالمې پاليسۍ او دقيقو تدابيرو مستقيمه نتيجه وه، چې د اسلامي دولت د پراختيا لپاره ستره لاره هواره کړه.

۲ - د حديبيې د سولې تړون د رسول الله ﷺ د صبر، استقامت او هوشيارۍ له امله عملي شو، او د همدې تړون له لارې د مکې فتحې ته لاره هواره شوه؛ که تړون نه وای لاسليک شوی، نو د فتحې امکان به ډېر محدود و.

۳ - د فتحې له برکته مسلمانانو په سيمه کې بشپړ سياسي او ټولنيز واک ترلاسه کړ او پرته له وينې تويېدنې يې واکمني وکړه.

۴ - د مکې مشرکينو پخوانی زور له منځه ولاړ، د مجازي خدايانو او د بتونو نفوذ له منځه لاړ، او د اسلام رڼا نورو مشرکو قبيلو ته هم ورسېده.

۵ - په کم وخت کې ډېرو خلکو د اسلام مبارک دين ته غاړه کېښوده، چې د اسلامي دولت د پراختيا او د امت د يووالي لپاره مهم بنسټ وګرځېد.

۶ - ټول ياد شوي تحولونه لومړی د خدای ﷻ په مرسته او بيا د رسول الله ﷺ د تدبير، سياسي بصيرت او سالمې پاليسۍ برکت و، کوم چې د اسلامي دولت لپاره ستره بريا او د خپلواکۍ بنسټ برابر کړ.

وراندیزونه

د دې څېړنې له پایلو څرگنده شوه چې د رسول الله ﷺ سیاسي بصیرت، حکمت، عدل او نرم‌خوايي نه یوازې په تاریخي لحاظ مهم ارزښت لري، بلکې د معاصر اسلامي دولتونو لپاره هم د سیاست او پالیسۍ په جوړولو کې لارښود اصول ګڼل کېږي. د دې مطالعې په رڼا کې لاندې وړاندیزونه وړاندې کېږي:

۱ - اسلامي هېوادونو ته په کار دي چې خپل سیاست او هر اړخیزه پالیسي د رسول الله ﷺ د سیاست او پالیسۍ سره برابره کړي، کومه چې پر عدالت، ځیرکتیا، تدبیر او د امت د یووالي اصولو ولاړه ده.

۲ - د مخالف، رقیب او حتی دښمنانو سره په تعامل کې نرم‌خوايي، ښه رویه او اخلاق عملي کړي، ترڅو خپلې سپېڅلې موخې په غوره او سوله‌ییزه توګه ترلاسه کړي.

۳ - د اسلامي دولتونو مشران او پالیسۍ جوړونکي باید د رسول الله ﷺ د سیاسي تدبیرونو عملي مثالونه زده او په خپلو دولتي چارو کې یې د تطبیق لپاره هڅې وکړي.

۴ - د اسلامي سیاست بنسټیز اصول لکه عدالت، شفقت، د خلکو د حقونو رعایت او د اختلافاتو حل په سوله‌ییزه توګه باید د ټولو اسلامي هېوادونو د پالیسۍ په ستراتیژيو کې ځای پر ځای شي.

۵ - د رسول الله ﷺ د سیاسي اخلاقو، تدبیر او پالیسۍ زده کړه باید په تعلیمي او روزنیزو پروګرامونو کې شامله شي، ترڅو راتلونکي مشران له تاریخي تجربو څخه سمې لارې زده کړي او په اسلامي اصولو عمل وکړي.

مأخذونه

القرآن الكريم.

- ابن هشام، عبدالملك. (١٩٩٧)، السرة النبوية، ج ١، ناشر: دار احياء التراث العربي - بيروت.
- الصالحي الشامي، محمد بن يوسف. (١٩١٤) سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، ج: ٥، الطبعة الاولى.
- الشامي، صالح احمد الشامي. (١٣٨٥) تربيت و حكومت سيره در رسول الله، مترجم، محمد ملازاده، چاپ اول، نشر احسان: تهران.
- الطبري، محمد بن جرير. (١٩٩٠)، تاريخ الامم والملوك، ج ٣، ناشر: دارالكتب العلمية، بيروت.
- ابن شبه نميري، عمر بن شبه. (١٣٣٧)، تاريخ مدينه منوره، مترجم، حسين صابري، تهران: نشر مشعر.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمر. (١٩٨٧)، السرة النبوية، ج ٢، ناشر: دارالكتب العلمية، بيروت.
- سباعي، مصطفى. (١٣٦٩) درسونه او عبرتونه، ژباړن، سلطان محمود صلاح، لومړی چاپ، الهدی خپرندوی مرکز: پېښور.
- شرف الدين محمد بن عبدالله بن عمر. (١٣٨٢) خلاصه سيرت رسول الله ﷺ، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی وفرهنگی: تهران.
- محب، عبدالکريم. (١٣٩٠) عظيم السیر د رسول الله ﷺ عظيم اخلاق، لومړی چاپ، د افغانستان ټايمز مطبعه: کابل.
- منصور احمد. (١٣٩١) د پيغمبر «ﷺ» خوږې خاطرې، ژباړن، نجيب الله جالب، مومند خپرندويه ټولنه: جلال آباد.
- ندوي، ابو الحسن علي. (١٣٩٠) خاتم النبيين محمد رسول الله ﷺ، ژباړن، حسان الله متوکل، دوهم چاپ، انتشارات اصلاح افکار: کابل.

- نن تکی آسیا. (۲۰۲۰ = ۱۴۴۲)، د مکې فتحه / لومړۍ برخه.
<https://www.google.com/url?sa=t&source=web&rct=j&opi=89978449&url=https://www.nunnn.asia/>
- همدانی، رفیع‌لیه السلام‌الدین اسحق بن محمد. (۱۳۶۰) سیرت رسول الله ﷺ، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: تهران.

دکتر محسن راشد

عضو کادر علمی پوهنتون کاتب و استاد

همکار برنامه ماستری روابط بین الملل

پوهنتون دعوت

m.rashed@kateb.edu.af

همایون اسنی

دانش آموخته (لیسانس) علوم سیاسی - روابط

بین الملل در دانشگاه ابن سینا

دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۲/۰۸

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۰۸

www.dawat.edu.af

Journal@dawat.edu.af

رقابت آمریکا و چین در جنوب آسیا طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰

چکیده

جنوب آسیا همواره از دیرباز برای قدرت‌های بزرگ جهانی از اهمیت استراتژیک بالایی برخوردار بوده است. در این میان، ایالات متحده آمریکا و چین به عنوان دو بازیگر اصلی، نقش کلیدی در تحولات این منطقه ایفا می‌کنند. حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ موجب تغییر سیاست آمریکا در جنوب آسیا شد و حضور نظامی فعال این کشور در افغانستان، برای چین که این منطقه را بخشی حیاتی از تاریخ و منافع خود می‌داند، خوشایند نبود. در واکنش، چین با تقویت نفوذ اقتصادی و سیاسی خود پس از سال ۲۰۰۱، به چالشی جدی برای هژمونی آمریکا تبدیل شد و روند جابجایی قدرت را در جنوب آسیا رقم زد. این پژوهش که به روش تحلیل توصیفی انجام شده، به بررسی ابعاد رقابت میان ایالات متحده و چین در جنوب آسیا پرداخته است. یافته‌ها تحقیق نشان می‌دهد که رقابت این دو کشور عمده‌تاً در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی است و چین نسبت به آمریکا نفوذ بیشتری در منطقه داشته و روابط اقتصادی پررنگ‌تری با کشورهای جنوب آسیا برقرار کرده است.

کلید واژه‌ها: سیاست خارجی آمریکا، جنوب آسیا، توسعه چین، نفوذ

سیاسی.

Abstract

South Asia has historically held significant strategic importance for major global powers. Among them, the United States and China play key roles in shaping the region's dynamics. The September 11, 2001 attacks prompted the United States to shift its policy in South Asia, leading to an active military presence in Afghanistan. This development was unwelcome for China, which considers South Asia a vital part of its historical and strategic interests. In response, China has increased its economic and political influence since 2001, challenging the U.S. hegemony and reshaping the balance of power in the region. This study, conducted through a descriptive analytical method, examines the dimensions of competition between the United States and China in South Asia. The findings indicate that the rivalry primarily spans political and economic spheres, with China exerting greater influence and maintaining stronger economic ties with South Asian countries compared to the United States.

Keywords: American foreign policy, South Asia, China's development, political influence.

Dawat Academic Journal

Sixth Year, Issue 1
(Fall & Winter 2025)

Volume
12

Received: 2025-04-28
Accepted: 2025-08-30

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

مقدمه

جنوب آسیا^۱ یکی از زیرمنطقه‌های اصلی قاره آسیا است که در بخش جنوبی آن قرار دارد. این منطقه از شمال به رشته‌کوه‌های هیمالیا، از جنوب به اقیانوس هند، از شرق به خلیج بنگال و از غرب به دریای عرب محدود می‌شود. از نظر جغرافیایی، جنوب آسیا شامل کشورهایی است که در شبه‌قاره‌ی هند واقع‌اند و دارای پیوندهای تاریخی، فرهنگی، زبانی و اقتصادی مشترک می‌باشند.

از دیدگاه سیاسی و بین‌المللی، مفهوم «جنوب آسیا» معمولاً بر اساس عضویت در سازمان همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا (سارک)^۲ تعریف می‌شود. این سازمان در سال ۱۹۸۵ میلادی تأسیس شد تا همکاری‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و علمی میان کشورهای منطقه را گسترش دهد. اعضای اصلی سارک - کشورهای جنوب آسیا (افغانستان، بنگلادیش، بوتان، هند، مالدیو، نپال، پاکستان و سریلانکا) می‌باشند.

در پهنه ژئوپولیتیکی آسیا، افغانستان به منزله یک پل و نقطه اتصال میان دو زیرمنطقه بزرگ یعنی جنوب آسیا و آسیای مرکزی ظاهر می‌شود. موقعیت جغرافیایی این کشور واقع شدن در تلاقی راه‌های تاریخی آسیای مرکزی، شبه‌قاره هند، خاورمیانه و شرق آسیا آن را از نظر راهبردی از اهمیت زیاد برخوردار است. (Buranov, 2022) افزون بر آن، پذیرش افغانستان به عضویت سازمان همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا در سال ۱۳۸۶ نشانگر آن است که بازیگران منطقه‌ای، نقش آن را در ساختار جنوب آسیا به رسمیت شناخته‌اند. (Datta, 2021)

از منظر تاریخی و فرهنگی نیز، پیوندهای افغانستان با کشورهای جنوب آسیا به ویژه از طریق مهاجرت، روابط زبانی و مذهبی، مسیرهای ترانزیتی و اشتراکات فرهنگی متعدد قابل توجه می‌باشد. این پیوندها زمینه‌ای را فراهم کرده است تا افغانستان نه صرفاً به عنوان یک کشور همجوار؛ بلکه به عنوان یک عضو فعال منطقه‌ای در منطقه جنوب آسیا محسوب شود. (Latif & Sabir, 2024)

در حوزه اقتصادی و ترانزیتی، افغانستان با داشتن ظرفیت تبدیل شدن به «گذرگاه» میان آسیای مرکزی و جنوب آسیا، یکی از بازیگران کلیدی ارتباطات منطقه‌ای است: پروژه‌هایی همچون مسیر خط لوله تاپی^۱ و مسیرهای ترانزیتی شمال-جنوب، نشانگر این ظرفیت‌اند. (Raza, 2024) با این همه، چالش‌هایی چون بی‌ثباتی امنیتی، توسعه‌نیافتگی زیرساخت‌ها و ضعف در انسجام نظام حکمرانی، تاکنون مانع از تعمیق کامل نقش افغانستان در همکاری‌های منطقه‌ای شده‌اند. (Atif, 2024) افغانستان هم از حیث موقعیت ژئوپولیتیکی و هم از دیدگاه همکاری منطقه‌ای، در حوزه جنوب آسیا جایگاهی فوق العاده مهم دارد.

بعد از فروپاشی شوروی، آمریکا قدرت هژمون شمرده می‌شد؛ ولی بعد از ۲۰۱۱ ایالات متحده دیگر هژمون به حساب نیامده و در این اواخر ایالات متحده آمریکا از قدرتیابی روزافزون چین نگرانی داشته و جهت کنترل و مقابله با آن توجه خویش را از خاورمیانه به جنوب آسیا مبدول داشته است. آمریکا و متحدان آن در آسیا به شدت از تغییر موازنه قدرت به سود چین در هراس بوده و از این‌رو تلاش داشتند با تجدید موازنه قدرت بار دیگر تعادل را در برابر چین برقرار کنند. در واکنش، دولت چین نه تنها نوسازی تسلیحات نظامی را ادامه داده؛ بلکه به یک برنامه گسترده احیای زمین در جزایر مورد مناقشه اسپارتلی، ساخت جزایر و نظامی کردن آن‌ها با ایجاد باند ۳۰۰۰ متری و انتقال سلاح‌های دفاعی، نصب رادارها، و امکانات حمل و نقل دست زد.

سیاست اوپاما در مورد کره شمالی «صبر استراتژیک» عنوان شد که حاصل آن توافقنامه سریع و شکننده (به اصطلاح روز جهش) به منظور نشان دادن تعامل دیپلماتیک بود. این دولت به دنبال روابط نزدیک‌تر با سنگاپور و مالیزی بود و مذاکرات موفقی را با فلپین جهت صدور اجازه دسترسی نیروهای نظامی ایالات متحده به پایگاه‌هایی در این مجمع الجزایر ترتیب داد.

ایالات متحده آمریکا نگرانی از قدرت گرفتن روزافزون چین دارد و در صدد کنترل سیاسی و اقتصادی جنوب آسیا می‌باشد. مسئله این تحقیق بررسی رقابت سیاسی آمریکا و

چین در جنوب آسیا بوده و این که رقابت در چه عرصه‌های وجود دارد؟ با استفاده ابزارها و روش‌های رقابت چگونه است؟ این تحقیق به روش کتابخانه‌ای و توصیفی تحلیلی صورت گرفته و اهمیت تحقیق در آن است که امروزه جنوب آسیا دارای اهمیت اقتصادی یا ژئواکانومی، ژئوپلیتیکی بوده و آمریکا و چین در این منطقه رقابت می‌نمایند و اهمیت راهبرد اقتصادی چین در رقابت با آمریکا در جنوب آسیا، نفوذ هدفمند از طریق مؤثرترین بخش‌های زنجیره ارزش جهانی است که در نگاه جنوب آسیا، چین با توجه به تلاش ایالات متحده برای تشکیل جبهه تجاری یکپارچه برای مقابله با دولت این کشور و به منظور کاهش ریسک امنیت انرژی خود، توجه به امنیت فناوری را با هدف قرار دادن رشد در سلسله مراتب زنجیره ارزش و کسب جایگاه در عالی‌ترین سطوح آن مدنظر قرار داده است. هدف تحقیق کنونی شناسایی عرصه‌های رقابت آمریکا و چین در منطقه جنوب آسیا بوده که توسعه فعالیت‌های اقتصادی، توسعه نفوذ سیاسی و ارایه الگوهایی از نظام سیاسی آن‌ها را در بر می‌گیرد.

پیشینه تحقیق

- دوید شیمبرگ (۲۰۱۸). تحقیق با عنوان رقابت چین و آمریکا در جنوب آسیا؛ جابجای قدرت یا همزیستی؟ با روش تحلیلی توصیفی انجام داده است. مسئله تحقیق فوق این است که این دو کشور در جنوب آسیا در پی چه هستند؟ جابجای قدرت یا همزیستی. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که چین نظر به سابقه تاریخی به دنبال حفظ موقعیت خویش در جنوب آسیا بوده و به طور طبیعی در پی افزایش نفوذ خویش نیز می‌باشد. از طرف دیگر ایالات متحده نیز در پی افزایش نفوذ خویش در جنوب آسیا بوده و این امر سبب رقابت میان دو کشور گردیده است. نتایج این تحقیق نشان دهنده افزایش رقابت میان این دو قدرت در جنوب آسیا می‌باشد.

- هوانگ مینگ و تونی تی (۲۰۱۱). تحقیقی با عنوان رقابت استراتژیک آمریکا و

چین در جنوب آسیا: سیاست خارجی آمریکا و توسعه چین به روش تحلیلی

توصیفی انجام داده اند. مسئله محوری تحقیق یاد شده این است که رقابت استراتژیک چین و آمریکا در جنوب آسیا چیست؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که سیاست خارجی آمریکا مقابله با ترویسیم در دولت بوش می‌باشد. با این سیاست در جنوب آسیا ایالات متحده در پی مقابله با رشد چین است. از طرفی دیگر چین با توجه به اینکه خود بخش از جنوب آسیا بوده و شواهد حاکی از آن است که چین با کشورهای جنوب آسیا روابط حسنه تجارتي و اقتصادي و سياسي داشته و در این مقطع تاریخی نیز در پی افزایش روابط حسنه بوده و رشد اقتادی این مناطق برای چین قابل پیش‌بینی بوده است.

- راشد (۲۰۲۲)، تحقیق با عنوان رقابت چین و ایالات متحده آمریکا؛ تأثیر آن ثبات استراتژیک جنوب آسیا به روش تحلیلی توصیفی انجام داده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که چین در تلاش است که نفوذ خویش را افزایش دهد در مقابل ایالات متحده در پی آن است که از نفوذ چین جلوگیری نماید. در واقع چین در پی جابجایی قدرت در جنوب آسیا بوده و ایالات متحده خواهان حفظ وضع موجود می‌باشد. رشد اقتصادی چین نشان می‌دهد که این کشور در حوزه اقتصادی از ایالات متحده پیشی گرفته است. و هر دو کشور در تلاش اند که نفوذ خویش را در منطقه و سطح جهانی افزایش دهند.

پژوهش‌های فوق دارای اهمیت خاص خود بوده و هر یک از یک زاویه رقابت چین و آمریکا را مورد بررسی و تحلیل قرار داده است. در این تحقیق تلاش بر آن است که رقابت آمریکا و چین در بعد سیاسی و اقتصادی در محدوده زمانی ۲۰۰۱ الی ۲۰۲۱ مورد بررسی و تحلیل قرار داده شود که در پژوهش‌های قبلی به آن پرداخته نشده است.

تعریف مفاهیم

۱. رقابت: واژه رقابت در لغت به معنی نگرهانی کردن، انتظار کشیدن، چشم‌داشت و در اصطلاح به معنی مسابقه، هم‌وردی و مبارزه به منظور پیشی گرفتن از دیگران است و رقابت در لغت تلاش برای پیشی گرفتن بر یکدیگر. با کسی هم‌رتبه شدن

در انجام کاری. (عمید، ۱۳۶۳: ۵۷۲) بدون شک رقابت موضوعی بسیار مهم در مباحث سیاسی، اقتصادی، هنری و تربیتی است. شاید تصور دنیایی بدون رقابت غیرممکن به نظر برسد چرا که امروزه رقابت جزء جدایی‌ناپذیر زندگی مردم شده و در همه ابعاد زندگی ریشه دوانیده و محرک اصلی اقتصاد در دنیا شده است. جمله معروفی است که می‌گوید: «برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی، که در نظام طبیعت ضعیف پامال است» (خدادکاشی، ۱۳۸۸: ۱۰)

علیرغم اینکه رقابت در نظریه رقابت، یک موضوع محوری است؛ اما نظریه پردازان، تصمیم‌گیران سیاسی و عاملان اقتصادی درخصوص مفهوم و معانی رقابت و نحوه کارکرد و تأثیر آن بر فرایند توسعه اتفاق نظر ندارند. رقابت و واژه‌هایی که از این مفهوم مشتق می‌شوند مانند رقابت‌پذیری و یا مزیت رقابتی، موضوع بسیاری از بحث‌های پیرامون توسعه و سیاست‌گذاری در خصوص توسعه بوده و می‌باشد. (خدادکاشی، ۱۳۸۸: ۱۳)

۲. نفوذ سیاسی: نفوذ از واژه «نفذ» در لغت نامه دهخدا در معانی جاری شدن فرمان و نامه، اثر کردن، فرورفتگی و درگذشتگی و دخول کردن در چیزی و وارد شدن آمده است. نفوذ کردن در این لغت نامه توانایی قبولاندن کاری را به کسی داشتن یا وارد شدن در جمعی یا گروهی برای آگاهی از مقاصد آنان یا تحمیل نظر خود به آنان ذکر شده است. (دهخدا، ۱۳۸۵: ۳۰۲۰) معنای این واژه در فرهنگ سیاسی، از حیث ماهوی، شکلی از قدرت است؛ اما متمایز از اجبار، کنترل، مداخله و زور. در واقع رابط نفوذ رابطه بازیگرانی است که در آن یک بازیگر، دیگر بازیگران را بکاری وامی‌دارد که خواسته آنان نیست. پول، غذا، اطلاعات، مقام، دوستی و تهدید و... از عواملی است که فرد به کمک آن‌ها در رفتار دیگران نفوذ می‌کند. (آقا بخشی، ۱۳۷۹: ۲۷۳) با توجه به آن، مفهوم نفوذ سیاسی در ادبیات مطالعات بین‌المللی و امنیتی معنایی گسترده و چند بعدی دارد. نفوذ به معنای فروش تسلیحات نظام استکبار به کشورهای همسایه برای برهم زدن امنیت و نظم منطقه، نفوذ در مراکز حساس تصمیم‌گیری برای ایجاد تفرقه سیاسی

و مدیریتی و در نتیجه ایجاد تزلزل در عزم ملی دولت و ملت‌ها، نفوذ برای ایجاد بی‌اعتمادی میان ملت‌ها و دولت‌ها و نفوذ سیاسی به معنای دستکاری در محاسبات تصمیم‌گیران و سیاستگذاران و صحبت از مذاکره برای وانمود کردن به اینکه به دنبال توافقی بر مسئله دارند. (توکلی محمدی، ۱۳۹۶: ۸)

۳. ژئوپلیتیک: اولین پارادایم ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی موسوم به داروینیسیم اجتماعی از درون سنت‌گرایی ارتدوکس ظاهر شد. این گروه با ایمان به اصل پیروزی اقویا بر ضعف و تبعیت از نظریه جغرافیای سیاسی داروینیسیم اجتماعی با استفاده از زور بنیان‌های ژئوپلیتیک امپریالیسم را بنا نهادند. (محرابی، ۱۳۸۷: ۵۴۳) ژئوپلیتیک بخشی از دانش جغرافیاست. این اصطلاح برای اولین بار توسط رودلف کلین سوندی (۱۸۶۴-۱۹۲۲) مطرح شد. در واقع وی از نظریه موجود زنده بودن ممالک که توسط راتزل -پدر جغرافیای سیاسی اعلام شده بود- حمایت کرد. (عزتی، ۱۹۸۰: ۹) در اصطلاح، «ژئوپلیتیک» رویکرد یا دیدگاهی برای سیاست خارجی است که هدف آن تبیین و پیش‌گویی رفتار سیاسی و توانایی‌های نظامی بر حسب محیط طبیعی است. بنابراین، رویکرد ژئوپلیتیک با تفاوت مراتب، بیانگر تأثیر قطعی و جبری جغرافیا در وقایع سیاسی و تاریخی می‌باشد. (عزتی، ۱۹۸۰: ۱۱)

مبانی نظری

چگونگی تبیین و پیش‌بینی سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، موضوعی پیچیده و دیرپا در مطالعات روابط بین‌الملل است. استفان والت نظریه «موازنه تهدید» را به عنوان بازنگری در نظریه «موازنه قدرت» والتز مطرح کرده است. والتز معتقد است که دولت‌ها در اصل دغدغه اصلی‌شان امنیت است و در نظام بین‌الملل که فاقد مرجع مرکزی است، میزان قدرت نسبی هر کشور ضامن امنیت آن به شمار می‌آید. بنابراین، دولت‌ها به افزایش قدرت دیگران با حساسیت می‌نگرند و ائتلاف‌ها برای حفظ یا بازیابی توازن قدرت شکل می‌گیرند. به این ترتیب، والتز معتقد است که ائتلاف‌ها ابزاری برای تأمین امنیت در نظام بین‌الملل خودیار

هستند. مطالعات والت در خصوص نحوه شکل‌گیری اتحادها در قرن بیستم و دوران جنگ‌های جهانی و جنگ سرد نشان می‌دهد که کشورها بیشتر بر اساس موازنه تهدید و نه صرفاً موازنه قدرت عمل می‌کنند. (Walt, 1987) والت می‌پرسد که امنیت در برابر چه چیزی مطرح است و تأکید می‌کند که امنیت بیشتر در برابر تهدید مطرح است تا صرفاً قدرت. او تمایز میان قدرت و تهدید را در نقد نظریه والتز برجسته می‌سازد و معتقد است که دولت‌ها از تهدید واقعی که از جانب کشوری احساس می‌شود، نه صرفاً از قدرت آن، بیم دارند. (Walt, 1987) به همین دلیل، زمانی که دو یا چند دولت در معرض تهدید مشترک قرار گیرند، به منظور دفاع از خود ائتلاف تشکیل می‌دهند. والت ائتلاف‌ها را تعهدات رسمی یا غیررسمی میان کشورها برای همکاری امنیتی جهت افزایش قدرت و نفوذ می‌داند.

بر اساس نظریه کلاسیک توازن قوا، دولت‌ها برای حفظ بقا و کسب برتری به تشکیل اتحادها روی می‌آورند. این عمل معمولاً به دو دلیل اساسی (حفظ بقا و کاهش محدودیت‌ها با هدف رسیدن به قدرت هژمون) انجام می‌شود. دولت‌ها استراتژی‌های متفاوتی برای پیوستن به ائتلاف‌ها دارند تا بتوانند در برابر قدرت‌های بزرگ مقاومت کنند. وینستون چرچیل درباره سیاست اتحاد بریتانیا می‌گوید: «چهارصد سال سیاست خارجی بریتانیا بر پایه قدرت و نفوذ بوده است. تعامل با قدرت‌های بزرگ آسان بود؛ اما در مواقع خاص با قدرت‌های کوچک نیز اتحادیه‌هایی شکل داده و دشمنان را شکست داده‌ایم. (Walt, 1985: 26) در چارچوب این نظریه، کمک‌های اقتصادی و نظامی نقش مهمی در شکل‌گیری و تقویت ائتلاف‌ها دارند و دریافت‌کنندگان این کمک‌ها معمولاً به حامیان خود وابسته می‌شوند. به عبارتی، هرچه کمک‌ها بیشتر باشد، ائتلاف‌ها مستحکم‌تر خواهند بود. نمونه آن در دوران جنگ سرد دیده شد که افزایش کمک‌های اتحاد جماهیر شوروی به کشورهای جهان سوم موجب افزایش نگرانی‌های آمریکا شد. به عنوان نمونه، معاون وزارت دفاع آمریکا هشدار داد که شوروی کمک‌های خود را از کوبا و نیکاراگوئه به اروپای شرقی منتقل کرده و نفوذ خود را در مناطق مختلف افزایش داده است. (Walt, 1985: 28)

نفوذ به معنای تأثیرگذاری غیرمستقیم بر دولت‌ها و نظام‌های سیاسی است و می‌تواند به اشکال مختلفی صورت گیرد: الف) استفاده مقامات دولتی وفادار از موقعیت خود برای نزدیک کردن کشورها به یکدیگر؛ ب) لابی‌گری توسط سازمان‌ها برای تغییر سیاست‌ها و افکار عمومی، از جمله استفاده از تبلیغات خارجی به منظور جهت‌دهی نگرش نخبگان و مردم. (Walt, 1985: 29)

در همین راستا، باید توجه داشت که رشد اقتصادی سریع چین در سال‌های اخیر چشم‌گیر بوده و انتظار می‌رود این روند در دهه‌های آینده ادامه یابد. تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۲۰ حدود ۱۴.۶ تریلیون دلار بوده است. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که این رقم بین سال‌های ۲۰۲۵ تا ۲۰۵۰ از آمریکا پیشی خواهد گرفت. این تغییر برای آمریکا و متحدانش در منطقه آسیا-پاسفیک چالشی بزرگ محسوب می‌شود و واشنگتن به منظور مقابله با قدرت رو به رشد چین، سیاست موازنه قدرت را در پیش گرفته است. گسترش روابط نظامی و امنیتی آمریکا با کشورهای منطقه و جلب حمایت همسایگان چین در همین چارچوب قابل فهم است. همانطور که در بخش نظری مطرح شد، جنوب آسیا اهمیت بسیار بالایی دارد و از این رو لازم است نگاهی اجمالی به آن داشته باشیم.

از نظر تاریخی، بسیاری از جوامع جنوب آسیا بخشی از حوزه فرهنگ چین بوده‌اند. زبان، خط و ادیان عمده‌ای مانند بودیسم، کنفوسیانیسم، تائوگرایی، ادیان محلی چین، شینتو در ژاپن و شمنیسم در کره در این منطقه ریشه دارند. این ترکیب فرهنگی، سیاسی و دینی همراه با ویژگی‌های جغرافیایی، نقاط مشترک زیادی در جنوب آسیا ایجاد کرده است. اصطلاح «جنوب آسیا» به معنای مدرن، جایگزین نام سنتی «شرق دور» شده که موقعیت جغرافیایی منطقه را نسبت به اروپا و آسیا مشخص می‌کند.

بنابراین، در طول زمان عوامل مادی و غیرمادی متعددی جایگاه جغرافیایی کشورها و به تبع آن موقعیت آن‌ها در نظام بین‌الملل را تعیین کرده‌اند. برخی کشورها با وجود تفاوت در رویکردهای ژئوپلیتیکی، جایگاه خاصی را حفظ کرده‌اند. بر این اساس، نظریه موازنه تهدید

استفان والت ابزار مناسبی برای تحلیل رقابت دو دهه اخیر آمریکا و چین در جنوب آسیا محسوب می‌شود.

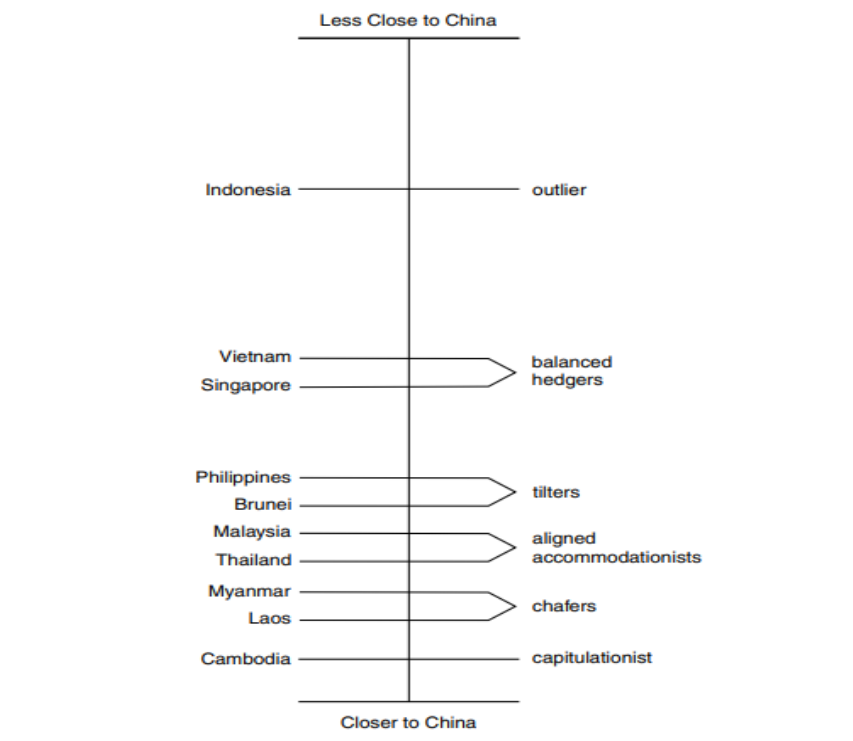
روابط سیاسی و راهبردی چین و ایالات متحده آمریکا در کشورهای جنوب آسیا

روابط چین با کشورهای جنوب آسیا را می‌توان به دو گروه اصلی تقسیم کرد: گروه اول شامل کشورهایی است که روابط نزدیکی با چین دارند و گروه دوم شامل کشورهایی است که روابطشان با چین کمتر نزدیک است. با این حال، برای تحلیل دقیق‌تر، روابط چین با کشورهای جنوب آسیا به چهار دسته تقسیم می‌شود که این دسته‌بندی در شکل (۱) نمایش داده شده است.

دسته اول کشورهایی هستند که متحدان اصلی چین محسوب می‌شوند؛ مانند کمبودیا که به عنوان متحدی نزدیک و وفادار به پکن شناخته می‌شود. بسیاری از کارشناسان این کشور را به عنوان حامی اصلی و همراه چین در جنوب آسیا می‌دانند و آن را به نوعی به عنوان «کاپیتولاسیون چین» تعبیر می‌کنند. کمبودیا از این منظر به عنوان متحد بالقوه و قابل اعتماد برای چین در منطقه شناخته می‌شود.

دسته دوم شامل کشورهایی است که روابط نزدیکی با چین دارند و از نظر اقتصادی و سیاسی به این کشور وابسته‌اند؛ مانند لاوس و میانمار. این دو کشور بیشترین نزدیکی و وابستگی را به چین دارند و روابط مستقلى با پکن برقرار کرده‌اند. حجم مبادلات اقتصادی این کشورها با چین در سال ۲۰۲۲ به حدود ۳.۶ میلیون دالر رسیده است.

شکل (۱) نفوذ آمریکا و چین در کشورهای جنوب آسیا



(Shambaugh, 2018: 101)

دسته سوم کشورهایی هستند که روابط نزدیک و تأثیرگذار متقابل با چین دارند؛ مانند مالزی و تایلند. این کشورها همکاری‌های گسترده و پایدار با چین دارند و روابطشان در ابعاد مختلف اقتصادی و سیاسی قابل توجه است. در عین حال، آن‌ها روابط خود را با ایالات متحده آمریکا حفظ کرده و حتی روابط اقتصادی قابل ملاحظه‌ای با اروپا و ژاپن دارند. مالزی و تایلند تلاش می‌کنند که تنش‌ها میان پکن و واشنگتن را کاهش داده و مناسبات حسنه‌ای میان این دو قدرت بزرگ برقرار کنند.

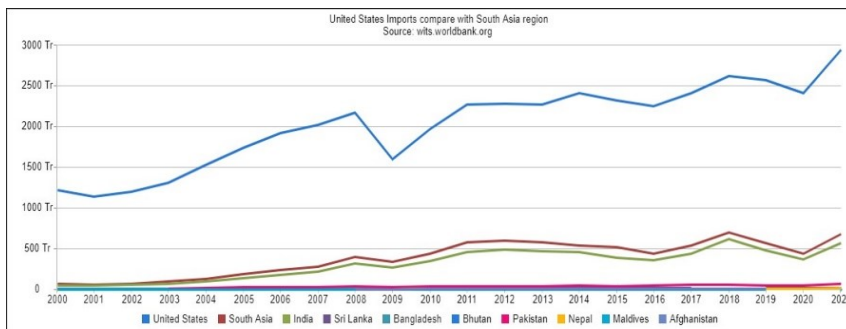
دسته چهارم شامل کشورهایی است که روابط حسنه اما کمتر نزدیک با چین دارند؛ از جمله برونئی و فیلیپین (زیر رهبری دوتریت). این دو کشور سیاستی میانه‌رو را در پیش

گرفته‌اند و نه به طور کامل طرفدار چین هستند و نه آمریکا. آن‌ها در مسائل بین‌المللی با چین هم‌نوا شده‌اند ولی همچنان استقلال نسبی خود را حفظ کرده‌اند. و در نهایت، دسته‌ای از کشورهای جنوب آسیا وجود دارند که روابط چندان نزدیکی با چین ندارند؛ از جمله سنگاپور و ویتنام. این کشورها بیشتر به سمت ایالات متحده متمایل هستند، اما در عین حال روابط دوستانه‌ای با چین نیز حفظ کرده‌اند.

روابط تجاری آمریکا و جنوب آسیا

روابط تجاری میان ایالات متحده آمریکا و کشورهای جنوب آسیا همواره روندی افزایشی داشته است، اگرچه پس از سال ۲۰۰۰ اندکی کاهش در این روند مشاهده می‌شود. از سال ۲۰۰۱ به بعد، میزان واردات آمریکا از جنوب آسیا به بیش از ۱۱ میلیارد دلار رسید و این رقم در سال ۲۰۲۱ از ۲۹ میلیارد دلار فراتر رفت. این افزایش چشم‌گیر بیانگر رشد قابل توجه واردات ایالات متحده از این منطقه است که جزئیات آن در شکل (۲) قابل مشاهده می‌باشد.

شکل (۲) مقایسه روابط تجاری آمریکا و جنوب آسیا

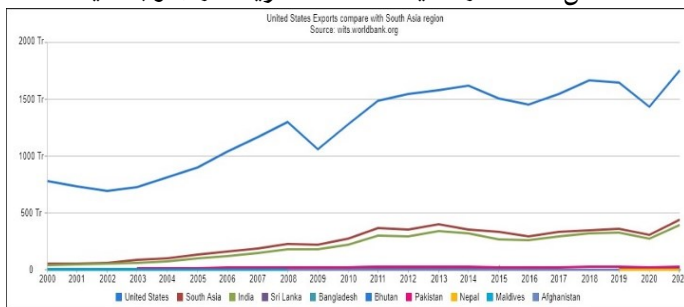


منبع: <https://wits.worldbank.org/>

صادرات ایالات متحده به منطقه جنوب آسیا نیز از اهمیت قابل توجهی برخوردار است. در سال ۲۰۰۱، آمریکا بیش از ۷/۲ میلیارد دلار به این منطقه صادرات داشته؛ در حالی که این رقم تا سال ۲۰۲۱ به بیش از ۱۷ میلیارد دلار افزایش یافته است. همان‌طور که در شکل (۲۱) نیز نشان داده شده، روند صادرات آمریکا به جنوب آسیا در طول این دوره رشد داشته است. با مقایسه واردات و صادرات ایالات متحده از جنوب آسیا در سال ۲۰۲۱ مشخص می‌شود که

واردات این کشور از منطقه، با بیش از ۲۹ میلیارد دلار، به مراتب بیشتر از صادرات آن است که حدود ۱۷ میلیارد دلار بوده است. این اختلاف نشان می‌دهد که تراز تجاری آمریکا با جنوب آسیا به نفع کشورهای صادرکننده این منطقه است.

شکل (۳) صادرات ایالات متحده آمریکا در جنوب آسیا

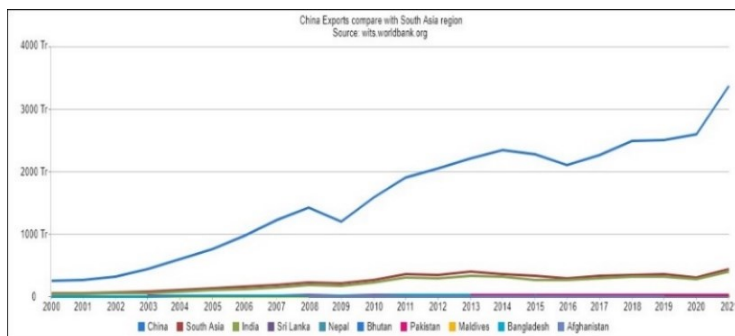


منبع: <https://wits.worldbank.org/>

روابط تجاری چین و جنوب آسیا

روابط تجاری چین با کشورهای جنوب آسیا نسبت به ایالات متحده گسترده‌تر و پرحجم‌تر است. همان‌طور که در شکل (۳) نشان داده شده، چین در سال ۲۰۰۰ بیش از ۲۴ میلیارد دلار به جنوب آسیا صادرات داشته است. این رقم در سال ۲۰۲۱ به بیش از ۳۳ میلیارد دلار افزایش یافته که نشان‌دهنده رشد مستمر و قابل توجه صادرات چین به این منطقه می‌باشد.

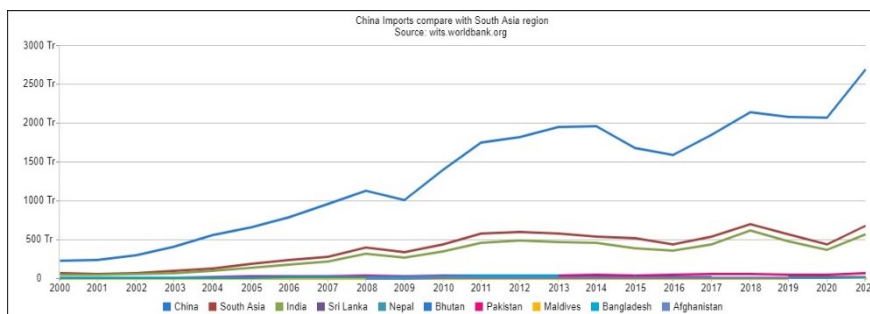
شکل (۴) صادرات چین به جنوب آسیا



منبع: <https://wits.worldbank.org/>

با این وجود، نباید از واردات چین از کشورهای جنوب آسیا غافل شد. در سال ۲۰۰۰، چین بیش از ۲۲ میلیارد دلار از این منطقه واردات داشته است. این رقم تا سال ۲۰۲۱ به بیش از ۲۶ میلیارد دلار افزایش یافته است که بیانگر رشد نسبی در سطح واردات چین از جنوب آسیا طی این دوره می‌باشد.

شکل (۵) واردات چین از جنوب آسیا



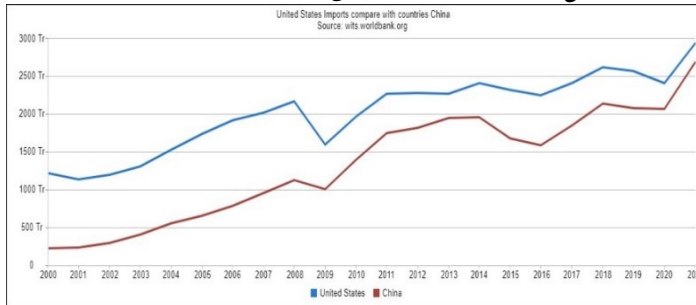
منبع: <https://wits.worldbank.org/>

با مقایسه میزان صادرات و واردات چین با کشورهای جنوب آسیا در سال ۲۰۲۱، مشخص می‌شود که صادرات این کشور با بیش از ۳۳ میلیارد دلار، از واردات آن که حدود ۲۶ میلیارد دلار بوده، به طور قابل توجهی بیشتر است. این تفاوت نشان‌دهنده تراز تجاری مثبت چین با این منطقه است که بیانگر قدرت صادراتی بالاتر و نفوذ اقتصادی گسترده‌تر چین در بازارهای جنوب آسیا می‌باشد. چنین وضعیتی می‌تواند اثرات مهمی بر روابط تجاری منطقه‌ای و توازن اقتصادی میان چین و کشورهای جنوب آسیا داشته باشد.

واردات و صادرات چین و آمریکا

در بازه زمانی ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱، روابط تجاری میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین روندی صعودی و رو به رشد را دنبال کرده است. به طور کلی، تبادلات تجاری بین این دو کشور افزایش یافته و نشان‌دهنده تعمیق و گسترش روابط اقتصادی استراتژیک آن‌ها می‌باشد. جزئیات مربوط به میزان واردات و صادرات هر کشور به صورت مجزا در نمودارهای زیر ارائه شده است که روند تحولات این مبادلات را به طور دقیق‌تر نمایش می‌دهد.

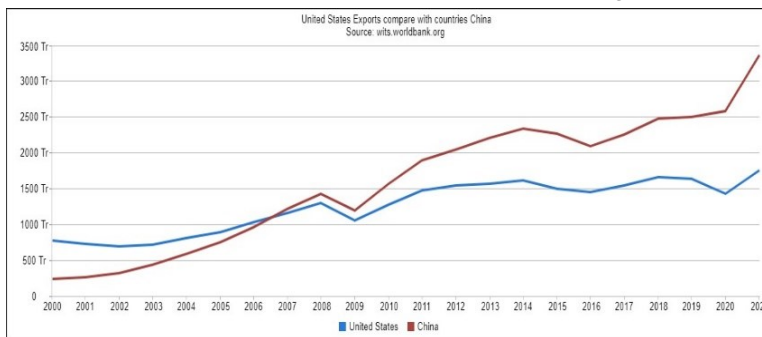
شکل (۶) مقایسه واردات چین و ایالات متحده آمریکا



منبع: <https://wits.worldbank.org/>

در این دوره‌ای زمانی ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱، واردات ایالات متحده آمریکا از چین روندی صعودی و مداوم را تجربه کرده است. در سال ۲۰۰۱، ارزش صادرات ایالات متحده به چین حدود ۱۰۱۴ میلیارد دلار و ارزش واردات چین از ایالات متحده تقریباً ۰۲۴ میلیارد دلار بوده است. این ارقام تا سال ۲۰۲۱ به طرز قابل توجهی افزایش یافته‌اند؛ به گونه‌ای که واردات آمریکا از چین در سال ۲۰۲۱ به حدود ۲۰۹۳ میلیارد دلار رسیده است. به موازات آن، واردات چین از ایالات متحده نیز رشد قابل توجهی داشته و در همان سال به حدود ۲۰۶۸ میلیارد دلار افزایش یافته است. با وجود کاهش فاصله میان میزان واردات دو کشور، همچنان واردات آمریکا از چین بیشتر از واردات چین از آمریکا است و تفاوت آن در حد چند صد میلیون دلار باقی مانده است.

شکل (۷) مقایسه صادرات و واردات ایالات متحده و چین



منبع: <https://wits.worldbank.org/>

لازم است صادرات میان دو کشور نیز به دقت مورد بررسی قرار گیرد. همان‌طور که در شکل (۸) مشاهده می‌شود، حجم صادرات بین چین و ایالات متحده نابرابر است و کشور چین در این رقابت توانسته از آمریکا پیشی بگیرد. به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۱، صادرات آمریکا به میزان حدود ۷.۲۹ میلیارد دالر بوده، در حالی که صادرات چین تنها حدود ۲.۶۶ میلیارد دالر گزارش شده است. نکته قابل توجه این است که در سال ۲۰۰۷، میزان صادرات دو کشور تقریباً برابر شده است. با گذشت زمان، در سال ۲۰۲۱ صادرات چین به ایالات متحده به حدود ۳۳.۶ میلیارد دالر افزایش یافته است، در حالی که صادرات آمریکا به چین در همان سال به حدود ۱۷.۵ میلیارد دالر کاهش یافته است. در نتیجه، اختلاف صادرات دو کشور در سال ۲۰۲۱ نشان می‌دهد که چین بیش از ۱۶ میلیارد دالر نسبت به آمریکا به ایالات متحده صادرات داشته است.

رقابت فزاینده میان چین و ایالات متحده در جنوب آسیا، تأثیرات مستقیم و غیرمستقیمی بر ثبات، اقتصاد و سیاست افغانستان برجای گذاشته است. جنوب آسیا به‌عنوان یکی از مناطق استراتژیک جهان، همواره میدان رقابت قدرت‌های بزرگ بوده است و افغانستان به سبب موقعیت ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیک خود، در مرکز این رقابت قرار دارد.

در دهه‌های اخیر، چین با گسترش نفوذ اقتصادی خود از طریق ابتکار «یک کمربند - یک راه» و سرمایه‌گذاری در پروژه‌هایی چون کریدور اقتصادی چین-پاکستان و طرح‌های ترانزیتی نظیر تابی، تلاش کرده است تا حضور اقتصادی و سیاسی خود را در افغانستان و منطقه تقویت نماید. در مقابل، ایالات متحده نیز حضور نظامی، امنیتی و دیپلماتیک خود را در افغانستان و کشورهای همجوار افزایش داده تا از گسترش نفوذ چین جلوگیری کند و موازنه قدرت را در منطقه حفظ نماید.

با وجود این، رقابت میان این دو قدرت جهانی به جای ایجاد ثبات، موجب افزایش بی‌ثباتی و ناپایداری در افغانستان گردیده است. از یک سو، وابستگی اقتصادی دولت افغانستان به کمک‌های خارجی و نبود زیرساخت‌های پایدار باعث شده تا نتواند از

فرصت‌های ناشی از حضور قدرت‌های بزرگ بهره‌برداری مؤثری کند؛ و از سوی دیگر، تضاد منافع میان چین و آمریکا در زمینه‌های سیاسی و امنیتی، افغانستان را به صحنه‌ی تقابل نیابتی این دو کشور تبدیل کرده است.

از نظر اقتصادی، رقابت چین و آمریکا باعث شده است که پروژه‌های توسعه‌ای در افغانستان با ابهام و ناپیوستگی مواجه شوند. بسیاری از طرح‌های زیرساختی، به دلیل تغییر در سیاست‌های خارجی دو قدرت، نیمه‌کاره رها شده‌اند یا تحت تأثیر تحریم‌ها و محدودیت‌های مالی قرار گرفته‌اند. در نتیجه، افغانستان نتوانسته است از موقعیت جغرافیایی خود به عنوان پل ارتباطی میان جنوب و مرکز آسیا به‌طور کامل استفاده نماید.

از نظر امنیتی نیز، حضور نظامی طولانی‌مدت ایالات متحده و رقابت اطلاعاتی و اقتصادی چین در منطقه، به تشدید ناامنی‌های داخلی و کاهش اعتماد منطقه‌ای نسبت به افغانستان منجر گردیده است. این وضعیت، سیاست خارجی افغانستان را در موقعیتی دشوار و چندوجهی قرار داده است؛ به گونه‌ای که این کشور برای حفظ روابط متوازن، ناگزیر به سیاست‌ورزی میان دو قدرت متخاصم می‌باشد.

رقابت میان چین و ایالات متحده در جنوب آسیا نه تنها فرصت‌های اقتصادی و سیاسی تازه‌ای برای افغانستان فراهم نکرده است، بلکه منجر به تضعیف جایگاه منطقه‌ای این کشور شده است. تداوم این رقابت بدون شکل‌گیری سازوکار همکاری‌های مشترک، سبب افزایش فشارهای اقتصادی، تداوم بی‌ثباتی امنیتی و کاهش نقش ژئوپلیتیکی افغانستان در آینده خواهد شد. بنابراین، برای کاهش تأثیرات منفی این رقابت، افغانستان نیازمند سیاست خارجی متوازن، دیپلماسی فعال و بهره‌گیری هوشمندانه از همکاری‌های چندجانبه در چارچوب سازمان‌های منطقه‌ای نظیر سارک و سازمان همکاری شانگهای می‌باشد.

نتیجه‌گیری

جنوب آسیا به عنوان منطقه‌ای استراتژیک و حیاتی؛ برای قدرت‌های بزرگ جهانی اهمیت فراوانی دارد و ایالات متحده آمریکا و چین در این منطقه در حوزه‌های مختلف، به ویژه در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی، در رقابتی فشرده و پیچیده قرار دارند. طبق چارچوب نظری تحقیق، هر دو کشور در تلاش‌اند تا نفوذ خود را در جنوب آسیا گسترش دهند؛ اما دلایل و راهبردهای هر کدام متفاوت است. چین با توجه به پیوندهای تاریخی و فرهنگی خود با کشورهای جنوب آسیا، و همچنین به دلیل منافع راهبردی و اقتصادی، سعی دارد روابط خود با متحدان منطقه‌ای را تقویت کند تا جایگاه خود را در این بخش از جهان تثبیت نماید. از سوی دیگر، ایالات متحده حضور خود را در جنوب آسیا به منظور مقابله با نفوذ رو به رشد چین افزایش داده است. آمریکا نه تنها می‌خواهد از توسعه نفوذ چین جلوگیری کند؛ بلکه تلاش می‌کند تا نظارت و کنترل دقیقی بر سیاست‌های منطقه‌ای چین اعمال نماید. نمونه بارز این امر حضور نظامی و سیاسی آمریکا در افغانستان و برخی دیگر از کشورهای منطقه است.

نتایج تحقیق به وضوح نشان می‌دهد که چین توانسته است به شکل چشم‌گیری واردات و صادرات خود را در کشورهای جنوب آسیا توسعه دهد و به همین دلیل، نسبت به ایالات متحده نفوذ اقتصادی گسترده‌تری در این منطقه دارد. بسیاری از کشورهای جنوب آسیا گرایش بیشتری به همکاری با چین دارند که این امر موقعیت این کشور را در منطقه تقویت می‌کند. هرچند که ایالات متحده نیز در حوزه صادرات به جنوب آسیا رشد قابل ملاحظه‌ای داشته است. اما نکته قابل توجه این است که حجم واردات دو کشور از جنوب آسیا نسبتاً به هم نزدیک است؛ در حالی که صادرات چین به آمریکا به مراتب بیشتر از صادرات آمریکا به چین است.

این تفاوت در تراز تجاری بین دو قدرت جهانی، نشان‌دهنده این است که چین از جنوب آسیا به عنوان یک بازار استراتژیک و منبع مهم کالاها و منابع طبیعی استفاده می‌کند؛ در حالی که آمریکا بیشتر به عنوان یک بازار صادراتی در این منطقه عمل می‌کند. این موضوع،

پیچیدگی‌های رقابت اقتصادی و استراتژیک بین این دو کشور را در جنوب آسیا افزایش داده و روندهای آینده در این منطقه را شکل می‌دهد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که جنوب آسیا به عنوان یک میدان رقابت اقتصادی، سیاسی و استراتژیک، نقش کلیدی در تعیین توازن قدرت بین چین و ایالات متحده دارد و هرگونه تغییر در این منطقه می‌تواند تأثیرات عمیقی بر سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای داشته باشد.

رقابت فزاینده میان چین و ایالات متحده در جنوب آسیا تأثیرات مستقیم و غیرمستقیمی بر وضعیت سیاسی، اقتصادی و امنیتی افغانستان بر جای گذاشته است. از یک سو، افزایش نفوذ چین از طریق پروژه‌های بزرگ اقتصادی مانند ابتکار «یک کمر بند - یک راه» و طرح خط لوله گاز تاپی، فرصت‌هایی برای توسعه اقتصادی افغانستان فراهم کرده است؛ اما از سوی دیگر، حضور و نفوذ نظامی و سیاسی آمریکا با هدف مهار چین، سبب ایجاد بی‌ثباتی سیاسی و تشدید رقابت‌های نیابتی در منطقه گردیده است. افغانستان، به دلیل موقعیت ژئوپولیتیکی خاص خود، در میان دو قدرت ابرقدرت گرفتار آمده و نتوانسته سیاست خارجی متوازن و مستقل خود را به خوبی حفظ کند.

رقابت چین و آمریکا نه تنها به رشد اقتصادی افغانستان کمک نکرده؛ بلکه باعث شده این کشور به میدان رقابت قدرت‌های بزرگ تبدیل شده و ثبات داخلی آن آسیب ببیند. سرمایه‌گذاری‌های خارجی تحت تأثیر فشارهای سیاسی قرار گرفته و وابستگی اقتصادی به یکی از دو محور قدرت، خطرات بلندمدت برای حاکمیت ملی افغانستان ایجاد کرده است. بنابراین، تداوم این رقابت، بدون اتخاذ سیاست بی‌طرفی فعال از سوی افغانستان، می‌تواند مانع اصلی در مسیر توسعه پایدار و ثبات سیاسی کشور باشد.

سرچشمه‌ها

الف- فارسی

- آقابخشی، علی اکبر، افشاری‌راد، مینو (۱۳۷۸) فرهنگ علوم سیاسی، تهران، آگاه.
- توکلی محمدی، مرتضی، مطهری فر، متضی (۱۳۹۶) هندسه نفوذ سیاسی و تأثیر تهدیدهای آن بر امنیت ملی؛ با تأکید بر رهنمودهای رهبری، پژوهش‌های سیاست اسلامی، سال پنجم، شماره دوازدهم، پاییز و زمستان.
- عزتی، عزت الله، بختیار پور، علی (۱۳۸۹) بسط ژئوپلیتیک ایران در خاورمیانه عربی با ترسیم مدل بسط در مدیترانه شرقی، فصلنامه جغرافیایی سرزمین، علمی پژوهشی، سال هفتم، شماره ۲۷، پاییز.
- عمید، حسن (۱۳۶۳) فرهنگ عمید، تهران، امیر کبیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران.
- فاطمی نژاد، سیداحمد؛ شفیع زاده برمی، سمانه و دانشور محمدزادگان، فاطمه (۱۳۹۴) سیاست خارجی قدرت‌های نوظهور نسبت به آمریکا، همراهی یا موازنه گری؟ (مطالعه موردی: بریکس). تحقیقات سیاسی و بین المللی، ۷(۲۳)، ۶۷-۹۶. [SID. https://sid.ir/paper/172975/fa](https://sid.ir/paper/172975/fa)
- خدادادکاشی، فرهاد. (۱۳۸۱). دیدگاه‌های مختلف در مورد مفهوم و نظریه رقابت و تطبیق آن با وضعیت رقابت در بخش صنعت ایران. پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، ۷(۵۱)، ۰-۰. [SID. https://sid.ir/paper/483101/fa](https://sid.ir/paper/483101/fa)

ب- انگلیسی

- Atif, A. W. (2024). The Geopolitical Location of Afghanistan: Opportunities and Challenges in Relations with South and Central Asian Countries. ATJSS, 1(1), 58–66. <https://doi.org/10.63476/atjss.v1i1.64>

- Buranov, S. (2022). Afghanistan as a Bridge Connecting Central and South Asia. *International Journal of Multicultural and Multireligious Understanding*, 9(2).
<https://doi.org/10.18415/ijmmu.v9i2.3499>
- Datta, S. K. (2021). Afghanistan: The New Hotspot of South Asian Geo-Strategic Competition. *Journal of Social Sciences and Humanities Review*, 6(4), 197–214.
<https://doi.org/10.4038/jsshr.v6i4.102>
- Latif, M. I., & Sabir, S. (2024). Great Power Perspective towards Afghanistan: India-China Creeping Competition in the Heart of Asia. *Journal of Political Studies*.
- Ming-Te, H., & Liu, T. T. T. (2011). Sino-US Strategic Competition in Southeast Asia: China's Rise and US Foreign Policy Transformation since 9/11. *Political Perspectives*, 5(3), 96-199.
- Rashid, W. (2022). US-CHINA Competition: Implications for the South Asian Strategic Stability. *ScienceOpen Preprints*.
- Raza, S. H. (2024). Prospects for Regional Connectivity between Central and South Asia: Role of Afghanistan and Pakistan. *Global Strategic Pulse: CISSS Journal of Geopolitical & Geo-economic Studies*, 1(1), 1–19.
<https://doi.org/10.64988/c62evp94>

- Shambaugh, D. (2018). US-China rivalry in Southeast Asia: power shift or competitive coexistence? *International Security*, 42(4), 85-127.
- Walt, S. M. (2018). Has Trump Become a Realist? *Foreign Policy*, 1-5.
- Walt, Stephen (1987) *the Origins of Alliances*, Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Waltz, Kenneth (1979), *Theory of International Politics* (New York: McGraw Hill).

دکتر اسد الله رادمند

متخصص ارشد حقوقی وزارت انرژی و آب و

استاد همکار برنامه ماستری پوهنتون دعوت

dr.radmand@ansari.edu.af

دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۲۷

www.dawat.edu.af

Journal@dawat.edu.af

مسئولیت بازیگران انرژی در تحول تغییرات اقلیمی

چکیده

تغییرات اقلیمی به عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های معاصر، تهدید جدی برای حیات بشر محسوب می‌شود و مستلزم اتخاذ ابتکارات نوین برای ایجاد تحول در پالیسی‌ها و اقدامات مرتبط است. دولت‌ها با وجود اصل حاکمیت بر منابع طبیعی، در برابر تهدیدهای ناشی از تغییرات اقلیمی، ناگزیر به هماهنگ‌سازی سیاست‌های اقلیمی خود شده‌اند. بناء این پژوهش به هدف بررسی مسئولیت بازیگران بخش انرژی در فرآیند تحول اقلیمی با تأکید بر قواعد حاکم بر تجارت بین‌الملل، بر پایه منابع معتبر کتابخانه‌ای و با بهره‌گیری از روش تحلیل حقوقی - انتقادی و به صورت موردی انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که قواعد WTO به تنهایی برای الزام شرکت‌های انرژی فعال در عرصه تجارت بین‌الملل به رعایت و نظارت مؤثر بر ملاحظات اقلیمی کافی نیست. از این رو، انعکاس این الزامات در توافقات ترجیحی تجاری و توافقات دوجانبه و منطقه‌ای (RTA) می‌تواند به بازتولید مقررات مشابه در توافقات چندجانبه اقلیمی منجر شود و با پوشش وسیع‌تر اعضا از بروز تعارض‌های حقوقی جلوگیری کند. در این میان، ابتکارات نوین موجب تغییر در سیاست‌های شرکت‌های انرژی شده و زمینه کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و آلودگی هوا را فراهم ساخته است.

کلید واژه‌ها: انرژی، بازیگران انرژی، تغییرات اقلیمی، WTO، مشارکت

جهانی، ابتکار صفر.

Abstract

Climate change, as one of the most important contemporary challenges, is a serious threat to human life and requires the adoption of new initiatives to create changes in related policies and actions. Despite the principle of sovereignty over natural resources, governments have been forced to coordinate their climate policies in the face of threats arising from climate change. Therefore, this research aims to examine the responsibility of energy sector actors in the process of climate change with an emphasis on the rules governing international trade, based on reliable library sources and using the method of legal-critical analysis and in a case-by-case manner. The research findings show that WTO rules alone are not sufficient to require energy companies active in international trade to effectively observe and monitor climate considerations. Therefore, reflecting these requirements in preferential trade agreements and bilateral and regional agreements (RTAs) could lead to the reproduction of similar provisions in multilateral climate agreements and prevent legal conflicts by covering wider members. In the meantime, new initiatives have led to changes in energy companies' policies and paved the way for reducing greenhouse gas emissions and air pollution.

Keywords: Energy, Energy actors, Climate change, WTO, Global partnership, Zero initiative.

Dawat Academic Journal

Sixth Year, Issue 1
(Fall & Winter 2025)

Volume
12

Received: 2025-06-22
Accepted: 2025-09-18

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

مقدمه

مسئله تغییرات اقلیمی یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های عصر حاضر است که به دلیل افزایش غلظت گازهای گلخانه‌ای ناشی از فعالیت‌های انسانی به ویژه در بخش انرژی، حیات بشر و تعادل محیط‌زیستی زمین را به خطر انداخته است. این تغییرات موجب شده است که زنگ خطر حیات اجتماعی به صدا درآید و ضرورت اقدام فوری برای کاهش پیامدهای مخرب آن به طور گسترده احساس شود. بخش انرژی که شامل تولید و مصرف گسترده سوخت‌های فوسیلی، انرژی‌های تجدیدپذیر و دیگر منابع است، به عنوان یکی از اصلی‌ترین عوامل افزایش انتشار گازهای گلخانه‌ای شناخته شده و بنابراین نقش مهمی در فرآیند تغییرات اقلیمی ایفا می‌کند. بازیگران اصلی حوزه انرژی، اعم از تولیدکنندگان، سیاست‌گذاران و مصرف‌کنندگان، مسئولیتی جدی در قبال این تحول دارند و باید اقدامات مؤثری برای بازگرداندن این وضعیت خطرناک به شرایط پایدار و قابل قبول انجام دهند.

چالش‌های تغییرات اقلیمی شامل افزایش دما، تغییر در الگوهای بارش، افزایش وقوع بلاهای طبیعی مانند سیل و خشک‌سالی و تأثیرات منفی بر زراعت، سلامت انسان و زیرساخت‌های انرژی است. انرژی که به عنوان یکی از موتورهای توسعه اقتصادی و رفاه اجتماعی مطرح است، در عین حال می‌تواند باعث آسیب به محیط زیست و تشدید بحران اقلیمی شود. از این رو، بازیگران بخش انرژی باید به سمت سیاست‌ها و فناوری‌های پاک‌تر حرکت کنند و با استفاده از نوآوری‌ها و تنظیم مقررات موثر، سهم خود را در کاهش تغییرات اقلیمی ایفا نمایند. این مسئولیت شامل بهینه‌سازی مصرف انرژی، توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر، کاهش انتشار آلاینده‌ها و حمایت از تحقیقات علمی برای مقابله با بحران اقلیمی است.

شرکت‌های بزرگی که در بخش تولید، حمل‌ونقل و پروسس انرژی مانند:

Saudi Arabian Oil Company (Saudi Aramco), Exxon Omobil Coroporation Chevron Corporation & China Petroleum & Chemical Corporation (Sinopec)

فعالیت دارند، یکی از بزرگترین آلاینده‌گان محیط‌زیست به شمار می‌رود و متقابلاً در

تحول تغییرات اقلیمی که سمت پاک شدن حرکت نماییم، نقش مؤثر دارد. اما مسئله این

است که چنین شرکت‌ها چگونه می‌توانند مسئولیت خویش را انجام دهد تا یک تغییر اساسی در تغییرات اقلیمی به وجود آید. در نهایت، بدون پاسخگویی مسئولانه و اقدامات هماهنگ بازیگران انرژی، وضعیت بحرانی کنونی تغییرات اقلیمی نه تنها ادامه خواهد داشت؛ بلکه پیامدهای آن برای نسل‌ی که در آینده زندگی می‌کند، بسیار وخیم‌تر خواهد بود. بنابراین، ضرورت بازتعریف نقش و مسئولیت این بازیگران در چارچوب توسعه پایدار و حفاظت از محیط زیست اجتناب‌ناپذیر است.

در سال‌های اخیر، شرکت‌های نفت و گاز بیش از پیش به سهم خود در تغییرات اقلیمی اذعان کرده‌اند، حال مسئله این است که آیا چنین شرکت‌ها می‌توانند وضعیت را به سمت بهترشدن سوق دهند و مسئولیت شان چیست. درک مسئولیت شرکت‌ها و همکاری‌های نوین صنعتی سبب کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای شده است که شامل توسعه فناوری‌های پیشرفته، افزایش اقدامات کاربن‌زدایی و ذخیره‌سازی کاربن (¹CCS) و تبادل نوآوری‌ها و ایده‌ها می‌شود. نمونه‌هایی همچون پروژه افشای کاربن (²CDP)، ابتکار اقلیم صنعت نفت و گاز (OGCI)، مشارکت جهانی کاهش شعله‌ور شدن گاز (³GGFRP) و مشارکت کاهش انتشار صفر تا سال ۲۰۳۰ (⁴ZFR) نشان دهنده تغییر پارادایم صنعتی در مواجهه با تغییرات اقلیمی هستند. این ابتکارات با اصل توسعه پایدار منابع طبیعی همسو بوده و تلاش می‌کنند تا اثرات محیط‌زیستی فعالیت‌های صنعتی را کاهش دهند. با این حال، در برخی موارد، فعالیت‌های آن‌ها فراتر از محدودیت‌های محیط‌زیستی و قواعد حاکم بر تجارت بین‌الملل عمل می‌کند. پرسش اصلی این است که بازیگران انرژی در تحول تغییرات اقلیمی چه نقشی دارند؟ با توجه به اینکه شرکت‌های فعال در بخش انرژی نقش اصلی در تخریب محیط‌زیست دارند، می‌توانند نقش مؤثر در بهبود وضعیت تغییرات اقلیمی که به عنوان یک تحول تلقی می‌شود، داشته باشند.

1. Carbon Capture and Storage/Sequestration

2. Carbon Disclosure Project

3. Global Gas Flaring Reduction Partnership

4. Zero Routine Flaring

روش تحقیق حاضر را کتابخانه‌ای تشکیل داده که با استفاده از منابع معتبر انجام شده و در آن اطلاعات به صورت تحلیلی و انتقادی، تحلیل شده و چند شرکت به صورت موردی انتخاب گردیده است و تحلیل برپایه اطلاعات جمع‌آوری شده آن‌ها استوار است، تا به عنوان مدل در نظر گرفته شود. هدف این پژوهش بررسی مسئولیت بازیگران بخش انرژی در فرآیند تحول اقلیمی با تأکید بر قواعد حاکم بر تجارت بین‌الملل است.

مروری بر ادبیات تحقیق

در سال‌های اخیر، بحث پیرامون اجزاء و اصول محوری حقوق انرژی به طور پراکنده در برخی از متون برجسته حقوق انرژی مطرح شده است. (Barbie: 2014: 29) این امر به طور ناخواسته با عصر آنتروپوسن همزمان شده است، زمانی که تغییرات اقلیمی به عنوان یک مسئله جهانی مورد توجه قرار گرفته و ضرورت اقدام مثبت از طریق سیاست‌های کاهش و سازگاری برجسته شده است. صنعت انرژی سهم خود را در تغییرات اقلیمی ناشی از فعالیت‌های انسانی، به عنوان منبع انتشار گازهای گلخانه‌ای می‌پذیرد.

کاربن دای‌اکساید (CO_2)، متان (CH_4) و مرکبات عضوی فرار (VOCs) ناشی از فرآیند شعله‌ور کردن گاز، سهم قابل‌توجهی در انتشار گازهای گلخانه‌ای در بخش بالادستی صنعت نفت و گاز دارند و به طور معناداری بر ردپای کاربونی این صنعت تأثیر می‌گذارند. (Allen, 2016: 119)

در سال ۲۰۱۵، فرآیند شعله‌ور کردن گاز حدود ۲۲٪ از کل انتشار بخش بالادستی صنعت نفت و گاز در سطح جهانی را به خود اختصاص داد. (Masnadi et al: 2018: 851) بر اساس داده‌های «مشارکت جهانی کاهش شعله‌ور شدن گاز (GGFRP)» «بانک جهانی»، تنها در سال ۲۰۱۷ حجم گاز شعله‌ور شده توسط صنعت جهانی نفت و گاز به بیش از ۱۴۰,۵۷۰ میلیارد متر مکعب رسید. (World Bank: 2019) در همان سال، انتشار کاربن‌دای‌اکساید ناشی از مصرف انرژی در سطح جهانی ۱.۴٪ افزایش یافت و به رکورد تاریخی ۳۲.۵ گیگاتن رسید. (OECD: 2018)

در مواجهه با این واقعیت‌های اقلیمی، توافق‌نامه پاریس با هدف محدود کردن افزایش گرمای جهانی به کمتر از ۲ درجه سانتی‌گراد و تلاش برای کاهش بیشتر آن تا ۱.۵ درجه

سانتی گراد نسبت به سطح پیشاصنعتی، تهدید تغییرات اقلیمی را هدف قرار می‌دهد. (توافق نامه تغییرات اقلیمی پاریس: ۲۰۱۵، ماده ۲)

علاوه بر روندهای حقوق محیط زیست و تغییرات اقلیمی، حوزه علمی حقوق انرژی نیز شاهد تغییر پارادایم از رویکردهای سنتی مبتنی بر حقوق و تکالیف بهره‌برداری از منابع به رویکردی جامع و یکپارچه در مسائل مرتبط با تغییرات اقلیمی و توسعه و مدیریت پایدار منابع بوده است. (Ottinger et al, 2005: 19) همچنین، مباحثی پیرامون تدوین اهداف و اصول مستقل حقوق انرژی برای تحقق پایداری نیز مطرح شده است. (Lyster et al, 2006: 34) این ملاحظات، ضرورت تدوین یک چارچوب نوین برای حقوق انرژی به عنوان یک رشته مستقل را آشکار می‌سازد؛ چارچوبی مبتنی بر هفت اصل محوری شامل دسترسی به خدمات انرژی مدرن، تاب‌آوری، امنیت انرژی، حاکمیت ملی بر منابع، عدالت انرژی، پایداری و اصل احتیاطی می‌شود. (Heffron et al, 2018: 47)

هرچند این رویکرد نوظهور ممکن است موضوع بحث‌های علمی و تبادل ایده‌ها در حوزه حقوق انرژی باشد، این مقاله با این پیش فرض حرکت می‌کند که اصول محوری مطرح شده می‌توانند در میان دانشگاهیان، پژوهشگران و سیاست‌گذاران این حوزه شناخته شده و برجسته گردند. با این حال، تمرکز اصلی این مطالعه بر تعامل میان اصول حاکمیت ملی بر منابع طبیعی، پایداری در زمینه کاهش تغییرات اقلیمی در صنعت انرژی و قواعد تجارت بین الملل قرار دارد.

در این زمینه و در چارچوب همین عنوان تحقیق مشخصی انجام نگردیده است. اما کریستوفر جایکو (۲۰۲۲) پایان نامه خویش را در پوهنتون «برین» تحت عنوان «چقدر بازیگران انرژی در سایه نظام سیاست اقلیمی آمریکا فعال اند؟» انجام داده است. این محقق به مطالعه بازیگران آمریکایی حوزه انرژی پرداخته است که در آن تمرکزشان بر پالیسی‌ها و سیاست آمریکا در زمینه تغییرات اقلیمی است؛ در حالی که، نگارنده بدنبال مسؤولیت شرکت‌ها و بازیگران بین المللی است که در تغییرات اقلیمی نقش دارند نه سیاست کشور مشخص. همین طور سازمان همکاری و توسعه اقتصادی تحت عنوان «تغییرات اقلیمی

و حاکمیت شرکتی» گزارشی را در سال ۲۰۲۲ تهیه نموده است که در این گزارش نقش شرکت‌ها را در تغییرات اقلیمی مؤثر دانسته و اذعان نموده است که این امر بیشتر به نحوه مدیریت شرکت‌ها بر می‌گردد که چگونه شرکت‌ها را در راستای کاهش آلودگی سوق دهند. این گزارش بیشتر به ساختار شرکت‌ها پرداخته است؛ در حالیکه تحقیق حاضر به مسئولیت شرکت‌ها و تحول آفرینی‌شان در تغییرات اقلیمی می‌پردازد.

بازیگران انرژی و مسئولیت شرکتی در حال تحول نسبت به تغییرات اقلیمی

پایداری به عنوان یکی از دغدغه‌های بنیادین شرکت‌های مطرح به ویژه در شرایطی که سطح آگاهی عمومی نسبت به تغییرات اقلیمی به طور چشم‌گیری افزایش یافته است، می‌باشد. در سال‌های اخیر، مقررات خصوصی به عنوان یکی از منابع مهم در مدیریت جهانی تغییرات اقلیمی ظهور کرده‌اند. (Falkner, 2013: 412) افزون بر این، چارچوب‌ها و ابتکارات همکاری بین‌المللی (ICIs) با هدف کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و مهار آثار ناشی از تغییرات اقلیمی در صنعت نفت و گاز شکل گرفته‌اند. این روند محدود به صنعت انرژی نبوده و در بخش‌های متنوع اقتصاد جهانی، بر پایه ترتیبات خصوصی و مشارکت‌های عمومی- خصوصی، قابل مشاهده است. ابتکارات اخیر در حوزه تغییرات اقلیمی در صنعت نفت و گاز، و به طور کلی در کل بخش انرژی، ضرورت ایجاد تحول‌های ساختاری و بنیادین در این صنعت را برجسته می‌سازند. (OECD: 2016) این روند می‌تواند به اعتبار فزاینده حقوق انرژی در حال تحول برای ادغام توسعه پایدار به عنوان یکی از اصول بنیادین این حوزه بیفزاید. با این حال، تنها بخشی از این ابتکارات با موضوع مطالعه حاضر ارتباط مستقیم داشته و مستلزم طرح و بررسی مختصر هستند. در این زمینه، می‌توان به برنامه‌هایی همچون «مشارکت جهانی کاهش شعله‌ور شدن گازهای سوزانده‌شده بانک جهانی»، ابتکار «صفر شعله‌ور شدن معمولی تا سال ۲۰۳۰»، «پروژه افشای کاربن» و «ابتکار تغییرات اقلیمی صنعت نفت و گاز» اشاره کرد. افزون بر این، ابتکارات مستقل پیشنهادی یا در حال اجرای شرکت‌های خصوصی در صنعت نفت و گاز نیز می‌توانند به منزله جهت‌گیری‌های مثبت و ارزشمند تلقی شوند؛ رویکردهایی که شایسته توجه بوده و می‌توانند نشانه‌ای از خوش‌بینی

نسبت به امکان ایجاد پیوند میان اهداف تجاری و الزامات ناشی از تغییرات اقلیمی قلمداد شوند.

۱. مشارکت جهانی کاهش شعله‌ور شدن گاز (GGFR) و ابتکار صفر تا ۲۰۳۰ (ZRF) همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، سهم شعله‌ور شدن گاز در انتشار گازهای گلخانه‌ای بخش بالادستی جهانی در سال ۲۰۱۵ حدود ۲۲ درصد برآورد شد. همچنین، در سال ۲۰۱۷ میزان ۱۴۰,۵۷۰ میلیارد متر مکعب گاز سوزانده شد که نشان‌دهنده مجموع داده‌های کشورهای تولیدکننده نفت و گاز در دوره مرجع است. هرچند شعله‌ور شدن گاز پدیده‌ای تاریخی و چنددهه‌ای به شمار می‌رود؛ اما ابتکارات کاهش آن در سطح بین‌المللی صرفاً در سال‌های اخیر شکل گرفته‌اند که در میان آن‌ها، مشارکت جهانی کاهش شعله‌ور شدن گاز (GGFRP) برجسته‌ترین نمونه محسوب می‌شود. (Rodina, 2016: 85)

شراکت GGFRP و ابتکار «صفر شعله‌ور شدن معمولی تا سال ۲۰۳۰» (ZRF) دو برنامه کلیدی بانک جهانی در قالب مشارکت‌های عمومی - خصوصی هستند که طیف گسترده‌ای از بازیگران از جمله شرکت‌های نفتی ملی و بین‌المللی (IOCs)، نهادهای بین‌المللی و دولت‌های ملی و منطقه‌ای را در بر می‌گیرند و با هدف مقابله با این چالش صنعتی ایجاد شده‌اند. در زمان نگارش این مقاله، شراکت GGFRP شامل ۶ دولت، ۵ شرکت نفتی بین‌المللی و ۲ سازمان بین‌المللی (در مجموع ۱۳ عضو) بود؛ در حالی‌که ابتکار ZRF از ۳۶ دولت، ۶۰ شرکت نفتی بین‌المللی و ۱۵ سازمان بین‌دولتی تشکیل شده و در مجموع ۱۱۵ عضو را در بر می‌گرفت. (World Bank: 2019)

مشارکت GGFRP که از سال ۲۰۰۲ آغاز به کار کرده است، با هدف اصلی ایفای نقش به عنوان محرکی برای بهره‌برداری بهینه از گاز طبیعی ایجاد شد. این ابتکار بر کاهش شعله‌ور شدن گاز از طریق رفع موانع فنی و مقرراتی تمرکز دارد و در این راستا بر تسهیل همکاری میان ذی‌نفعان، اصلاح سیاست‌ها، انجام پژوهش‌های کاربردی، انتشار تجارب و رویه‌های برتر و همچنین اجرای پروژه‌های عملیاتی تکیه می‌کند. (سکوی ابتکارات اقلیمی، ۲۰۱۹)

برنامه دوم که از سال ۲۰۱۵ آغاز شد، ضمن پیگیری اهداف برنامه نخست، دستیابی به توقف کامل شعله‌ور شدن گاز تا سال ۲۰۳۰ را نیز به عنوان هدف نهایی خود در دستور کار قرار داده است. افزون بر رویکردهای کلی، این ابتکارات از طریق ابزارها و دستورالعمل‌های ویژه‌ای به اجرا درمی‌آیند. هرچند به صراحت تأکید شده است که تنظیم مستقیم شعله‌ور شدن گاز در صلاحیت دولت‌ها و نهادهای ملی ذی‌ربط در حوزه انرژی و محیط زیست قرار دارد (World Bank, 2004: 6)، اما مشارکت‌های GGFRP و ZRF به طور دوره‌ای دستورالعمل‌هایی را برای کاهش انتشار گازها تدوین و منتشر می‌کنند.

به عنوان نمونه، دستورالعمل سال ۲۰۰۸ شیوه‌های اندازه‌گیری شعله و تهویه، از جمله استفاده از نسبت گاز به نفت (GORs)، تراز حجمی و شبیه‌سازی فرآیندها را به عنوان بهترین رویه‌ها معرفی می‌کند تا امکان برآورد دقیق میزان شعله و تهویه و در نتیجه انتخاب روش‌های کاهش مناسب فراهم شود. (World Bank, 2008) همچنین، دستورالعمل سال ۲۰۰۹ بر طراحی چارچوب‌های قراردادی و مالی هدفمند و اعمال جریمه‌های بازدارنده تأکید دارد و معیارهایی نظیر شفافیت، استقلال، مشارکت، پاسخگویی و پیش‌بینی‌پذیری را برای تنظیم‌گران ذی‌ربط تعیین می‌کند. (World Bank GGFRP: 2009) در ادامه، راهنمای تکنیکی منتشر شده در سال‌های بعد، به بهره‌برداری اقتصادی از گاز شعله‌ور پرداخته و تکنولوژی‌های نوینی را برای تبدیل این گاز به مواد کیمیای و سوخت‌های مایع، به جای سوزاندن مستقیم آن، پیشنهاد می‌کند. (Fleisch, 2014)

ماهیت چندبخشی شرکت‌کنندگان در این ابتکارات - شامل شرکت‌های نفتی بین‌المللی، دولت‌های مستقل و سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و بین‌دولتی - زمینه‌ای مناسب برای تبادل ایدئولوژیک و عملی میان ذی‌نفعان فراهم می‌آورد. با این حال، بدون ایجاد تردید یا ابهام در مورد امکان دستیابی به هدف «صفر شعله‌ور شدن گاز تا سال ۲۰۳۰» که توسط GGFRP و ZRF پیش‌بینی شده است، می‌توان درباره میزان تأثیرگذاری این ابتکارات در تشویق کاهش انتشار گازها و موفقیت بالقوه آن‌ها تأمل کرد.

تا پایان سال ۲۰۱۷، کاهش حدود ۵ درصدی در شعله‌ور شدن گاز در سطح جهان گزارش شد (سکوی ابتکارات اقلیمی، ۲۰۱۹). به طور مشخص، در سال ۲۰۱۶ به میزان ۱۴۷.۶ میلیارد متر مکعب گاز شعله‌ور شده بود، که این رقم در سال ۲۰۱۷ به ۱۴۰.۶ میلیارد متر مکعب کاهش یافت. اگرچه این کاهش در مقایسه با پیامدهای تغییرات اقلیمی ناشی از حجم بالای باقی‌مانده شعله‌ور شدن ممکن است ناچیز به نظر برسد، اما همچنان دستاوردی قابل توجه محسوب می‌شود و ظرفیت زیادی برای بهبود دارد.

با این حال، نسبت دادن این کاهش صرفاً به عملکرد ابتکارات ZRF و GGFRP می‌تواند گمراه‌کننده باشد؛ چرا که اقدامات ملی کشورهای تولیدکننده و دیگر عوامل نیز می‌توانستند در این کاهش نقش داشته باشند. علاوه بر این، ماهیت داوطلبانه این ابتکارات، اجرای جدی و رعایت مقررات را به چالش می‌کشد و آن‌ها را با مشکلات عملی مواجه می‌سازد. همزمان، این وضعیت ضرورت و مسئولیت کاهش انتشار گازها را همچنان به عنوان وظیفه‌ای اصلی بر عهده دولت‌های تولیدکننده نفت و گاز برجسته می‌کند. (Taiwo, 2017: 980)

۲. طرح‌های گزارش‌دهی گازهای گلخانه‌ای: CDP به عنوان مطالعه موردی

طرح‌ها و نظام‌های افشا و گزارش‌دهی کاربن در طول سال‌های اخیر به طور چشم‌گیری توسعه یافته‌اند. از جمله می‌توان به «پروتکل گازهای گلخانه‌ای» (GHGP)، «استاندارد بین‌المللی ISO 14064» برای حسابرسی و تأیید گازهای گلخانه‌ای، «پیمان جهانی سازمان ملل متحد»، «ابتکار گزارش‌دهی جهانی» (GRI) و «پروژه افشای کاربن» (CDP) اشاره کرد. هدف اصلی این ابتکارات، فراهم‌ساختن زمینه‌ای برای برنامه‌ریزی شرکت‌ها در مواجهه با ریسک‌های کاربونی و همچنین هدایت تصمیم‌گیری‌ها به سمت اقدام‌های مؤثر در کاهش تغییرات اقلیمی است. (Andrew & Cortese, 2011: 5)

این پژوهش قصد ندارد تمامی طرح‌ها و ابتکارات گزارش‌دهی کاربن را به طور جامع بررسی کند، بلکه تمرکز آن بر یک مطالعه مفهومی با بهره‌گیری از پروژه افشای کاربن (CDP) به عنوان مطالعه موردی است. انتخاب CDP از آن جهت صورت گرفته است که، نخست، این نظام به عنوان یکی از اولین سامانه‌های گزارش‌دهی در حوزه کاربن شناخته

می‌شود (Stephan & Bellassen) و دوم، امروزه از رایج‌ترین و پرکاربردترین پلتفرم‌های گزارش‌دهی به شمار می‌آید. (Whitfield & McNett: 2013) CDP نهادی جهانی در حوزه افشای کاربن است که در سال ۲۰۰۲ در بریتانیا تأسیس شد و بستر لازم را برای شرکت‌ها، شهرها، مناطق، کشورها و سرمایه‌گذاران فراهم می‌سازد تا بتوانند ردپای محیط‌زیستی خود را سنجش و مدیریت کنند. (CDP: 2019)

پارامترهای گزارش‌دهی در این نظام شامل مؤلفه‌هایی نظیر ریسک‌ها و فرصت‌ها، عملکرد، حسابرسی انتشار گازهای گلخانه‌ای و سازوکارهای حاکمیتی است. شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که راهبردهای شرکتی در مواجهه با تغییرات اقلیمی می‌تواند از طریق گزارش‌های سالانه تقویت شود؛ گزارش‌هایی که چارچوب‌هایی همچون مدیریت دارایی‌های محیط‌زیستی، پیشگیری از خسارت و آلودگی، اندازه‌گیری و گزارش‌دهی انتشار گازهای گلخانه‌ای و نیز تدوین راهبردهای کاهش آن‌ها را پوشش می‌دهند. (Fara, et al, 2018: 960)

اگرچه گزارش‌دهی کاربن در چارچوب CDP بر مبنای داوطلبانه بودن مشارکت شرکت‌ها انجام می‌شود، این نهاد به طور دوره‌ای دستورالعمل‌هایی را برای راهنمایی شرکت‌کنندگان منتشر می‌کند. در صنعت نفت و گاز نیز برخی از بازیگران کلیدی به صورت سالانه در این ابتکار مشارکت دارند. از منظر مفهومی، افشای ردپای محیط‌زیستی شرکت‌ها می‌تواند بخشی از وظایف امانت‌داری ساختارهای شرکتی در قبال سهام‌داران و سرمایه‌گذاران تلقی شود (Makuh, et al, 2011: 19)، زیرا تأثیر انتشار گازهای گلخانه‌ای بر ارزش مالی، یکی از دغدغه‌های اصلی سرمایه‌گذاران محسوب می‌شود. (Haigh, 2013: 48) در این راستا، کنشگری سهام‌داران و همچنین مزیت‌های اعتباری ناشی از اعلام کاهش انتشار توسط شرکت‌ها می‌تواند بر سطح و کیفیت افشاگری‌های محیط‌زیستی اثرگذار باشد. (Wegener, 2013: 55) به میزان آن‌که چنین افشاگری‌هایی شرکت‌ها را به کاهش واقعی انتشار گازهای گلخانه‌ای ترغیب می‌کند، می‌توان ابتکارات افشای محیط‌زیستی را نوعی تنظیم شبه‌حقوقی (quasi-regulation) برای شرکت‌های فعال در حوزه اکتشاف و تولید نفت و گاز با هدف مقابله با تغییرات اقلیمی قلمداد کرد.

فرض بر این است که میان جهت‌گیری‌های محیط‌زیستی شرکت‌ها و میزان نوآوری آن‌ها همبستگی وجود دارد (Kim, 2015: 66)؛ به بیان دیگر، ارتقای آگاهی محیط‌زیستی شرکت‌ها از طریق ابتکاراتی مانند افشای کاربن می‌تواند پذیرش راه‌حل‌های نوآورانه در جهت کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای را تسهیل کند. از منظر سهام‌داران، سرمایه‌گذاران، عموم مردم و جوامع محلی - به ویژه با توجه به احتمال بروز مسائل مناقشه‌برانگیز در سطح محلی - رعایت الزامات اقلیمی و عملکرد محیط‌زیستی مطلوب توسط شرکت‌های نفت و گاز می‌تواند به کسب اعتبار و نوعی «مجوز اجتماعی برای فعالیت» منجر شود. (Richards, 2015: 84) هرچند این مفهوم هنوز به طور رسمی در نظام‌های حقوقی نهادینه نشده است، استمرار و تکرار آن می‌تواند شرکت‌ها را به بازنگری و اصلاح روش‌های عملیاتی خود ترغیب سازد. (Nwapi, 2016: 355)

با این حال، این برداشت به طور یکسان برای همه سرمایه‌گذاران صادق نیست؛ برخی از آن‌ها عملکرد محیط‌زیستی ضعیف را صرفاً در قالب کاهش سودآوری مورد انتظار سرمایه‌گذاری‌های خود تفسیر می‌کنند، بدون توجه به نگرانی‌های مرتبط با تغییرات اقلیمی. (Klassen, 2015: 7) در این میان، ایده‌ی CDP و ابتکارات مشابه - به عنوان پایگاه داده‌ای غنی برای طراحی و ارزیابی راهبردها و سیاست‌های شرکتی در زمینه تغییرات اقلیمی - در بهترین حالت بازتابی از نوعی ایدئالیسم است که با ملاحظات انتقادی نسبت به واقعیت‌های اجرایی و عملیاتی نیز همراه است؛ نکته‌ای که مباحث بعدی این پژوهش آن را برجسته می‌سازد. (Backman, 2017: 564)

ماهیت داوطلبانه رویکرد CDP انسجام و تداوم افشای انتشار گازهای گلخانه‌ای توسط شرکت‌های نفت و گاز را با محدودیت مواجه می‌سازد. در حالی که برخی از بازیگران این صنعت تمایل دارند مشخصات انتشار خود را افشا کنند، برخی دیگر همواره چنین اراده‌ای ندارند. در این میان، ویژگی‌های محیط‌زیستی و سطح مشروعیت اجتماعی شرکت‌ها از عوامل کلیدی به شمار می‌رود که بر امکان یا عدم امکان افشای کاربن توسط آن‌ها تأثیر می‌گذارد. (Li et al, 2018: 1089) افزون بر این، تفاوت‌های چشمگیری در داده‌های مربوط به انتشار مشاهده می‌شود؛ به گونه‌ای که برخی شرکت‌ها پاسخ‌های جامع و شفاف به

پرسش‌نامه‌های سالانه ارائه می‌کنند، در حالی که برخی دیگر از شفافیت لازم برخوردار نبوده و حتی مشخصات انتشار خود را از نظارت عمومی پنهان می‌سازند. (Li et al, 2018: 1089). به عنوان نمونه، داده‌های موجود نشان می‌دهد که در فاصله سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۸، واکنش شرکت‌ها به درخواست‌های افشای CDP بسیار متنوع و ناهمگون بوده است. (CDP: 2019)

در حالی که برخی شرکت‌ها به درخواست‌های افشای CDP پاسخ داده و امتیازات متفاوتی کسب کرده‌اند، برخی دیگر در مواردی یا پاسخی ارائه نکرده‌اند و یا صرفاً پاسخ‌های جزئی داده‌اند. به عنوان نمونه، شرکت Total در سال‌های ۲۰۱۶، ۲۰۱۷، ۲۰۲۲، ۲۰۲۳ مشارکت داشت و به ترتیب امتیازات «A» و «A,B,A» را دریافت کرد. شرکت Royal Dutch Shell نیز در سه سال (۲۰۲۱ الی ۲۰۲۳) در این ابتکار شرکت کرد و امتیازات «B,F,B» را به دست آورد؛ در حالیکه این شرکت در سال ۲۰۱۶ الی ۲۰۱۸ بررسی شد امتیازات شان «A» بود.

شرکت Chevron تنها در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ مشارکت داشت و در هر دو سال امتیاز «B» کسب کرد، اما در سال ۲۰۱۸ از همکاری خودداری نمود و در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ امتیاز «F» را به دست آورد... در همین بازه، شرکت British Petroleum (BP) در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ شرکت کرد و به ترتیب امتیازات «B» و «A» را دریافت کرد، با این حال به درخواست افشای سال ۲۰۱۸ پاسخی ارائه نداد.

شرکت ExxonMobil در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ در ابتکار CDP مشارکت داشت و در هر دو سال امتیاز «F» دریافت کرد، اما مشابه با BP به درخواست افشای سال ۲۰۲۱ پاسخی ارائه نکرد. شرکت Sinopec نیز در طول دوره مورد بررسی هیچ‌یک از درخواست‌های افشا را پاسخ نداد. افزون بر این، شرکت‌های Saudi Aramco و (PDVSA) Petróleos de Venezuela, S.A. از زمان تأسیس CDP تا سال ۲۰۱۸ هرگز در این ابتکار مشارکت نداشته‌اند.

در کنار عوامل شرکتی، احتمال تأثیرگذاری ایدئولوژی سیاسی بر میزان مشارکت و افشا نیز مطرح است. نمونه ایالات متحده نشان می‌دهد که متغیرهای مربوط به ترجیحات سیاسی و توزیع قدرت می‌توانند بر تمایل شرکت‌ها به افشای عملکرد محیط‌زیستی اثرگذار باشند. در این کشور، اختلاف نظر میان احزاب سیاسی - به ویژه دموکرات‌ها و جمهوری خواهان -

درباره ضرورت مقابله با تغییرات اقلیمی از طریق سیاست‌های مرتبط با صنعت نفت و گاز، به طور سنتی بر اساس خطوط حزبی شکل می‌گیرد. شواهد پژوهشی بیانگر آن است که علاوه بر این دوگانگی ایدئولوژیک، شرکت‌های نفت و گاز نیز غالباً گرایش دارند با محیط سیاسی و حزبی محل استقرار خود همسو عمل کنند؛ به گونه‌ای که شرکت‌های مستقر در ایالت‌های جمهوری خواه احتمال کمتری برای افشای عملکرد محیط‌زیستی خود دارند. (Fafatas, 2018: 1637)

این امر ممکن است برای کشورهایی با گرایش‌های سیاسی مشابه، همچون ایالات متحده، نیز صادق باشد. با این حال، شایسته و محتاطانه است که تأکید شود این نمونه‌ها از طریق جستجو و بررسی پاسخ‌های پیشین شرکت‌ها در وبسایت CDP به دست آمده‌اند و هدف آن‌ها هرگز نمایش یا پیش‌بینی وضعیت مدیریت محیط‌زیستی هیچ شرکتی نیست. برعکس، این نمونه‌ها صرفاً نشان‌دهنده برخی از بازیگران کلیدی صنعت نفت و گاز هستند که تمایل به مشارکت در CDP داشته‌اند، میزان جامعیت افشاگری‌های انتشار گازهای گلخانه‌ای آن‌ها و توان پاسخگویی سیاستی شرکت‌ها به تغییرات اقلیمی را بازتاب می‌دهند. لازم به ذکر است که این نمونه‌ها فهرست کاملی از تمامی پاسخ‌های شرکت‌های نفت و گاز به این ابتکار ارائه نمی‌کنند و داده‌های تکمیلی دیگری نیز در وبسایت CDP موجود است. مسئله دیگری که شایسته تأمل است، این است که آیا افشاگری‌های محیط‌زیستی منجر به اقدامات اقلیمی هدفمند در زمینه کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای می‌شوند یا صرفاً به عنوان ابزاری برای سبزنامی (greenwashing) شرکت‌های نفت و گاز به نفع اقتصادی آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند. در جریان بحث‌های گسترده پیرامون تغییرات اقلیمی و ارتباط آن با صنعت نفت، افزایش سبزنامی و نمایش‌های محیط‌زیستی از سوی این بخش مشاهده شده است (Brown, 2014: 76). گزارش‌های سالانه شرکتی، گزارش جامع انتشار گازها به طرح‌های داوطلبانه افشای کاربن مانند CDP و استراتژی‌های کاهش مرتبط، ممکن است نمایانگر محیط‌زیستی بودن شرکت‌ها باشند. با این حال، این موارد لزوماً تضمینی برای کاهش واقعی انتشار گازها یا بازتاب دقیق وضعیت محیط‌زیستی و عملکرد شرکت محسوب

از این رو، ضروری است که شاخص‌های محیط‌زیستی گزارش شده توسط شرکت‌های تولیدکننده نفت و گاز به سرمایه‌گذاری‌های ملموس و عملی در زمینه کاهش انتشار گازها تبدیل شوند. چنین سرمایه‌گذاری‌هایی می‌توانند گزارش‌های انتشار را با اقدامات واقعی و کاهش محسوس تغییرات اقلیمی همسو کنند. در غیر این صورت، محیط‌زیستی نمادین شرکتی در بهترین حالت صرفاً نوعی بیانیه نمایشی خواهد بود که ارتباط اندکی با کاهش واقعی تغییرات اقلیمی دارد.

۳. ابتکار تغییرات اقلیمی صنعت نفت و گاز (OGCI) و ابتکارات شرکتی خصوصی

در سال‌های اولیه شکل‌گیری سیاست‌های اقلیمی، بخش نفت و گاز موضع یکپارچه‌ای اتخاذ می‌کرد و مباحث مرتبط با تغییرات اقلیمی را اغلب به عنوان نظریه‌ای برای حذف این صنعت از بازار تلقی می‌نمود. (Bach, 2017: 6) با این حال، ابتکارات اخیر مبتنی بر صنعت، مانند ابتکار تغییرات اقلیمی صنعت نفت و گاز (OGCI)، ممکن است نشان‌دهنده تغییر پارادایمی و فاصله گرفتن از این پیش‌داوری‌های قدیمی باشد. OGCI یک همکاری داوطلبانه ویژه صنعت است که تحت هدایت مدیران عامل شرکت‌ها شکل گرفته و به عنوان محرکی برای مقابله با تغییرات اقلیمی در بخش نفت و گاز عمل می‌کند. (OGCI: 2018)

در زمان تأسیس این ابتکار، ده بازیگر اصلی صنعت نفت و گاز در سطح جهانی شامل BP (بریتانیا)، Total (فرانسه)، Saudi Aramco (عربستان سعودی)، Royal Dutch Shell (هلند)، Petrobras (برزیل)، Pemex (مکزیک)، Eni (ایتالیا)، CNPC (چین)، Statoil (ناروی) و Repsol (اسپانیا)، این ابتکار را در اجلاس اقلیمی سازمان ملل متحد در نیویورک، سپتامبر ۲۰۱۴ راه‌اندازی کردند. (OGCI, 2019)

در سپتامبر ۲۰۱۸، شرکت‌های Chevron، ExxonMobil و Occidental Petroleum Corporation به ابتکار OGCI پیوستند و تعداد اعضای آن در شرایط فعلی ۱۲ شرکت بزرگ به آن پیوسته است که حدود ۳۰٪ از نفت و گاز جهان را در اختیار دارند (OGCI, 2019). برنامه OGCI بر سه هدف اصلی متمرکز است: کاهش شدت انرژی (Energy Intensity)، تسریع پذیرش راه‌حل‌های کم‌کربن و ایجاد مدل چرخه‌ای کربن از طریق جذب، استفاده و ذخیره

کاربن (CCUS)، حوزه‌های اصلی تمرکز این ابتکار شامل بهبود بهره‌وری انرژی در صنعت، کاهش انتشار متان و کاهش انتشار در بخش حمل‌ونقل است. علاوه بر این، OGCI برنامه‌ریزی کرده است که در طول ده سال، مبلغ یک میلیارد دلار در این حوزه‌ها سرمایه‌گذاری شود، به طوری که هر عضو ۱۰۰ میلیون دلار سهم خواهد داشت. تا سال ۲۰۲۳ که آمار را منتشر کرده است ۸/۹۵ میلیارد دلار در تکنولوژی‌های کم کاربن سرمایه‌گذاری نموده است که بالاتر از برآورد احتمالی بوده است.

با توجه به محیط‌زیستی نمادین شرکتی در چارچوب برنامه گزارش‌دهی پروژه افشای کاربن (CDP)، به نظر می‌رسد شرکت‌های نفت و گاز در حال گذار از جایگاه پیش‌تازان منفی تغییرات اقلیمی به رهبران بالقوه اقدام اقلیمی در چارچوب OGCI هستند (Bach, 2019: 93). چند عامل می‌تواند این دیدگاه مثبت را توجیه کند. در راستای اهداف داخلی قوی خود در حوزه تغییرات اقلیمی و محیط‌زیست، این ابتکار تعهدات مالی مهمی انجام داده است، از جمله سرمایه‌گذاری در فناوری‌ها و پژوهش و توسعه روش‌های نوآورانه عملیاتی.

پس از تأسیس OGCI، این ابتکار تحقیقی را برای ارزیابی دسترسی به زیرساخت‌های حیاتی و ظرفیت‌های ذخیره‌سازی جهت برنامه جذب، استفاده و ذخیره کاربن (CCUS) خود راه‌اندازی کرد (OGCI, 2017: 2). در سال ۲۰۱۷، مطابق با اهداف برنامه، OGCI در یک پروژه CCUS در بریتانیا سرمایه‌گذاری کرد که پتانسیل حذف ۹۰٪ کاربن دای اکساید از جریان گاز را دارد. همچنین، این ابتکار حمایت مالی و فنی از دو مطالعه در زمینه انتشار متان ارائه نمود و در شرکت Achates Power سرمایه‌گذاری کرد؛ شرکتی که بر تحقیق و توسعه موتورهای با بهره‌وری انرژی بالا متمرکز است. (OGCI, 2018)

این سرمایه‌گذاری‌ها و نمونه‌های مشابه، پتانسیل قابل توجهی در کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای دارند. به طور مشابه، در اوایل، تمامی اعضای OGCI داده‌های انتشار خود را ارائه می‌دادند و به طور جمعی ۵.۵ میلیارد دلار در فناوری‌ها و خریدهای انرژی کم‌کاربن سرمایه‌گذاری کرده بودند. (OGCI, 2018) این تمایل یکپارچه اعضا برای ارائه داده‌های انتشار، تفاوت چشمگیری با مشاهدات پیشین مربوط به پروژه افشای کاربن (CDP) دارد، جایی که

ناهماهنگی، عدم پاسخگویی و کمبود جامعیت، ویژگی غالب درخواست‌های گزارش‌دهی بود.

علاوه بر اقدام جمعی صنعت که توسط OGCI نمونه‌سازی شده است، شرکت‌های بزرگ نفت و گاز به طور مستقل نیز مسئله تغییرات اقلیمی انسانی، سهم مسئولیت خود و اهداف و اقدامات کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای را شناسایی و اعلام کرده‌اند (Skærseth, 2003: 67). به عنوان نمونه، شرکت Royal Dutch Shell برنامه کاهش ۲۰٪ خالص انتشار کاربن تا سال ۲۰۳۵ را تدوین کرده و همچنین اهداف احتمالی کاهش بیشتر مطابق با تعهدات جامعه جهانی تا سال ۲۰۵۰ را پیش‌بینی نموده است. (Shell, 2018)

یکی از روش‌هایی که شرکت برای دستیابی به اهداف کاهش انتشار خود در نظر گرفته، کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای در فرآیندهای عملیاتی، از جمله تولید نفت و گاز است. سایر استراتژی‌های احتمالی شامل تغییر نسبت گاز به نفت در تولید از ۵۰٪ به ۷۵٪ به منظور کاهش شعله‌ور شدن، فروش بیوفیول تولیدشده توسط ۲۵ شرکت فعال در حوزه بیوفیول و توسعه ظرفیت ۲۰ واحد جذب، استفاده و ذخیره کاربن (CCUS) در کانادا می‌باشد. این اقدامات به نظر می‌رسد مسیرهای مثبتی برای تحقق‌گذار مطابق با سیاست جدید شرکتی در زمینه انتقال انرژی فراهم کنند؛ سیاستی که هدف آن ایجاد مقاومت میان‌مدت در بازه ۲۰۱۹ تا ۲۰۳۰ و همچنین تغییر سبد سرمایه‌گذاری و پارادایم‌های عملیاتی در بلندمدت (پس از ۲۰۳۰) است.

با وجود اهداف مثبت، نکته نگران‌کننده آن است که شرکت Shell برنامه‌ای فوری برای حرکت به سوی سبد سرمایه‌گذاری با انتشار خالص صفر در افق‌های ۱۰ تا ۲۰ ساله اعلام نکرده است. این مسئله می‌تواند به عنوان یک اعلامیه ضمنی مبنی بر تأخیر ده تا بیست ساله در اقدام فوری شرکتی برای دستیابی به انتشار خالص صفر تفسیر شود. به طور اجتناب‌ناپذیر، جهان ممکن است انتظار اقدام محدود از سوی Shell را داشته باشد، با وجود اهداف بلندپروازانه آن در زمینه انتقال انرژی. با این حال، اگرچه برنامه‌ای برای دستیابی به انتشار خالص صفر در بازه ۱۰ تا ۲۰ سال آینده وجود ندارد، اجرای موفقیت‌آمیز ابتکارات

اقلیمی این شرکت که منجر به کاهش قابل توجه انتشار گازهای گلخانه‌ای شود، مسیر پیشرو و پیشرفت‌آمیزی را ارائه می‌دهد، هرچند میزان آن محدود باشد.

به‌طور مشابه، شرکت Total مسائل اقلیمی را به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از چشم‌انداز استراتژیک خود و در هماهنگی با اهداف توافق پاریس قرار داده است (Total: 2019). این شرکت به دنبال تبدیل شدن به یک شرکت انرژی مسئول است و ضرورت پرداختن به تأثیرات تغییرات اقلیمی ناشی از عملیات خود را به رسمیت می‌شناسد (Total, 2019). سیاست اقلیمی Total بر بهبود بهره‌وری انرژی، توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر (از طریق سرمایه‌گذاری در بیوفیول) و کاهش شدت کاربن فرآیندهای تولید به میزان ۱۵٪ از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۳۰ در کوتاه‌مدت و هدف کاهش بلندمدت ۲۵٪ تا ۳۵٪ تا سال ۲۰۴۰ استوار کرده است.

یکی از اهداف بلندپروازانه این سیاست، دستیابی به صفر شدن شعله‌ور شدن گازها تا سال ۲۰۳۰ است، با هدف کاهش ۸۰٪ شعله‌ور شدن در کوتاه‌مدت از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰. بر اساس گزارش خود، Total ادعا می‌کند که به کاهش ۳۰٪ انتشار گازهای گلخانه‌ای به طور کلی و کاهش ۸۷٪ شعله‌ور شدن معمولی، به ویژه از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷، دست یافته است که کمی بالاتر از پیش‌بینی کاهش ۸۰٪ شعله‌ور شدن آن بوده است. علاوه بر این، این شرکت در سال ۲۰۱۷ مبلغ ۹۱۲ میلیون دلار را صرف پژوهش و توسعه (R&D) به عنوان بخشی از تعهدات خود برای مقابله با تغییرات اقلیمی در عملیات تولید نفت و گاز کرده است.

همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، سایر شرکت‌های بزرگ نفت و گاز نیز در مسیر کاهش تأثیرات تغییرات اقلیمی در عملیات خود تلاش می‌کنند؛ با این حال، این نمونه‌ها صرفاً نمایانگر ابتکارات مستقل خصوصی صنعت هستند که شایسته توجه و شناخت می‌باشند.

در حالی که ابتکار OGCI در صنعت نفت و گاز و ابتکارات مستقل شرکت‌های بزرگ در زمینه مقابله با تغییرات اقلیمی شایسته تقدیر هستند، تنها زمان نشان خواهد داد که آیا این اقدامات به واقع می‌توانند نقش بازیگران اقلیمی نوظهور صنعت انرژی را ایفا کنند یا خیر. ملاحظه مهم مرتبط با این مقاله، دستیابی به کاهش واقعی انتشار گازهای گلخانه‌ای در تولید نفت و گاز و به طور کلی در صنعت است. از آنجا که این ابتکارات هنوز در مراحل

اولیه قرار دارند، شایسته است مدتی به آن‌ها فرصت داده شود تا عملکرد واقعی خود را نشان دهند، پیش از آنکه مورد بررسی انتقادی قرار گیرند. علاوه بر این، سرمایه‌گذاری یک میلیارد دلاری OGCI برای تسریع راه‌حل‌های کم‌کارب و کاهش شدت انرژی، یک برنامه ده‌ساله است. با وجود این، OGCI یک تلاش قابل توجه و شایسته صنعت محسوب می‌شود که ارزش بررسی محتاطانه و انتقادی با گذر زمان را دارد. این قاعده همچنین در مورد ابتکارات مستقل سایر ساختارهای شرکتی در صنعت نفت و گاز صادق است.

ضرورت هماهنگی سیاست‌ها و اصلاحات قانونی

صرف‌نظر از ملاحظات پیشین، اگرچه به نظر می‌رسد صنعت نفت و گاز تغییرات اقلیمی را به رسمیت شناخته و اقدامات مناسبی در این زمینه اتخاذ می‌کند، مقررات خصوصی لزوماً نباید جایگزین مداخلات قانونی و سیاست‌گذاری دولت‌ها شوند. برعکس، دولت‌ها نیاز دارند آمادگی نظارتی و ظرفیت سیاست‌گذاری خود را در راستای پایداری و کاهش تأثیرات تغییرات اقلیمی در صنعت انرژی افزایش دهند.

در حالی که سازمان‌ها و رژیم‌های حقوقی بین‌المللی ممکن است نقش‌های مهمی ایفا کنند و ابتکارات شایسته‌ای ارائه دهند، سرنوشت انرژی جهان عمدتاً تابع مسیرهای سیاستی، تصمیمات و اقدامات دولت‌های مستقل و دارای حاکمیت است. از این رو، ضرورت اصلاحات نظارتی در هر دو سطح ملی (از طریق قانون‌گذاری مناسب) و بین‌المللی (از طریق بازنگری و اصلاح قواعد تجاری) وجود دارد تا شناسایی دقیق‌تر الزامات عملی شرکتی در مسئولیت اقلیمی در جریان تجارت مرتبط با صنعت انرژی میسر شود.

با توجه به موارد پیشین، فرایند اصلاحات قانونی در سطوح ملی و بین‌المللی موضوعی شایسته بررسی است. دو مسئله کلیدی در این زمینه مطرح می‌شوند: چه کسی مسئول اصلاح است و چگونه باید اصلاح صورت گیرد. از منظر مفهومی، اصلاح قانون معمولاً شامل مراحل متعددی است؛ از جمله تعیین مأموریت و دامنه اصلاحات، تحقیق و تحلیل، مشورت با ذی‌نفعان، انتشار اوراق مسائل، دریافت پیشنهادات، تهیه گزارش و اجرای تغییرات یا

اصلاحات لازم. (Commonwealth, 2017: 48)

این فرایند می‌تواند به اشکال مختلف آغاز شود؛ توسط گروه‌های ذی‌نفع، یک وزارتخانه دولتی، یک حزب سیاسی یا حتی یک سازمان غیردولتی. با این حال، وظیفه تدوین یا بازتدوین دقیق قانون به منظور بازتاب تغییرات مورد نیاز، نهایتاً بر عهده قوه مقننه است. (Biribonwoha, 2006: 602) پیش‌تر در بخش ۴ به ضرورت اصلاح قانون تجارت بین‌الملل با توجه به الزامات محیط‌زیستی، تکامل حقوق انرژی و چالش‌های تغییرات اقلیمی پرداخته شد. در این زمینه، شایان ذکر است که ضرورت مدرن‌سازی نظام تجارت بین‌الملل برای حمایت از نوآوری و پایداری محیط‌زیست در سال‌های اخیر توجه علمی قابل توجهی را به خود جلب کرده است. (Cottier, 2011: 33) از این رو، پیگیری فرایندهای اصلاح قانونی یادشده می‌تواند زمینه را برای اعمال تغییرات مناسب در قوانین فراهم سازد.

با این حال، لازم است توجه داشت که در حالی که رویکردهای مطرح‌شده نمایانگر رویه‌های مرسوم اصلاح قانون در سطح ملی هستند، اعمال آن‌ها در حوزه حقوق بین‌الملل ساده به نظر نمی‌رسد. این پیچیدگی ناشی از ساختار پیچیده رژیم‌های بین‌المللی (Raustiala, 2018: 329)، ملاحظات مشروعیت و رابطه با اصل حاکمیت است (Pavel, 2018: 2). جهانی‌سازی، کثرت بازیگران دولتی و ساختارهای چندسطحی نیز از جمله چالش‌هایی هستند که می‌توانند روند اصلاحات در حقوق بین‌الملل را کند کنند. (Pavel, 2018: 1)

به‌عنوان نمونه، سازمان تجارت جهانی به عنوان یک نهاد حقوق بین‌الملل، با چنین دشواری‌هایی مواجه است. هرگونه اصلاح در قواعد WTO مستلزم مذاکرات مجدد و تصویب قطعنامه‌هایی است که باید توسط دو سوم اعضای قرارداد پذیرفته شود (ماده 30 XXX، توافقنامه 1994 WTO). روشن است که اصلاح قانون تجارت بین‌الملل در صلاحیت دولت‌های عضو WTO است و نیازمند مذاکرات گسترده و طولانی‌مدت می‌باشد. بدون شک، حقوق تجارت بین‌الملل عمده‌تاً «متکی بر وضعیت مذاکرات بین‌المللی» است (Cottier, 2015: 3) و این مذاکرات ممکن است با یا بدون تصویب قطعنامه‌ها، سال‌ها به طول انجامد. این عامل، به طور کلی، حقوق تجارت بین‌الملل را به عنوان سیستمی کند در پاسخ به چالش‌ها معرفی می‌کند. (Mitchel, 2018: 1073)

به عنوان مثال، مذاکرات مربوط به تجارت و محیط زیست از اجزای کلیدی دستور کار توسعه دوحه هستند که در کنفرانس وزیران چهارم WTO در دوحه، قطر، در نوامبر ۲۰۰۱ آغاز شد. (WTO, 2019) دوازده سال بعد، در سال ۲۰۱۳، کمیته تجارت و محیط زیست WTO در جلسه ویژه (CTESS) همچنان در حال بحث درباره راه‌های اصلاح برای کاهش و حذف موانع تجارت کالاهای محیط‌زیستی بود. (WTO: 2014) همچنین، کمبود فرآیند و سازماندهی در پیشبرد اصلاحات در WTO مورد توجه قرار گرفته است. (Gathii, 2004: 56)

به طور قابل بحث، قانون - چه در سطح ملی و چه بین‌المللی - باید به اندازه کافی پویا باشد تا با گذر زمان تکامل یافته و پاسخگوی مسائل معاصر باشد. برعکس، اگر قانون با سرعت بسیار کند به مسائل پاسخ دهد، احتمال دارد که جامعه از قانون پیشی بگیرد. در عصری که شواهد منطقی و مبتنی بر علم درباره تغییرات اقلیمی موجود است و نیاز به تغییر در مدل‌های کسب‌وکار احساس می‌شود، بازنگری در نظم حقوقی حاکم بر تجارت به گونه‌ای که مبتنی بر پایداری و حفاظت محیط زیست باشد، می‌تواند ارزشمند و راهگشا باشد.

مشکلات مرتبط با اصلاحات واقعی وجود دارند، همان‌طور که در پاراگراف پیشین نشان داده شد. با این حال، محرک‌های مناسب، مشاوره و مذاکرات واقعی، تمرکز بر شواهد علمی و ارائه توصیه‌های عملی و به موقع می‌تواند به تسهیل فرایند اصلاحات موفق کمک کند. (Barnett, 2011: 170) محتمل است که علم تغییرات اقلیمی، پیشنهادات اصلاحی در حوزه حقوق انرژی و بحث‌های مربوط به گذار انرژی، بتوانند به عنوان محرک‌هایی برای مذاکرات صادقانه و عینی جهت اصلاحات در WTO عمل کنند.

اصلاحات در دو جبهه - داخلی و بین‌المللی - نیازمند هماهنگی دقیق هستند تا مسائل مورد بحث در این مقاله به طور کامل مورد رسیدگی قرار گیرند و از بروز تعارض جلوگیری شود. استدلال این مقاله بر این است که اصلاحات مناسب در چارچوب نظام WTO، همراه با اصلاحات تکمیلی در قوانین کشورهای عضو از طریق قانون‌گذاری ملی، می‌تواند به طور قابل توجهی همزیستی قواعد تجاری، اهداف تغییرات اقلیمی و حاکمیت بر منابع طبیعی را تقویت کند. به جای ایجاد تعارض بین حاکمیت و حقوق تجارت بین‌الملل، اصلاحات

می‌توانند یک نظام همکاری و تکمیل متقابل داخلی - بین‌المللی ایجاد کنند که دستیابی همزمان به اهداف اقتصادی و محیط‌زیستی را ممکن سازد.

این موضوع ما را بار دیگر به بررسی اصول سنتی و در حال تکامل حقوق انرژی به عنوان یک رشته دانشگاهی بازمی‌گرداند. اصول مختلف پیشنهادی در حقوق پژوهی نوین و بنیادین حقوق انرژی که در بخش ۲ بررسی شد، قطعاتی از پازل معاصر انرژی - تغییرات اقلیمی را در اختیار دانشگاهیان و سیاست‌گذاران قرار می‌دهد و همزمان چالش‌هایی برای مفاهیم سنتی ایجاد می‌کند. این وضعیت می‌تواند زمینه‌ساز بحث‌های علمی بیشتر و تبادل ایده‌های نوآورانه پیرامون این اصول باشد که یکی از ویژگی‌های شاخص پژوهش علمی محسوب می‌شود. با این حال، اصول پیشنهادی ممکن است نمایانگر واقعیت جدید روایت حقوق انرژی جهانی باشند و مستلزم تغییرات مهم در پارادایم‌ها و دیدگاه‌های حقوقی باشند.

نتیجه گیری

حقوق پژوهی نوین و بنیادین در حوزه حقوق انرژی، اصول اساسی ای ارائه می دهد که مفاهیم سنتی این رشته را به چالش می کشند؛ در حالی که مفاهیم سنتی عمدتاً محدود به وجود حقوق و تکالیف بازیگران کلیدی صنعت برای رشد اقتصادی از طریق بهره برداری بهینه از منابع بود، مفاهیم در حال تکامل مجموعه گسترده تری از اصول را در بر می گیرند که در حوزه های انرژی، محیط زیست، توسعه پایدار و اهداف اقلیمی تنیده شده اند. این اصول ممکن است محل مناقشه باشند؛ اما در عین حال نمایانگر واقعیت های معاصر و الزامات نوین حقوق انرژی هستند.

این مقاله به طور انتقادی تعامل دو اصل کلیدی - حاکمیت ملی بر منابع طبیعی و انرژی و پایداری - را در زمینه همزیستی با قواعد تجارت بین الملل بررسی کرده و برخی از دشواری های مرتبط را برجسته می سازد. استدلال این مقاله بر چالش تثبیت چنین اصولی بدون تغییر پارادایم در نظم حقوقی بین المللی تجارت و همچنین ضرورت اصلاح قوانین ملی به منظور بازتاب واقعیت های نوین تأکید دارد. بر این اساس، قواعد تجارت بین الملل و ابزارهای قانونی مرتبط با انرژی نیازمند اصلاحاتی هستند تا با اهداف اقلیمی در صنعت انرژی همسو شوند.

شخصیت های کلیدی برای پیشبرد اصلاحات در قواعد تجارت بین الملل شامل اعضای امضاکننده توافقنامه تأسیس WTO و سایر توافقات تکمیلی تجاری هستند. در سطح ملی، نهاد قانونگذاری کشورها وظیفه دارند قوانین انرژی و محیط زیست را به گونه ای اصلاح کنند که پاسخ مؤثری به واقعیت های جاری، به ویژه چالش تغییرات اقلیمی، ارائه دهند. این امر با توجه به پیچیدگی فرایندهای اصلاح قانون، دشواری مذاکرات، ساختار پیچیده رژیم ها، تردیدها و کثرت دولت ها آسان نخواهد بود.

با این حال، اصلاحات نیازمند هماهنگی، ساختار بندی مناسب و اقدام به موقع هستند تا از بروز تعارض جلوگیری شود. بنابراین، ضرورت دارد پژوهش های بیشتری در زمینه روش های دستیابی به هم سویی میان حقوق تجارت بین الملل و اهداف پایداری انجام شود، به

ویژه در حوزه اکتشاف و بهره‌برداری از منابع طبیعی و انرژی. بررسی‌های انجام‌شده در این مقاله منجر به استخراج سه پیشنهاد کلیدی سیاست‌گذاری می‌شود.

۱. اصلاحات با رویکرد اقلیم‌محور در حقوق WTO: یکی از نتایج کلیدی بررسی حاضر

این است که مقررات محیط‌زیستی موجود در قواعد WTO برای ترغیب ساختارهای شرکتی فعال در تجارت بین‌الملل به نظارت مؤثر تغییرات اقلیمی و اقدام به کاهش پیامدهای آن ناکافی است. با این حال، بحث‌های فزاینده و تغییر مفاهیم مرتبط با مسئولیت شرکت‌های انرژی نسبت به تغییرات اقلیمی می‌تواند نویدبخش مسیر مثبتی برای درج بندهای حمایتی در قواعد WTO باشد؛ به گونه‌ای که ذینفعان و اعضای امضاکننده چارچوب WTO موظف شوند به کاهش اثرات تغییرات اقلیمی ناشی از فعالیت‌های شرکتی خود توجه کنند.

این امر تنها در صورتی امکان‌پذیر است که اصلاحات کافی و هدفمند شامل این مسائل و سایر موضوعات مرتبط انجام شود. چنین اصلاحاتی می‌تواند به دولت‌های ملی فرصت دهد تا به منظور دستیابی به اهداف اقلیمی، قانون‌گذاری کنند، بدون آنکه با قواعد WTO تعارض یا تضاد قابل توجهی پیدا کنند.

۲. گنجاندن الزامات مثبت صنعت انرژی در توافقات اقلیمی: واضح است که پیمان‌های

چندجانبه تغییرات اقلیمی، از جمله سازمان ملل و سایر توافقات بین‌المللی، فاقد مقررات مستقیم یا الزام‌آور برای وادار کردن بازیگران صنعت انرژی به اقدام جدی در کاهش اثرات اقلیمی هستند. اگرچه ممکن است تعهدات عمومی کشورهای عضو نویدبخش امیدی جزئی باشد، همان‌طور که در حقوق بین‌الملل رایج است، اجرای چنین مقرراتی همچنان چالشی مستمر محسوب می‌شود.

فرصت‌هایی برای ایجاد انگیزه اقلیمی در صنعت انرژی می‌تواند در توافقات ترجیحی تجاری (PTA) و توافقات دوجانبه و منطقه‌ای تجاری (RTA) وجود داشته باشد. بازتولید مقررات مشابه در توافقات چندجانبه اقلیمی با پوشش وسیع‌تر اعضای امضاکننده، می‌تواند پتانسیل ایجاد آگاهی اقلیمی بیشتر و اقدامات مثبت از سوی صنعت انرژی را داشته باشد.

با این حال، تحقق چنین گزینه‌ای به شدت به اصلاح قواعد WTO و جلوگیری از تعارضات وابسته است.

۳. اصلاحات قانون‌گذاری خاص کشورها برای دستیابی به اهداف اقلیمی: پس از اصلاحات در قواعد WTO، دولت‌های مستقل ممکن است قادر باشند تا اصلاحات قانون‌گذاری با مقررات مثبت و ویژه صنعت را بهتر تدوین و اجرا کنند. نظارت و اعمال مقررات سختگیرانه بر صنعت انرژی به منظور دستیابی به اهداف اقلیمی، ممکن است منجر به تعارض احتمالی با قواعد WTO و تحریک دعاوی سرمایه‌گذار - دولت بین‌المللی شود. هرچند متخصصان حقوق حاکمیت، ممکن است بر برتری بالقوه حاکمیت ملی در چنین منازعاتی تأکید کنند، احتمال وقوع تعارض، مسئله‌ای مهم و شایسته توجه است. این وضعیت ضرورت ایجاد هم‌سویی میان حاکمیت ملی، قواعد تجارت بین‌الملل و اهداف اقلیمی را برجسته می‌سازد، به ویژه در صنعت انرژی و در چارچوب اصول در حال تکامل حقوق انرژی.

سرچشمه‌ها

- D.T. Allen, (2016) et al., Carbon dioxide, methane and black carbon emissions from upstream oil and gas flaring in the United States, *Curr Opin Chem Eng* 13, 119,121.
- K.J. Alter, K. Raustiala, (2018) The rise of international regime complexity, *Ann. Rev. Law Soc. Sci.* 14. 329 at 331.
- J. Andrew, C. Cortese, (2011), Carbon disclosures: comparability, the carbon disclosure project and the greenhouse gas protocol, *Aust. Account. Bus. Finance J.* 5 (4), 5 at 6 and 7.
- M. Bach, (2019), The oil and gas sector: from climate laggard to climate leader? *Env Polit.* 28 (1). 87–97.
- M.S. Bach, (2017), Is the oil and gas industry serious about climate action? *Environment* 59 (2). 4 at 6.
- C.A. Backman, A. Verbeke, R.A. Schulz, (2017), The drivers of corporate climate change strategies and policy: a new resource-based view, *Bus. Soc.* 564, 545–564.
- P. Barbie, P. Leadbeter (Eds.) (2014) *Law as Change: Engaging with the Life and Scholarship of Adrian Bradbrook*, 223 University of Adelaide Press.
- L. Barnett, (2011), The process of law reform: conditions for success, *Federal Law Rev.* 39, 161 at 170.

- V. Bellassen, N. Stephan (Eds.) (2015), Accounting for Carbon: Monitoring, Reporting and Verifying Emissions in the Climate Economy, CUP, 283 at 284.
- P.P. Biribonwoha, (2006), The role of legislative drafting in the law reform process, Commonwealth Law Bull. 32 (4)601–608 601 at 602 and 608.
- D. Bodansky, J. Brunnée, L. Rajmani, (2017), International Climate Change Law, OUP, 341.
- F. Brown, (2014), After Greenwashing: Symbolic Corporate Environmentalism and Society, CUP, at 15 and 76.
- CDP, (2019), Carbon Disclosure Project. <https://www.cdp.net>, (accessed 2 June 2019).
- Climate Initiatives Platform, (2019), Global Gas Flaring ReductionPartnership.http://climateinitiativesplatform.org/index.php/Global_Gas_Flaring_Reduction_Partnership, ۲۰۱۸ (accessed ۱ June ۲۰۱۹).
- Commonwealth, (2017), Changing the Law: A Practical Guide to Law Reform, Commonwealth Secretariat, at 48, 82, 110 and 133.
- T. Cottier, M. Elsig (Eds.), (2011), Governing the World Trade Organization: Past, Present and Beyond, Cambridge University Press.

- T. Cottier, (2015), The common law of international trade and the future of the World Trade Organization, J. Int. Econ. Law 18. at 3.
- R. Falkner (Ed.), (2013), The Handbook of Global Climate and Environmental Policy, John Wiley & Sons, p. 394-412.
- J.A.D. Fara, J.C.S. Andrade, S.M.D.S Gomes, (2018), The determinants mostly disclosed by companies that are members of the carbon disclosure project, Mitigat. Adap. Strategy Global Clim. Change 23. 955 at 996.
- T.H. Fleisch, (2014), Associated Gas Monetization via miniGTL: Conversion of Flare Gas into Liquid Fuels and Chemicals 2015 GTL is a Commercial Reality for Flaring Reduction, Report III.
- J.T. Gathii, (2004), Process and substance in WTO reform, Rutgers Law Rev 56, 885 at 889.
- M.M. Haigh, (2013), Deconstructing myth: low-carbon sustainability, Soc. Samiot. 23 (1). 47–66 47 at 50.
- R.J. Heffron, (2018), et al., A treatise for energy law, J. World Energy Law Bus. 11, 34, 40-48.
- S. Hoover, S. Fafatas, (2018), Political environment and voluntary disclosure in the U.S.: evidence from the carbon disclosure project, J Public Affairs 18. 1637.

- Y. Kim, (2015), Environmental, sustainable behaviors and innovation of firms during the financial crisis, *Bus. Strategy Environ.* 24. 58–69.
- S. Lee, Y. Park, R.D. Klassen, (2015), Market responses to firms' voluntary climate change information disclosure and carbon communication, *Corp. Soc. Response. Environ. Manag.* 22. 1–8.
- D. Li, et al., (2018), Environmental legitimacy, green innovation, and corporate carbon disclosure: evidence from CDP China 100, *J. Bus. Ethics* 150. 1089–1100.
- L. Luo, Q. Tang, (2014), Does voluntary carbon disclosure reflect underlying carbon performance? *J. Contemp. Account. Econ.* 10. 191–196.
- R. Lyster, A. (2006), *Bradbrook, Energy Law and the Environment*, CUP, 34.
- M.S. Masnadi, et al, (2018), Global carbon intensity of crude oil production, *Science* 361 (6405) 851.
- D.C. Matisoff, D.S. Noonan, J.J. O'Brien, (2013), Convergence in environmental reporting: assessing the carbon disclosure project, *Business Strategy Environ.* 22. 285–295.
- A.D. Mitchel, N. Mishra, (2018), Data at the docks: modernizing international trade law for the digital economy, *Vanderbilt J. Entertain. Technol. Law* 20 (4), 1073.

- C. Nwapi, (2016), Can the concept of social license to operate find its way into the formal legal system, Flinders Law J. 18, 349–364.
- OECD and IEA, (2016), World Energy Outlook 2016, OECD IEA.
- OECD and IEA, (2018), Global Energy and CO2 Status Report of 2017.
- OGCI, (2019). OGCI Timeline. Available at: www.oilandgasclimateinitiative.com Accessed 5 January 2019.
- OGCI, (2018), At Work Committed to Climate Action: A Report from the Oil and Gas
- N. Oraee-Mirzamani, Z. Makuh, (2011), Corporate environmental disclosure law, fiduciary duties and the Aarhus convention, Eur. Energy Environ. Law Rev. 20 (1). 18.
- R.L. Ottinger, N. Robinson, V. Tafur, (2005), Compendium of Energy Laws, CUP, 12 and 19.
- C.E. Pavel, D. Lefkowitz, (2018), Sceptical challenges to international law, Philos Compass 13. 1 at 2.
- Rodina, (2016), Burning through: reducing associated petroleum gas flaring to enhance natural gas resources governance, Law Trans. J., P. 82- 89.
- Shell, (2018), Net Carbon Footprint Report.

- J.B. Skærseth, T. Skodvin, (2003), Climate Change and the Oil Industry: Common Problem, Different Strategies, Manchester University Press, at 43, 65 and 67.
- D.C. Smith, J.M. Richards, (2015), Social license to operate: hydraulic fracturing-related challenges facing the oil and gas industry, Oil Gas Nat. Resour. Energy J. 1 (2), 81 at 89.
- O.G. Taiwo, (2017), The sovereign state responsibility and human rights imperative of zero-gas emission in niger-delta: rejigging the imposed legal order for a quick climatic redress, Am. Univ. Int. Law Rev. 32, P. 971 at 990.
- Total, (2018), Integrating Climate Change into Our Strategy at 6.
- Total, (2019), Our Commitments and Improvement Indicators, Available at:
<http://efaidnbmnnnibpcajpcgiclfndmkaj/https://unstats.un.org/sdgs/report/2019/The-Sustainable-Development-Goals-Report-2019.pdf>
- M. Wegener, et al., (2013), Factors influencing corporate environmental disclosures, Account. Perspect. 12 (1). 53–73 53 at 55 and 57.
- R. Whitfield, J.M. McNett, (2013), A Primer on Sustainability in the Business Environment 32 Business Expert Express.

- World Bank, (2004), Regulation of Associated Gas Flaring and Venting: A Global Overview and Lessons from International Experience, World Bank, p.6- 7.
- World Bank GGFRP, (2008), Guidelines on Flare and Vent Management, Technical Report.
- World Bank GGFRP (2009), Guidance on Upstream Flaring and Venting: Policy and Regulation.
- World Bank GGFRP, (2018), Gas flaring data 2013-2017. www.pubdocs.worldbank.org Accessed 20 February 2019.
- World Bank GGFRP, (2019), Global Gas Flaring Reduction Partnership.
<https://www.worldbank.org/en/programs/gasflaringreduction#4,2019> (accessed 1 June 2019).
- WTO, (2019), The WTO:
<https://www.wto.org/english/thewtoe/thewtoe.htm>, 2019 (accessed 14 May 2019).

پوهیالی عبدالحمید رسولی

معاون علمی پوهنتون پیام و استاد پوهنځی

حقوق و علوم سیاسی پوهنتون دعوت

aliabdullahenayat@gmail.com

دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۳/۱۵

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۰۴

www.dawat.edu.af

Journal@dawat.edu.af

رفتار با اسیران جنگی از منظر اسناد بین الملل

چکیده

اسیران جنگی اشخاصی هستند که در درگیری‌های مسلحانه از سوی دشمن دستگیر می‌شوند یا خود را تسلیم می‌کنند که تحت اختیار طرف متخاصم قرار می‌گیرند. از این رو، حقوق بشردوستانه بین المللی دارای قواعد حاکم نسبت به اسیران جنگی بوده که هدف این قواعد حمایت از حیات و کرامت انسانی اسیران و کاهش بد رفتاری با آنان می‌باشد. این قواعد رفتاری با اسیران متضمن حقوق و تکالیف در دوران اسارت می‌باشد. تحقیق کنونی چگونگی رفتار با اسیران جنگی را در اسناد بین المللی به بحث گرفته است. پرسش اصلی این پژوهش اینست که رفتار با اسیران جنگی از منظر حقوق بشردوستانه چگونه می‌باشد؟ این پژوهش حاضر یک پژوهش توصیفی - تحلیلی می‌باشد که داده لازم با استفاده از روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که اسناد بین المللی حقوق بشردوستانه به رفتار انسانی نسبت به اسیران جنگی تأکید نموده و کشور اسیر کننده را مسؤول هرگونه عمل خلاف کرامت انسانی دانسته است که نسبت به اسیران جنگی صورت می‌گیرد. در صورت بد رفتاری با آنان، کشوری اسیر کننده مسؤولیت بین المللی خواهد داشت.

کلید واژه‌ها: اسیران جنگی، رفتار انسانی، کرامت انسانی، حقوق بشردوستانه، اسناد بین الملل.

Abstract

Prisoners of war are persons who are captured by the enemy or surrender themselves in armed conflicts and are under the control of the opposing party. Therefore, international humanitarian law has rules governing prisoners of war, the purpose of which is to protect the life and human dignity of prisoners and reduce mistreatment of them. These rules of treatment of prisoners include rights and duties during captivity. The current study discusses the treatment of prisoners of war in international documents. The main question of this study is what is the treatment of prisoners of war like from the perspective of humanitarian law? This study is a descriptive-analytical study in which the necessary data was collected using the library method. The results of the research show that international humanitarian law documents emphasize humane treatment of prisoners of war and hold the capturing country responsible for any act against human dignity committed against prisoners of war. In case of mistreatment of them, the capturing country will have international responsibility.

Keywords: prisoners of war, humane treatment, human dignity, humanitarian law, international documents.

Dawat Academic Journal

Sixth Year, Issue 1
(Fall & Winter 2025)

Volume
12

Received: 2025-05-06
Accepted: 2025-08-26

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

مقدمه

رفتار با اسیران جنگی یکی مباحث مهم حقوق بشری است که بیشتر در حقوق بین الملل مطرح گردیده و شامل مجموعه از قواعد و مقرراتی می باشد که دولت ها عضو و طرف های منازعه خود را مکلف به رعایت آن می دانند. از این رو، موضوع اساسی مورد بحث در این نوشتار همان رفتار انسانی با اسیران جنگی می باشد؛ زیرا حفظ کرامت انسانی، منع رفتارهای ظالمانه و تأمین حقوق اولیه افراد در جریان مخاصمات مسلحانه از اصول پذیرفته شده جامعه بین المللی است. اسیران جنگی همواره از آسیب پذیرترین گروه های درگیر در جنگ ها بوده اند و به همین دلیل، کنوانسیون ها و اسناد متعدد بین المللی برای حمایت از آنان تدوین شده است. مسئله اصلی در این زمینه آن است که این اسناد چگونه رفتار با اسیران جنگی را تعریف و تنظیم کرده و چه ضمانت های اجرایی برای نقض آن در نظر گرفته اند. پرسش اساسی تحقیق نیز از همین جا نشأت می گیرد که رفتار با اسیران جنگی در اسناد حقوق بین الملل بشردوستانه چگونه تبیین شده و چه مسؤولیت هایی برای ناقضان این حقوق پیش بینی گردیده است؟ اهمیت پرداختن به این موضوع در شرایط کنونی از آن روست که منطقه بسیاری از نقاط جهان همچنان شاهد منازعات خونین و اسارت نیروهای مسلح است. کشورهای زیادی مانند افغانستان نیز طی چندین دهه با جنگ های طولانی روبه رو بوده و نقض گسترده حقوق بازداشتیان و اسیران یکی از چالش های جدی کشورهای درگیر جنگ بوده است. بخش عمده این نقض ها ناشی از کمبود آگاهی درباره حقوق بین الملل بشردوستانه بوده و همین امر ضرورت انجام این پژوهش را برجسته می سازد. این تحقیق با هدف ترویج مفاد اسناد بین المللی، ارتقای سطح فهم جامعه اکادمیک و علاقه مندان حقوق بین الملل، و نیز آشنا ساختن نیروهای نظامی با اصول رفتار انسانی در منازعات مسلحانه انجام می شود تا سهمی در کاهش نقض حقوق اسیران جنگی داشته باشد. تحقیق کنونی یک تحقیق توصیفی-تحلیلی است که اطلاعات لازم با روش کتابخانه ای جمع آوری و با رویکرد کیفی تحلیل می شود.

پیشینه تحقیق

- در خصوص مسایل حقوق و رفتار با اسیران جنگی آثار و مقالات زیاد وجود دارد که به گونه نمونه به مورد آن می‌پردازیم:
- کتاب «حقوق بین‌المللی عمومی» تالیف پوهاند دکتر ودیر صافی، که چاپ سوم آن در سال ۱۳۸۹ منتشر شده، به عنوان منبعی درسی در دانشگاه‌های افغانستان تدریس می‌شود. این کتاب از جمله منابع معتبر در این زمینه است، اما در مباحث مربوط به حقوق جنگ به طور کلی کم‌توجهی کرده و تنها فصل دهم آن به موضوع حقوق جنگ اختصاص دارد. این امر موجب شده که مباحث مربوط به حقوق اسیران جنگی به صورت جامع و کامل مورد بررسی قرار نگیرند.
 - محمد اعظم (طارق) نیز در اثر خود با عنوان «حقوق جنگ» که در سال ۱۳۹۱ منتشر شد، به بُعد حقوق اسیران جنگی پرداخته است. با این حال، گفتار او در فصل چهارم، مبحث دوم، تنها به بررسی مختصر این موضوع می‌پردازد و تحقیقی عمیق و جامع را ارائه نمی‌دهد. به همین دلیل، هنوز کدام مقاله منسجم و علمی در مورد حقوق اسیران جنگی در نشریات و مجلات علمی کشور به چشم نمی‌خورد.
 - قواعد کاربردی حقوق مخاصمات مسلحانه، اثر آنتونی و راجرز، پل مالرب* می‌باشد که در سال ۱۳۸۷ از طریق کمیته ملی حقوق بشردوستانه، امیرکبیر مجدداً چاپ شده است. این اثر به بررسی قواعد و اصول حقوقی حاکم بر مخاصمات مسلحانه می‌پردازد. نویسندگان با ارائه مثال‌های عملی و تحلیل وضعیت‌ها، سعی دارند تا کاربرد این قواعد را در عمل نشان دهند.
 - کمیته ملی حقوق بشردوستانه (۱۳۸۱) آشنای با حقوق بشردوستانه بین‌المللی در تهران از طریق انتشارات باختر نشر رسیده است. این کتاب مقدمه‌ای جامع بر حقوق بشردوستانه بین‌المللی می‌باشد و تلاش می‌کند مفاهیم بنیادین این حوزه را به خواننده معرفی کند. اثر به شکل ساده و قابل فهم نوشته شده و می‌تواند برای دانشجویان و فعالان حقوق بشر بسیار مفید باشد.

- حقوق بین الملل بشردوستانه، اثر محمد قاسم الیاسی است که در سال ۱۳۹۹ از طریق نشر واژه در کابل به نشر رسیده است. کتاب به تحلیل سیستماتیک و علمی قواعد حقوق بین الملل بشردوستانه می پردازد و به مسائل مختلفی چون حقوق اسیران و جراحات جنگی پرداخته است. نتایج این کار به روشن سازی پیچیدگی های حقوق بین الملل کمک می کند و نقد آن بر نیاز به تغییر و بازنگری در برخی از این قوانین تأکید دارد.

- حقوق بین المللی بشردوستانه، اثر محمد رضا ضیایی بیگدلی، در سال (۱۳۹۲) از طریق نشر گنج دانش در تهران نشر شده است. این اثر به بررسی قواعد و اصول حقوق بین الملل بشردوستانه می پردازد و سعی دارد چالش های موجود در این حوزه را شناسایی کند. نتایج مقاله به تحلیل تناقضات موجود در قوانین و ضرورت اصلاح آن ها تأکید دارد.

به طور کلی، بررسی اسناد بین المللی و منابع معتبر در این حوزه نشان می دهد که نیاز مبرمی به تحقیق و بررسی های عمیق تر در زمینه حقوق اسیران جنگی وجود دارد. این ضرورت بیشتری با توجه به اهمیت این موضوع در حقوق بشردوستانه بین المللی و منعکس شدن آن در قوانین مختلف، از جمله کنوانسیون های ژنو، احساس می شود. اما مسئله مهم این در مورد حقوق اسیران جنگی در افغانستان به طور قابل توجهی کمتر مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است. بر اساس منابع محدود موجود در دانشگاه ها و محافل اکادمیک، آثار مستقلى در زمینه تحلیل و تبیین حقوق اسیران جنگی مشاهده نمی شود. به همین دلیل، خلأی اساسی در این حوزه به وضوح احساس می شود.

چارچوب نظری

مبنای نظری رفتار با اسیران جنگی بر اصل بنیادین کرامت ذاتی انسان استوار است. انسان ها صرف نظر از شرایط، موقعیت و نقش شان در مخاصمات، تنها به دلیل انسان بودن، از حقوق و حمایت های بشری و بشردوستانه برخوردارند. قواعد حقوق بین الملل بشردوستانه برخاسته از وجدان جمعی بشریت است و هدف آن حمایت از انسان و پاسداشت انسانیت

در سخت‌ترین شرایط؛ یعنی زمان جنگ، می‌باشد. ازاین‌رو، ریشه‌های نظری این قواعد در آموزه‌های فلسفی، اخلاقی و سیاسی به‌ویژه در مکتب حقوق طبیعی قابل جست‌وجو است. (بیگ‌دلی، ۱۳۹۲: ۴۳) پیروان مکتب حقوق طبیعی بر این باورند که بنیاد حقوق بین‌الملل بر عقل و فطرت آدمی است و این قواعد، بدون وابستگی به اراده دولت‌ها یا قدرت‌های سیاسی، واجد الزام و اعتبار ذاتی‌اند. این دسته از حقوق، ثابت، تغییرناپذیر و جهانی بوده و دولت‌ها و افراد مکلف‌اند در روابط خود آن‌ها را رعایت کنند. (بیگ‌دلی، ۱۳۹۳: ۵۶) ریشه‌های مکتب حقوق طبیعی را می‌توان در آرای فلاسفه باستان همچون سقراط، افلاطون، ارسطو و سیسرون مشاهده کرد؛ مکتبی که در سیر تحول خود بعدها با نظریات گروسیوس، لاک، روسو و کانت غنا یافت. اندیشمندان مختلف از شرق و غرب نیز رفتارهای مغایر کرامت انسانی را برخلاف حقوق فطری بشر دانسته‌اند. از جمله، کنفوسیوس و گاندی در شرق، و اندیشمندانی چون مزدک، تولستوی، ولتر، روسو و جان لاک در غرب، نقش مؤثری در تقویت مبانی اخلاقی و انسانی حقوق بشردوستانه داشته‌اند. (طارق، ۱۳۹۱: ۱۹) ژان ژاک روسو نیز در قرارداد اجتماعی (۱۷۶۲) جنگ را نتیجه تضاد منافع میان دولت‌ها دانسته، نه خصومت میان انسان‌ها، و بر مصونیت غیرنظامیان و سربازانی که تسلیم شده‌اند تأکید می‌کند؛ دیدگاهی که بعدها بر شکل‌گیری اعلامیه حقوق بشر تأثیر گذاشت. (آشنایی با حقوق بشردوستانه بین‌المللی، ۱۳۸۱: ۱۰)

در نهایت، مفهوم کرامت ذاتی که در گفتمان حقوق بشر معاصر و در اعلامیه جهانی حقوق بشر برجسته شده، ریشه در آموزه‌های دینی به خصوص دین اسلام در آیه ۷۰ سور اسراء (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) دارد. یعنی مطابق این آیه مبارکه خداوند «فرزندان آدم را کرامت بخشیده و آنان را بر بسیاری از مخلوقات برتری داده است»؛ مفهومی که نشان می‌دهد پاسداشت کرامت انسانی مبنایی مشترک میان حقوق طبیعی، ادیان و اسناد بین‌المللی است. (الیاسی، ۱۳۹۹: ۴۶)

تعریف مفاهیم

الف - مفهوم حقوق بشردوستانه

حقوق بشردوستانه مجموعه مقرراتی ناظر به رعایت حداقل حقوقی که در هنگام جنگ طرفین متخاصم باید نسبت به یک دیگر رعایت کنند، بحث می شود. این حقوق لازم الرعایه در زمان جنگ و درگیری مسلحانه از یک سو ماهیت حقوق بشری دارد؛ زیرا رعایت آن ها بدون توجه به رنگ، نژاد، زبان و مذهب و ملیت مورد نظر است. از سوی دیگر، چون با انعقاد قرار داد و تصویب کنوانسیون ها بین دولت های مختلف لازم الرعایه می گردد و تلاش می شود برخی از مقررات آن جنبه عرف بین المللی پیدا کند، ماهیت حقوق بین الملل داشته و می تواند به عنوان شاخه ای از آن مورد بحث قرار گیرد. (مهرپور، ۱۳۹۰: ۲۴۵)

ب - مفهوم اسیر جنگی

اسیر جنگی، یک دشمن مسلح شده و یا مجهز به سلاح خصومت آمیز برای هدف های فعال می باشد که به اسارت در آمده است. اسیر جنگی خواه آماده جنگیدن باشد و خواه مجروح، در میدان نبرد باشد و یا در شفاخانه، خودتسلیم شده باشد، یا در تسلیم کلی اسیر گردیده باشد. به علاوه، همه افرادی که با اردو و برای هر هدفی همکاری می کنند، نظیر لوژستیک ها و... که اگر دستگیر شوند اسیر جنگی محسوب خواهند شد. کنوانسیون سوم سال (۱۹۴۹) ژنو اسیر جنگی را به شرح ذیل تعریف می نماید:

۱. اعضای نیروهای مسلح یکی از متخاصمین و نیز اعضای چریکی و گروه های داوطلب که جزو نیروهای مسلح مذکور باشند.

۲. اعضای سایر گروه های چریکی و اعضای دیگر دسته های داوطلب، به علاوه نهضت مقاومت متشکل، متفق به یک دولت متخاصم که در داخل یا خارج خود دست به عملیات زند، هر چه خاک مزبور اشغال شده باشد؛ مشروط بر اینکه: (هدفمند، ۱۳۹۲: ۲۲۰) اولاً، یک رئیس مسؤول اعمال آن ها باشد، ثانیاً، علامت مشخصه، قابل رؤیت از دور باشند؛ ثالثاً، به طور علنی سلاح حمل کنند؛ رابعاً، در عملیات خود مطابق قوانین و سنت های جنگ رفتار نمایند؛

۳. اعضای نیروهای مسلح منظم که خود وابسته به دولت یا مقام معرفی کنند که از طرف دولت دستگیرکننده به رسمیت شناخته شده باشد.
۴. کسانی که همراه نیروهای مسلح نیستند، هرچند که به زور مستقیم جزو آنها باشند، از قبیل اعضای غیر نظامی و کارکنان طیارات جنگی، خبرنگاران، تهیه کنندگان اجناس و اعضای واحدهای کار و خدمات که عهده‌دار آسایش نیروهای مسلح هستند. مشروط براین که از طرف نیروهای مسلح مجاز باشند، به شرط داشتن کارت هویت که از طرف آنها طبق نمونه مقرر شده است.
۵. کارکنان نیروهای بحریه، تجارتي، از جمله فرماندهان و ناخداها و دستیاران و کارکنان هوایی کشوری دولت‌های متخاصم که به موجب سایر مقررات حقوق بین الملل از رفتار مساعدتری برخوردار نیستند.
۶. اهالی اراضی اشغال نشده که در موقع نزدیک شدن بی آن که فرصت تشکیل نیروهای منظم داشته باشند و یا به ضرورت و بدون فوت وقت برای مبارزه با دشمن اسلحه به دست گیرند. به شرط رعایت آداب و رسوم جنگ. هر متحارب، به گونه‌ای که در ماده ۴۳ پروتکل اول الحاقی تعریف شده است، هرگاه در دست نیروهای جناح مخالف قرار می‌گیرد، باید اسیر جنگی محسوب گردد.

پ- مفهوم کرامت انسانی

کرامت انسانی را می‌توان مهم‌ترین مبنای نظام بین الملل حقوق بشر و حق‌های مندرج در قواعد بشر دوستانه دانست. به عبارت دیگر در مهم‌ترین مبنا، میان قواعد حقوق بشر و حقوق بشردوستانه اشتراک مهمی را شاهدیم اگر حق‌های بشری که در نظام بین الملل حقوق بشر وجود دارد بر پایه کرامت انسانی توجیه پذیر است دقیقاً بر پایه همین کرامت انسانی حق‌های مندرج در قواعد بشر دوستانه توجیه می‌گردد و از همین روست که بر کرامت انسانی در اسناد حقوق بشر و بشر دوستانه به کرات تأکید شده است. (حقوق بشرو بشردوستانه، ناصر قربانیا، ۱۳۹۰: ۸۵)

در نگاهی جامع می‌توان کرامت انسانی، یکی از مبانی حقوق بشردوستانه را این گونه تعریف کرد: کرامت انسانی، عبارت است از شرافت و احترامی که انسان‌ها به لحاظ بهره‌مندی از توانایی‌ها شایستگی‌های بالفعل یا بالقوه از آن برخوردار اند؛ به طوری که این جایگاه انسانی در یک فرایند تشکیکی به تناسب عملکرد او می‌تواند تعالی یا تنازل یابد. (لطفی و دیگران، ۱۳۹۱: ۹۵)

کرامت» که معادل درست و گویای واژه انگلیسی (Dignity) است، واژه ای قرآنی است. خداوند در قرآن کریم از اعطای کرامت به ابناء بشر سخن گفته است، ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ تکریم به معنی بزرگداشت است و کرامت به معنی عزت منزلت والا و شرف از دیدگاه ادیان الهی کرامت انسانی تجلی اراده حق تعالی است عطیه مقدسی است که خداوند به انسان عنایت فرموده است.

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَهُمْ فِي الْوَحْشِ وَرَزَقْنَهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإِسْرَاءُ : ۷۰]

هیچ کس نمی‌تواند این عطیه الهی را از بشر سلب کند. حرمت و کرامت انسانی حقی مطلق و خدشه ناپذیر است که تجاوز به آن را به هیچ روی؛ نه به نام نظم عمومی و نه به هیچ بهانه دیگر نمی‌توان جایز دانست. حتی از حق حیات نیز برتر است؛ چه آنکه حق حیات استثنا بردار است، چنان که کشتن کسی در حالت دفاع مشروع موجب مسؤولیت نمی‌شود، اما حق حرمت و کرامت انسان استثنا نمی‌پذیرد و تجاوز به آن در هیچ حالتی روا نیست. آدم کشی در جنگ مجاز شناخته می‌شود، اما شکنجه کردن او که اهانت به کرامت انسان است نه در زمان صلح و نه در خلال جنگ، مشروع به شمار نمی‌آید. (حقوق بشرو بشردوستانه، ناصر قربانیا، ۱۳۹۰: ۸۶)

ت - مفهوم رفتار انسانی

معنی رفتار انسانی با اسرای جنگی قرار ذیل است:

۱. شرافت و شخصیت آنان باید محترم شمرده شود. (کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو. ۲۰۱۳: ۱۰۴)
۲. باید از آن‌ها در برابر خشونت، بی احترامی، تحقیر، اهانت، سوء استفاده یا قرار دادن آن‌ها در معرض کنجکاوی‌های عمومی حمایت شود.
۳. با زنان باید با توجه به جنس آن‌ها رفتار توان با احترام به عمل آید که کمتر از رفتار با مردان نباشد.
۴. نمی‌توان مبادرت به قطع اعضای بدن اسرای جنگی نموده یا آن‌ها را مورد آزمایش‌های علمی قرار داد.
۵. اقدام تلافی جویانه علیه اسیران جنگی مجاز نیست. (آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۳۱)

حمایت عمومی از اسیران جنگی

رفتار انسانی با اسیران جنگی: مقامات دولت اسیر کننده بدون در نظر داشت نژاد، تابعیت، مذهب، جنسیت، عقاید، زمان و مکان با اسیران جنگی کمال انسانیت را رعایت کنند. شرایط زندگی، مانند خوابگاه، رخت خواب، گرما و سرمای کافی، نوشیدنی و غذای کافی، لباس، بهداشت، مراقبت‌های پزشکی مجانی، دسترسی به فروشگاه، مسایل دینی و عبادی، کشیش و روحانی از فعالیت‌های فکری آموزشی و تفریحی و ورزشی برخوردار باشند. افزون بر موارد فوق باید از وضعیت حقوقی ذیل برخوردار باشند:

۱. برخورداری از احترام شرافت، کرامت و حیثیت؛ (بیگ دلی، ۱۳۹۲: ۱۶۷)
۲. احترام به تمامیت جسمی (ممنوعیت قتل)؛
۳. خود داری از هرگونه عملی که سلامتی جسمی و روانی اسیر را به خطر می‌اندازد؛
۴. خود داری از هر نوع عمل جراحی، آزمایشی یا علمی که به نفع اسیر نباشد؛
۵. خود دارای از هرگونه توهین و تحقیر؛
۶. ممنوعیت اعمال مجازات دسته جمعی؛
۷. منع گروگان‌گیری؛

۸. منع شکنجه، اذیت و آزار جسمی و قطع عضو که برخلاف کرامت انسانی باشد؛
 ۹. ممنوعیت اقدامات مقابله به مثل؛
 ۱۰. ممنوعیت تهدید به ارتکاب هریک از اعمال مذکور؛
 ۱۱. باید در ارسال و دریافت نامه و بسته‌های غذایی آزاد باشند. باید به آن‌ها اجازه داده شود تا خود، نظم و انضباط را در چادرهای‌شان برقرار سازند و بتوانند از رفتاری که با آنان می‌شود، رسماً شکایت کنند. (رابرتسون، ۱۳۸۳: ۲۵۲)
- اعلام مشخصات اسیر: اسیران جنگی به هنگام بازجوی تنها مکلف به اعلام نام و نام خانوادگی، درجه نظامی، تاریخ تولد، شماره شناسایی و یا در صورت نداشتن شماره شناسایی، آثار هویت مشابه، آن می‌باشد. جزییات شخصی مربوط به هویت آنان باید ثبت شود. در صورت خود داری اسیر از اعلام مشخصات، کشور اسیر کننده می‌تواند وی را از تمامی یا قسمتی از امتیازات ی که به سایر اسیران داده است، محروم کند. (بیگ دلی، ۱۳۹۲: ۱۶۹)
- رفتار انسانی هنگام انتقال: در هنگام انتقال باید از اسیران جنگی به ویژه در برابر اعمال خشونت آمیز، ارباب، توهین و کنجکاوی‌های عمومی حمایت شود. (آشنایی با حقوق بشردوستانه بین المللی، ۱۳۸۱: ۸۵)
- تخلیه اسیران جنگی باید در شرایط انسان و در شرایط مشابه تغییر مواضع نیروهای قدرت بازداشت کننده صورت پذیرد. مواد غذایی، پوشاک و مراقبت‌های پزشکی کافی باید در اختیار اسیران جنگی قرار گیرد. باید از حمله جمعیت غیرنظامی به اسیران جنگی جلوگیری کرد. (دیتر فلک، ۱۳۸۷: ۴۵۶)

رفتار انسانی در هنگام دستگیری

- الف- سربازان دشمن از بدو دستگیری اسیر جنگی تلقی می‌شوند.
 - ب- با اسرای جنگی در همه حال باید رفتار انسانی صورت گیرد
 - پ- اقامت زیر باید در تملک اسیران جنگی بماند:
۱. لباس نظامی و تجهیزات حفاظتی از قبیل کلاه خود رزمی، سپرهای محافظ بدن، ماسک گاز و لباس‌های محافظ در برابر آلودگی‌های هسته ای، میکروبی و شیمیایی؛

۲. علایم، نشان‌ها، درجات نظامی، وسایل غذاخوری، جیره غذایی و بطری آب؛
 ۳. کارت هویت و پلاک شناسایی؛ (کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو. ۲۰۱۳: ۱۰۶)
 ۴. پوشاک؛
 ۵. مایملک شخصی شامل عینک و اشیای دارای ارزش احساسی از قبیل عکس‌های خانوادگی.
- ت- پول و اشیای قیمتی را تنها در صورتی که موجب تسهیل فرار اسیر جنگی شود می‌توان بر حذف دستور یک افسر مسؤول از وی گرفت. این اشیا صرفاً به منظور نگهداری از اسیر اخذ خواهد شد و در هنگام رسیدن آن‌ها به اردوگاه‌های دائمی یا نهایتاً در هنگام بازگرداندن آن‌ها به ایشان عودت داده می‌شود.
- ث- اشیای زیر را می‌توان از اسیرجنگی گرفت: (آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۳۱)
۱. اسلحه و مهمات؛
 ۲. وسایل نظامی غیرحفاظتی؛
 ۳. اسناد نظامی از قبیل دستورات، نقشه‌ها و یادداشت‌های روزانه حاوی اطلاعات نظامی.
- ج- اسرای جنگی باید شناسایی شوند لذا آن‌ها می‌بایست شماره، درجه، نام و تاریخ تولد خود را اعلام نمایند.
- مانعی از آن نیست که سوالات دیگری نیز از آن‌ها به عمل آید؛ زیرا اسرای جنگی ممکن است منبع اطلاعات با ارزش باشند، اما برای کسب اطلاعات نباید هیچ اجباری صورت گرفته یا رفتار ناخوشایند یا مسائلی اعمال شود.
- چ- آن دسته از اسرای جنگی که نیاز به مراقبت پزشکی دارند باید در اولین فرصت ممکن از این مراقبت‌ها بر خوردار شوند. اسرایی که دچار جراحت یا بیماری جدی شده‌اند باید در ابتدا از طریق مجاری بهداری منتقل شوند.

ح- اسراء جنگی باید در اولین فرصت ممکن از منطقه نبرد در اردوگاه‌های دائمی اسراء جنگی تخلیه شوند. در زمانی که اسراء در انتظار انتقال به سر می‌برند نباید بی‌جهت در معرض خطر قرار گیرند. قتل اسراء جنگی به دلایل مانند حفاظت از خود یا به این دلیل که وجود آن‌ها عملیات نظامی را به خطر می‌اندازد غیر قانونی است.

خ- برای جلوگیری از فرار اسراء جنگی از قوه قهریه در حداقل حد ممکن می‌توان استفاده نمود. تنها در صورتی می‌توان از قوه قهریه به استفاده نمود که اقدامات خفیف‌تر از آن به ثمر بوده باشد، اما ابتدا می‌بایستی به آن‌ها اخطار داده شود مگر آنکه اوضاع و احوال اجازه چنین کاری را ندهد.

د- در صورتی که نسبت به استحقاق یک فرد اصیل برای برخورداری از وضعیت اسیر جنگی تردید وجود داشته باشد و به عنوان مثال این احتمال وجود داشته باشد که وی غیرنظامی، جاسوس یا مزدور باشد، تا زمانی که یک دادگاه ذیصلاح نسبت به وضعیت وی تصمیم نگرفته باشد، با وی همانند یک اسیر جنگی رفتار خواهد شد. شرایط اسارت و هر واقعه غیر عادی دیگر، نظیر تلاش فرد اصیل برای پنهان نگه داشتن هویت واقعی‌اش، باید گزارش داده شود.

ذ- برخی از افراد غیر سرباز که نیروهای مسلح را همراهی می‌کنند حق دارند از وضعیت اسیر جنگی بهره مند شوند.

افرادی که آزادی خود را از دست دادند باید از آب غذا پوشاک سرپناه و مراقبت‌های پزشکی مناسب برخوردار شوند. (حقوق بین الملل بشردوستانه عرفی، ۱۳۹۱، ۶۱۶)

رفتار با افرادی با آزادی‌های محدود شده

نحوه رفتار با شورشیانی که سلاح به دست گرفته و با حکومت جنگیده اند و سپس به دست قوای حکومت گرفتار شده اند. ماده ۳ مشترک، بی‌گمان حداقلی از حمایت را به نفع شورشیان برقرار کرده است. این حداقل حمایت، در مراحل بعدی تحول و توسعه حقوق بین الملل بشردوستانه، رو به تکامل گذاشت. (ممتاز، ۱۳۹۳: ۱۳۱)

هریک از دو پروتکل الحاقی، به گونه‌ای در گستراندن چتر حمایت‌های بشردوستانه بر سر این افراد و منع رفتارهای غیرانسانی نسبت به آنان توفیقی، شایسته یافتند. پروتکل اول الحاقی با جای دادن مخاصمات مسلحانه‌ای که در آن ملت‌ها با سلطه‌ای استعماری و اشغال بیگانه مبارزه می‌کنند و در دسته مخاصمات مسلحانه بین المللی گنجانید و اضطراب جهان سوم را برطرف کرد. از این طریق نهضت‌های رهای بخش را اعانت نمود. به سبب آنکه حمایت‌های مربوط به رزمندگان در مخاصمات بین المللی را جملگی به اعضای این نهضت‌ها شامل گردانیده و رزمندگانی را که حین این نوع مخاصمات گرفتار شده و به توقیف در آیند وضعیت اسیر جنگی بخشید. رزمندگانی هم که در زمانی مخاصمه مسلحانه ای توقیف شوند که مشمول پروتکل دوم الحاقی باشد، از تامین و تضمیناتی برخوردار خواهند بود که پروتکل دوم خود آن را بنیادی خوانده است.

در واقع پروتکل دوم یکی از قواعد اساسی رفتار با رزمندگان را به سود کسانی وضع کرده که در مخاصمات داخلی در نبردها شرکت می‌کنند. بند ۱ ماده ۴ پروتکل دوم تاکید می‌کند که از فرمان دادن به اینکه به هیچ جنبه‌ای رحم نشود و هم در جای هلاک شود. مطابق ماده ۴ (ممنوع که فرمان داده شود که هیچ کس نباید زنده باقی بماند) به اساس حکم پروتکل دوم گرفتن جان کسی که خود را تسلیم کرده است یا به توقیف در می‌آید ممنوع است. این ممنوعیت موجب امیدواری رزمنده به زنده ماندن می‌شود و اینکه اگر بدست دشمن بیفتند جان‌شان در امان خواهد بود. (پروتکل‌های الحاقی بر میثاق‌های ژنو ۱۹۴۹، ۲۱۷، ۹۲)

بر همین مبناست مقررات ماده ۵ پروتکل دوم، علاوه بر مقررات ماده ۴، تعهداتی را هم به عنوان حد اقلی الزامات، نسبت به اشخاصی که به دلایل مربوط به مخاصمات مسلحانه از آزادی محروم شده اند اعم از اینکه بازداشت یا زندانی باشند، لازم به اجرا می‌داند. با رعایت این الزامات، اشخاص یاد شده حبس را در شرایط انسانی و مناسب سپری خواهند کرد. مطابق بند ۱ ماده ۵، برای این اشخاص باید در حد معمول مردم عادی منطقه غذا و آب آشامیدنی فراهم شود.

همچنین ماده ۵ پروتکل دوم مقرر می‌دارد که مراقبت‌های لازم در خصوص سلامتی و بهداشت این اشخاص و حفاظت آنان در مقابل بدی آب و هوا و خطرات ناشی از مخاصمه به عمل آید. برای همین، مکان نگهداری آن‌ها نباید در نزدیکی خطوط نبرد باشد و هنگامی که مکان‌هایی که در آن بازداشت یا زندانی هستند، به طور خاص در معرض خطر ناشی از مخاصمات مسلحانه قرار بگیرد، باید از آن جا منتقل شوند - اگر که تخلیه آن‌ها در امنیت کامل ممکن باشد. اشخاص بازداشت شده یا زندانی، همانند اسیران جنگی، مجاز به ارسال و دریافت نامه و کارت هستند و حق دارند آداب و اعمال مذهبی خود را انجام دهند. (ممتاز، ۱۳۹۳، ۱۳۴). همچنین طبق ماده ۵ پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷ به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو، باید مقررات مربوط به حداقل الزامات نسبت به اشخاصی که به دلایل مربوط به جنگ مسلحانه از آزادی محروم شده اند اعم از این که بازداشت یا زندانی شده باشند اعمال گردد. و همچنین افرادی که مسؤول بازداشت و زندانی کردن افراد اسیر و یا بازداشت شده هستند در حدود مقررات مذکور افراد مذکور را محترم بشمارند که مواد مذکور چنین صراحت دارد. (پروتکل‌های الحاقی بر میثاق‌های ژنو ۱۹۴۹، ۲۱۷، ۹۳)

الف - افراد بازداشت شده بخصوص زنان و مردان یک خانواده با همدیگر هستند زنها باید در فصل‌های جدا از مردها نگهداری شوند و باید تحت نظارت مستقیم زنان باشند.

ب- آن‌ها باید مجاز باشند که نامه و کارت ارسال و دریافت نمایند. تعداد آن‌ها ممکن است در صورت ضرورت به وسیله مقامات صالح محدود گردد.

ج- اشخاص مذکور در بند اول وقتی که مکان‌هایی که در آن‌ها بازداشت یا زندانی شده اند به طور خاصی در معرض خطر ناشی از مخاصمات مسلحانه قرار گیرد باید از این مکان‌ها تخلیه شوند اگر که تخلیه آن‌ها بتواند در شرایطی امن انجام شود.

د - آن‌ها باید از رسیدگی‌های پزشکی برخوردار باشند.

و- مکان‌های زندان و بازداشت نباید نزدیک منطقه جنگی واقع شوند.

ه- سلامت و تمامیت جسمی و روحی آن‌ها نباید به وسیله هیچ فعل یا ترک فعل ناموجه در معرض خطر قرار گیرد. همین طور ممنوع است که اشخاص مذکور در این ماده تحت

روشهای درمانی قرار گیرند که وضعیت تندرستی این اشخاص آن را ایجاب نمی کند و منطبق با استانداردهای کلی پزشکی که بر اشخاص آزاد در اوضاع و احوال پزشکی مشابه اعمال می شود، نمی باشد. با افرادی که به هر دلیل و به خاطر جنگ مسلحانه آزادی آنها محدود شده است باید رفتار انسانی منطبق با ماده ۴ پروتکلهای الحاقی ژنو معمول گردد. اگر تصمیم به آزادی اشخاص محروم از آزادی گرفته شود تسهیلات ضروری تضمین سلامت آنها به وسیله کسانی که مبادرت به این کار میکنند باید اعمال شود. (مجموعه جامع اسناد حقوق بین الملل بشر دوستانه، ۱۳۹۴، ۷۲۱)

قواعد مربوط به کار اسیران جنگی

کنوانسیون سوم ژنو از طریق مواد ۴۹ تا ۵۷ در صدد است تا اشکال خاصی از کار خطرناک یا شغل تحقیر کننده را ممنوع سازد و بر آن است که شرایط صحیح کار، از جمله حداکثر ساعات کاری در روز حداقل دستمزد واکنش به سوانح کاری و اختصاص به گروههای کاری را تأمین نماید. قاعده کلی در ماده ۴۹ مطرح شده است. دولت بازداشت کننده می تواند اسیران جنگی سالم را با رعایت سن و جنس و درجه و استعداد جسمانی آنها به عنوان کارگر به کار گمارد، به ویژه آنها را در سلامت جسمی و روحی نگهدارد.

درجه دارانی را که اسیر جنگی باشند نمی توان جز به کارهای نظارتی به کارهای دیگر مجبور ساخت. کسانی که به کار نظارتی گماشته نشوند می توانند کار دیگری را درخواست کنند که مناسب حالشان باشد و آن کار تاحد امکان برای آنان فراهم خواهد شد. چنانچه افسران و هم ردیفان کاری مناسب حال خود درخواست نمایند آن کار تاحد امکان برای آنان فراهم خواهد شد؛ ولی در هیچ حالی نمی توان آنها را به کار وادار کرد. (توپچی، ۱۳۹۳: ۲۸۳)

اسیران جنگی نباید به غیر از کارهای مربوط به اداره و تنظیم و نگاهداری اردوگاه، به کار دیگری وادار شوند مگر کارهای مربوط به انواع مشروح زیر:

۱. کشاورزی؛ در ماده ۵۰ انواع مشاغل مجاز به وضوح بیان شده است: «به صنایع استحصال با استخراجی با کارخانه ای به استثنای صنایع فلزی مکانیکی، شیمیایی و کارهای

عمومی و عملیات ساختمانی که جنبه نظامی نداشته باشد یا برای مقاصد نظامی ساخته نشود»

۲. حمل و نقل و بارگیری و باراندازی که جنبه یا مقصد نظامی نداشته باشد؛

۳. فعالیت‌های بازرگانی یا هنری؛

۴. خدمات خانگی؛

۵. خدمات عمومی که جنبه یا هدف نظامی نداشته باشد.

در صورتی تخلف از مقررات، بالا اسیران جنگی مجاز خواهند بود از حق شکایتی که طبق ماده ۷۸ دارند استفاده نمایند. ماده ۵۲ که مربوط به ممنوعیت کار ناسالم و خطرناک است مقرر می‌دارد.

هیچ اسیر جنگی را نمی‌توان در کارهایی که جنبه ناسالم یا خطرناک دارند به خدمت گماشت مگر آن‌که اسیری داوطلبانه حاضر به انجام آن کار شود. هیچ اسیر جنگی را نمی‌توان به کاری که برای یک فرد نیروهای مسلح دولت بازداشت‌کننده تحقیرآمیز باشد، گماشت. جمع‌آوری مین یا آلات دیگری نظیر آن جزء کارهای خطرناک محسوب می‌شود. (آشنایی با حقوق بشر دوستانه بین‌المللی، ۱۳۸۱، ۹۹)

قواعد مربوط به منابع مالی اسیران جنگی

مواد ۵۸ تا ۶۸ کنوانسیون سوم ژنو، منابع مالی اسیران جنگی را مطرح ساخته‌اند. ضوابط موجود در این مواد مربوط به درآمد اسیران و چگونگی تملک منابع پولی است. هدف این است که به اسیران اجازه داده شود تا کالا و خدمات مورد نیاز خود را تهیه نمایند. برای اجتناب از نابرابری بیش از حد میان اسیران محدودیت‌های اعمال می‌شود تا موجب اختلاف میان آن‌ها نشود بر این اساس دولت بازداشت‌کننده باید مبالغی را به اسیران پرداخت نماید. هر چند ممکن است مبالغی هم از طرف دولت متبوع اسیر ارسال گردد. پذیرش این مبالغ از طرف دولت بازداشت‌کننده مشروط به آن است که مبلغ پرداختی برای هر طبقه از اسیران یکسان باشد. این پرداخت‌ها علاوه بر مبالغی خواهد بود که دولت بازداشت‌کننده طبق

کنوانسیون سوم، ملزم به پرداخت آن است. (توپچی، حقوق جنگ ومخاصمات مسلحانه، ۱۳۹۳: ۲۸۴)

قواعد مربوط به ارتباط اسیران با محیط بیرون

مواد ۶۹ تا ۷۷ کنوانسیون سوم به جنبه‌های گوناگون ارتباط اسیران جنگی با فضای بیرون از اردوگاه پرداخته است و مسائلی مانند ارسال کارت مربوط به اسارت رزمنده برای آگاهی خانواده وی مکاتبه و معافیت از هزینه‌های پستی را مورد بحث قرار داده است. شاید بتوان گفت که بیشتر این مواد مربوط به محموله‌هایی بشود که دریافت آن‌ها تأثیر بسزایی در آرامش خاطر اسیران در جریان جنگ دوم جهانی داشت. ماده ۷۲ در این خصوص مقرر داشته است: «اسیران جنگی اجازه خواهند داشت که به وسیله پست یا هر وسیله دیگری امانان انفرادی یا دسته جمعی دریافت دارند که از جمله حاوی مواد غذایی - لباس - دارو و اشیای مخصوص رفع احتیاجات مذهبی و مطالعاتی و اوقات بیکاری آنان از قبیل کتاب و لوازم مذهبی و ادوات علمی و اوراق امتحانی و آلات موسیقی و لوازم ورزشی و اشیایی باشد که اسیران به وسیله آن‌ها بتوانند مراسلات مطالعات خود را ادامه دهند یا فعالیت هنری نمایند.» این قبیل به هیچ وجه دولت بازداشت کننده را از تعهداتی که به موجب این معاهده بر عهده دارد معاف نخواهد ساخت. تنها محدودیتی که ممکن است در مورد این قبیل مراسلات قائل شد. محدودیت‌هایی است که دولت حامی برای خیر و صلاح اسیران جنگی پیشنهاد کند و یا کمیته بین المللی صلیب سرخ و هر دستگاه دیگری که به اسیران جنگی کمک می‌کند، به علت تراکم وسایل نقلیه و ارتباطات فقط از لحاظ حمل امانیات محدودیت‌هایی پیشنهاد نماید.

طرز ارسال امانات شخصی یا دسته جمعی در صورت لزوم به موجب موافقت‌نامه‌های مخصوص میان کشورهای ذی ربط معلوم خواهد شد و این موافقت نامه‌ها نباید در هیچ حال موجب تأخیر توزیع امانات امدادی اسیران جنگی گردد. امانات و خواربارو البسه نباید محتوی کتاب باشد.

قواعد مربوط به روابط میان اسیران و مقامات کشور بازداشت کننده

مواد ۷۸ تا ۱۰۸ کنوانسیون سوم به موضوعاتی پرداخته است که شامل رسیدگی به شکایات و درخواست‌های اسیران نمایندگی آن‌ها در تعاملات با مقامات کشور بازداشت کننده و مجازات و تنبیهات انضباطی می‌شود. ماده ۷۹ در باره نمایندگان اسیران جنگی مقرر کرده است. (توپچی، ۱۳۹۳: ۲۸۵)

در کلیه اماکنی که اسیران جنگی اقامت دارند، به استثنای اماکن افسران، هر شش ماه یک بار، اسیران جنگی آزادانه و با رأی مخفی معتمدینی را انتخاب خواهند کرد که نمایندگی آن‌ها را نزد مقامات نظامی و دولت‌های حامی و کمیته بین المللی صلیب سرخ و هر سازمان امدادی دیگر به عهده داشته باشد. این معتمدین را می‌توان دوباره به نمایندگی برگزید.

در بازداشتگاه افسران و هم ردیفان یا در بازداشتگاه مختلط افسران ارشد، با رعایت ارشدیت و قدمت توقف در درجه معتمد بازداشتگاه برگزیده می‌شود. در بازداشتگاه‌های افسران یک یا چند نفر مشاور که از میان افسران انتخاب می‌شوند او را معاونت خواهند کرد. در بازداشتگاه‌های مختلط معاونین توسط اسیران جنگی غیر از افسر و از بین خودشان انتخاب خواهند شد.

بخش مهمی از کنوانسیون سوم به مجازات‌ها و تنبیهات انضباطی اختصاص یافته است. ممکن است که اسیران جنگی به خاطر جنایات جنگی و یا سایر جرایم عمومی بر اساس قوانین دولت بازداشت کننده مورد تعقیب کیفری قرار گیرند؛ ولی این محاکمات باید بر اساس آیین دادرسی مناسب و ضمانت‌های دادرسی عادلانه مطرح در کنوانسیون سوم ژنو صورت پذیرد. در صورت محکومیت اسیر جنگی از حقوق اعطایی کنوانسیون سوم از ماده ۸۲ کنوانسیون سوم ژنوماده ۸۶ کنوانسیون سوم ژنو، مجازات اعدام مقرر برخوردار خواهد بود. مواد ۱۰۰ و ۱۰۱ کنوانسیون محدودیت‌های خاصی را نسبت داشته اند باید میان تنبیهات انضباطی مربوط به نقض مقررات اردوگاه و با تلاش برای فرار از مجازات و موارد مربوط به نقض حقوق بین الملل با حقوق کیفری نیروهای مسلح کشور بازداشت کننده تفکیک قائل

شد. در این خصوص ماده ۱۰۵ اهمیت زیادی برخوردار است. (کنوانسیون های ۱۹۴۹ ژنو، ۱۰۵، ۲۱۳)

اسیرجنگی حق خواهد داشت که توسط یکی از هم رزمان خود معاونت شود و به وسیله یک نفر وکیل واجد شرایط که خود انتخاب می کند از او دفاع شود و در صورت لزوم یک نفر مترجم صلاح ها درخواست کند. دولت بازداشت کننده به موقع قبل از دادرسی به او اطلاع خواهد داد که این حقوق را دارد. (توپچی، ۱۳۹۳: ۲۸۶)

وکیل مدافع برای تهیه مقدمات دفاع از متهم لااقل به مدت دو هفته از شروع دادرسی وقت خواهد داشت و نیز از تسهیلات لازم برخوردار خواهد بود. وکیل می تواند به ویژه آزادانه با متهم ملاقات و بدون حضور کسی با او صحبت کند. همچنین می تواند با کلیه شهود متهم از جمله اسیران جنگی گفت و گو کند. وکیل نامبرده تا پایان مواعد استیناف از این تسهیلات بهره مند خواهد بود.

قرار مجرمیت و مدارکی که طبق قوانین جاری ارتش دولت بازداشت کننده به متهمین ابلاغ می شود با فرصت کافی و قبل از آغاز دادرسی به زبانی که متهم بفهمد به اسیر متهم اطلاع داده خواهد شد. قرار مجرمیت و مدارک مزبور به همین کیفیت به وکیل مدافع متهم نیز تسلیم خواهد گردید.

نمایندگان دولت حامی حق خواهند داشت که در جلسات دادرسی حضور یابند؛ مگر آنکه دادرسی به لحاظ رعایت مصالح امنیتی کشور در جلسه غیرعلنی برگزار شود. در این صورت بازداشت کننده این موضوع را به اطلاع دولت حامی خواهد رساند.

وضعیت اسیر جنگی: با کلیه اعضای نیروهای مسلح به استثنای کارکنان بهداری و مذهبی به هنگام اسارت آن ها به عنوان اسیرجنگی رفتار خواهد شد. غیر از اعضای نیروهای مسلح گروه های زیر نیز حق دارند از رفتار همانند اسرای جنگی برخوردار شوند:

الف- غیر نظامیانی که مجاز به همراهی نیروهای مسلح باشند، از قبیل خدمه غیرنظامی هواپیماهای نظامی، خبرنگاران جنگی و اعضای غیرنظامی امور تدارکات، نگهداری، کارگری

و رفاهی. غیر نظامیان مذکور باید کارتهای هویت ویژه همراه داشته باشند که مؤید وضعیت آنها باشد.

ب- ملوانان کشتیهای تجاری و خدمه هواپیماهای غیرنظامی، مشروط بر آنکه به موجب سایر موازین حقوق بین الملل حائز شرایط مساعدتری نباشند.

ج- دو گروه نیز وجود دارند که عبارتند از اعضای نیروهای مسلح سرزمین اشغال شده، یا اعضای نیروهای مسلحی که در سرزمین کشور بی طرف پذیرفته شده اند. توصیه می شود که خدمه هواپیماهای غیرنظامی کشتیهای تجاری، در صورتی که مستقیماً در تخصصات شرکت نکرده باشند آزاد شده و بازگردانده شوند.

در صورتی که به وجود کارکنان بهداری و مذهبی برای درمان و انجام مناسک مذهبی اسیران جنگی نیاز باشد، می توان آنها را برای این منظور نگه داشت در غیر این صورت آنها باید آزاد شوند. (ساعد، ۱۳۹۴، ۴۰۳)

انتقال اسیران جنگی

الف- سربازان دشمن که دستگیر شده یا خود را تسلیم کرده اند، اسیر جنگی محسوب می شوند و باید هرچه سریع تر در اولین فرصت ممکن به اردوگاههای اسیران جنگی منتقل شوند که به اندازه کافی از منطقه نبرد دور باشد که آنها را از خطر در امان نگه دارد.

ب- این جابجایی باید به شیوه انسانی و تحت شرایط مشابه شرایط جابجایی سربازان کشوری که اسیران جنگی را در اثرات خود دارند، صورت گیرد. (کنوانسیونهای مورخ ۱۲ اگست ۱۹۴۹ ژنو. ۲۰۱۳: ۱۰۷)

پ- در هنگام انتقال باید به اندازه کافی غذا و آب آشامیدنی و نیز پوشاک و مراقبت های پزشکی مورد نیاز در اختیار اسرای جنگی قرار داده شود. باید اقداماتی برای تامین امنیت آنها به عمل آید.

ت- فهرست اسرای جنگی در حال انتقال باید در اولین فرصت ممکن تهیه شود.

ث- مدت اقامت در اردوگاههای موقت باید تا حد امکان کوتاه تر باشد.

ج- انتقال در حاد ترین شرایط نبرد. (آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۳۵)

شرایط حاد نبرد، از قبیل وضعیت واحدهای گشتی دوربرد، نیروهای ویژه در حال عملیات در پشت خطوط دشمن، حملات کماندویی و جنگ چریکی، رسیدگی به وضعیت اسرای جنگی را بسیار دشوار می‌نماید. در صورت نگه داشتن اسرا سربازان اسیرکننده آن‌ها را شدیداً به زحمت می‌اندازد. آزاد کردن آن‌ها ممکن است موجب شود دشمن به اطلاعات دست یابد که جان سربازان اسیرکننده و نیز مأموریت آن‌ها را در معرض خطر قرار خواهد داد. هرگاه شرایط غیر عادی نبرد مانع از انتقال اسیران جنگی شود می‌توان با رعایت کلیه تدابیر عملی برای شرایط غیر عادی نبرد مانع از انتقال اسیران جنگی شود، می‌توان با رعایت کلیه تدابیر عملی برای تضمین امنیت‌شان آن‌ها را خلع سلاح و آزاد نمود. تدابیر احتیاطی مذکور از جمله شامل آن خواهد بود که آب و جیره غذایی و همچنین لباس‌ها و تجهیزات حفاظتی آن‌ها در اختیارشان باقی بماند.

جابجایی

الف- جابجایی اسیران جنگی باید تحت همان شرایط صورت گیرد که کشور اسیرکننده برای سربازان خود در نظر می‌گیرد.

ب- در صورتی که هیچ وسیله حمله و نقل در دسترس نباشد می‌توان اسیران جنگی را با پای پیاده جابجا نمود؛ اما این پیاده روی باید با رعایت توانایی جسمی اسراء صورت گیرد. در حالتی که ممکن است پرسنل نظامی آموزش دیده، تازه نفس و منظم قادر باشند در آب و هوای مساعد و جاده خوب ۴۰ کیلومتر در روز پیاده روی نمایند در مورد سربازان وظیفه یا کسانی که از نبرد آسیب دیده اند این مسافت ممکن است در حدود ۲۰ کیلومتر باشد و در مناطق کوهستانی یا جنگلی دارای آب و هوای مناطق حاره، نصف پیاده روی بسیار کند خواهد بود.

پ- در جابجایی با استفاده از وسایل حمل و نقل ریلی یا جاده استانداردهای معقول برای راحتی یا بهداشت مسافران باید رعایت گردد. بنابر دلایل بهداشتی، یا واکنش‌هایی در بسته مخصوص حمل کالا بدون توقف‌های مرتب غیر قانونی است.

مراقبت پزشکی: در انتقال آن دسته از اسیران جنگی که مجروح یا بیمار شده اند بایستی مراقبت به عمل آید که شرایط آن‌ها رو به وخامت نگذارد. در برخی موارد چنانچه بتوان از کسانی که دچار جراحت جدی شده‌اند در همان محل مراقبت‌های بهتری به عمل آید یا آنکه ضرورت داشته باشد برای انتقال آن‌ها در انتظار هلیکوپتر یا آمبولانس بماند. بهتراست از انتقال آن‌ها خود داری شود. (آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۳۶)

بازجویی از اسیران جنگی:

۱. مورد سوال قراردادن اسیران جنگی برای به دست آوردن اطلاعات تاکتیکی یا استراتژیک مجاز است.

۲. شکنجه جسمی یا روحی یا هر نوع اجبار ممنوع است.

۳. آن دسته از اسرای جنگی که از پاسخ به سوالات ابا، می‌نمایند را نمی‌توان تهدید کرده و یا مورد اهانت یا رفتارهای نامساعد و یا امتیازاتی را از آن‌ها سلب نمود.

۴. در هنگام بازجویی اسیر جنگی صرف موظف است شماره، درجه، نام و تاریخ تولد خود را اعلام نماید.

۵. این امر به دلیل آن است که شناسایی امکان‌پذیر باشد تا بتوان اثرات آن‌ها را به مقامات کشورشان و نیز خویشاوندان آن‌ها اطلاع داد. آن گروه از اثرهای جنگی که به علت ناتوانی جسمی یا روحی نمی‌توانند هویت خود را اعلام نمایند باید به سازمان‌های بهداری تحویل داده شوند.

۶. هویت اسیر جنگی باید با کلیه روش‌های ممکن به جز توسل به اجبار احراز شود. هم قطاران اسیر جنگی هم ممکن است مایل باشند که این اطلاعات را ارائه نمایند.

۷. اگرچه اسیر جنگی موظف نیست (جز در مورد اعلام هویت خود) اطلاعات ارائه نماید؛ اما ممکن است وی مایل باشد اطلاعات دیگری را نیز ارائه دهد و هیچ علتی وجود ندارد که مقامات اسیر کننده از وی در این خصوص سوال نمایند. از آنجا که نباید هیچ اجباری در این امر صورت گیرد بازجویان ماهر که به خوبی توجه شده باشند بهتر است هر

کس دیگری قادر خواهند بود که این کار را به انجام رسانده و رابطه صمیمانه‌ای با اسیر جنگی برقرار نمایند.

۸. برخوردارشدن اسیران که همکاری بیشتری از خود نشان داده‌اند از امکانات مناسب‌تر از قبیل مکان یا جیره غذایی بهتر یا پرداخت پاداش به آن‌ها غیرقانونی است؛ زیرا باید با کلیه اسیران جنگی رفتار یکسان صورت گیرد.

۹. اسیران جنگی مجروح یا بیمار را می‌توان مواد بازجویی قرار داد مشروط بر آنکه سلامت آن‌ها در معرض خطر جدی قرار نگیرد؛ لذا در صورت تردید می‌بایست نظر بزرگترین خصوص اخذ گردد.

۱۰. سوالات باید به زبان صورت گیرد که اسیر جنگی آن را درک می‌کند. (کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو، ۲۰۱۳: ۱۰۵)

۱۱. نان باید از رفتار مساعد همانند رفتار با مردان برخوردار باشند. رفتار با آن‌ها همچنین باید متناسب با جنس آن‌ها باشد. این به معنی آن است که می‌بایست توجه خاصی به قدرت جسمی زنان، ضرورت حفاظت از حیثیت و حجاب و حیای آن‌ها، مقتضیات خاص وضعیت بیولوژیکی‌شان از قبیل عادت ماهانه، زایمان و حاملگی معطوف گردد.

۱۲. ممکن است بنا به علت امنیتی، اعمال محدودیت‌های فیزیکی برای اسیران جنگی یا به منظور جلوگیری از همکاری آن‌ها قبل از بازجویی، اقدامات از قبیل بستن چشم‌های اسیران جنگی یا جدا کردن ایشان ضرورت پیدا کند؛ اما این قبیل اقدامات ناراحت کننده باید دلایل واقعی موجهی داشته باشد و مدت آن‌ها تا حد امکان کوتاه باشد.

نگهداری اسیران جنگی در اردوگاه

الف- اشخاصی که با اسیران جنگی سروکار دارند باید با متن کامل کنوانسیون ژنو در باره اسیران جنگی آشنایی داشته باشند. همچنین توصیه می‌شود که آن‌ها این موارد (از تفسیر که کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از کنوانسیون به عمل آورده است و کلیه قوانین مقررات راجع به این موضوع) نیز آشنا باشند. (آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۳۸)

ب- علاوه بر اردوگاه‌های دائمی اسرا، مقررات پیش بینی شده در یک قسمت باید تا حد امکان در نقاط جمع‌آوری اسرای جنگی یا اردوگاه‌های موقت نیز اعمال گردد.

راه‌های گوناگون رفتار با اسرای جنگی

اسیران جنگی را می‌توان با قید ضمانت بازگردانده آزاد نمود. معمولاً اسیران جنگی را تا توقف مخاصمات فعال در اردوگاه‌های اسرای جنگی در بازداشتگاه نگاه می‌دارند.

وضعیت دستگیر شدگان که در مورد آن‌ها تردید وجود دارد: الف- در صورت تردید، با شخصی اسیر شده‌ای که مرتکب اعمال خصمانه شده است، همانند اسیر جنگی رفتار خواهد شد تا آنکه یک دادگاه صالح تصمیمی در خصوص وضعیت او اتخاذ نماید.

ب- تصمیم‌گیری در مورد ترکیب اعضای چنین دادگاه و آیین کار آن بر عهده مقامات ملی طرف‌های مخاصمه می‌باشد؛ اما باید مقررات مربوطه تنظیم شده و منتشر گردد.

پ- برای کارکرد بهتر دادگاه ضرورت دارد که در موارد تردید، سربازان اسیر کننده گزارش کامل درباره نحوه دستگیری اسیر ارائه دهند که شامل جزئیات شرکت فرد اسیر در عملیات نظامی، مسلح بودن یا نبودن وی، لباس که بر تن داشته، نوک کارت، یا اسناد هویتی که همراه داشته است و اینکه چه ادعایی در مورد وضعیت خود نموده است، باشد.

اسارت در اردوگاه: اسرای جنگی را می‌توان در گروه‌هایی بر اساس ملیت، زبان و آداب و رسوم آن‌ها در اردوگاه‌های محصور بر روی خشکی نگهداری نمود. نمی‌توان اسرا را بر روی کشتی یا در داخل زندان نگهداری کرد.

۱. این اردوگاه‌ها باید به اندازه‌ای از منطقه نبرد دور باشند که از خطر در امان باقی بمانند.

۲. طرف اسیر کننده باید محل اردوگاه‌ها را بر طرف دیگر اطلاع داده و آن‌ها را به علایم pw یا PC به نحو علامت‌گذاری کند که در طول روز قابل رویت باشند.

۳. اشاره به کشتی و زندان را باید به نحو معقول تفسیر نمود. چنانچه در کشتی‌ها امکانات مناسب‌تر و حفاظت بیشتری در برابر وضعیت جوی موجود باشد می‌توان از آن‌ها به طور موقت، تا زمانی که راه حل دائمی به دست آید استفاده نمود.

۴. استفاده از زندان‌های سابق در صورتی که کلیه زندانیان از آن محل منتقل شده باشند و سایر شرایط اردوگاه‌های اسیران جنگی نیز در آن‌ها ملحوظ شده باشد، ایرادی نخواهد داشت.

۵. اردوگاه‌های اسیران جنگی باید تمیز و بهداشتی باشند. در اردوگاه‌ها باید حمام بهداشتی، دستشویی و محل‌های شستشوی لباس وجود داشته باشد و دستشویی‌ها در همه ساعات شبانه روز در دسترس آن‌ها باشد. برای زنان باید دست شویی و خوابگاه‌های جداگانه‌ای در نظر گرفته شود.

۶. برای جلوگیری از فرار اسیران جنگی باید از قوه قهریه در حد اقل ممکن استفاده شود. استفاده از سلاح کشنده تنها در صورت مجاز است که اقدامات ملایم‌تر بی اثر بوده باشد؛ اما باید ابتدا اخطار داده شود مگر آنکه اوضاع و احوال اجازه چنین کاری را ندهد. (آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۳۹)

ارتباط با خارج: اسیران جنگی حق دارند که به بیرون از زندان روابط داشته باشد تا از وضعیت فامیل و سایر موارد آگاهی حاصل نمایند:

۱. ظرف یک هفته از زمان ورود به اردوگاه اسیران جنگی هر اسیر جنگی باید اجازه یابد یک کارت اعلام اسارت را برای خانواده و اداره مرکزی اسیران جنگی ارسال نموده و آن‌ها را از اسارت و وضع سلامتی خود مطلع نمایند.

۲. هنگام پذیرش اسیر جنگی در بیمارستان انتقال وی به یک اردوگاه دیگر نیز همین مقررات اعمال می‌شود.

- هدف از این بند آن است که جهان خارج از سرنوشت اسیر جنگی مطلع باشد.
- ضرورتی ندارد که به اسیر جنگی اجازه داده شود در هنگام غیبت موقت از اردوگاه مانند زمان غیبت چند روزه در یک مرکز بازجویی کارت اعلام اسارت بفرستد.
- درکوانسیون ژنو درباره اسرای جنگی مقررات کامل در خصوص مکاتبات بعدی (حداقل دو نامه در ماه و چهار کارت در هر ماه) سانسور حق دریافت بسته‌های کمک، حق

مکاتبه با دولت حامی و حق دولت حامی یا کمیته بین المللی صلیب سرخ برای بازدید از محله‌های نگهداری از اسیران جنگی درج شده است.

غذا: تهیه غذا از مجله موارد حیاتی برای اسیران جنگی است که جناح اسیر گیرنده با در نظر داشت موارد زیر، به مسئله رسیدگی نماید:

۱. باید اسیران جنگی جیره غذایی کافی داده شود تا آن‌ها در حالت سلامت کامل باقی بمانند و از کاهش وزن و سوء تغذیه آن‌ها جلوگیری شود. باید به رژیم غذایی که اسیران جنگی به آن عادت دارند توجه لازم به عمل آید.

۲. ممکن است همان رژیم غذایی که برای سربازان کشور اسیر کننده مناسب است برای اسیران جنگی که به رژیم غذایی متفاوت عادت دارند کافی نباشد. در برنامه‌ریزی برای وعده‌های غذایی اسیران جنگی ممکن است استفاده از مضرات پزشکان و متخصصان تغذیه ضرورت داشته باشد که برای این امر می‌توان از کارکنان بهداشتی که به اسارت در آمدند استفاده نمود. اسرای جنگی باید در مراحل تهیه غذای خود مشارکت داشته باشند. (آشنایی با حقوق بشردوستانه بین المللی، ۱۳۸۱، ۹۰)

پوشاک: در کنار دیگر امکانات، در مورد تهیه پوشاک اسیران موارد زیر در نظر گرفته شود:

۱. باید پوشاک شامل لباس زیر و کفش که با شرایط آب و هوایی تناسب داشته باشد، در اختیار اسیران جنگی قرار داده شود.

۲. باید اسیران جنگی اجازه داده شود که لباس متحدالشکل نیروهای خود را بر تن داشته باشند. می‌توان از لباس‌های متحدالشکلی که کشور اسیر کننده به تصرف درآورده است برای این منظور استفاده نمود.

۳. باید به آن دسته از اسیران جنگی که به کار اشتغال دارند لباس کار مناسب داده شود.

۴. در صورت که اسیران جنگی در معرض خطر حمله هسته‌ای، میکروبی، یا شیمیایی بوده یا در معرض آثار ناشی از چنین جنگ‌هایی باشند و چنانچه اسرای خود فاقد لباس‌ها و

تجهیزات حفاظتی ضروری باشند باید چنین لباس‌ها و تجهیزاتی در اختیار آن‌ها گذاشته شود.

مسائل بهداشتی: در خصوص مسائل بهداشتی باید موارد زیر در نظر گرفته شود:

۱. هر اردوگاه اسیران جنگی باید یک مرکز بهداشتی و در صورت لزوم یک بخش قرنطینه برای درمان بیماری‌های مسری داشته باشند. (آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۴۱)

۲. اسرای جنگی را نباید مورد قطع عضو یا هر نوع آزمایش علمی پزشکی قرار داد که وضعیت درمان پزشکی، یا بیمارستانی بیمار مورد نظر آن را توجیه نموده و به نفع وی صورت نگرفته باشد.

۳. درمان اسیران جنگی ترجیحاً می‌بایست توسط کارکنان بهداری هم وطن آن‌ها صورت گیرد.

۴. حداقل هر ماه یک بار اسیران جنگی باید مورد معاینه پزشکی قرار گیرند.

۵. کارکنان بهداری در موقعیت هستند که بتوانند تضمین نمایند و اسرای جنگی بر طبق حقوق مخاصمات مسلحانه رفتار شود. این امر نه فقط در مورد کارکنان بهداری که خود به اسارت در آمده‌اند؛ بلکه در مورد آن دسته از کارکنان بهداری کشوری اسیرکننده که در اردوگاه‌های جنگی کار می‌کنند یا از این اردوگاه‌های بازدید می‌نمایند نیز مصداق پیدا می‌کند. اغلب اوقات کارکنان بهداری می‌توانند از جراحات غیر تصادفی یا شرایط غیر بهداشتی اطلاع حاصل نمایند و با توجه به اینکه مستقیماً به مقامات اردوگاه یا سازمان‌های خارج از اردوگاه از قبیل مقامات بهداشتی، دسترسی دارند این توانایی را دارند که از انجام اقدامات مناسب اطمینان حاصل نمایند.

از جمله اندازه‌گیری و ثبت وزن اسیر جنگی، مراقبت از سلامتی کلی وی، تغذیه، نظافت و تحقیق در مورد بیماری‌های مسری را شامل شود. در بازدیدهای بهداشتی باید توانایی هر کدام از اسیران جنگی برای انجام کارهایی که به وی محول شده است بررسی شود. (کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو، ۲۰۱۳، ۱۱۱)

سلامت و تمامیت جسمی و روانی اشخاص: در این خصوص مواد قانونی چنین تصریح دارد:

۱. ماده ۱۱ پروتکل‌های علاوه شده بر میثاق‌های ژنو ۱۹۴۹. سلامت و تمامیت جسمی و روانی اشخاص که در اختیار نیروهای جناح مخالف قرار داشته و یا آن‌های که بازداشت، توقیف و یا به هر طریقه‌های که از آزادی محروم گردیده باشند، باید بوسیله هر عمل غیر عادلانه و فروگذاشت در مخاطره قرار نگیرند. بنابراین، قرار دادن اشخاص مذکور در این ماده تحت طرزالعمل‌های طبی که به حالت صحی شخص ذیربط سازگار نبوده و هم به معیارهای عمومی قبول شده طبی، که در حالات مشابه بالای اشخاصی به اجراء گذاشته می‌شود و تابع طرف اعمال کننده این طرزالعمل‌ها بوده و به هیچ گونه از آزادی محروم نگردیده باشد، انطباق ندارد ممنوع است. (عزیز، ۱۴۰۲: ۳۹)

۲. بطور خاص انجام دادن کارهای ذیل با چنین اشخاص ممنوع است:

- قطع اعضای بدن؛
 - اجرای تجارب طبی یا عملی؛
 - کشیدن نسج یا عضو بدن بخاطر پیوند.
- فعالیت‌های تفریحی: اسرای جنگی را باید تشویق نمود که به فعالیت‌های تمرینی، فکری، آموزشی و تفریحی و همچنین تمرین‌هایی جسمی بپردازد و تسهیلات لازم برای این کار نیز می‌بایست در اختیار آنان گذاشته شود.
- کار با اسیران: یک تعداد اسیران مخصوص مجاز نیست که به انجام کارهای شاقه مکلف شوند:

الف- آن دسته از اسیران جنگی که افسر بوده یا هم طراز افسران باشند را نباید وادار به کار نمود؛ اما آن‌ها در صورت تمایل خود می‌توانند تقاضای کار مناسب نمایند. (آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۴۲)

ب- درجه داران را صرفاً می‌توان به انجام کارهای نظارتی گمارد؛ اما آن‌ها خود می‌توانند تقاضای انجام کارهای دیگری نمایند.

پ- سایر اسرای جنگی را می‌توان به انجام کارهای گمارد که برای سلامتی آن‌ها مضر نبوده تحقیر آمیز و خطرناک نباشند. و دارای خصلت نظامی یا با هدف نظامی نباشند این کارها باید متناسب با توانایی جسمی اسرای جنگی باشد. انجام کارهای زیر برای اسرای جنگی مجاز است.

الف- اداره و نگهداری و برپایی اردوگاه.

ب- کشاورزی.

پ- کارهای صنعتی که به تولید مواد خام و ساخت محصولات، به استثنای کار در صنایع سنگین و کارخانه‌های صنایع فلزی یا شیمیایی؛ زیرا کارخانه‌های مذکور ممکن است هدف نظامی بوده یا آنکه برای اهداف نظامی مورد استفاده قرار گیرند.

ت- کارهای عمومی یا کارهای ساختمانی مشروط بر آنکه کارهای مذکور دارای ویژگی‌ها یا اهداف نظامی نباشند.

ث- حمل و نقل یا کارهای مربوط به محصولات غیرنظامی.

ج- امور بازرگانی، هنری یا صنایع دستی.

چ- خدمات خانگی.

ح- ساعات کار اسیران جنگی نباید از میزان ساعات کار کارگران غیرنظامی تبعه کشوری اسیرکننده که در همان منطقه برای انجام کار مشابه استخدام می‌شوند بیشتر باشد. هر اسیر جنگی باید از یک ساعت مرخصی در اواسط ساعت کار روزانه، یک روز تعطیل هفتگی و هشت روز تعطیل سالانه به اعضای هر سال و کار برخوردار باشد. (ساعد، ۱۳۹۴، ۴۰۹)

مستمری: اسیران جنگی حق دارند که از کشور اسیرکننده یک مستمری ماهانه و در صورتی که به کار می‌پردازند دستمزد منصفانه متناسب با کار خود دریافت نمایند.

۱. هدف از این مستمری‌ها آن است که اسیران جنگی بتوانند اقلامی را از غذا خوری‌های اردوگاه خریداری کنند.

۲. در کنوانسیون ژنو درباره اسرای جنگی مقررات در خصوص اسرایی که مستمری دریافت می‌کنند وضع شده است. مقررات کامل نیز برای نگهداری حساب‌های اسیران جنگی در نظر گرفته شده است.

۳. در هنگام ختم مخاصمات طرفین مخاصمه به تسویه حساب (در این خصوص) خواهند پرداخت.

۴. مقررات نیز برای پرداخت حقوق در ازای کارپرداخت غرامت درقبال صدمات وارده در نظر گرفته شده است.

نماینده اسیران جنگی: الف- در اردوگاه‌های جنگی که افسران در آنجا حضور داشته باشند ارشدترین افسر حاضر نماینده اسیران جنگی محسوب می‌شود. (آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۴۴)

ب- در غیر این صورت اسرای جنگی خود نماینده‌شان را انتخاب خواهند نمود. اگرچه کشور اسیر کننده می‌تواند بنابر دلایلی که به دولت حامی اعلام خواهد نمود با این انتخاب مخالفت (یا آن را وتو) نماید.

پ- نماینده اسیران جنگی نقش مهم سخنگویی اسیران را در روابط آن‌ها با کشور اسیر کننده، دولت حامی، یا کمیته بین المللی صلیب سرخ ایفا می‌کند او مسؤولت دارد که از کنوانسیون ژنو درباره اسیران جنگی آگاهی داشته و اطمینان حاصل نماید که با اسیران جنگی به نحوی صحیح بر طبق کنوانسیون رفتار می‌شود.

(آشنایی با حقوق بشردوستانه بین المللی، ۱۳۸۱، ۱۱۰)

مسؤولت‌های فرمانده اردوگاه: کلیه اسرای یک اردوگاه جنگی می‌بایست تحت اختیار مستقیم یک افسر مسؤول از نیروهای مسلح منظم کشور اسیر کننده قرار داشته باشند که اصطلاحاً فرمانده اردوگاه خوانده می‌شود می‌بایست مراقبت نماید که اردوگاه به طور صحیح مطابق کنوانسیون ژنو درباره اسیران جنگی اداره شود. و باید نسخه از کنوانسیون را در اختیار داشته و اطمینان حاصل نماید که کارکنان اردوگاه به آن آشنایی داشته و آن را اعمال نمایند.

انضباط: اسرای جنگی تابع قوانین، مقررات و فرامین لازم الاجرا در نیروهای مسلح کشوری اسیر کننده می‌باشند، اما در جات آن‌ها می‌بایست مورد احترام قرار گیرد. (همان ۱۳۸۷: ۱۴۵)

۱. فرمانده اردوگاه در صورتی که اختیار انضباطی خود را کافی تشخیص دهد می‌تواند به وضعیت اعمال غیر انضباطی اسیران جنگی به طور اختصاری رسیدگی نماید.

۲. در این صورت اسیران مذکور می‌بایست برای محاکمه و دادگاه نظامی تسلیم شوند مگر آنکه قوانین کشوری اسیر کننده صریحاً به دادگاه‌های غیرنظامی اجازه داده باشد که اعضای نیروهای مسلح را به علت جرایم موارد بحث محاکمه کند که در این صورت دادگاه‌های غیرنظامی می‌توانند مبادرت به محاکمه نمایند.

۳. تضمین‌هایی کامل در مورد محاکم اسیران جنگی وجود دارد مهمتر از همه آنست که مجازات اسیران جنگی صرفاً در قبال تخلف از قوانین امکان‌پذیر است که در زمان وقوع تخلف و موجب قوانین کشور اسیر کننده یا حقوق بین‌الملل لازم الاجرا بوده است.

۴. قابلیت شمول قوانین نظامی کشور اسیر کننده را باید به گونه معقول مورد تفسیر قرار داد؛ زیرا اسیر جنگی هیچ تعهد برای تبعیت از کشور اسیر کننده ندارند. جرایمی از قبیل تمرد، ترک خدمت و کمک به دشمن در این مورد قابل اعمال نخواهد بود. در برخی کشورها مقررات انضباطی خاص در مورد اسیران جنگی وضع شده است تا از این طریق جرح و تعدیل‌های لازم نسبت به قوانین نظامی کشور اسیر کننده صورت گرفته و این قوانین را مناسب استفاده در ارتباط با اسیران جنگی نماید.

۵. فرمانده اردوگاه یا افسر دیگری که اختیارات فرمانده اردوگاه به وی محول شده است می‌تواند چهار نوع مجازات انضباطی را نسبت به اسیران جنگی اعمال کند:

الف- جریمه‌های که از نصف مستمری یا دستمزد اسیر جنگی برای مدت ۳۰ روز تجاوز ننماید؛

ب- قطع امتیازات؛ یعنی امتیازاتی که فراتر از استانداردهای مندرج در کنوانسیون ژنو در باره اسرای جنگی اهداء شده است؛

پ- کار اجباری به میدان دو ساعت در روز جز در مورد افسران؛

ت- حبس یا سلب آزادی.

۶. مجازات‌های انضباطی نباید غیر انسانی یا وحشیانه بوده یا برای سلامت اسیر مضر باشد یا برای بیش از ۳۰ روز ادامه یابد. در کنوانسیون در باره اسیران جنگ مقررات کامل در مورد مجازات‌های انضباطی درج شده است.

گفتار اول- مدت حمایت از اسیران جنگی

الف- اسیران جنگی از لحظه اسارت تا آزادی و بازگشت نهایی‌شان تحت حمایت می‌باشند.

ب- آن‌ها حتی در صورتی که به خاطر اعمال قابل اسارت‌شان محاکمه و محکوم شده باشند نیز وضعیت خود را به عنوان اسیر جنگی از دست نمی‌دهند. (آنتونی، پ، و، راجرز، پیل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۴۶).

پ- اسرای جنگی نمی‌توانند از حقوق خود چشم‌پوشی نمایند.

ت- اسرای جنگی در اختیار کشور اسیرکننده قرار دارند نه اشخاص یا واحدهای نظامی که آن‌ها را اسیر کرده است.

۱. اسرای جنگی در حکم اموال شخصی یا برده سربازان که آنان را به اسارت گرفته‌اند نیستند. اسرا در حیطه مسئولیت کشوری هستند که سربازان اسیرکننده به آن کشور تعلق دارند. (در مورد مبارزات نهضت‌های آزادی بخش این مسئولیت بر عهده واحدهای شبکه کشوری است که سربازان اسیرکننده به آن واحد تعلق دارند)

۲. اصل عدم انصراف از حق، یک اصل حیاتی است. اسرای جنگی قدرت چانه زنی کمی دارند و به عنوان مثال ممکن است برای ثبت نام در ارتش کشور اسیرکننده در ازای کسب برخی امتیازات تحت فشار قرار گیرند.

گفتار دوم - انتقال اسیران جنگی به کشور دیگر

۱. با اسرای جنگی را تنها در صورتی می‌توان از کشور «الف» به کشور «ب» منتقل نمود که کشور «ب» باید عضو کنوانسیون ژنو در باره اسیران جنگی بوده و کشور «الف» اطمینان داشته باشد که کشور «ب» مایل و قادر بر رعایت کنوانسیون می‌باشد.
۲. در صورتی که کشور «ب» از عهده این کار بر نیاید کشور «الف» موظف است که مسؤولت اسرای جنگی مورد بحث را مجدداً بر عهده بگیرد.

گفتار سوم - بازگشت

- الف- بازگشت اسرای جنگی حداکثر باید در زمان ختم مخاصمات فعال صورت گیرد.
- ب- مقررات خاصی در مورد بازگشت زود هنگام آن دسته از اسرای جنگی که دچار جراحت جدی می‌باشند یا آن‌هایی که از بیماری‌های عصبی مزمن رنج می‌برند وضع شده است.
- پ- همچنین می‌توان ترتیباتی برای بستری شدن اسیران در یک کشور به طرف در نظر گرفت.
- ت- یک نمونه موافقتنامه در مورد بازگشت اسرا به کنوانسیون ژنو در باره اسرای جنگی ضمیمه می‌باشد.
۱. برای بازگرداندن اسرای جنگی حتماً نباید به انتظار ختم مخاصمات فعال باقی ماند. بازگشت زود هنگام اسرا هم ممکن است برای کشوری اسیرکننده امتیازات بسیاری داشته باشد؛ زیرا این امر ممکن است بار سنگینی از لحاظ اداری و لجستیکی بر عهده این کشور بگذارد.
۲. برخی از اسرای جنگی ممکن است به علت ترس از این که در بازگشت به کشور خود و خیانت یا کمک به دشمن متهم شوند یا به علت آن که در کشور اسیرکننده یا کشور ثالث اقامت داشته‌اند از بازگشت خود داری کنند. در چنین شرایطی نباید اسیر را بازگرداند و در عوض باید ترتیبات دیگری در نظر گرفت شود. (هدفمند، ۱۳۹۲، ۲۲۷)

گفتار چهارم - دولت حامی

الف - هرکدام از طرفین مخاصمه می‌بایست یک کشور حامی را برای مراقبت از منابع یا منافع کارکنان اسیر خود منصوب نماید. (آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۴۷)

ب - در صورتی که هیچ کشوری به عنوان کشور حامی منصوب نشده باشد ممکن است کمیته بین‌المللی صلیب سرخ یا هر سازمان بشردوستانه دیگر وظایف کشور حامی را بر عهده بگیرند.

۱. هنگامی که مخاصمه مسلحانه آغاز می‌شود دیگر رابطه دیپلماتیک بین کشورهای درگیر وجود ندارد. دولت حامی که با هر دو طرف مخاصمه تماس‌های دیپلماتیک دارد وظایف مختلفی دارد که مهم‌ترین آن بازدید اردوگاه‌های اسرای جنگی و رسیدگی به درخواست‌های کمک اسیران جنگی در رفع تخلفات کشور اسیرکننده از حقوق مخاصمات مسلحانه می‌باشد.

گفتار پنجم - نگهداری کارکنان مذهبی

کارکنان مذهبی را صرفاً می‌توان برای رفع نیازهای معنوی اسرای جنگی متعلق به نیروهای مسلحی که کارکنان مذهبی مذکور به آن تعلق دارند در اسارت نگه داشت. در صورتی که چنین کاری برای آنان وجود نداشته باشد کارکنان مذهبی باید بازگردانده شوند.

۱- وضعیت کارکنان مذهبی اسیر شده به شرح زیر می‌باشد:

الف - آن‌ها اسیر جنگی محسوب نمی‌شوند

ب - در عمل می‌توان آزادی عمل آن‌ها را به نفع امنیت کشور اسیرکننده محدود کرد و می‌توان آن‌ها را به اردوگاه‌های مختلف اسیران جنگی و اردوگاه‌های کاراعزام نمود.

پ - امتیازات مندرج در کنوانسیون ژنو در باره اسرای جنگی حداقل امتیازات است که کارکنان مذهبی از آن برخوردار می‌شوند.

ت - آن‌ها تابع قوانین و مقررات کشور اسیرکننده و مقررات انضباطی اردوگاه به شمار می‌آیند.

ث- کارکنان مذهبی تحت هدایت کلی کشور اسیرکننده و با رعایت وجدان مذهبی خود می‌توانند مناسک مذهبی را از جانب اسیران جنگی که ترجیحاً با آن‌ها هم وطن و هم دین باشند اجرا نمایند. کشور اسیرکننده باید تسهیلات اجرای وظایف آن‌ها را به عنوان مثال با اجازه دادن به کارکنان مذهبی به صحبت آزادانه با اسیران و انجام مناسک مذهبی فراهم نماید.

ج- نباید آن‌ها را وادار به انجام وظایف دیگری غیر از این موارد نمود.
چ- آن‌ها می‌توانند از اردوگاه‌های کار و بیمارستان‌هایی خارج از اردوگاه نیز بازدید کرده و حق دارند که از وسایل نقلیه ضروری استفاده نمایند.

ح- آن‌ها می‌بایست به مسئولان اردوگاه مستقیماً دسترسی داشته و از تسهیلات خاصی برای مکاتبات خود برخوردار باشند. این امر شامل حق مکاتبه با سازمان‌های مذهبی بین‌المللی و مقامات مذهبی کشور محل اسارت با رعایت سانسور می‌شود.

۲. در صورتی که کارکنان مذهبی همراه با نیروهای مسلح در دسترس نباشند آن دسته از اسرای جنگی که در زمره روحانیون مذهبی باشند صرف نظر از این که به کدام فرقه مذهبی تعلق داشته باشند می‌توانند مراسم مذهبی اعضای جامعه مذهبی خود را به اجرا در آورند. در صورت عدم وجود کارکنان مذهبی ذیصلاح، اسرای جنگی می‌توانند پیشنهاد نمایند که یک فرد غیر روحانی مناسب، این کار را بر عهده بگیرد تا بید این پیشنهاد پس از مشاورت با مقامات مذهبی محلی که از همان فرقه مذهبی باشند بر عهده کشور اسیرکننده است. در هر صورت شخص منصوب شده از همان حقوق و تکالیف کارکنان مذهبی اسیر شده برخوردار است.

۳. نقش کارکنان مذهبی اسیر شده در اردوگاه‌های جنگی عبارت است از :

الف- حفظ روحی اسیران جنگی با ارائه خدمات مذهبی به آن‌ها؛

ب- مسئولیت شخصی همراه با افسر ارشد اسرای جنگی یا نماینده اسیران و همراه با افسر ارشد بهداری در قبال رفاه اسیران جنگی از طریق تضمین رعایت کنوانسیون اسیر جنگی.

۴. کشور اسیر کننده باید صرف نظر از اعتقادات مذهبی کارکنان مذهبی اسیر شده و این که مذهب مذکور در آن کشور پذیرفته شده باشد به حقوق آن احترام بگذارد. (ساعد ۱۳۹۴، ۴۰۳)

گفتار ششم - کارکنان بهداری اسیر شده

الف- کارکنان دائمی بهداری نظامی هنگامی که به دست دشمن گرفتار می شوند اسیر جنگی محسوب نمی شوند؛ اما می توان آن ها را برای مراقبت درمانی از مجروحان و بیماران نیروهای مسلح اسیر شده خود ایشان در اسارت نگه داشت.

ب- کارکنان اسیر شده را تنها زمانی که برای آن ها کار پزشکی وجود داشته باشد می توان در اسارت نگه داشت در صورتی که کار دیگری برای آن ها باقی نمانده باشد باید بازگردانده شوند. (آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب، ۱۳۸۷: ۱۴۹)

پ- کارکنان بهداری غیرنظامی را که به دست دشمن گرفتار می شوند نباید در اسارت نگه داشت و باید به آن ها اجازه داده شود که به انجام وظایف پزشکی خود ادامه دهند. در صورتی که انجام تدابیر امنیتی ضرورت داشته باشد کارکنان بهداری غیرنظامی از کلبه حمایت های مربوط به اشخاص تحت حمایت بهره مند خواهند شد. وضعیت خاص کارکنان بیداری اسیر شده به شرح زیر است:

الف- آن ها اسیر جنگی نیستند؛ اما از امتیازات خاصی که با جایگاه خاص پزشکی آن ها مناسبت دارد برخوردارند.

ب- از آنجا که این افراد جزو اعتباری دشمن محسوب می شوند کشور اسیر کننده ممکن است آزادی آن ها را بنا به دلایل امنیتی محدود نماید.

پ- آن ها تابع قوانین مقررات کشور اسیر کننده محسوب می شوند و در صورتی که در اردوگاه های جنگی نگهداری می شوند باید از مقررات انضباطی اردوگاه نیز تبعیت نمایند.

ت- کارکنان بهداری تحت هدایت کلی کشور اسیر کننده و با رعایت اخلاقیات پزشکی خود، وظایف پزشکی را برای اسیران جنگی که ترجیحاً هم وطن ایشان باشند انجام خواهند داد. کشور اسیر کننده نمی تواند در مورد حرف های پزشکی مداخله نماید و افسر ارشد

بهداری اسیر شده در برابر مسؤولان اردوگاه در قبال استانداردهای حرفهای کارکنان
بهداری اسیر شده، مسؤول خواهد بود.

ث- کارکنان بهداری را نمی‌توان وادار به انجام کارهای غیر پزشکی نمود.

ج- آن‌ها می‌توانند در اردوهای کار و بیمارستان‌هایی خارج از اردوگاه‌ها از بیماران عیادت
کنند و حق دارند مسائل ضروری حمل و نقل را در اختیار داشته باشند.

چ- افسر ارشد بهداری اسیر شده می‌بایست و مسؤولان اردوگاه دسترسی مستقیم داشته
و از تسهیلات مکاتبات ویژه‌ای برخوردار باشد.

ح- مزایا و حمایت‌های کنوانسیون ژنو در باره اسرای جنگی حداقل امتیازاتی است که
کارکنان بهداری از آن بهره‌مند خواهند شد.

خ- در هنگام بازگشت آن‌ها می‌توانند اموال شخصی خود شامل وسایل پزشکی را همراه
ببرند.

د- مسایل مربوط به کارکنان دائمی بهداری

کارکنان کمکی بهداری که به اسارت در می‌آیند اسیرجنگی محسوب می‌شوند؛ اما
می‌توان آن‌ها را در صورت ضرورت کارهای بهداری به کار گمارد. (کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو،
تاریخ ۱۱۲، ۲۰۱۳)

بازداشت شدگان جنگ‌های داخلی: در مورد بازداشت شدگان، جنگ‌های داخلی، مسئله
متفاوت است. این عده به رغم درخواست‌های مکرر و اقدامات بعضی از جناح‌های
جنبش‌های آزادی بخش و اقدامات مجمع سازمان ملل متحد، از مواد حمایتی‌ای که در مورد
اسیران جنگی وجود دارد، برخوردار نیستند؛ ولی پروتکل ۲، رعایت بعضی از حقوق اساسی
را در مورد آنان واجب و لازم می‌داند. (هدفمند، ۱۳۹۲: ۲۲۸)

پایان اسارت: اسارت ممکن است در طول درگیری مسلحانه، به علل فوت، مبادله اسیران،
ضمانت یا قول اسیران، فرار اسیران، جراحت یا بیماری شدید اسیران یا باید پس از
درگیری‌های فعال خاتمه پذیرد و اسیران به کشوری خود باز گردانده شوند. هزینه بازگشت
اسیران به کشورشان تا مرز کشور اسیر کننده بر عهده آن کشور و از آن پس بر عهده کشور

متبوع خود شان خواهد بود. اسیری که در جریان درگیری، به کشوری خود بازگردانده می شود، نمی تواند به خدمت نظامی فعال گمارده شود.

فرار اسیر جنگی: ماده ۹۱ کنوانسیون سوم ژنو مقرر می دارد، چنانچه یک اسیر جنگی موفق به فرار شود و پس از آن دوباره بازداشت شود، صرفا به خاطر عمل فرار نباید مورد مجازات قرار گیرد. فرار وقتی موفقیت آمیز است که اسیر دوباره به نیروهای مسلح دولت خود یا متحدین دولتش ملحق شود و یا اینکه قلمرو تحت کنترل نیروهای دشمن را ترک کند. در ماده ۹۲ مقرر شده است اسیری که فرار ناموفق داشته است، صرفا باید مشمول تنبیه انضباطی شود؛ اما هیچ اقدامات شدیدتری حتی در صورت تکرار جرم نباید علیه او اتخاذ شود. (جاناتان کرو، کیلی وستون، ۱۳۹۹: ۱۵۸)

فوت اسیر: اسیران ممکن در طول دوران اسارت به علل گوناگونی در اردوگاه ها یا بازداشتگاه ها و یا بیمارستان ها فوت کنند. مقامات کشوری اسیر کننده مراقبت خواهند کرد که با اسیران فوت شده با احترام رفتار شود. در صورت امکان، طبق اصول مذهبی شان بخاک سپرده شوند و قبور آنان محترم شمرده شود و به طرز آبرومندی نگهداری گردد.

مبادله اسیران: مقررات عهد نامه سوم ژنو ۱۹۴۹ به طوری کلی در باره مبادله اسیران جنگی ساکت است. اما رویه ای عملی دولت ها و کشورها در طی قرون و اعصار گذشته نشان گر آن است که مبادله اسیران، مخصوصا بیماران و مجروحان شدید و اعضای کادر بهداری، یکی از موجبات بسیار معمول خاتمه اسارت بوده است. این امر ممکن ناشی از توافق و تراضی کتبی و مستقیم طرفین متخاصم به صورت موافقت نامه خاص یا پیمان موقت ترک مخاصمه به منظور مبادله اسیران و یا ناشی از مساعی جمیله قدرت حامی باشد. نقش کمیته بین المللی صلیب سرخ یا سایر میان جی ها قادراند در این مورد ایفاء نمایند، دارای کمال اهمیت است.

اسیر قولی: ممکن است دولت دستگیرکننده اسیر خود را با گرفتن قولی که دیگر به محاربه شرکت نه ورزد آزاد نماید. چنانچه جنرال نوژی فرمانده قوای جاپان این عمل را نسبت به شتوسل فرمانده قوای روس معمول داشت. در این صورت اگر قانون مملکت متبوع او موافقت داشته باشد فقط ممکن است در امور سیاسی و کارهای خارج از محاربه مقرر گردد؛ اما اگر قانون متبوع او مخالف باشد، چنانچه قانون فرانسه اجازه نمی دهد صاحب منصبان به دادن چنین قولی

خود را مستخلص کنند. در این صورت اگر صاحب منصبی قول داده آزاد شد آیا می‌تواند مجدداً وارد محاربه شود یا نه؟ از یک طرف مخالف قانون دولت متبوع او تجویز می‌کند و از طرفی، قول و ارزش آزادی به عواطف انسانیت اجازه تخلف نمی‌دهد. با این دو نظریه رای به رعایت آن اتخاذ شده است. اگر اسیری که برخلاف قول خود رفتار کرده و مجدداً به دست خصم اسیر شود از مشخصات و مزایای اسارت بهره نبرده تحت محاکمه قرار گرفته بیشتر محکوم به اعدام می‌شود. (هدفمند، ۱۳۹۲: ۲۲۹)

پایان مخاصمات فعال: کشوری اسیرکننده مکلف است که اسیر جنگی را بلا فاصله پس از قطع مخاصمه فعال آزاد کند و به کشورشان بازگرداند. پروتکل یکم تاخیر غیر مؤجه و عمدی در بازگرداندن اسیران جنگی به میهن‌شان را نقض شدید پروتکل قلمداد کرده است. (پروتکل الحاقی به کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنیو. ۲۰۱۴: ۶۴)

مقررات مربوط به بازگشت اسیران پس از خاتمه مخاصمات در ماده ۱۱۸ کنوانسیون سوم ۱۹۴۹ ژنیو تبلور یافته است. که از طریق رویه بین المللی مورد اصلاح قرارگرفت ماده ۱۱۸ مقرر می‌دارد: «اسیران جنگی بلا فاصله پس از ختم مخاصمه عملی آزاد و به کشور خود اعاده خواهند شد.» در صورتی که در موافقت‌نامه پایان جنگ میان طرف‌ها در مورد ذکر شده تصریحی نشده باشد و یا اصلاً چنین موافقت‌نامه‌ای میان طرف‌ها منعقد نشده باشد، هریک از دولت‌های بازداشت‌کننده طرحی برای اعاده اسیران طبق اصول مذکور در بند فوق تنظیم و بلا فاصله به اجرا خواهند گذاشت. در هریک از موارد بالا، اقدامات در نظرگرفته شده به اطلاع اسیران جنگی خواهند رسید. هزینه بازگشت اسیران جنگی در هر حال به طور عادلانه بین دولت بازداشت‌کننده و دولت متبوع اسیران تقسیم خواهند شد.

اما مواردی پیش می‌آید که اسیران نمی‌خواهند به کشوری خود بازگردند. این وضعیت وقتی پیش می‌آید که اسیران ابقا شود و در صورت مراجعت به کشوری خودشان از طرف دولت حاکم مورد آزار واذیت قرار خواهند گرفت. در جنگ کره چنین وضعیتی پیش آمد. این امر سبب شد که رویه بین المللی، کاربست ماده ۱۱۸ را اصلاح کند. دیگر الزامی وجود ندارد که اسیران را به کشورشان یا به کشوری ثالثی بفرستند؛ بلکه قاعده این است که نباید اسیر را بر خلاف میل او به کشور خود یا هر کشوری دیگری فرستاد. (تویچی، ۱۳۹۲: ۲۸۸)

نتیجه گیری

در پایان بحث و بررسی موضوع رفتار با اسیران جنگی از منظر اسناد بین المللی حقوق بشردوستانه به این نتیجه رسیده ایم که تمدن بشری به یک سلسله قواعد و تعهدات بین المللی دست یافته اند که به حیات و کرامت انسانی و رعایت حال و حمایت از اسیران جنگی را تأیید و تأکید نموده است.

کنوانسیون های ۱۹۴۹ ژنو و پروتکل های الحاقی ۱۹۷۷ ژنو از مهم ترین اسناد بین المللی حقوق بشردوستانه شمرده می شود که از آغاز مرحله اسارت تا دستگیری و انتقال اسیران؛ وضعیت حقوقی، مراحل قضای اسیران، غذا، لباس، تفریح، ارتباطات با خارج، منابع مالی اسیران، کار با اسیران جنگی، فوت، فرار و پایان اسیران توجه ویژه ای نموده است.

ماده سوم مشترک ۱۹۴۹ ژنو در مورد اسیران و سایر قربانیان مقررات روشن و واضح را بیان نموده و تأکید نموده است که باید با همه قربانیان جنگی رفتار انسانی صورت گیرد و این رفتار در همه حالات باید صورت گیرد. همچنان کنوانسیون سوم ژنو قواعد همه جانبه را در مورد حمایت از اسیران جنگی تدوین نموده است و این اسناد بین المللی معتبر نسبت به هر وقتی دیگر بر حمایت از حقوق اسیران قواعد را مطرح نموده است که از رفتار انسانی با اسیران بطور بی سابقه ای حمایت نموده است. این پژوهش بر محور این سوال اصلی چرخیده است که با اسیران جنگی چگونه رفتار باید صورت گیرد. اگر پاسخ این باشد که در همه حالات طبق اسناد معتبر بین المللی حقوق بشردوستانه باید با اسیران جنگی رفتار انسانی مانند موارد زیر صورت گیرد و هرگونه رفتار غیر انسانی را ممنوع قرار داده است:

۱. ممنوعیت قتل و حیات انسان؛
۲. برخورداری از احترام شرافت، کرامت و حیثیت؛
۳. احترام به تمامیت جسمی (ممنوعیت قتل)؛
۴. خود داری از هرگونه عملی که سلامتی جسمی و روانی اسیر را به خطر می اندازد؛
۵. خودداری از هر نوع عمل جراحی، آزمایشی یا علمی که به نفع اسیر نباشد؛
۶. خود دارای از هرگونه توهین و تحقیر؛

۷. ممنوعیت اعمال مجازات دسته جمعی؛
 ۸. منع گروگان‌گیری؛
 ۹. منع شکنجه، اذیت و آزار جسمی و قطع عضو که برخلاف کرامت انسانی باشد؛
 ۱۰. ممنوعیت اقدامات مقابله به مثل؛
 ۱۱. ممنوعیت تهدید به ارتکاب هریک از اعمال مذکور؛
 ۱۲. آزادی در ارسال و دریافت‌نامه و بسته‌های غذایی.
- قواعد کلی مربوط به اسیران جنگی را می‌توان وضع مقرراتی برای رعایت و تداوم رفتار انسانی با اسیران جنگی و در مواد ۱۲ تا ۱۶ کنوانسیون سوم ژنو یافت. این قواعد بر مبنای اصول کلی انسان دوستی و رفتار انسانی ایجاد شده است و در نزد محاکم بین المللی و نظام حقوق بشردوستانه این اصول را هسته مرکزی کنوانسیون سوم نامیده است که حاوی الزامات حقوقی برای حفظ جان و سلامتی اسیران جنگی می‌باشد. ماده ۱۳ وظیفه بنیادی مربوط به رفتار انسانی با اسیران جنگی را مطرح نموده است. ماده ۱۴ هم در مورد رعایت حرمت و شرافت انسانی است. ماده ۱۵ مربوط به مداوای پزشکی رایگان در مورد اسیران و ماده ۱۶ در باره رفتار یکسان با اسیران است که در آن رفتار، هر گونه رفتار تبعیض آمیز میان اسیران بر مبنای قوم نژاد مذهب و جنسیت منع قرار داده شده است. پرهیز از خدمت گرفتن ایشان برای اهداف نظامی، آزمایش‌های پزشکی و اجتناب از توهین به آنان و تحقیرشان. ممنوعیت کامل استفاده از اسیر جنگی به عنوان گروگان در مناطق جنگی و ممنوعیت مطلق شکنجه و یا هر شکل اجبار، به منظور به دست آوردن اطلاعات.

سرچشمه‌ها

- آنتونی، پ، و، راجرز، پل مالرب (۱۳۸۷) قواعد کاربردی حقوق مخاصمات مسلحانه، تهران: کمیته ملی حقوق بشردوستانه، امیرکبیر.
- آشنای با حقوق بشردوستانه بین المللی، کمیته ملی حقوق بشردوستانه (۱۳۸۱) تهران: باختر، چاپ اول.
- الیاسی، محمد قاسم (۱۳۹۹) حقوق بین الملل بشردوستانه، کابل: نشر واثه.
- پروتکل‌های علاوه شده بر میثاق‌های ژنو ۱۹۴۹ (۲۰۱۴) کمیته بین المللی صلیب سرخ، کابل.
- هنکرتز، ژانماری و دوسوادلک لوئیس، حقوق بین المللی بشر دوستانه عرفی، تهران: انتشارات مجد، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
- رابرتسون، جفری (۱۳۸۸) جنایت علیه بشریت، تهران، چاپ اول.
- ساعد نادر، مجموعه جامع اسناد حقوق بین المللی بشر دوستانه، تهران: ناشر شهر دانش، چاپ اول، ۱۳۹۴
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۲) حقوق بین المللی بشردوستانه، تهران: گنج دانش، چاپ دوم.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۹۳) حقوق بین المللی عمومی، تهران: گنج دانش، چاپ ۴۶.
- طارق، محمد اعظم (۱۳۹۱) حقوق جنگ؛ مبانی مقررات حقوق بشردوستانه در اسلام و حقوق بین الملل، کابل: انتشارات رسالت.
- عزیز، عبدالعزيز (۱۴۰۳) احکام اسیران جنگی در شریعت اسلام، کابل: انتشارات سعید.
- فلک دیتر حقوق بشر دوستانه در مخاصمات مصلحانه، تهران: ناشر شهر دانش، چاپ اول ۱۳۸۷

- قربانیا، ناصر (۱۳۹۰) حقوق بشروحقوق بشردوستانه، تهران: ناشر، سازمان انتشارات پژوهشگاه، فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ دوم.
- کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو، کمیته بین المللی صلیب سرخ، کابل: ۲۰۱۳،
- کرو، جانان، اشوبر، کیلی وستون (۱۳۹۹) بایسته‌های حقوق بشردوستانه، ترجمه رضا موسی زاده، تهران: نشر میزان.
- لطفی، عبدالرضا (۱۳۹۱) اخگری بناب، نادر، فقهی، محمد رضا، تسلیحات کشتار جمعی، از دیدگاه اسلام و حقوق بین الملل بشردوستانه، قم: چاپ اول، نشر دارالهدا،
- مهر پور، حسین (۱۳۹۰) نظام بین المللی حقوق بشر، تهران: اطلاعات.
- مجموعه جامع اسناد بین المللی حقوق بشردوستانه، کمیته بین المللی صلیب سرخ، به اهتمام و کوشش نادر ساعد، شهردانش، موسسه پژوهش‌های حقوقی، تهران: ۱۳۹۴.
- ممتاز جمشید، رنجبریان، امیر حسین (۱۳۹۳) حقوق بین الملل بشر دوستانه مخاصمات مسلحانه داخلی، تهران: میزان، چاپ چهارم.
- وکس، ریموند (۱۳۸۹) ترجمه باقر انصاری، مسلم آقای طوق، تهران: جاودانه، جنگل.
- هدف‌مند، شیرجان (۱۳۹۲) حقوق منازعات مسلحانه، کابل: چاپ اول.
- نواده توپچی، حسین (۱۳۹۳) حقوق جنگ و مخاصمات مسلحانه، تهران: خرسندی، چاپ اول.

ابوالحسن صالحی

استاد پوهنخی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون

دعوت

Ab.salihi7@gmail.com

دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۰۴

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی پس

شوروی

چکیده

کشورهای آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به استقلال دست یافتند و پس از آن جمهوری‌های آسیای مرکزی روابطشان را با کشورهای منطقه و جهان گسترش دادند. از سوی دیگر، این منطقه با توجه به داشتن منابع سرشار نفتی در محور توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار گرفته است. از این رو، تحقیق کنونی به بررسی رویکرد سیاست خارجی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پرداخته است. سوال اساسی مطرح این بود که بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه پساشوروی منافع‌شان را با چه ابزارها و اهداف در آسیای مرکزی دنبال می‌کنند؟ فرضیه پاسخ‌دهنده این است که بازیگران با استفاده از ابزارهای اقتصادی، امنیتی و انرژی محور در صدد گسترش حوزه نفوذ و تأمین منافع ژئوپلیتیکی خود می‌باشند. رقابت میان این بازیگران سبب شکل‌گیری الگوهای چندجانبه‌گرایی و ایجاد موازنه در سیاست خارجی کشورهای آسیای مرکزی شده است. این پژوهش یک پژوهش توصیفی-تحلیلی می‌باشد که اطلاعات لازم به شیوه کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که قدرت‌ها هرکدام با اهداف متفاوت و با بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی منافع‌شان را دنبال می‌کنند که باعث رقابت و همکاری میان بازیگران شده‌اند و فرصت‌های مناسبی را برای کشورهای آسیای مرکزی فراهم ساختند تا از ظرفیت‌های بازیگران استفاده نمایند.

کلید واژه‌ها: منطقه، فرامنطقه، روسیه، آمریکا، چین، اتحادیه اروپا، آسیای مرکزی.

Abstract

The countries of Central Asia gained independence after the collapse of the Soviet Union, and after that the Central Asian republics expanded their relations with countries in the region and the world. On the other hand, this region has been the focus of attention of regional and transregional powers due to its rich oil resources. Therefore, the current study examines the foreign policy approach of regional and transregional actors in Central Asia after the collapse of the Soviet Union. The main question was: with what tools and goals do post-Soviet regional and transregional actors pursue their interests in Central Asia? The answer hypothesis is that the actors seek to expand their sphere of influence and secure their geopolitical interests by using economic, security, and energy-based tools. The competition between these actors has led to the formation of multilateralism patterns and the creation of balance in the foreign policy of the Central Asian countries. This research is descriptive-analytical research in which the necessary information has been collected in a library manner. The research findings show that the powers each pursue their interests with different goals and by using political, economic, security and cultural tools, which have caused competition and cooperation between the actors and provided suitable opportunities for the Central Asian countries to use the capacities of the actors.

Keywords: region, trans-region, Russia, America, China, European Union, Central Asia.

Dawat

Academic Journal

Sixth Year, Issue 1
(Fall & Winter 2025)

Volume
12

Received: 2025-06-22
Accepted: 2025-08-26

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

مقدمه

آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ به استقلال دست یافت و مرزهای روسیه با این کشورها شکل گرفت. پس از آن، تأمین امنیت و حفظ ثبات سیاسی و اقتصادی آسیای مرکزی اهمیت جدی برای روسیه پیدا کرد. جمهوری‌های تازه استقلال برای کسب حمایت‌های خارجی و رفع مشکلات داخلی روابط خویش را با آمریکا و اروپا احیا کردند. در صورتی که آمریکا و اروپا در آسیای مرکزی منافع مهم و حیاتی ندارند؛ اما در صدد این بودند که روسیه با توسعه نفوذ، قدرت منطقه‌ای و جهانی خویش را دوباره احیا نکند. از سوی دیگر، آسیای مرکزی دارای منابع سرشار انرژی است که توجه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی را به آسیای مرکزی جلب نموده و کشورهای این منطقه نیز در تلاش است تا از سلطه روسیه‌رهایی یافته و در روابط تجاری و اقتصادی خویش در پی یافتن شرکایی جدید در سطح منطقه و جهان می‌باشد.

در تحقیق حاضر، تمرکز بر آن است تا بازیگران در آسیای مرکزی را به سطح منطقه‌ایی و فرامنطقه‌ای شناسایی نموده و بعد از آن به اهداف و منافع هر کدام بپردازد. پرسش محور تحقیق این گونه مطرح می‌گردد: بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پسا شوروی منافع‌شان را با چه ابزارها و اهداف در آسیای مرکزی دنبال کرده‌اند؟ فرضیه پاسخ‌دهند به این پرسش این است که بازیگران با استفاده از ابزارهای اقتصادی، امنیتی و انرژی محور در صدد گسترش حوزه نفوذ و تأمین منافع ژئوپلیتیکی خود می‌باشند و رقابت میان این بازیگران سبب شکل‌گیری الگوهای چندجانبه‌گرایی و ایجاد موازنه در سیاست خارجی کشورهای آسیای مرکزی شده است. این تحقیق از نظر نوع توصیفی-تحلیلی است و اطلاعات لازم با رویکرد کتابخانه‌ای جمع‌آوری می‌شود. اهمیت مقاله حاضر در این است، کشورهای تازه استقلال یافته منافع ملی و ملاحظات سیاسی، اقتصادی و امنیتی روسیه را در نظر گرفته و با سایر بازیگران موازنه ایجاد نموده که باعث حساسیت روسیه نشده‌اند و سایر بازیگران با در نظر داشت شرایط منطقه منافع‌شان را در آسیای مرکزی دنبال کرده و بهبود بخشیده‌اند.

در جمع‌بندی می‌تواند گفت که آسیای مرکزی تا هنگام که تحت سیطره شوروی بود که با هیچ کدام از بازیگران روابط نداشت، با فروپاشی شوروی کشورهای آسیای مرکزی به اساس مصالح و شرایط به میان آمده با کشورهای دور و نزدیک باهم روابطشان را تعریف نموده و روابط عمیق را در ابعاد مختلف ایجاد نموده است.

پیشینه تحقیق

در مورد آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی کتاب و مقالات متعددی در حوزه‌های مختلفی نوشته شده‌اند که بعضی آن‌ها را به صورت گزینشی مرور می‌نمایم:

- سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، کتابی است که توسط الهه کولایی نوشته و در سال ۱۳۹۴ از طریق انتشارات سمت به چاپ رسیده است. نویسنده در این کتاب بیشتر به تحول سیاسی پسا شوروی، مشکلات اقتصادی، وابستگی کشورهای آسیای مرکزی به روسیه و روند دولت ملت‌سازی را بررسی کرده است؛ اما در این نوشته به بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای توجه نشده و در این پژوهش به اهداف و منافع بازیگران در منطقه آسیای مرکزی پرداخته است.
- مقاله دیگری تحت عنوان «سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در آسیای مرکزی در دوران بوش و اوباما» توسط علیرضا کوهکن و آذین صحابی تحریر شده و در سال ۱۳۹۶ در «فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکز» به نشر رسیده است. در این مقاله ورود آمریکا پس از فروپاشی شوروی و حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به آسیای مرکزی و اهداف سیاسی، اقتصادی و امنیتی آمریکا را در آسیای مرکزی به صورت مقایسوی در دوران بوش و اوباما بررسی نموده است. در صورتی که مقاله حاضر نه تنها آمریکا را بلکه سایر بازیگران و رقبای آمریکا مانند روسیه و چین و در سطح فرامنطقه‌ای مانند اتحادیه اروپا، جاپان و کره جنوبی را نیز مورد مطالعه قرار داده است.
- مقاله تحت عنوان «دیپلماسی فرهنگی ترکیه در آسیای مرکزی: فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌رو» توسط علی آدمی و مهسا نوری نوشته شده است که در سال ۱۳۹۲ در فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز به نشر رسیده است. در این مقاله روابط

ترکیه را با کشورهای آسیای مرکزی براساس سوابق تاریخی، هویتی، فرهنگی و زبانی پیوند زده ولی سایر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مورد توجه قرار نگرفته‌اند. در پژوهش حاضر، نه تنها ترکیه بلکه سایر بازیگران این منطقه را مورد مطالعه قرار خواهد داد که با استفاده مسایل گوناگون در آسیای مرکزی مناسبات‌شان را ارتقاء داده‌اند.

چارچوب نظری

ژئوپلیتیک یکی از جمله اصطلاحات رایج در مباحث سیاسی می‌باشد که کاربرد فراوان دارد و تعریف‌های مختلفی را دربر می‌گیرد. ژئوپلیتیک برای نخستین بار توسط رودلف کیلین عضو مجلس سوئد و استاد دانشگاه آپسالا در سال ۱۸۹۹م به کار برده شد. (مهدی و صالح‌آبادی، ۱۴۰۱: ۳۳) ژئوپلیتیک از شاخه‌های علم جغرافیای سیاسی می‌باشد که عبارت از روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آن با یکدیگر است. ژئوپلیتیک اموری مانند ساختار و کارکرد قدرت، منازعه، همگرایی و واگرایی، حوزه نفوذ، کنترل نفوذ، رقابت، تصمیم‌گیری، بحران، صلح و همکاری، محیط زیست، فضا، منافع ملی، قدرت ملی، امنیت و ثبات ملی، وحدت ملی، رفاه و توسعه، منطقه‌گرایی، جهان‌گرایی و سایر موارد دیگر را دربر می‌گیرد. از سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۸۰م چهار دانشمند غربی با بلندپروازی در توسعه قلمرو کشورهای خود در رقابت با دیگر کشورها و رویاروی با افول و امپراتوری‌های خود، دیدگاه‌های ژئوپلیتیک مهم ارایه نموده‌اند. مثلاً: آلفرد ماهان از آمریکا در مورد قدرت دریایی؛ فدریک راتزل از آلمان در مورد فضایی حیاتی؛ هالفورد مکیندر از بریتانیا در مورد قدرت سرزمین و قلب زمینی و رالف کجلناز سوئد در مورد بلوک‌های منطقه‌ای ارائه کرده‌اند. مکیندر برای نخستین بار واضح ساخت که منطقه اوراسیا «زمین قلبی» یا «قلب زمین» چگونه در ایجاد توازن و امنیت جهانی موثر است و کشوری که آن منطقه را در کنترل خود داشته باشد، نقش موثر بسیار ممتازی در سطح جهانی ایفا خواهد کرد. (واعظزاده، ۱۳۹۴: ۵۴۱) آلفرد ماهان با تکیه بر قدرت‌نمایی‌های ژئوپلیتیک فرانسوی-انگلیسی و با توجه به جزیره بودن کشورش، نیرو دریایی را عامل تعیین‌کننده قدرت دانسته بود. اما دیگران پس از او نیروها و مسابقات تسلیحاتی فضایی را شاخص تعیین قدرت دانستند. (مجتهدزاده، ۱۳۹۴:

۲۳۸) همچنان دانشمندان و نظریه‌پردازان دنیا بعد از فروپاشی، شوروی را دوره گذار ژئوپلیتیکی جهان نام‌گذاری نمودند. این دوره در مقابل ژئوپلیتیک دوره جنگ سرد قرار می‌گیرد که منافع و اهداف مشخصی را برای دو قطب رقم می‌زد. قدرت‌های درجه یک و دو جهان به فکر حفظ سلطه خود بر جهان با قلمروهای ژئوپلیتیک خود و مهار رقبا بودند. (الیتامی‌نیا، ۱۳۹۲: ۶۶) نظریه‌های ژئوپلیتیکی بدون در نظر گرفتن مؤلفه‌های اقتصادی نمی‌تواند وضعیت ژئوپلیتیک قرن حاضر را تبیین کند. قرن حاضر شاخص رهبری برای کشورهای سرمایه‌داری و قدرت‌مند در صحنه بین‌المللی، دیگر قدرت نظامی نیست و کارکردهای نظامی‌گری نمی‌تواند به تنهایی تعیین‌کننده مناسبات بین‌المللی قدرت باشند. (ویسی، ۱۳۹۵: ۱۰۵) پایان جنگ سرد و از بین رفتن نظم دو قطبی وقوع بحران را بیش از هر نقطه‌ای در سطح جهان، در مناطق تحت سیطره شوروی را افزایش داد. در منطقه آسیای مرکزی و استقلال این کشورها و به هم خوردن نظم قبلی، باعث بی‌نظمی‌های ژئوپلیتیکی و برخی بحران‌ها در منطقه گردید که در پی آن ژئوپلیتیک جهانی را نیز تا حدی متحول ساخت. این تحولات در اثر هم‌زیستی این جمهوری‌ها در اتحاد جماهیر شوروی به وجود آمده و شرایط منطقه را پیچیده کرده اند. کشورهای تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی با چالش‌های سیاسی و اقتصادی مواجه شدند. (واعظی، ۱۳۹۰: ۱۵۱) فروپاشی شوروی، خلاء قدرت را در منطقه آسیای مرکزی به وجود آورد که باعث رقابت میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای ایجاد محیط‌های نفوذ و کسب بیشترین منافع بوده است.

تعریف قدرت منطقه و فرامنطقه‌ای

قدرت؛ یعنی توانایی برای انجام کار یا عملی، کنترل بر روی دیگران و یا توانایی کشور و یا دولتی برای نفوذ و اثرگذاری زیاد بر دیگر کشورها باشد. قدرت ملی کشورها از منظر توانایی اثرگذاری بر فرایندها، دارای سطوح و اندازه‌های مختلف است:

- ۱- قدرت منطقه‌ای: قدرتی می‌باشد که نفوذ و دامنه اثرگذاری آن، فقط در یک منطقه خاص نمایان گردد و از آن فراتر نمی‌رود.

۲- قدرت فرامنطقه‌ای: قدرتی می‌باشد که دامنه تاثیرگذاری آن از حد یک منطقه خاص فراتر رفته و در سطح جهانی و کروی نیز حضور فعال داشته باشد. (اعظمی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲)

در این پژوهش بازیگران در آسیای مرکزی به صورت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مورد بررسی قرار داده می‌شود.

پیامدهای منطقه‌ای فروپاشی شوروی

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای نوظهور و تازه به استقلال رسیده را به مشکلات متعدد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روبه‌رو ساخت. در حوزه اقتصاد؛ جمهوری‌ها پس از فروپاشی، دیگر از همکاری‌های مسکو برای حمایت اقتصادشان بهره‌مند نشدند. افزون بر آن خروج هزاران کارشناس روسی از این منطقه و تعطیلی صنایع، رهبران آسیای مرکزی را با میلیون‌ها جوان بیکار و غیرحرفه‌ای مواجه ساخت و بر وخامت اوضاع افزوده و این وضعیت باعث مهاجرت کارگران به کشورهای همسایه به خصوص فدراسیون روسیه گردید. (کرمی و جهانبخش، ۱۳۹۴: ۴۱)

فروپاشی شوروی این فرصت را به ایالات متحده داد که رویکرد یک‌جانبه‌گرایانه خویش را با قدرت بیشتری تعقیب کند. جایگاه و نقشی که آمریکا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی پیدا نمود، باعث شد که آن کشور در صورتی که در رابطه به موضوعی در جهان به اجماع عام دست نیابد، به صورت یک‌جانبه اقدامات مدنظر خود را انجام دهد. نوسانی که در سیاست خارجی آمریکا میان چندجانبه‌گرایی و تک‌روی به خصوص پس از واقعه یازده سپتامبر مشهود بود. این یک‌جانبه‌گرایی برای روسیه آزاردهنده بود. (کرمی و جهانبخش، ۱۳۹۴: ۴۴) شرایط فعلی آمریکا با دهه نود بسیار متفاوت است و آمریکا در بسیاری از تحولات از جمله در افغانستان و عراق ناکام شد و ارتقاء نقش قدرت‌های منطقه‌ای در مناسبات بین‌المللی افزوده شده است.

استقلال کشورهای آسیای مرکزی

منطقه آسیای مرکزی شامل پنج کشور (ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، قزاقستان و قیرقیزستان) می‌باشد که در نخستین سال‌های پس از فروپاشی شوروی و به وجود آمدن خلاء قدرت در این منطقه به کانون رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر سر موقعیت و منابع انرژی این منطقه تبدیل گردید. تا جای که طی بیشتر از دو دهه نحوه تعامل و یا تقابل این قدرت‌ها بخش مهمی از بازی بزرگ جدید را در منطقه شکل داده است. (فیروزآبادی و پاک‌جامی، ۱۳۹۵: ۵۳) دسترسی و کنترل منابع انرژی در آسیای مرکزی جذابیت این منطقه را بالا برده است که براساس برآورد «اداره اطلاعات انرژی آمریکا» آسیای مرکزی ذخایر قابل مقایسه‌ای با عربستان سعودی دارد؛ اما با موانع فرهنگی، جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی، تکنالوژی مواجه است؛ چون بیشتر نفت و گاز این منطقه در قلمرو روسیه جریان دارد. بازیگران برای رسیدن به منابع انرژی غنی و ارزشمند، در این منطقه رقیب هم‌دیگر قرار گرفته است. (رفیع و همکاران، ۱۳۸۸: ۶۳) مجموعه ذخایر نفتی تایید شده کشورهای آسیای مرکزی از ۱۵ تا ۳۱ میلیارد بشکه نفت و ذخایر گازی نیز از ۲۳۰ تا ۳۶۰ تریلیون متر مکعب تخمین زده شده است. (صالحیان و همکاران، ۱۴۰۰: ۷۹۴) انرژی در منطقه آسیای مرکزی سبب شده‌اند که کشورهای قدرت‌مند از جمله روسیه-اروپا-آمریکا و چین در صدد باشند میزان نفوذ خود را در داخل این جمهوری‌های تازه استقلال یافته گسترش دهند.

فضای امنیتی در آسیای مرکزی که بیشتر از قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شکل گرفته است و بیشتر به دلایل متعدد و منابع سرشار و بهره‌مندی این مناطق از موقعیتی راهبردی و به خصوص پس از فروپاشی کمونیسم بوده‌اند. تنگناهایی مثل ناآرامی‌های قومی، افراط‌گرایی مذهبی، قاچاق مواد مخدر، انتقال غیرقانون سلاح به کشورهای منطقه، تنش‌های منطقه‌ای، درگیری‌ها در افغانستان و تاجیکستان، تروریسم و حتی مسایل محیط زیست منطقه را تاحدی زیادی ناامن نموده است. از این رو، ثبات امنیتی و سیاسی در آسیای مرکزی با تهدید شدید و بالقوه و واقعی مواجه‌اند. افزون بر این ضعف ساختار سیاسی کشورهای حوزه آسیای مرکزی که ناشی از فروپاشی و خلاء قدرت شوروی است، بستر خوبی را برای

پذیرش نفوذ خارجی و حضور بیگانگان از جمله نفوذ گروه‌های افراط‌گرایی مذهبی را فراهم نموده است. (اخوان کاظمی و همکاران، ۱۳۹۵: ۴)

گرچه باری بوزان و ویور آسیای مرکزی را منحیث یک زیرمجموعه، در مجموعه امنیتی پسا شوروی مورد بحث قرار داده است؛ اما بیان می‌کنند که این زیرمجموعه می‌تواند به عنوان نامزدی برای یک مجموعه امنیتی جداگانه مدنظر گرفته شود و یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مخصوص کشورهای پسا شوروی، حفظ ارتباطات نزدیک آن‌ها با مرکز پیشین (روسیه) می‌باشد که بعد امنیتی یکی از مهم‌ترین ابعاد این ارتباط محسوب می‌شود. (عزیزی، ۱۳۹۶: ۱۷۰) افزون بر آن، امروزه نقش دین، بسیار پررنگی در آسیای مرکزی دارد. نقش اسلام در حیات شخصی و اجتماعی ساکنان آسیای مرکزی به گونه بسیار چشم‌گیری افزایش یافته‌اند و در آینده نیز با توجه به تهدیدات ناشی از موجودیت داعش و سعی این گروه برای جذب افراد بیشتر از آسیای مرکزی و گسترش آن برای همه جوامع آسیای مرکزی تهدیدی جدید است. (دیانت و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۰۳)

در سال‌های پایانی دهه ۹۰ م با اکتشاف و بهره‌برداری از منابع انرژی منطقه و دسترسی به بازارهای جدید از وابستگی اقتصادی و تجاری کشورهای آسیای مرکزی به روسیه کاهش یافت و ورود بازیگران جدید مانند آمریکا، اتحادیه اروپا، چین، ایران و ترکیه به منطقه آسیای مرکزی باعث گردید کشورهای این منطقه با بهره‌گیری از افول قدرت روسیه، با سیاست تنوع بخشی شرکای اقتصادی و تجاری دیگری را برگزیده‌اند. (فیروزآبادی و پاک جامی، ۱۳۹۵: ۵۴) تحولات اقتصادی منطقه به گونه است که اکنون چین به مهم‌ترین خریدار انرژی آسیای مرکزی و قوی‌ترین منبع تامین مالی پروژه‌های نفت و گاز این منطقه تبدیل گردیده‌اند. کشورهای آسیای مرکزی به شدت تحت تاثیر مراکز اقتصاد جهانی چین، روسیه و در نهایت کشورهای جنوب آسیا مثل هند، پاکستان، ایران، کره جنوبی و جاپان قرار دارند. (مطالعات شرق، ۱۴۰۳: ۶) قدرت‌های بازیگران در آسیای مرکزی چشم‌اندازهای منحصر به فرد خود را در این منطقه دارند. این بازی بزرگ به تدریج در حال پیچیده‌تر شدن می‌باشد؛ زیرا منافع بازیگران به صورت فزاینده با یک‌دیگر اصطکاک دارد. بازیگران نوظهور جدید

برای ورود جدی می‌باشند. اوضاع داخلی جمهوری‌های آسیای مرکزی و روابط خارجی آن‌ها می‌تواند توازن قدرت را بین کشورهای منطقه تعبیر دهد. هر گونه تحولی در روابط و توازن قدرت در منطقه، در نخست به کشورهای همسایه بلافصل مانند روسیه، چین، ایران، ترکیه می‌توند افغانستان را متأثر کند. (واعظی، ۱۳۹۰: ۱۵۳) افزایش تنش در منطقه آسیای مرکزی، باعث توسعه و حضور بیگانگان می‌شود.

بازیگران منطقه‌ای

بازیگران منطقه‌ای آسیای مرکزی از جمله کشورهای است که براساس سوابق تاریخی، فرهنگی، امنیتی، اقتصادی و سیاسی یا هم مرز بودن دنبال منافع خود است. هر کدام از بازیگران به صورت مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

ایران (بازیگر محتاط منطقه‌ای)

پیوندهای امنیتی ایران و آسیای مرکزی، در نظرگرفتن منافع و ملاحظه‌های امنیتی ایران در این منطقه و تأثیرات امنیتی برآمده عوامل موجود در آسیای مرکزی بر ایران قابل توجه می‌باشد. اهمیت منطقه آسیا مرکزی برای ایران از بعد امنیتی، موضوع مبارزه با افراط‌گرایی مذهبی است. به تازگی در پی توسعه دامنه فعالیت‌ها و اقدامات گروه داعش در منطقه خاورمیانه و ایجاد برخی تمایل‌ها نسبت به این گروه تندرو در کشورهای آسیای مرکزی، در این منطقه نیز مورد توجه قرار گرفته است. در سطح کلان؛ ایران به قدرت‌های فرامنطقه‌ای و متخاصم یا رقیب به آسیای مرکزی به عنوان تهدید امنیتی مدنظر دارد. در سطح منطقه‌ای، ایران به مبارزه به موادمخدر، افراط‌گرایی و تروریسم، مسایل مربوط به دریای خزر و همچنین امنیت انرژی اهمیت می‌دهد. در سطح کشوری نیز ایران به حفظ ثبات کشورهای منطقه به عنوان اولویت امنیتی توجه دارد (عزیزی، ۱۳۹۶: ۱۶۵). ایران می‌تواند کوتاهترین مسیر را برای انتقال انرژی کشورهای آسیای مرکزی به بازارهای جهانی در اختیار این کشورها قرارداد و نقشی واسط در تامین امنیت عرضه و امنیت تقاضای انرژی از حوزه خزر به اروپا

را بازی نماید. تحقق چنین مسیری هم برای کشورهای آسیای مرکزی و هم برای کشورهای اروپایی که خریدار این انرژی هستند، جذاب می‌باشد.

سیاست خارجی ایران در منطقه آسیای مرکزی تحت تاثیر سیاست خارجی آمریکا طی دو دهه اخیر قرار گرفته است. اما رویکرد ایران در قبال این موضوع فقط کامیابی یا ناکامی نبوده بلکه رویکرد ایران برای مقابله با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در منطقه، کاهش تاثیرگذاری آن و بالاخره افزایش جایگاه و منزلت خود در منطقه آسیای مرکزی، اقدام به موازنه‌سازی کرده‌اند. کامیابی ایران در عرصه «موازنه‌سازی نرم» به مراتب بیشتر از «موازنه‌سازی سخت» بوده‌اند. ایران با همه موانع، محدودیت‌ها و فشارهای بیرونی به صورت خاص از سوی آمریکا، تلاش زیاد کرده تا پیوندهای فرهنگی و تاریخی خود را در منطقه آسیای مرکزی احیا نمود، پیوندهای مشترک که ریشه در دو دوره تاریخی قبل و بعد از اسلام باهم داشته‌اند. حوزه تمدنی و فرهنگی مهم‌ترین عامل نفوذ ایران در منطقه آسیای مرکزی می‌باشد. (کریمی و کالجی، ۱۳۹۳: ۱۳۷) ایران از فشارهای غرب و آمریکا متاثر است و سیاستی سازگارپذیر و سازنده را در قبال کشورهای آسیای مرکزی در پیش گرفته‌اند اما نتوانسته از فواید جغرافیایی و مزایایی فرهنگی و تمدنی خود در این منطقه استفاده نماید. (فیروزآبادی و پاک‌جامی، ۱۳۹۵: ۵۱).

ترکیه (بازیگر فرهنگی-سیاسی منطقه‌ای)

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به معنای تغییر و تحول در معادلات منطقه‌ای و لازم به ایجاد اصلاحاتی در سیاست خارجی کشورها بود. در این میان ترکیه باتوجه به موقعیت ژئوپلیتیک به مرکز وقوع این تحولات تبدیل گردید و با سیاست کلان خود بر مبنای رشد و توسعه اقتصادی، نقش برجسته‌ای در تحولات منطقه آسیای مرکزی و شکل‌گیری ترتیبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن برای خود قائل شد. (آدمی و نوری، ۱۳۹۲: ۵) ترکیه با داشتن پیوندهای فرهنگی و زبانی با چهار کشور ترک‌زبان آسیای مرکزی شامل (ترکمنستان، قیرقیزستان، قزاقستان و ازبکستان) سبب گردیده تا ترکیه پس از فروپاشی شوروی به دنبال گسترش ارزش‌های فرهنگی و ایدئولوژیک مورد نظر خود در این منطقه

باشد؛ اما ترکیه با داشتن مشکلات اقتصادی در ابتدا دهه ۱۹۹۰ نتوانست در منطقه آسیای مرکزی نفوذ قابل ملاحظه‌ای را به دست بیاورد. (فیروزآبادی و همکاران، ۱۳۹۶: ۸۵) اکنون ترکیه با تکیه بر قابلیت‌های تاریخی و فرهنگی خود تلاش می‌کند تا معادلات منطقه‌ای و تحولات پیرامونی خود به ویژه جمهوری‌های ترک‌زبان آسیای مرکزی تأثیرگذاری باشد. سیاست خارجی ترکیه نسبت به این منطقه به صورت موازی بر مبنای روابط فرهنگی و هم‌براساس افزایش روابط در حوزه اقتصادی شکل می‌گیرد.

توسعه همکاری دوجانبه و چندجانبه در زمینه انرژی با منطقه آسیای مرکزی به یکی از موضوعات مهم در جهت‌گیری سیاست خارجی ترکیه در منطقه آسیای مرکزی تبدیل گردید. ترکیه نقش کمتر به ایدئولوژی و بیشتر به اقتصاد و انرژی را در اولویت خود قرار داده است. همکاری ترکیه با آسیای مرکزی با شبکه‌های انتقال انرژی به اروپا درگیر شده و این شبکه‌ها مانند ناباکو، ترانس خزر و تاناب که در میان آن خط لوله تاناب نمونه بارز نقش قدرت‌مند ترکیه در روابط انرژی منطقه‌ای آسیای مرکزی می‌باشد و ترکیه را به صورت جدی با اقتصاد این کشورها گره می‌زند. (فیروزآبادی و همکاران، ۱۳۹۶: ۹۲) پررنگ شدن نقش ترکیه در منطقه آسیای مرکزی، طوری که در ترکمنستان حدود ۴۷۹ شرکت ترکی فعال هستند، ۸۰۹ قرارداد بین دو کشور منعقد شده است. در قزاقستان ۲۰۰ شرکت ترکی حضور دارند و در قیرقیزستان ترکیه دومین کشور سرمایه‌گذار است. (آدمی و نوری، ۱۳۹۲: ۸)

ترکیه در آسیای مرکزی رقیب‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دارد، در میان قدرت‌های منطقه می‌توان به ایران اشاره کرد. ایران به دلایل قرابت تاریخی، فرهنگی، جغرافیایی و نزدیکی مرز با این منطقه، توان انتقال انرژی، مسائل فنی رقیب ترکیه در آسیای مرکزی شمرده می‌شود. رقبای دیگر ترکیه در آسیای مرکزی روسیه و چین می‌باشند. نفوذ گسترده روسیه بر کشورهای آسیای مرکزی از نگاه نظامی و اقتصادی و وجود جمعیت روس در همه جمهوری‌ها سبب گردیده تا رهبران آن‌ها نگرانی روسیه و ناخشنودی آن را از نفوذ ترکیه و غرب را این میان مورد توجه قرار دهند و روابط خود با مسکو را همچنان استوار نگهدارند. در کنار روسیه نفوذ بسیار گسترده چین از نگاه اقتصادی و سیاسی در آسیای مرکزی اشاره

نمود که چین را بزرگ‌ترین رقیب ترکیه می‌داند. حساسیت چین نسبت به پان ترکیزم و به خصوص حمایت از جنبش جدایی طلبانه مسلمانان ترک‌تبار شرق چین در سین‌کیانگ و یا اویغورها، سال‌هاست سبب ناخشنودی چین از ترکیه شده است. (آدمی و نوری، ۱۳۹۲: ۲۱) روسیه نیز از ایجاد وحدت احتمالی میان کشورهای ترک‌زبان راضی نیست، آن را یک نوع ایدئولوژی فاشیستی افراطی می‌داند.

چین (بازیگر منطقه‌ای در حال اوج)

چین یکی از همسایگان مهم کشورهای آسیای مرکزی می‌باشد که روسیه را نیز از جهت جمعیت و اقتصاد تحت تاثیر قرار داده است. پس از فروپاشی شوروی، چین به همراه روسیه، هند، پاکستان و ترکیه بازی بزرگی را در آسیای مرکزی شروع نمود. (کولایی، ۱۳۹۴: ۱۸۹) چین پس استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی، ارتباطات خود را نه تنها در بخش امنیتی؛ بلکه در ابعاد اقتصادی و فرهنگی با کشورهای آسیای مرکزی توسعه داد. این کشور منافع و اهداف خود را در زمینه‌های خطوط ارتباطی و تجاری، شبکه‌های حمل و نقل و انرژی دنبال می‌نماید. افزون بر آن، چین در حوزه امنیت در سه سطح فرامنطقه، منطقه‌ای و داخلی با آسیای مرکزی پیوند دارد. (عزیزی، ۱۳۹۶: ۱۷۱).

رویکرد سیاست خارجی چین در منطقه آسیای مرکزی به خصوص در رابطه با سیاست‌های آمریکا با ابهام و پیچیدگی روبه‌رو می‌باشد. بخش مهمی از این پیچیدگی ناشی از الگوی حاکم بر مناسبات دوجانبه چین- آمریکا در جهان پس از جنگ سرد می‌باشد که ریشه در راهبرد سیاست خارجی چین دارد. پکن قاطعانه از سیاست خارجی صلح‌آمیز، استقلال و عدم وابستگی پیروی می‌نماید. (کرمی و کالجی، ۱۳۹۳: ۱۵۰) چین در قالب دکترین ظهور مسالمت‌آمیز مورد توجه قرار گرفته است که الزامات و پیامدهای متفاوتی از رویکرد ایران و روسیه را در قبال آمریکا دارد. در کل، تأمل در نوع راهبرد چین نشان می‌دهد که چین برای رسیدن به اهداف خود در آسیای مرکزی و کاهش یا تعدیل پیامدهای سیاست خارجی آمریکا در منطقه از دو حالت (موازنه نرم و موازنه سخت) بهره گرفته است. نظر به

دلایل و شواهد، نشان می‌دهد که موفقیت چین در عرصه «موازنه نرم» به مراتب بیشتر از «موازنه سخت» بوده است.

مهم‌ترین موازنه نرم چین در بخش اقتصادی می‌باشد که به پشتوانه رشد بالای اقتصادی توانست به بهترین حالت از عامل اقتصادی در راستای «موازنه نرم» در منطقه آسیای مرکزی بهره‌برد. در صورتی که حجم مبادلات تجاری چین با کشورهای منطقه آسیای مرکزی تا سال ۲۰۰۰ م در حدود ۱ میلیارد دلار بود، در سال ۲۰۱۰ م به ۳۰ میلیارد دلار رسید. اهمیت جایگاه اقتصادی چین در منطقه آسیای مرکزی بیش از هر زمان دیگر مورد توجه قرار دارد. بخش مهمی از جایگاه و نفوذ اقتصادی چین در آسیای مرکزی، نتیجه حضور فعال چین در زمینه انتقال منابع انرژی از مسیر شرقی است. خط لوله قزاقستان-سین کیانگ به طول ۳۰۰۰ کیلومتر از جمله مهم‌ترین آن شمرده می‌شود. عوامل مختلفی موجب تسهیل نفوذ چین در زمینه اقتصادی منطقه آسیای مرکزی شده‌اند که از جمله توانایی چین در اعطایی وام‌های مختلف به دولت‌های منطقه آسیای مرکزی شده‌اند. (اکرمی و کالجی، ۱۳۹۳: ۱۵۳) چین در عرصه تحولات اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی به صورت قابل ملاحظه موثر بوده است.

روسیه (بازیگر سلطه‌گر و سابق)

موقعیت منحصر به فرد ژئوپلیتیک روسیه با وجود ترکیب متنوع نژادی، قومی و مذهبی، سبب شده است تا نگرش امنیتی، نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست خارجی این بازیگر داشته باشد. احساس نا امنی و آسیب‌پذیری سرزمینی موجب گردید است تا روسیه سیاست خارجی خود را نه بر اساس رقابت با آمریکا و یا منافع اقتصادی؛ بلکه بر اساس احساس ترس از تهدیدهای محیطی و مشرف بر تمامیت سرزمینی و قلمرو این کشور تنظیم نماید. موقعیت سرزمینی روسیه در تعامل این کشور با نظام بین‌الملل نقش اساسی دارد؛ چون نگرانی‌های امنیتی روسیه از مرزهای جنوبی بیشتر است و نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. (سجادپور و جهانبخش، ۱۳۹۶: ۳۲) افزون بر آن، مشکل روسیه آن است که کشورهای آسیای مرکزی را حوزه نفوذ طبیعی خود می‌داند و نقش تضمین‌کننده امنیتی را برای آن‌ها که مرزهای

طولانی با افغانستان دارند، ایفا نماید. مسکو عملاً نمی‌تواند خلای پساآمریکایی را پرکند. امروز روسیه نمی‌تواند جاه‌طلبی‌های هژمونیک را با منابع قدرت رو به کاهش خود منطبق نماید. براین اساس، خلا قدرت ژئوپلیتیک در افغانستان پساآمریکا و گسترش بی‌ثباتی‌های ناشی از آن حوزه نفوذ طبیعی روسیه، باعث می‌شود که روسیه توسعه‌طلبی خود را محدود ساخته و آسیای مرکزی را جدی بگیرد. (سلیمانی پورلک، ۱۴۰۰: ۲۴۶)

یکی از نگرانی‌های روسیه افراط‌گرایی گروه‌های اسلامی، تروریسم و جدایی‌طلبی است. مسئله افراط‌گرایی مذهبی به خصوصاً به علت پیوند با دو عامل دیگری مانند تروریسم و جدایی‌طلبی اهمیت ویژه یافته است. ظهور گروه‌های اسلام‌گرا و بروز خشونت در قفقاز شمالی و آسیای مرکزی برای سیاست امنیتی روسیه اهمیت ویژه دارد. گروه‌های اسلام‌گرا و روابط خاص آن با افغانستان، پاکستان و سایر کشورهای اسلامی باعث ایجاد خطر جدی علیه امنیت روسیه می‌باشد. (سجادپور و جهانبخش، ۱۳۹۶: ۳۳) همین مسئله باعث شده است که روسیه در امنیت و ثابت آسیای مرکزی جدی باشد، تا مانع از گسترش تهدیدهای افغانستان به عمق استراتژیک و سرازیر آن به مزرهای خود و همچنان محدود نمودن نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی شود. به همین اساس، روسیه تنها کشور همسایه منطقه آسیای مرکزی می‌باشد که در کشورهای منطقه دارای پایگاه نظامی است:

- ۱- پایگاه نظامی ۲۰۱ وزارت دفاع روسیه در تاجیکستان،
- ۲- پایگاه هوایی کانت روسیه در قرقیزستان،
- ۳- پایگاه فضایی بایکنور به شمول دو سیستم راداری و موشکی موسوم به ایستگاه راداری دنیپر نزدیک دریای بالخاش و منطقه آزمایش‌های موشکی مستقر در ساری شاگان در قزاقستان از مهم‌ترین پایگاه‌های نظامی روسیه در کشورهای آسیای مرکزی شمرده می‌شود که به مسکو اجازه داده است به گونه‌ای مستقیم در این منطقه، نیرو و تجهیزات نظامی داشته باشد. (کریمی و کالجی، ۱۳۹۳: ۱۴۸) روسیه با داشتن این پایگاه‌ها در منطقه در حوزه نظامی و دفاعی دست بالاتری دارد.

روسیه می‌خواهد از طریق تثبیت و تقویت موقعیت خویش در منطقه اوراسیا مرکزی و ایجاد همگرایی در این منطقه از طریق شکل‌دهی به نهادهای سیاسی (سازمان کشورهای مستقل مشترک‌المنافع یا CIS)، در حوزه امنیتی (سازمان پیمان امنیتی جمعی) و بخش اقتصادی (جامعه اقتصادی اوراسیا، نقش خویش را در نظام بین‌المللی چندقطبی تقویت و تثبیت نماید. (کرمی و جهانبخش، ۱۳۹۴: ۳۹) ابزاری که روسیه در آسیای مرکزی در دست دارد، با جمهوری‌های آسیای مرکزی در چارچوب «سازمان پیمان امنیت جمعی» است که متحد روسیه هستند و بر اساس آن پیمان، یکی از کشورهای این عضو مورد حمله گروه‌های تروریستی قرار گیرد، روسیه متعهد به مداخله خواهد بود. (سلیمانی پورلک، ۱۴۰۰: ۲۴۶) روسیه برای تقویت ترتیبات امنیتی چندجانبه از جمله سازمان همکاری شانگهای و سازمان امنیتی جمعی بوده است.

در بعد اقتصادی، گسترش مناسبات روسیه با کشورهای منطقه آسیای مرکزی مهم است. مزیت نسبی روسیه در حوزه اقتصاد، وابستگی زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی به روسیه که نتیجه ۱۳۰ سال تسلط مستقیم روس‌ها بر منطقه می‌باشد. این وابستگی به قسمی بوده که در آغاز دهه ۹۰ م، آسیای مرکزی بیش از ۶۰ درصد زیرساخت‌ها و تامین مواد خام به روسیه وابسته بود. این موضوع سبب شد طی دهه ۹۰ م، روسیه تبدیل به نخستین شریک اقتصادی و تجاری پنج کشور منطقه آسیای مرکزی تبدیل شود. اما در نهایت عبور کشورهای منطقه از دوران گذار، سیاست‌های اقتصادی آمریکا در منطقه (حذف و تضعیف جایگاه روسیه)، و مهم‌تر از همه نفوذ اقتصادی چشم‌گیر چین در اقتصاد کشورهای منطقه آسیای مرکزی سبب شد طی یک دهه گذشته، چین در اکثر کشورهای منطقه جایگزین روسیه شود. (کرمی و کالجی، ۱۳۹۳: ۱۴۶) با این وجود، مسکو در پیشبرد اهداف اقتصادی خود در منطقه به ویژه در حوزه انرژی نتوانسته است به اهداف مورد نظر خود برسد تا حضور موثر و نقش تعیین‌کننده داشته باشد.

روسیه در مقاطع مختلف رویکرد تعاملی را با آمریکا در پیش گرفت؛ اما در کل، روند تحولات بیان‌گر مقطعی بودن «تعامل» و تداوم «تقابل» بوده است. سیاست‌های تقابل آمریکا

با روسیه در منطقه آسیای مرکزی سبب شده است که واشنگتن طی دو دهه گذشته با هدف تحت فشار قراردادن روسیه در مناطق ژئوپلیتیک پیرامونی و حذف این کشور یا کاهش نفوذ و تاثیرگذاری روسیه در منطقه آسیای مرکزی است. تحولات سیاسی، سازوکارهای منطقه‌ای روسیه محور، امنیتی- دفاعی و اقتصادی (به ویژه در حوزه انرژی) سیاست‌های مختلفی را اجرا بگذارد پیامدهای منفی قابل ملاحظه‌ای متوجه روسیه در منطقه نموده است. در مقابل روسیه با توجه به اهمیت استراتژیک منطقه آسیای مرکزی، به گونه‌های مختلف به هدف موازنه‌سازی در مقابل سیاست‌های هژمونیک آمریکا، واکنش نشان داده است که با اجرای حالت «موازنه نرم» و «موازنه سخت» شامل می‌شود. براساس شواهد و دلایل موفقیت روسیه در عرصه «موازنه‌سازی سخت» به مراتب بیشتر از «موازنه‌سازی نرم» بوده‌اند. (کرمی و کالچی، ۱۳۹۳: ۱۴۴)

تلاش روسیه را باید در حفظ نفوذ فرهنگی در منطقه آسیای مرکزی دانست. در صورتی که روسیه در این حوزه با رقیب‌های مانند ایران و ترکیه روبرو بوده است؛ اما سلطه ۱۴۰ ساله روس‌ها بر منطقه آسیای مرکزی به ویژه در اجرای سیاست روسی‌سازی سبب شد، مردم این منطقه، فرهنگ مختلط با فرهنگ مردم روسیه پیدا نمایند و زبان روسی به عنوان زبان رسمی، اداری و علمی آن‌ها در یک دوره طولانی مورد کاربرد داشت و تعداد زیادی از نخبگان فکری و سیاسی کشورهای منطقه، فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌های روسیه می‌باشند. (کرمی و کالچی، ۱۳۹۳: ۱۴۴) با فروپاشی شوروی و استقلال کشورها منطقه باعث خیزش احساسات قومی و تاریخی و تلاش برای رهایی از سلطه فرهنگی و زبانی روسها در سطح منطقه آسیای مرکز گردید؛ اما پیوندهای عمیق فرهنگی و زبانی کشورهای منطقه با فرهنگ و زبان روسی به اندازه بود که رهایی از آن در کوتاه مدت بسیار مشکل بود.

هند و پاکستان

سیاست پیوند و ارتباط هند با آسیای مرکزی، راهبرد جامع می‌باشد که عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی در محیط پیرامونی شامل آسیای مرکزی را پوشش می‌دهد و دلایل آن عقبه راهبردی است. رقابت هند با چین عامل بین‌المللی مهمی است که

بر سیاست دهلی‌نو در حوزه آسیای مرکزی تاثیر گذاشته است. رشد نفوذ اقتصادی چین و احتمال اضافه شدن نقش هند در منطقه محدودکننده نقش انحصاری روسیه در آسیای مرکزی می‌باشد. در مقایسه با هند که فاقد ارتباط راهبردی با آسیای مرکزی است، چین دارای مزیت‌های فراوانی در این منطقه می‌باشد. چین با کشورهای قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان دارای مرز مشترک می‌باشد و هند در حالی که دسترسی مستقیم به این کشورها ندارد، با سه مانع ساختاری برای دستیابی به این منطقه روبه‌رو می‌باشد. از یک سو با رقابت و دشمنی چین از دیگر سو مانع ژئوپلیتیک پاکستان و بی‌ثباتی در افغانستان از سوی دیگر، مسیر بی‌خطر نیازمند کسب موافقت راهبردی آمریکا می‌باشد. (میبیدی و همکاران، ۹۶: ۷) همچنان هند اهداف اقتصادی مانند دسترسی به بازارهای آسیای مرکزی و منابع معدنی نفتی و غیرنفتی این حوزه را دنبال می‌نماید. در نهایت هند در آسیای مرکزی از منظر اقتصاد سیاسی، دارای ابعاد مختلف می‌باشد.

هند در تلاش است که احداث گاز ترکمنستان به چین و هم طرح لوله انتقال گاز به افغانستان، پاکستان و هند را مطرح می‌نماید که با چالش و رقابت امنیتی پاکستان روبه‌رو می‌باشد. افزون بر آن، هند به لحاظ سیاسی، فرهنگی و امنیتی نگران نفوذ پاکستان در میان جمعیت مسلمان این منطقه است. به همین دلیل، هند با توجه به ترکیب جمعیتی خود، رشد گرایش‌های اسلام خواهانه در آسیای مرکزی را با حساسیت دنبال می‌کند. (اکولایی، ۱۳۹۴: ۲۲۰) اهداف راهبردی هند در حوزه آسیای مرکزی به عرصه‌های رقابت و چالش صرف با رقبای اصلی از جمله چین و پاکستان محدود نمی‌گردد. منافع عظیم هند در آسیای مرکزی از طریق همکاری سازنده و همگرایی منطقه‌ای با سایر بازیگران از جمله چین و روسیه گرفته تا ایران و پاکستان تامین خواهد گردید. (میبیدی و همکاران، ۹۶: ۸) دهلی‌نو اعتبارهایی به کشورهای آسیای مرکزی داده، تا اعتماد آن‌ها را برای همکاری متقابل جلب کند و امکان توسعه سیاسی در آینده قابل تصور است.

پس از فروپاشی شوروی، پاکستان با کشورهای آسیای مرکزی ارتباط برقرار کرد و سیاست استراتژیک پاکستان در قبال آسیای مرکزی شامل پنج هدف کلی می‌باشد:

- تجارت و اتصال؛
- پیوند سیاسی قوی؛
- سرمایه‌گذاری و همکاری در بخش انرژی؛
- دفاع - امنیت و تماس‌های فرهنگی.

پاکستان از زمان استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی تلاش‌های زیادی برای دسترسی به آن مناطق انجام داده است و نگاه امیدوارانه برای دسترسی امن به کشورهای آسیای مرکزی دارد. اسلام‌آباد کوتاه‌ترین، آسان‌ترین و مقرون و صرفه‌ترین راه ارتباطی به دریای عرب برای کشورهای آسیای مرکزی و به طور ویژه برای ازبکستان است. از این رو، تمایل دارد به تسهیل تجارت کشورهای آسیای مرکزی از طریق مسیرهای دریایی خود کمک نماید. اگرچه پاکستان در طول تاریخ مراودات تجاری-اقتصادی به سمت اقتصادهای غربی، چین و منطقه شورای همکاری خلیج فارس داشته‌اند؛ اما این کشور به دنبال کشف بازارهای صادراتی جدید از جمله در جمهوری‌های آسیای مرکزی می‌باشد. (وریچ کاظمی: بی‌تا) اسلام‌آباد با استفاده از بازرگانان و مبلغان مذهبی فعالیت‌های خود را در این منطقه آغاز نمود؛ ولی ارتباط پاکستان با آسیای مرکزی به دلیل تداوم بی‌ثباتی سیاسی در افغانستان، کوچک بودن اقتصاد پاکستان، عدم توانایی در برآورده ساختن نیازهای کشورهای آسیای مرکزی، تمرکزش بر دیپلوماسی پاکستان بر مراقبت از هند می‌باشد. همچنین، با توجه به حساست روابط هند و پاکستان بهره‌گیری از این منطقه نیز به این مسئله مربوط می‌شود؛ یعنی هند در برابر پاکستان بازی همه یا هیچ را در آسیای مرکزی پیش می‌برد. هرچه نفوذ هند بیشتر گردد، نفوذ پاکستان کاهش می‌یابد. برعکس توسعه حضور و نفوذ پاکستان موازنه و منافع هند را برهم می‌زند. به همین دلیل دهلی‌نو با هرگونه پیشرفت پاکستان در این منطقه مخالف است. (کولایی، ۱۳۹۴: ۲۲۰) پاکستان در تلاش است تا از پیوندهای تاریخی با کشورهای آسیای مرکزی بهره گیرد. برعلاوه آن، سیاست‌گذاران پاکستان کریدور اقتصادی چین را یک کمک قابل ملاحظه به اقتصاد پاکستان می‌دانند. این کریدور به عنوان فرصتی برای شکل‌گیری نظم اقتصادی و سیاسی در آسیای مرکزی با ارتقاء شبکه‌های مسیر تجارتي، همکاری‌های سیاسی

و تبادل فرهنگی ترسیم شده‌اند. (رضاپور و سیمبر، ۱۳۹۸: ۱۷۱) پاکستان از کریدور چین حمایت می‌کند تا این کریدور در آسیای مرکزی به موفقیت به انجام برسد.

بازیگران فرامنطقه

بازیگران فرامنطقه‌ای در آسیای مرکزی خارج از این منطقه می‌باشند که نقش اقتصادی، سیاسی نظامی و فرهنگی فعال دارد که از جمله ایالات متحده آمریکا، کره جنوبی، جاپان، اتحادیه اروپا می‌باشند:

۱. آمریکا (نفوذ محدود و امنیتی)

آمریکایی‌ها با تأکید بر نظریه‌پردازان و تئورسین‌های ژئوپلیتیک به این نتیجه رسیده‌اند که دو منطقه آسیا (خاور میانه و آسیای مرکزی) مهم است. آسیای مرکزی به علت داشتن انرژی، جایگاه ژئوپلیتیکی و از همه مهم‌تر به دلیل همسایگی با روسیه و نفوذ این کشور در آسیای مرکزی و سیاست‌های جدید روسیه به سبب برگشتن به جایگاه گذشته، همگی دست به دست هم داد تا اسباب خلق حادثه یازده سپتامبر زمینه حضور آمریکا را در همسایگی آسیایی؛ یعنی افغانستان فراهم کرد. (توحیدفام و پایدار، ۱۳۹۱: ۶۹) آمریکا در دوران ریاست جمهوری اوباما چند هدف و ابزار اساسی را در آسیای مرکزی تعیین و تعقیب می‌نمود:

- حل مشکلات انرژی و برقرار روابط سازنده با قزاقستان و ترکمنستان؛
 - جلوگیری از افزایش نفوذ چین و روسیه در منطقه در عین حال همکاری سازنده با آنها؛
 - مهار ایران به خصوص جلوگیری از حضور ایران در بخش انرژی منطقه.
- همچنین دولت اوباما از چند ابزار مهم اقتصادی نیز استفاده کرد:
- سعی برای بازسازی روابط با روسیه؛
 - حمایت از طرح خط لوله گاز تاپی؛
 - تلاش برای ساخت خط لوله انتقال گاز «ورای خزر»، همراه اتحادیه اروپا؛

- برقراری شبکه مواصلاتی موسوم به «شبکه توزیع شمالی» که هدف از آن نزدیکی هرچه بیشتر به کشورهای آسیای مرکزی، تقویت استقلال آن‌ها از روسیه بود؛
- طرح ابریشم جدید.

همچنین دولت اوپاما سازوکاری را به نام مشورت‌های دوجانبه سالانه برقراری و واشنگتن با مقام پنج کشور آسیای مرکزی درباره توسعه تجارت، گسترش حقوق بشر، همکاری‌های دفاعی و مشکلات امنیت منطقه‌ای باهم گفت‌گو کرده بود. (کوهکن و صحابی، ۱۳۹۶: ۲۲۲) ایالات متحده آمریکا به عنوان یک «قدرت هژمونیک» و برپایه سه اصل «اشاعه»، «گسترش» و «مداخله‌گرایی»، توانست در منطقه حضور داشته باشد. در صورتی که واشنگتن با پایتخت پنج کشور منطقه آسیای مرکزی هزاران کیلو متر فاصله دارد. آمریکا در راستای اهداف، رسالت و منافع هژمونیک مورد نظر خود، سیاست‌ها و رویکردهای مختلفی را در منطقه آسیای مرکزی به اجرا گذاشت که طیف متنوعی از اهداف و منافع هژمونیک قرار ذیل است:

- هژمونیک سیاسی (تغییر الگوی رفتاری در آسیای مرکزی)؛
- هژمونیک امنیتی - استراتژیک (حضور نظامی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی)؛
- هژمونیک اقتصادی (اقتصادگرایی و ثبات هژمونیک به محوریت منابع انرژی در آسیای مرکزی)؛

- هژمونیک فرهنگی (نظم آمریکایی و توسعه لیبرالیسم در آسیای مرکزی).
اعمال این سیاست‌ها و رویکردهای هژمونیک آمریکا، واکنش قدرت‌های رقیب واشنگتن در منطقه مانند روسیه، چین و ایران را در پی داشت که واکنش آن در قالب ضد هژمونیک است (کرمی و کالجی، ۱۳۹۳: ۱۳۲) در صورتی که هر سه کشور واکنشی مشابه و یکسان در برابر هژمونی آمریکا نشان نداده است. همچنین قابل ذکر است که روسیه، چین و ایران نگران نفوذ آمریکا و ناتو و گسترش آن به سمت آسیای مرکزی می‌باشند. با این وجود مثلث روسیه، چین و ایران را من حیث اتحاد اوراسیایی علیه یکجانبه‌گرایی آمریکا در غرب آسیا و آسیای مرکزی شمرد.

۲. اتحادیه اروپا (نفوذ نرم و توسعه‌ای)

گرچه اتحادیه اروپا دیرتر از سایر بازیگران وارد این بازی بزرگ شد؛ اما مصرف روز افزون منابع انرژی توسط اتحادیه‌ی اروپا، گسترش اتحادیه اروپا به شرق و مناقشه روسیه و اوکراین در سال ۲۰۰۸ م که منجر به قطع صادرات گاز روسیه به اتحادیه اروپا و توجه جدی این اتحادیه به منطقه آسیای مرکزی شد. نخستین گام جامعه‌ای اروپا برای ایجاد نوعی همکاری با کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی که دارای نهادهای شکننده و همیشه در حال تغییر بودند، پیشکش نمودن کمک‌های فنی به این کشورها در زمینه تولید نفت و گاز بود. از این رو، انرژی از اهمیت بسزای در روابط اتحادیه اروپا و آسیای مرکزی برخوردار می‌باشد. (صباغیان و سروستانی، ۱۳۹۳: ۱۴۵) اتحادیه اروپا برای دستیابی به امنیت اقتصادی در پی نقش بیشتری در تولید و انتقال انرژی بود و کشورهای آسیای مرکزی به هدف حفظ استقلال و رشد اقتصادی به افزایش تولید و صادرات نفت و گاز نیازمند است. اتحادیه اروپا از جمله دیگر بازیگران فعال در آسیای مرکزی می‌باشد که طی دو دهه گذشته برنامه‌های اقتصادی دوجانبه و چندجانبه را در این منطقه اجرا کرده است. طرح کریدور حمل و نقل اورپا-قفقاز-آسیا موسوم به تراسیکا که - از مهم‌ترین طرح‌های اقتصادی اروپا در منطقه می‌باشد- هدف آن ایجاد یک مسیر ترانزیتی سریع بین کشورهای اروپا و آسیای مرکزی می‌باشد و در قالب آن برنامه‌های همکاری متعدد با کشورهای منطقه به اجرا در آمده است. (فیروزآباد و پاک‌جامی، ۱۳۹۵: ۵۵) توسعه نفوذ اتحادیه اروپا از طریق سرمایه‌گذاری راه‌کار عمل‌گرایانه در منطقه می‌باشد و حتی می‌تواند مسیری مناسب را برای نفوذ سیاسی در طولانی‌مدت فراهم نماید. افزون بر آن، مبارزه با مواد مخدر، افراط‌گرایی مذهبی، مهاجرت غیرقانونی و مبارزه با تروریسم فرصتی دیگر برای توسعه نفوذ غرب در منطقه تبدیل شده است. (اکبری و باقرنیا، ۱۳۹۸: ۸۴)

منافعه در میان روسیه و اوکراین باعث کاهش صادرات گاز روسیه به اروپا شد، با این وجود اتحادیه اروپا متوجه آسیای مرکز شد که با استراتژی نگاه به سوی آسیای مرکزی، اتحادیه اروپا و آسیای مرکزی بر علاوه انرژی، چالش‌ها و فرصت‌های مشترک از جمله

تهدیدات سیاسی- نظامی، مدیریتی مرزی و قاچاق موادمخدر سنگ بنای روابط طرفین قرارداده است. (صباغیان و سروستانی، ۱۳۹۳: ۱۵۲) بحران گاز روسیه و اوکراین سبب بیداری اتحادیه اروپا شد. ارزیابی‌های مختلفی در رابطه با ظرفیت کشورهای آسیای مرکزی برای عرضه نفت و گاز طبیعی به این منطقه صورت گرفته است. کشورهای آسیای مرکزی علاقه‌مند به داشتن یک بازار متنوع برای محصولات انرژی خود می‌باشند. بناء درصدد اند که سرمایه‌گذاری بیشتر کننده و همکاری بازیگران مختلف را جذب نمایند. اتحادیه اروپا برنامه‌های مانند سرمایه‌گذاری در آسیای مرکزی برای ترویج توسعه اقتصادی پایدار کشورهای آسیای مرکزی با تشویق توسعه شرکت‌های کوچک و متوسط و ادغام بازارهای آسیای مرکزی به اقتصادی جهانی راه‌اندازی شده است. (اکبری و باقرنیا، ۱۳۹۸: ۸۶) روابط اتحادیه اروپا و آسیای مرکزی مکمل هم اند. اتحادیه اروپا برای تنوع‌بخشی نیاز به منابع نفت و گاز آسیای مرکزی دارد و آسیای مرکزی برای توسعه زیرساخت‌های خود نیاز به مشتری برای عرضه انرژی خود دارد؛ اما بعضی موانعی وجود دارد که مانع توسعه و پایداری روابط اتحادیه اروپا و آسیای مرکزی می‌شوند که عبارتند از:

- یکی از اهداف مهم اتحادیه اروپا، تلاش برای رعایت حقوق بشر، دموکراسی، حاکمیت قانون در منطقه می‌باشد و این تلاش به علت موازنه استراتژیک با سایر قدرت‌ها در منطقه موثر نبوده و اتحادیه اروپا تا چه حد می‌تواند این دو هدف مغایر هم را آشتی دهد، جای تردید است.

- عدم انسجام در سیاست خارجی اتحادیه اروپا، درباره انرژی به وضوح قابل مشاهده می‌باشد. این عدم هماهنگی و وحدت یکی از مهم‌ترین دلایل ناکامی سیاست‌های اتحادیه اروپا در آسیای مرکزی شمرده می‌شود. (صباغیان و سروستانی، ۱۳۹۳: ۱۵۷) اتحادیه اروپا برای افزایش نفوذ خود در منطقه به دنبال سرمایه‌گذاری در حوزه‌های حقوق بشر، حاکمیت قانون، حکومت‌داری خوب و دموکراتیزه کردن؛ امنیت، انرژی، توسعه اقتصادی، تجاری و سرمایه‌گذاری و آموزش بوده است. این از موارد پتانسیل‌های موجود در منطقه برای نقش آفرینی اتحادیه اروپا شمرده می‌شود. (اکبری و باقرنیا، ۱۳۹۸: ۸۴)

ضرورت آسیای مرکزی به سرمایه‌گذاری در سطوح مختلف، فرصت‌های بیرونی خود را در اختیار اتحادیه اروپا برای برقراری رابطه با کشورها قرار می‌دهد. استفاده از سازمان‌ها و نهادهای غیردولتی به عنوان ابزاری برای دنبال کردن سیاست‌های اروپا در منطقه، یکی از مکانیسم‌های مورد نظر اتحادیه اروپا در پیشبرد اهداف خود در منطقه آسیای مرکزی می‌باشد. افزون بر آن تقاضای کشورهای منطقه برای حضور سازمان‌هایی مانند سازمان تجارت جهانی همواره مشروط به اصلاحات سیاسی، اقتصادی، توسعه دموکراسی و حقوق و بشر این کشورها بوده‌اند لذا بهبود اقتصادی کشورهای این منطقه پاسخ مثبت آن‌ها به این شروط و در نهایت نفوذ غرب از راه این سازمان‌ها است. (اکبری و باقرنیا، ۱۳۹۸: ۸۴)

به طور خاص اتحادیه اروپا باید ابتکارات دوجانبه و سه‌جانبه و همکاری منطقه‌ای که برای ایجاد روابط نزدیک‌تر با آسیای مرکزی و بازکردن روابط عموماً از طریق حمل و نقل، انرژی، تجارت و سرمایه‌گذاری، ارتباطات می‌باشد و همچنین از طریق توسعه و تقویت سرمایه انسانی و ترویج مواجهه با ایده‌های جدید و دسترسی به اطلاعات است. اتحادیه اروپا در آغاز به دنبال بررسی منافع متقابل و گسترش همکاری با کشورهای آسیای مرکزی با استفاده از رویکرد چندجانبه در روابط با سازمان ملل متحد و سازمان امنیت و همکاری اروپا بود. (اکبری و باقرنیا، ۱۳۹۸: ۸۴) آسیای مرکزی در چند سال اخیر به دلایل مختلف مورد توجه کشورهای اتحادیه اروپا گرفته و از یک منطقه پیرامونی و به منطقه مهم برای اتحادیه تبدیل شده‌اند:

- ۱- آسیای مرکزی دارای منابع طبیعی به ویژه گاز می‌باشد، اروپا در صدد تنوع‌سازی انرژی است.
- ۲- آسیای مرکزی به دلیل جایگاه راهبردی، اهمیت قابل توجهی پیدا کرده‌اند، این منطقه برای ثبات اوراسیا مهم است.
- ۳- آسیای مرکزی دارای اهمیت ژئوراهبردی به عنوان پلی میان اروپا و چین و همچنین منطقه حایل در برابر افغانستان و ایران می‌باشد.

۴- اتحادیه اروپا از زمان تصویب پیمان لیسبون و تقویت سیاست خارجی و امنیتی مشترک به دنبال تقویت کنشگری خود می‌باشد.

۵- حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز تاثیر اساسی بر تغییر نگرش اتحادیه اروپا به آسیای مرکزی داشت.

۶- گسترش اتحادیه اروپا به شرق در سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۷ فاصله جغرافیایی با این منطقه را کاهش داد و با اجرای سیاست همسایگی اروپا، کشورهای آسیای مرکزی را به همسایه‌های اروپا تبدیل کردند. (پيله ورد، ۱۳۹۵: ۱۱) اتحادیه اروپا با آن که فرصت‌ها و نقاط قوت فراوانی در منطقه آسیای مرکزی دارد؛ اما با چالش‌های محیط بیرونی نیز در این منطقه روبرو بوده است که از جمله نخبگان حاکم در آسیای مرکزی، رقبای مانند چین و روسیه، و نبود وحدت در میان اعضای اتحادیه از جمله مهم‌ترین چالش‌های اتحادی اروپا در آسیای مرکزی می‌باشد.

اتحادیه اروپایی در مقایسه با آمریکا، روسیه، چین و بعضی بازیگران منطقه‌ای به جز در حوزه تجارتی، الزاماً یک بازیگر اصلی در آسیای مرکزی به خصوص به لحاظ امنیتی محسوب نمی‌شود. اتحادیه اروپایی چه به لحاظ لفظی و چه از نظر عملی خود را به طور کلی از مشکلات سیاسی و امنیتی موجود در آسیای مرکزی دور نگاه داشته و سیاست‌های براساس کسب منافع را نسبت منطقه به خصوص منابع انرژی نهفته در آن تعقیب نموده است. (کوهکن و کریمی، ۱۳۹۸: ۱۲۹) در سند راهبردی اتحادیه اروپایی برای آسیای مرکزی در سال ۲۰۰۷م تحت عنوان اتحادیه اروپایی و آسیای مرکزی، در راهبرد مشارکت‌نویین نقش داشتند. در سند این گونه آمده است، آسیای مرکزی در تقاطع مهم راهبردی بین دو قاره واقع شده‌اند و دارای سابقه طولانی در به هم رساندن اروپا و آسیا دارد. این سند، اولویت‌هایی را برای فعالیت‌های دیپلماتیک و کمک به توسعه به منظور دستیابی به صلح، دموکراسی و رونق در منطقه تعریف می‌نماید (همان). موقعیت ژئوپلیتیک آسیای مرکزی به دلیل همسایه بودن با کشورهای مانند روسیه و مورد تأکید بودن آن منطقه برای چین، کشورهای اروپایی را بر آن داشته‌اند که به منظور توسعه نفوذ خود را در این منطقه و جلوگیری از ایجاد کردن

مشکل توسط (روسیه و چین)، آسیای مرکزی را در اولویت خود قرار داده است. (صالحیان و همکاران، ۱۴۰۰: ۸۰۸)

۳. کره جنوبی و جاپان

در این میان کره جنوبی نیز به دنبال تلاش دو همسایه قدرت‌مند خود جاپان و به خصوص چین برای پیوند با آسیای مرکزی، برخی راهبردهای مشابه را در سال ۲۰۰۹-۲۰۱۳ به صورت پراکنده به هدف برقراری پیوند میان این کشور با منابع انرژی و بازار اوراسیا از راه شبکه ریلی چین، آسیای مرکزی و روسیه در پیش گرفته است. (تیشه‌یار و تويسرکاني، ۱۳۹۸: ۹۶)

کره جنوبی یکی از با انگیزه‌ترین و مصمم‌ترین قدرت‌های متوسط جهانی و منطقه‌ای برای شرکت در بازی بزرگ و جدید و ارائه طرح‌های منطقه‌ای به منظور پیوند با آسیای مرکزی است. در واقع، کره جنوبی برای توسعه تجارتی و سرمایه‌گذاری در خارج و نقش‌آفرینی به عنوان یک قدرتی نوظهور در مقیاس جهانی نیازمند ایفای نقش پل‌زدن میان قدرت‌های منطقه‌ای بزرگ و کوچک و نیز میان اقتصادهای توسعه‌یافته و در حال توسعه بود و این شرایط تنها در صورت پیوند زمینی کره جنوبی با آسیای مرکزی قابلیت پیاده‌سازی را داشت. (همان، ۱۳۹۸: ۱۱۶)

جاپان با تأکید بر عناصر فرهنگی و با استفاده فعال از منابع دیپلوماسی و کمک‌های رسمی توسعه‌ای در آسیای مرکزی تصویر جذاب ایجاد می‌نماید. راهبرد جاپان بیش از هر چیز تمرکز بر قدرت نرم و دیپلوماسی عمومی در آسیای مرکزی می‌باشد. بدون تردید آسیای مرکزی از نگاه امنیتی، تجارتی و به‌ویژه منابع انرژی برای جاپان تا آینده نزدیک حایز اهمیت باقی خواهد ماند. جاپان با مساعدت‌های مالی هنگفت به جمهوری‌های آسیای مرکزی، صدور علم و فناوری، تصویرسازی مثبت و مواردی از این‌گونه به کشوری با محبوبیت بالا در منطقه تبدیل شده است. نگرانی جاپان از جاه‌طلبی چین در منطقه آسیای مرکزی رو به افزایش است. چین از قدرت و نفوذ اقتصادی زیادی به خصوص در اقتصاد و تجارت می‌باشد؛ در حالی که افکار عمومی در آسیای مرکزی نسبت به چین از وضعیت مطلوبی برخوردار نیست و جاپان در رقابتی ژئوکالچری در تصویرسازی مثبت در جهت توسعه نفوذ

خود دارد. (فیاضی و دهشیری، ۱۴۰۱: ۹۳) جاپان به عنوان کشوری آسیایی و توسعه‌یافته شریک قابل اعتماد برای کشورهای آسیای مرکزی می‌باشد تا حدی از کمک‌های جاپان در این منطقه به عنوان «همکاری بدون جاه‌طلبی سیاسی» یاد می‌شود. این امر حاکی از اعتبار سیاسی جاپان نزد کشورهای منطقه است.

به صورت کلی، سیاست خارجی جاپان در آسیای مرکزی دارای ابعاد سیاسی و اقتصادی می‌باشد؛ اما در طرح‌های جاپان در بعد اقتصادی اولویت بیشتری دارد. ماهیت طرح‌های جاپان در آسیای مرکزی این پیام را به همسایگان می‌رساند که توکیو تمایل چندانی به رقابت ژئوپلیتیک در منطقه آسیای مرکزی ندارد و در تلاش است که بر اساس منافع اقتصادی مشترک عمل کند. (فیاضی و دهشیری، ۱۴۰۱: ۹۶) جاپان با اتکا بر جذابیت‌های قدرت نرم در حوزه استراتژیک آسیای مرکزی وارد شود و کمبود منابع و وابستگی بیش از حد خود به خاورمیانه در تامین نفت، گاز و محصولات مشابه را با توسعه روابط جمهوری‌های آسیای مرکزی جبران نماید.

افغانستان و آسیای مرکزی

افغانستان با سه کشور آسیای مرکزی (تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان) هم‌مرز است که در ثبات هم‌دیگر نقش پررنگ دارند. نگرانی‌ها از حضور نیروهای تندرو به خصوص داعش در هر دو طرف وجود دارد که نه تنها برای افغانستان و آسیای مرکزی خطرناک می‌باشد؛ بلکه تهدیدی جدی برای سایر کشورها نیز است. (پيله ورد، ۱۳۹۵: ۱۱) موقعیت ژئواستراتژیک افغانستان این فرصت را برای قدرت‌های مسلط بر این کشور فراهم می‌سازد تا بتواند از ابزار مؤثر علیه کشورهای ایران، روسیه و چین در اختیار خود نگهدارد. این سه منشا اصلی مقاومت در برابر استقرار نظام هژمونیک را کنترل نماید، بر منطقه آسیای مرکزی اثر بگذارد و تحولات شبه قاره را در اختیار خود داشته باشد. (امینیان، ۱۴۰۳: ۷۴) افغانستان باثبات می‌تواند مسیر تجارتي هند، پاکستان و چین برای رسیدن به آسیای مرکزی و همچنان مسیر انرژی آسیای مرکزی و ایران به چین و جنوب آسیا باشد. (بلخی، ۱۳۹۲: ۱۷۴) این

کشور نقطه اتصال آسیای مرکزی و جنوب آسیا است و امنیت و ثباتش اهمیت بسزای در امنیت و ثبات منطقه دارد.

آسیای مرکزی بخشی از این منطقه در مرزهای جنوبی فدراسیون روسیه قرار دارد و حلقه واسطه بین این منطقه و افغانستان شمرده می‌شود. افغانستان با سه کشور آسیای مرکزی مرز مشترک دارد و طبیعتاً بیشترین میزان تأثیر تهدیدات برخاسته از افغانستان در این کشور می‌باشد. از این منظر است که امنیت روسیه نیز می‌تواند تحت‌الشعاع مسائل افغانستان قرار گیرد. (کرمی و جهانبخش، ۱۳۹۴: ۵۱)

هند و پاکستان به عنوان کلیدی‌ترین کشورهای آسیای جنوبی از طریق پیوند با افغانستان طرح آسیای مرکزی بزرگ‌تر را تکمیل خواهد کرد. از سوی دیگر، نگاه امنیتی هند و پاکستان به یک‌دیگر و رقابت در افغانستان نشان می‌دهد که هند و پاکستان شرکای قابل اعتماد برای همکاری در طرح آسیای مرکزی بزرگ‌تر نیستند. پاکستان تمایل ندارد به دلیل گسترش همکاری با هند در طرح آسیای مرکزی بزرگ‌تر موجبات نارضایتی چین را فراهم آورد. هند نیز همواره در تلاش است که پاکستان را از آسیای مرکزی دور نگاه دارد؛ زیرا از تشکیل یک بلوک اسلامی در منطقه به رهبری پاکستان بر علیه خودش هراس دارد. هند در تلاش است از مسیر غیر از پاکستان به آسیای مرکزی و افغانستان دست‌یابد. (آقایی و فلاحی، ۱۳۹۴: ۲۱) پاکستان علاقه‌مند دسترسی به آسیای مرکزی از مسیر افغانستان است.

نتیجه‌گیری

آسیای مرکزی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی صحنه‌ای مناسبی برای بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گردید. این کشورهای تازه به استقلال رسیده همواره با چالش‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی و اجتماعی مواجه بود. وابستگی‌های شدید جمهوری‌های آسیای مرکزی به روسیه آن را با چالش‌های روبه‌رو ساخته بود. روسیه در آسیای مرکزی نگرانی‌های نیز دارد که ثبات سیاسی، تأمین امنیت و رشد و توسعه اقتصادی دارای اهمیت است. برای همین از پیمان‌های امنیت دسته جمعی و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را تأسیس کردند تا کشورهای آسیای مرکزی را در ابعاد مختلف سیاسی، امنیتی و اقتصادی با خود همسو داشته باشد و این اقدامات از یک‌سو منافعش را در منطقه دنبال کرده و از سوی دیگر از نفوذ گسترده رقبای خود جلوگیری کرده‌اند.

کشورهای آسیای مرکزی پس از استقلال با کشورها براساس منافع و مصالح خود روابط خویش را بهبود بخشیدند. هر کدام از کشورها در پی منافع خویش روابط خود را با جمهوری‌های آسیای مرکزی توسعه دادند؛ اما منافع کشورها در آسیای مرکزی در مقابل هم قرار دارد. حضور آمریکا و غرب در مقابل چین و روسیه قرار دارد. هند در برابر پاکستان، ایران، ترکیه ... هر کدام از کشورها منافع و رقیب خودش را دارد که در برابر هم قرار می‌گیرند. منابع نفت و گاز آسیای مرکزی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای مشتاق خویش نموده است. از سوی دیگر حضور این بازیگران باعث شد تا کشورهای آسیای مرکزی چندجانبه‌گرایی را در سیاست خارجی‌شان در پیش بگیرند تا از بی‌اعتمادی جلوگیری شوند.

همکاری بازیگران باعث توسعه و رشد اقتصادی و ثبات سیاسی و حفظ امنیت در کشورهای آسیای مرکزی شده است که هر کدام از بازیگران سعی ورزید تا با ابزارهای سیاسی، اقتصادی و تجاری روابط خود با کشورهای آسیای مرکزی را بهبود بخشد. اما رقابت و عدم موازنه می‌تواند باعث چالش‌های امنیتی و سیاسی در کشورهای آسیای مرکزی می‌گردد. کشورهای آسیای توانسته تعادل در میان بازیگران ایجاد کرده و از حساسیت‌ها کاسته و باعث رشد اقتصاد و تجارت، توسعه زیربنایی و سرمایه‌گذاری‌ها در این منطقه افزایش می‌یابد و در صورت عدم تعادل نتیجه برعکس خواهد داشت.

سرچشمه‌ها

الف- کتاب

- بلخی، میرویس (۱۳۹۲) افغانستان پس از ۲۰۱۴: نگاهی از بیرون، موسسه تحصیلات عالی افغانستان، چاپ اول.
- حق‌پناه، جعفر، رحیمی، محمد (۱۳۹۰) ژئوپلیتیک افغانستان و تحولات منطقه‌ای غرب آسیا، دانشگاه امام صادق ع، چاپ اول.
- کولایی، الهه (۱۳۹۴) سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، انتشارات سمت، چاپ هفتم.

ب- مقالات

- اخوان کاظمی و همکاران (۱۳۹۵) تحلیل زمینه‌های سیاسی و اجتماعی حضور داعش در آسیای مرکزی (از تهدید نفوذ تا واقعیت حضور)، مطالعات اوراسیا مرکزی، دوره یازده و شماره اول.
- اعظمی، هادی و همکاران (۱۳۹۵) بررسی اهداف کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در چابهار از منظر سیاسی و اقتصادی، دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- اکبری، زهرا، باقرنیا، حدیث (۱۳۹۸) بررسی فرصت‌ها و چالش‌های حضور اتحادیه اروپا در منطقه آسیای مرکزی، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهررضا، شماره چهل و دوم.
- امینیان، بهادر (۱۴۰۳) میراث دو دهه حضور آمریکا در افغانستان: هزینه‌های سنگین مردم افغانستان و کشورهای منطقه، نشریه آفاق امنیت، سال هفدهم، شماره شصت و دوم.
- آدمی، علی، نوری، مهسا (۱۳۹۲) دیپلماسی فرهنگی ترکیه در آسیای مرکزی: فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌رو، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره هشتاد و سوم.
- آقایی، داوود، فلاحتی، احسان (۱۳۹۴) آسیای مرکزی بزرگ‌تر از افسانه تا واقعیت، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره هشتاد و نهم.

- پيله ورد، عليرضا ثمود (۱۳۹۵) قدرت هنجاری اتحاديه اروپا در آسیای مرکزی؛ ابزارها و چالش‌ها، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره نود و هفتم.
- توحيدفام، محمد، پايدار، فرهاد (۱۳۹۱) استراتژی آمریکا در افغانستان و تأثير آن برامنيت ملی ايران، پژوهشنامه روابط بين الملل.
- التيامی نيا، رضا (۱۳۹۲) تبیین نقش قدرت‌های منطقه‌ای در منطقه شامات و چشم‌انداز پيش رو، فصلنامه مطالعات بيداری اسلامی، سال دوم، شماره چهارم.
- تیشه‌يار، ماندانا، تويسرکاني، مجتبی (۱۳۹۸) آسیای مرکزی درمیان "ابتکار اوراسيا" کره جنوبی و "ابتکار کمربند و راه" چین، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره یک صد و هفتم.
- دیانت، محسن و همکاران (۱۳۹۶) بررسی رابطه بين شاخص‌های اقتصادی و گرایش به اسلام افراطی در آسیا مرکزی (مطالعه موردی: داعش)، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره یازدهم، شماره اول.
- رضایپور، دانیال، سیمبر، رضا (۱۳۹۸) ابتکار جاده ابریشم نوین چین؛ فرصت‌ها و تهدیدها برای ایران، پاکستان و قزاقستان، فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بين الملل، دوره اول، شماره اول.
- رفیع، حسین و همکاران (۱۳۸۸) آسیای مرکزی: منطقه‌ای پویا برای فعالان امنیتی، مطالعات اوراسیا مرکزی، سال دوم، شماره سوم.
- سجادیپور، سید محمدکاظم، جهانبخش، محمدتقی (۱۳۹۶) بررسی پیوند میان کد و ژنوم در سیاست خارجی روسیه و افغانستان، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره نود و نه.
- سجادیپور، سیدمحمدکاظم، جهانبخش، محمدتقی (۱۳۹۲) سیاست امنیتی فدراسیون روسیه درقبال افغانستان نوین، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره چهل و هشتم.
- سلیمانی پورلک، فاطمه (۱۴۰۰) خروج آمریکا از افغانستان؛ بازتاب استراتژی باز موازنه، فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره سیزدهم، شماره دوم.

- صالحیان، تاج‌الدین، و همکاران (۱۴۰۰) سیاست انحصارطلبی انرژی روسیه و راهبرد ژئوانرژی اتحادیه اروپا در آسیای مرکزی، فصلنامه روابط خارجی، سال سیزدهم، شماره چهارم.
- صباغیان، علی، سروستانی، عباس (۱۳۹۳) امنیت انرژی و روابط اتحادیه‌ی اروپا و کشورهای آسیای مرکزی، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه شهررضا، شماره نوزدهم.
- عزیزی، حمیدرضا (۱۳۹۶) تحلیل پیوندهای امنیتی ایران و آسیای مرکزی براساس نظریه «مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای» مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره یازدهم، شماره اول.
- فیاضی، سید احمدرضا، دهشیری، محمدرضا (۱۴۰۱) دیپلماسی عمومی ژاپن در آسیای مرکزی: با تمرکز بر ازبکستان، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال بیست و هشتم، شماره یک صد و بیستم.
- فیروزآبادی، سید جلال دهقانی، پاک جامی، مرتضی دامن (۱۳۹۵) دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی؛ ارزیابی ۲۵ سال روابط اقتصادی ایران و جمهوری‌ها پس از استقلال، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره نود و ششم.
- فیروزآبادی، سیدجلال دهقانی و همکاران (۱۳۹۶) سیاست خارجی ترکیه در اوراسیای مرکزی؛ رویکرد دیپلوماسی انرژی در ابعاد منطقه ای (۲۰۱۴-۲۰۰۲) مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره یازدهم، شماره اول.
- کرمی، جهانگیر، جهانبخش، محمدتقی (۱۳۹۴) جایگاه افغانستان در سیاست امنیتی فدراسیون روسیه، فصلنامه علمی پژوهشی سیاست جهانی، دروه چهارم، شماره دوم.
- کرمی، جهانگیر، کالجی، ولی کوزه‌گر (۱۳۹۳) الگوهای ضد هژمونیک ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره هشتاد و پنجم.
- کوهکن، علیرضا، صحابی، آذین (۱۳۹۶) سیاست ایالات متحده آمریکا در آسیای مرکزی در دوران بوش و اوباما، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره یازدهم، شماره اول.

- کوهکن، علیرضا، کریمی، لیلا (۱۳۹۸) راهبرد جدید اتحادیه اروپا در آسیای مرکزی و گذار از قدرت هنجاری به بازیگر عمل‌گرا، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره یک صد و هفتم.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۹۴) درآمدی بر فلسفه روابط جغرافیا و سیاست، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره چهل و ششم، شماره یکم.
- مهدی، معصومه، صالح آبادی، ریحانه (۱۴۰۱) کدهای ژئوپلیتیکی موثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی، فصلنامه تعاملات دیپلماتیک، سال اول، شماره یکم.
- میبدی، حسین پوراحمدی و همکاران (۱۳۹۶) اقتصاد سیاسی سیاست خارجی هند و راهبردهای پیوند و ارتباط آن با آسیای مرکزی، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره نود و هشتم.
- نگاهی به ساختار اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی و چالش‌های مهم پیش‌رو (۱۴۰۳) موسسه مطالعات راهبردی شرق، شماره چهل و پنجم.
- واعظزاده، حسام الدین (۱۳۹۴) جایگاه نظریه ژئوپلیتیگ مکنندر در سیاست‌های جهانی بریتانیا، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره چهل و ششم، شماره دوم.
- وریج کاظمی، مریم، سیاست پاکستان در کشورهای مرکزی با ابزار اقتصادی-تجاری، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- ویسی، هادی (۱۳۹۵) بررسی رقابت‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومی پاکستان و ایران در ایجاد کریدور شمالی-جنوبی اوراسیا: مزیت‌ها و تهدیدها، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال سیزدهم، شماره اول.

محمد طاهر شرر

د علومو اکاډمۍ د فقه او قانون څانګې استاذ

غړې او د دعوت پوهنتون همکار استاذ

Sharar_safay@yahoo.com

دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۱۵

پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۳۱

www.dawat.edu.af

Journal@dawat.edu.af

قریشیت او خلافت: د اسلامي نصوصو، اجماع او معاصر

واقعیت په رڼا کې

لنډیز

د خلافت یا امامت لپاره د قریش نسب شرط په اسلامي فقهي ادب کې دودیزه توګه مهم ګڼل شوی، چې اساس یې د "الأئمة من قریش" حدیث او د څلورو لویو سني امامانو فقهي نظریات دي. خو د صحابه وو او تابعینو د کړنو تاریخي شواهد ښيي چې وړتیا لرونکي کسان، حتی که د قریش له نسل څخه نه وو، هم ټاکل کیدای شول، په شرط دې چې د دیني تقوی او د مسلمانانو د چارو د سمبالولو وړتیا ولري. علماء د دې موضوع په اړه درې نظره وړاندې کړي دي: یو شمېر د قریشیت شرط حتمي ګڼلې، ځینو یې یوازې غوره والی او امتیاز ګڼلې او دریمې ډلې بشپړ رد کړی دی. د ابن خلدون او باقلاني تحلیلونه څرګندوي چې د قریشي نسب شرط اساساً د ټولنیز ملاتړ او قبیلوي مشروعیت لپاره و، نه یوازې د نسب لپاره. د معاصرې زمانې لپاره د مشرتابه اصلي معیارونه باید عدالت، وړتیا، د ټولنې د چارو د ادارې ظرفیت، او د شریعت پابندي وي، نه یوازې نسب.

کلیدي کلمې: قریش، خلافت، حدیث "الأئمة من قریش"، اجماع.

Abstract

The requirement of Quraysh lineage for the caliphate or imamate has traditionally been regarded as significant in Islamic jurisprudence, based on the hadith "Al-A'immah min Quraysh" and the legal opinions of the four major Sunni Imams. However, historical evidence from the actions of the Companions and the Successors indicates that competent individuals, even if not from Quraysh, could be appointed, provided they demonstrated religious piety and the ability to manage the affairs of the Muslim community. Scholars have proposed three perspectives on this issue: some consider the Quraysh requirement obligatory, others view it as a matter of preference, and a third group rejects it entirely. Analyses by Ibn Khaldun and Al-Baqillani suggest that the Quraysh requirement was primarily aimed at securing social support and tribal legitimacy, rather than lineage alone. In the contemporary context, the essential criteria for leadership should be justice, competence, administrative capability, and adherence to Sharia, rather than lineage alone.

Keywords: Quraysh, Caliphate, Hadith "Al-A'immah min Quraysh," Consensus (Ijma').

Dawat Academic Journal

Sixth Year, Issue 1
(Fall & Winter 2025)

Volume
12

Received: 2025-09-06
Accepted: 2025-09-22

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

سریزه

الحمد لله رب العالمین، والصلاة والسلام على سيد المرسلین، وعلى آله وأصحابه أجمعین.

د اسلامي امت په سیاسي او فقهي تاریخ کې د خلافت موضوع له مهمو او بنسټیزو مسایلو څخه ده او د دې موضوع د شرعي شرایطو په منځ کې د قریشیت شرط د ځانګړي بحث وړ موضوع ګڼل کېږي. د تاریخ له لومړیو پېړیو راهیسې علماوو د دې شرط په اړه اختلاف، اجتهاد او اجماع ترسره کړي او د خلافت د مشروعیت او د امت د سیاسي نظم په جوړښت کې یې د دې شرط رول د جدي څېړنو محور ګرځېدلی دی. د دې شرط اهمیت ځکه زیات دی چې د اسلامي سیاسي نظام د مشروعیت، د امت د یووالي او د اسلامي اصولو د تطبیق له اساسي عناصرو څخه شمېرل کېږي. معاصر سیاسي واقعیتونه، د دولتونو بدلون او د امت د وحدت اړتیا د دې موضوع د بیا ارزونې غوښتنه کوي.

د دې څېړنې موخه د قریشیت شرط د شرعي، فقهي او تاریخي بنسټونو تحلیلي څېړنه ده. په همدې ترڅ کې هغه اسلامي متون او حدیثونه مطالعه کېږي چې د قریشیت شرط ته اشاره کوي او د پخوانیو او معاصرو علماوو نظریات سره پرتله کېږي، خو دا څرګنده شي چې د دې شرط مفهوم په تاریخي او فقهي لحاظ څه ډول رامنځته شوی او په معاصر سیاسي واقعیت کې څه معنی لري. د څېړنې بنسټیزه پوښتنه دا ده چې آیا د خلافت لپاره د قریشیت شرط یو قطعي او لازمي حکم دی او که د شرایطو، حالاتو او زماني بدلونونو تابع یو مصلحتي او تفسیرېدونکی اصل دی.

همدارنګه څېړنه ځینې مهمې فرعي پوښتنې هم تعقیبوي، چې د موضوع د ژور درک لپاره ضروري دي: د قرآن کریم او نبوي حدیثونو په رڼا کې د امام او خلیفه د اصطلاحاتو د معنا او کارونې ترمنځ څه توپیر موجود دی؟ د اسلامي تاریخ په عملي تجربه کې ایا د قریش له قبیلې پرته اشخاصو د خلافت یا امامت مقام ته رسېدلي، او که رسېدلي، د دغې تجربې شرعي او سیاسي اغېز څه و؟ او په پایله کې، معاصرو علماوو د قریشیت شرط د معاصر دولت، واکمنۍ جوړښت، او امت د وحدت د اړتیاوو په رڼا کې څه ارزونه کړې ده؟

دغه پوښتنې د دې لپاره مطرح کېږي چې د قریشیت شرط د نصوصو، تاریخ او معاصر واقعیت له ګډ تحلیل سره وڅېړل شي او دا څرګنده شي چې د خلافت د مشروعیت لپاره د دې شرط موقعیت او حیثیت په کلاسیکو او معاصرو فقهي لیدلورو کې څه دی.

په دې څېړنه کې فقهي او کلامي متون توصیفي او تحلیلي توګه ارزول کېږي او د پخوانیو او معاصرو علماوو نظریات له یو بل سره پرتله کېږي. سره له دې چې حدیثونه او فقهي منابع د قریشیت شرط یادوي، د اسلامي امت د تاریخ عملي تجربه ښيي چې وړ کسان د قریشو له قبیلې پرته هم د مشرتابه وړتیا لري. له همدې امله د دې شرط قطعیت، اړینتوب او د معاصرې سیاسي اړتیاوو سره د هغې سازګاري د بحث وړ مسأله ګرځي.

دا څېړنه د امامت او خلافت د تعریف، د امام، خلیفه او امیرالمؤمنین ترمنځ د توپیر، د خلیفه لپاره د قریشیت د شرط د څرګندولو او د معاصرو علماوو د نظریاتو د بیان موضوعات رانغاړي، او وروسته پایله او مأخذونه وړاندې کوي.

د موضوع تاریخي شالید

د خلافت په اړه د قریشیت شرط، متقدمینو په خپلو کتابونو کې د خلیفه د شرط سره یو ځای راوړی دی، او هیڅ داسې فقهي اثر نشته چې د قریشیت په اړه په کې څه نه وي، خو ابن خلدون په خپله مقدمه کې او امام باقلاني په (الإنصاف او تمهید الأوائل فی تلخیص الدلائل). د جمهورو خلاف تحلیل کړی دی، په معاصر وخت کې د ډاکټر عوده عبدالله څېړنه «د علماؤ د شرح له مخې د (الأئمة من قریش) حدیث تحلیلي او انتقادي مطالعه»، د مجلة الشريعة والقانون - جامعة الإمارات العربية المتحدة، ګڼه (۲۸)، کال ۲۰۰۵م. کې خپره شوې ده، په دې څېړنه کې حدیث تخریج شوی، د پخوانیو او وروستیو علماوو اقوال نقل شوي او د خلکو د فهم د بدلون په اړه بحث شوی دی. خو زما له نظره، په دې څېړنه کې د حدیث له مخې تمرکز لري، له همدې امله ما وغوښتل چې خپله څېړنه په فقهي اړخ متمرکه کړم.

بله د فیروز عثمان صالح عثمان خېبر نه «القرشیه شرط من شروط الإمامة (موازنة بین الغزالي وابن خلدون)» ده چې په مجله دراستات اسلامیه - جامعة الخرطوم - کلیة الآداب، گڼه (۴)، کال ۲۰۱۲م کې خپره شوې ده. خو دوی د موضوع یوازې یو اړخ خپېرلی دی په همدې توگه، معاصرو علماوو لکه شنقيطي، محمد ابوزهره، عبدالقادر عوده او ناصر بن عبدالکریم دا موضوع د عصري سیاسي واقعیتونو او د دولتونو د واکمنۍ د مفاهیمو په رڼا کې تحلیل کړې ده، خو وښيي چې د قریشیت اصل یو تاریخي او مصلحتي اړخ لري، نه دا چې د معاصرو دولتونو د جوړښت لپاره یو مستقیم بنسټ وي.

د مفاهیمو تعریف (امامت، خلافت)

د امامت لغوي تعریف: ابن منظور وايي: «وَأَمَّ الْقَوْمَ وَأَمَّ بِهِمْ: تَقَدَّمَهُمْ، وَهِيَ الْإِمَامَةُ، وَالْإِمَامُ: كُلُّ مَنْ اتَّخَذَ بِهِ قَوْمٌ كَانُوا عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ أَوْ كَانُوا ضَالِّينَ». (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ، ج ۲: ۱۲). د خلکو امام شو، یا د هغوی مخکښ شو، یعنې د هغوی نه وړاندې ودرېد، او دې عمل ته امامت ویل کېږي او امام هغه هر څوک دی چې یو قوم پسې اقتداء کوي، که هغوی د حق پر سم لاره وي او که په گمراهۍ کې وي.

اصطلاحی تعریف: علماوو په بېلا بېلو لفظونو امامت تعریف کړی دی، که څه هم یې لفظونه مختلف دي خو معناوې یو بل ته نږدې دي.

ماوردي رحمه الله وايي: «الْإِمَامَةُ مَوْضُوعَةٌ لِخِلَافَةِ النَّبَوَّةِ فِي حِرَاسَةِ الدِّينِ وَسَيَاسَةِ الدُّنْيَا» (الماوردي، (بې تا) ج ۱، ص ۱۵). ژباړه: امامت د دې لپاره ټاکل شوی چې د دین په ساتنه او د دنیا په سیاست کې د نبوت ځایناستی وي.

د حرمینو امام جویني رحمه الله وايي: «الْإِمَامَةُ رِيَاسَةٌ تَامَّةٌ، وَزَعَامَةٌ عَامَّةٌ، تَتَعَلَّقُ بِالْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ، فِي مُهِمَّاتِ الدِّينِ وَالْدُّنْيَا». (الجويني، ۱۴۰۱ هـ، ج ۱، ص ۲۳) ژباړه: امامت هغه بشپړ او عمومي مشرتوب دی چې د دین او دنیا د مهمو چارو په تنظیم او تدبیر کې د خاصو او عامو خلکو سره تړاو لري.

ابن خلدون رحمه الله وايي: «امامت دا دی چې ټول خلک د شرعي لارښوونو له مخې خپلو دیني او دنیاوي گټو ته برابر وساتل شي؛ ځکه د شریعت په نظر کې د دنیا هر کار د

آخرت دگتې له مخې ارزښت لري. له همدې امله امامت په حقیقت کې د پیغمبر ﷺ خلافت دی، چې د دین ساتنه او د دنیا اداره د دین له مخې پر مخ وړي». (ابن خلدون، بې تا، ج ۱، ص ۲۵۵)

زما په نظر غوره تعریف د ابن خلدون دی، ځکه چې په دې کې ټول خلک یاد شوي او په دې سره د سیمو امیران او والیان وځي، شرعي لارښونې د خلافت لپاره قید دی، باید واکمني په اسلامي شریعت مقیده وي، همدارنګه د دنیا کارونه یې د آخرت د گټې لپاره قید کړي دي، باید په سیاست کې شخصي غوښتنې نه وي.

د خلافت تعریف

لغوي تعریف: خلافت "په اصل کې د "خَلَفَ" له مصدره اخیستل شوې ده. وایي: خَلَفَهُ في قومه، یعنی هغه د خپل قوم په منځ کې د بل چا ځای ناستی شو.

او د دې معنا مثال د قرآن کریم دا آیت دی: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُقْنِي فِي قَوْمِي﴾ [الأعراف: ۱۴۲] ژباړه: موسیٰ علیه السلام خپل ورور هارون علیه السلام ته وویل، زما څخه وروسته ته زما په قوم کې زما ځای ناستی اوسه. (القلقشندی، ۱۹۸۵، ج ۱: ۵)

امام بغوي رحمه الله په شرح السنة کې وایي: ځکه ورته خلیفه ویل کېږي، چې د هغه چا وروسته راغلی وي چې تر ده مخکې تېر شوی او د هغه ځای یې نیولی وي. خو له حضرت آدم او حضرت داوود (عليهما السلام) وروسته، هېڅوک "د الله تعالیٰ د خلیفه په نوم نه یادېږي. ځکه الله تعالیٰ فرمایي: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰] ژباړه "بېشکه زه په ځمکه کې یو خلیفه ټاکم"

او همدارنګه الله تعالیٰ فرمایي: ﴿يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ [ص: ۲۶] ژباړه: ای داوود! بېشکه موږ ته په ځمکه کې خلیفه ګرځولی یې. (البغوي، ۱۴۰۳ هـ، ج ۱، ص ۷۵)

امام طبري رحمه الله د دې مبارک ايات په تفسیر کې لیکي: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰] ژباړه "بېشکه زه په ځمکه کې یو خلیفه ټاکم" «مَنِّي يَخْلُفُنِي فِي

الْحُكْمَ بَيْنَ خَلْقِي، وَذَلِكَ الْخَلِيفَةُ هُوَ آدَمُ وَمَنْ قَامَ مَقَامَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَالْحُكْمِ بِالْعَدْلِ بَيْنَ خَلْقِهِ». (الطبري، ۱۴۲۲ هـ، ج ۱: ۴۷۹) ژباړه: زما له خوا د خلکو تر منځ د حکم او فیصلې کار پر مخ وړي او دا خلیفه آدم علیه السلام دی او هر هغه څوک دي چې د هغه په شان د الله اطاعت کوي او د الله د مخلوق تر منځ په عدالت سره حکم کوي.

خو جمهور علماء دا خبره نه مني، ابن کثیر رحمه الله د همدغې مبارک آیت په تفسیر کې لیکي: «قَوْمًا يَخْلُفُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ وَجِيلًا بَعْدَ جِيلٍ». (ابن کثیر، ۱۴۲۰ هـ، ج ۱: ۲۱۶) ژباړه: یو قوم چې یو نسل یې د بل نسل ځای نیسي، پېړۍ د بلې پېړۍ وروسته، او یو نسل بل نسل نه پسې راځي.

ابن تیمه رحمه الله وايي: «خَلِيفَةُ عَمَّنْ قَبْلَكَ مِنَ الْخَلْقِ، لَيْسَ الْمُرَادُ أَنَّهُ خَلِيفَةُ عَنِ اللَّهِ». (ابن تیمه، ۱۴۰۶ هـ، ج ۱: ۵۰۹) ژباړه: یعنې له تا څخه د مخکینو ځایناستی، دلته ترې هدف دا نه دی چې د الله ځایناستی دی. همدارنګه بل ځای وايي: «والمقصود هنا أن الله لا يخلفه غيره فإن الخلافة إنما تكون عن غائب وهو سبحانه شهيد مدبر لخلقه لا يحتاج في تدبيرهم إلى غيره». (ابن تیمه، ۱۴۰۶ هـ، ج ۱: ۳۵۵) ژباړه: او دلته مقصد دا دی چې د الله ځای هېڅوک نه شي نیولی، ځکه خلافت (ځای نیول) هغه وخت وي کله چې څوک غایب وي، خو الله سبحانه وتعالی حاضر دی، د خپلو مخلوقاتو چارو ته ناظر او تنظیموونکی دی، او د هغوی د تدبیر او چارو سمبالولو لپاره هیڅ بل چاته اړتیا نه لري.

د امام، خلیفه او امیرالمومنین ترمنځ توپیر

په قران کریم کې د امام لفظ: په قران کریم کې د امام لفظ په څو ځایونو کې په مفرده صیغه راغلی دی، الله تعالی د ابراهیم علیه السلام څخه حکایت کوي: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ [البقرة: ۱۲۴] امام طبري د دې آیت په تفسیر کې راخیستي: «يَا إِبْرَاهِيمُ إِنِّي مُصَيِّرُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا يُؤْتَمُّ بِهِ وَيُقْتَدَى بِهِ». (طبري، ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۱ م، ج ۲: ۵۰۹) ژباړه ای ابراهیمه! زه تا د خلکو لپاره امام ګرځوم، چې اقتداء یې وشي او پیروي یې وشي.

همدارنگه د جمعې په صیغه هم راغلی دی، الله تعالی فرمایي: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ﴾ [الأنبياء: ۷۳] ژباړه: او ګرځولی و موږ دوی (داسې) امامان چې سمه صافه لاره یې ښووله. امام طبري رحمه الله ددې آیت په تفسیر کې وایي: «أُمَّةٌ يُؤْتَمُّ بِهِمْ فِي الْخَيْرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ فِي اتِّبَاعِ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَيُفْتَدَى بِهِمْ، وَيَتَّبَعُونَ عَلَيْهِ». (طبري، ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۱ م، ج ۳۱۷: ۱۶) داسې امامان (مشران) چې په نېکۍ کې، د الله په اطاعت کې، او د هغه د امر او منعې په پیروي کې پرې اقتداء کېږي، د دوی پیروي کېږي، او خلک د دوی پر لاره روانېږي. دا لفظ په قران کریم کې د شر او کفر مشرانو ته هم کارول شوی دی، الله تعالی فرمایي: ﴿وَإِنْ تَكُونُوا تَأْمَنُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَتِلُوا أُمَّةً الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾ [التوبة: ۱۲] ژباړه: نو وجنګېږئ، تاسې له دغه مشرانو د کفر سره، یعنې د کافرانو مشران. (طبري، ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۱ م، ج ۳۱۷: ۱۶)

خو کله د امام لفظ مطلق ذکر شي، نو بیا ترې د باطل مشران مراد نه وي، ځکه چې په قران کریم کې یې یادونه په دې کلمه مقیده راغلې ده، د امام لفظ په ډېرو حدیثونو کې راغلی دی، رسول الله ﷺ فرمایلي دي: «فَالْإِمَامُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَأْيٌ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». (صحيح البخاری، ج ۹: ۶۲) ژباړه: پس امام (مشر) چې پر خلکو واکمن وي، هغه ساتونکی (چارواکی) دی او د خپلې رعیت (قوم) په اړه مسؤول دی. امام بخاري همدا مبارک حدیث په بل ځای کې د امام پر ځای امیر راوړی دی.

په دې توګه امامت یوه اسلامي اصطلاح وګرځېده او له امام نه موخه د مسلمانانو خلیفه او واکمن دی، کله ناکله امامت په امامت عظمی هم توصیفیږي، چې د لمانځه له امامت سره یې توپیر وشي، کله چې هم امامت مطلق یاد شي، نو بیا ترې امامت عظمی او یا عامه مشري مطلب ده.

د خلافت او امامت په اړه د یادو حدیثونو څخه څرګندېږي چې رسول الله ﷺ، اصحابو او تابعینو د خلیفه او امام ترمنځ توپیر نه دی کړی، د عمر بن الخطاب رضی الله عنه له خلیفه کېدو سره سم یې د امیر المومنین لفظ ورزیات کړ، علماوو کرامو دا ټول په یوه معنی ذکر کړی دی، نووي رحمه الله وایي: «يُجَوُزُ أَنْ يُقَالَ لِلْإِمَامِ: الْخَلِيفَةُ وَالْإِمَامُ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

(نوي، ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۱م، ج ۱۰: ۴۹) ژباړه: روا ده چې امام ته خليفه، امام او اميرالمومنين وويل شي.

په مطلق ډول د امير کلمه د رسول الله ﷺ په زمانه کې کارېدله، خو په خليفه يې اطلاق نه کېده، لښکر مشرانو، واليانو او ښاروالانو ته کارېده، رسول الله ﷺ فرمايلي دي: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي». (البخاري، ۱۴۲۲هـ ج ۶: ۶۱) ژباړه: چا چې زما اطاعت وکړ، هغه د الله جلا جلاله اطاعت وکړ، چا چې زما نافرمانی وکړه هغه د الله جلا جلاله نافرمانی وکړه، چا چې زما د امير نافرمانی وکړه هغه زما نافرمانی وکړه.

چا چې زما اطاعت وکړ، هغه د الله اطاعت وکړی، چا چې زما نافرمانی وکړه هغه د الله تعالی نافرمانی وکړه، چا چې زما د امير نافرمانی وکړه هغه زما نافرمانی وکړه.

د قریش پېژندنه

د قریش سبب تسميه: قرش جمع کولو، کسب او راټولولو ته وايي او قریش په همدې نومول شوي دي. (ابن منظور، بې تا، ج ۶: ۳۳۴) ابن اسحاق وايي: «إِنَّمَا سُمِّيَتْ قُرَيْشٌ قُرَيْشًا: لِتَجْمُعَهَا مِنْ بَعْدِ تَفَرُّقِهَا». (ابن هشام، ۱۳۷۵هـ - ۱۹۵۵م، ج ۱: ۸۷) ژباړه: ځکه قریش په قریشو نومول شوي چې له خواره واره کېدو وروسته راټول شوي دي.

د قریش په اړه د نسبپوهانو او علماوو ترمنځ درې نظره موجود دي، يو نظر دا دی چې قریش نصرين کنانه دی دا د ابن هشام قول دي. (ابن هشام، ۱۳۷۵هـ - ۱۹۵۵م، ج ۹۳: ۱) او د دې خبرې تاييد د کنانه پلاوي کړی چې رسول الله ﷺ ته راغلل، اشعث بن قيس ورته وويل: ای د الله رسوله موږ د آکل المرار^(*). د خوړونکي اولاد يو او تاسې يې بچي ياست، رسول الله صلي الله عليه وسلم ورته موسکي شو او وېي ويل: «نَحْنُ بَنُو النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ لَا نَقْفُو

أُمَّنَا وَلَا نَنْتَفِي مِنْ أَيْبِنَا». (قزوینی، بی تا، ج: ۱، ۸۷۱) ژباړه: موږ د نصر بن کنانه اولاد یو، نه موږ تورنوو او نه له پلار نه ځان نفې کوو.

ځینې وایي، قریش فهر بن مالک دی. (زبیري، بی تا، ج: ۱، ۱۲) هر هغه څوک چې نصر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر له نسله وي هغه قریشي دی، خو که څوک له هغه پورته پلار ته منسوبیږي هغه قریشي نه دی، او نصر د رسول الله ﷺ دولسم نیکه دی.

په خلیفه کې د قریشتوب شرط

د علماوو په لید د امیر یا خلیفه په انتخاب کې قریشتوب شرط دی، په دې د صحابو او تابعینو اجماع ده، جمهور علماء او څلور واړه امامان هم په دې نظر دی، یوازې خوارج، ځینې معتزله او ځینې اشاعره دا شرط نه مني. رسول الله ﷺ فرمایلي دي: «الْأَيُّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ» (*). ژباړه: مشران به له قریشو څخه وي.

*. دا حدیث طبراني په خیل المعجم الصغیر (ص ۸۵) کې راوړی دی. له هغه نه بیا ابونعیم (۲۴۲/۷)، او ابو القاسم المهراني په الفوائد المنتخبة (۲-۱/۴۰/۴)، او ابو عمرو الداني په الفتن (ورق ۲/۴)، او حاکم (۷۵-۷۶/۴)، او خطابي په غریب الحديث (ورق ۱/۷۱) کې د فیض له لارې روایت کړی دی. طبراني ویلي: "دا حدیث له مسعر نه یوازې فیض روایت کړی دی."

الباني وایي: د هغه حال مجهول دی، ځکه ابن أبي حاتم (۸۸/۳/۲) هغه ذکر کړی، خو نه یې په اړه جرح کړې او نه یې تعدیل کړی، یوازې یې ویلي: "زما پلار ترې لیکلي دي او ترې روایت یې کړی دی." نو هغه د دې حدیث له راویانو څخه دی، خلاف د هغه څه چې د هیثمی (۱۹۲/۵) له خبرو بنسکاري، ځکه هغه حدیث د حفص بن عمر بن صباح راقي له سببه کمزوری بللی دی، حال دا چې ابوحاتم او نور بیا داني او حاکم ته متابعت کوي. د اسناد نور راویان ثقات دي، نو په شواهدو کې دا حدیث حسن دی. حاکم یې په اړه څه نه دي ویلي او همداسې ذهبی هم (د خپلو کتابونو په چاپي نسخو کې). خو مناوي په فیض القدير کې ویلي: "حاکم دا حدیث په المناقب کې راخیستی او ویلي یې دي: صحیح دی." ذهبی پرې اعتراض کړی او ویلي یې دي: "دا حدیث منکر دی."

ابن حجر رحمه الله ویلي: "حدیث حسن دی، خو په دې کې اختلاف دی چې آیا مرفوع دی که موقوف." دارقطني د موقوف والي لور ته رجحان ورکړی دی. هغه ویلي: "ما د (الأئمة من قریش) حدیث ټولې لارې په یوه لویه برخه کې راټولې دي، د شاوخوا څلوېښتو صحابه وو له طریقه."

په دې برخه کې علماء په دوه ډلو ویشل شوي دي، يوه ډله وايي چې دا شرط لازمي دی، دوهم ډله وايي چې لازم نه دی خو قریشیتوب اولویت لري او دا کعبیه ډله ده، دریمه ډله علماء وايي چې قریشیتوب شرط نه دی.

لومړی قول: څلور وارو امامانو په خلافت کې د قریشیتوب شرط لازمي ګرځولی دی، حنفي مذهب: ابن عابدين رحمه الله وايي: «وَقَوْلُهُ قُرَشِيًّا لِقَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «الْإِمَامَةُ مِنْ قُرَيْشٍ» وَقَدْ سَلَّمَتِ الْأَنْصَارُ الْخِلَافَةَ لِقُرَيْشٍ بِهَذَا الْحَدِيثِ، وَبِهِ يَبْطُلُ قَوْلُ الصَّرَارِيَّةِ (*) إِنَّ الْإِمَامَةَ تَصْلُحُ فِي غَيْرِ قُرَيْشٍ وَالْكَعْبِيَّةِ (*) . إِنَّ الْقُرَشِيَّ أَوْلَى بِهَا». (ابن عابدين، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م، ج: ١، ٥٤٨) ژباړه: او دا خبره يې چې قریشي به وي، د رسول الله ﷺ د دې قول په استناد چې ويې دې: (مشران به له قریشو وي) انصارو قریشو ته د همدې حديث په استناد خلافت وسپاره، او په دې سره د الضراريه هغه قول باطلېږي چې وايي اميريت له قریشو پرته نورو ته هم درست دی او د کعبیه خبره هم باطلېږي چې وايي قریش له نورو اولولیت لري.

الباني وايي علامه قاري په خپل شرح النخبة کې ليکلي چې حافظ (ابن حجر) په دې حديث کې ويې چې دا متواتر دی او څوک چې د حافظ راټول شوي طرق وګوري، شک نه کوي، لکه د هغو څو طريقو چې موږ يې دلته وړاندې کوو. (الباني، إرواء الغلیل في تخريج أحاديث منار السبيل، ج ٢، ص ٢٩٨)

* دا د ضرار بن عمرو الکوفي اتباع دي، په لومړۍ سر کې د واصل بن عطاء شاګرد و، بيا د عملونو په خلقت او د قبر له عذابه د منکرېدو کې مخالف شو، بيا يې دعوه وکړه چې امامت (مشری) له قریشو نه د غیر قریشو ډېر حق دی، همدارنګه يې ويې دي چې امامت د ټولو عربانو عجمانو لپاره روا دی. (عبد القاهر بن طاهر بن محمد بن عبد الله البغدادی التميمي الأسفرايني، أبو منصور (المتوفى: ٤٢٩هـ)، الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية، دار الآفاق الجديدة - بيروت، ج ١، ص ٣٤٠. أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين، اعتقادات فرق المسلمين والمشركين، المحقق: علي سامي النشار، دار الكتب العلمية - بيروت، ج ١، ص ٦٩. * دا فرقه أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن محمود الکعبی البلخي ته منسوب ده، د کعبې فرقي مشر و چې معتزله و، کعبیه د معتزلو يوه فرقه ده. أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن إبراهيم بن أبي بكر ابن خلکان البرمکي الإربلي (المتوفى: ٦٨١هـ) المحقق: إحسان عباس، دار صادر - بيروت، ج ٣، ص ١٥ عبد القاهر، الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية، ج ١، ص ٩٣.

البحر الرائق کې راغلي دي: «لا بد أن يكون الإمام مكلفاً حراً مسلماً عدلاً مجتهداً ذا رأي وكفاية سمياً بصيراً ناطقاً، وأن يكون من قريش». (ابن نجيم، ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۲ م، ج ۳: ۳۰۴) ژباړه: امام باید مکلف (بالغ او عاقل)، آزاد، مسلمان، عادل، مجتهد، د نظر، تدبیر او وړتیا خاوند وي، اورېدل، لیدل او خبرې کونکی و او باید له قريشو څخه وي.

مالکي مذهب: امام مالک رحمه الله وايي: «وَلَا يَكُونُ إِلَّا قُرَشِيًّا، وَغَيْرُهُ لَا حُكْمَ لَهُ، .. لِأَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا لِقُرَشِيٍّ». (اشبيلي، بې تا، ج ۴: ۱۵۳) ژباړه: امام به يوازې قريشي وي، نورو ته اعتبار نشته.. ځکه چې امامت به يوازې په قريشو کې وي.

امام باقلاني(*) رحمه الله وايي: «وَيَدُلُّ عَلَى مَا قُلْنَاهُ إطباقُ الأُمةِ في الصَّدْرِ الأوَّلِ من المُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ بعدَ الإختِلَافِ الَّذِي شَجَرَ بَيْنَهُمْ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَصَحُّ إِلَّا فِي قُرَيْشٍ». (باقلاني، ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م، ج ۱: ۴۷۲) ژباړه: دا چې موږ وويل، د هغه ثبوت دا دی چې ټول امت د اسلام د لومړيو وختونو (د مهاجرينو او انصار په منځ کې) د خپل منځ اختلاف له پای ته رسېدو وروسته په دې يوه خوله شول چې امامت (خلافت) يوازې د قريشو په قبيله کې صحيح دی او پرته له هغوی نه سمېږي.

شافعي مذهب: مناوي(*) رحمه الله وايي: «وعليه انعقد الإجماع في زمن الصحابة ومن بعدهم وهو حكم مستمر إلى آخر الدنيا ومن خالف فيه من أهل البدع فهو محجوج بإجماع

*. قاضي ابو بکر الباقلائي د اهل السنة والجماعة او اهل الحديث له سترو عالمانو څخه و. هغه د اشعري طريقتي پيرو و، او د مالکي فقهې مشري په عراق کې تر ده رسېدلې وه. ده له مشهورو عالمانو لکه ابن مجاهد، ابو بکر الأبهري، ابن أبي زيد او يو شمېر نورو څخه علم حاصل کړی او له ده وروسته ډېر نامتو امامان شاگردان شول، لکه ابو ذر الهروي، ابو عمران الفاسي او قاضي ابو محمد بن نصر.

قاضي ابو بکر الباقلائي ډېر مشهوره تألیفات لري، په ځانګړي ډول په علم الکلام او نورو اسلامي علومو کې. د ده له مهمو کتابونو څخه دي: الإبانة، شرح اللمع، الإمامة الكبيرة، الإمامة الصغيرة، أمالي إجماع أهل المدينة، المقدمات في أصول الديانات، التعريف والإرشاد في أصول الفقه، او الانتصار للقرآن، چې اصلي بحثونه يې د قرآن د اعجاز د ثبوت په اړه دي. (مخلوف، ۲۰۰۳ م، ج ۱، ص ۱۳۸)

*. محمد بن اسحاق بن ابراهيم السلمي، قاضي تاج الدين المناوي، د مصر په قضا کې د قاضي القضاات عز الدين بن جماعة مرستيال و. هغه د قضا او محاکمو په چارو کې پوه او فعال فقيه و، حديث يې له ست زوړا، بنت المنجا، احمد بن ابی طالب الحجار او نورو زده کړی و او په مشهد حسيني په قاهره کې يې تدريس کاوه. هغه د نظامي

الصحابه». (مناوي، ۱۳۵۶هـ، ج ۶، ص ۴۵۰) ژباړه: په دې باندې د صحابو او له هغې وورسته اجماع ده او دا حکم به تر قیامته وي، کومو اهل بدعت خلکو چې یې مخالفت کړی هغوی باندې د صحابو اجماع حجت دی.

سبکي (*) رحمه الله وايي: «لَا تَكُونُ إِلَّا فِي قُرَيْشٍ وَلَا تَخْتَصُّ بِطَائِفَةٍ مِنْهُمْ لِقَوْلِهِ ﷺ «الْأَيْمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ» وَلَا تَجُوزُ فِي حَلِيفٍ لَهُمْ وَلَا مَوْلَى وَلَا فِيمَنْ أَبَوْهُ غَيْرُ قُرَشِيٍّ وَأُمُّهُ قُرَشِيَّةٌ». (سبکي، بې تا، ج ۲: ۵۶۶) ژباړه: خلافت به یوازې په قریشو کې وي، د رسول الله ﷺ د دې حدیث په استناد چې (امامان به قریشو څخه وي) بلې یوې ډلې ته روا نه دی، د دوی ملاتړ او مریانو ته هم نه دی روا، او هغه چاته هم نه دی روا چې پلار یې قریشي نه وي، خو مور یې قریشي وي.

حنبلې مذهب: طبقات الحنابلة راخیستي: «الْخِلَافَةُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ، لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ أَنْ يُنَازِعَهُمْ فِيهَا، وَلَا يَخْرُجَ عَلَيْهِمْ، وَلَا نَقَرُ لغيرهم بها إلى قيام الساعة». (ابن ابی یعلی، بې تا، ج ۱: ۲۶) ژباړه: که دوه کسان هم پاتې وي، نو خلافت به په قریشو کې وي، هېڅوک حق نه لري چې له هغوی سره په خلافت کې څخه وکړي، او نه دې پرې څوک بغاوت کوي، او تر قیامته دا خلافت د بل چا لپاره نه منو.

ابن خلدون رحمه الله وايي: «خو د قریشي نسبت (یعنې په قریشو پورې د خلافت تړل) د صحابه وو د اجماع له امله دی چې د سقیفې په ورځ پرې سره ټول راټول شول. هغه وخت چې انصار د سعد بن عباد د بیعت نیت وکړ او ویې ویل: «یو مشر به له موږ وي او یو له

محکمې مشر شو او اوږده موده یې د مسلمانانو ترمنځ د قضا چارې ترسره کړې. هغه وفات شو د ربیع الآخر د میاشتې په شپږمه، د ۷۶۵ هجري کال په قاهره کې. (السبکي، ۱۴۱۳هـ، ج ۹: ۱۲۷)

* . تقي الدين السبكي، چې بشپړ نوم یې علي بن عبد الكافي بن علي بن تمام السبكي الأنصاري الخزرجي، ابو الحسن، تقي الدين و، د خپل وخت شيخ الاسلام او د حافظانو، مفسرانو او مناظره کوونکو له وتلو عالمانو څخه و. هغه د تاج السبكي پلار و، چې د «الطبقات» نومي کتاب یې لیکلی دی. تقي الدين د سبک په نوم سیمه کې چې د منوفیه د مصر له سیمو څخه ده، زېږېدلې و. وروسته قاهرې ته ولاړ، بیا شام ته کډه شو او په ۷۳۹ هجري کال کې د شام قاضي وټاکل شو. د ناروغۍ له امله بېرته قاهرې ته ستون شو او هلته وفات شو. ده له مهمو تألیفاتو څخه دي: الدر النظيم (په تفسیر کې، نیمګړې پاتې شوی)، مختصر طبقات الفقهاء، إحياء النفوس في صناعة إلقاء الدروس، الإغريض في الحقيقة والمجاز والكنية والتعريض او التمهيد فيما يجب فيه. (الزركلي، ۲۰۰۲ م، ج ۴، ص ۳۰۲)

تاسو»، نو قریشو د رسول الله ﷺ پر دې قول استدلال وکړ: «الأئمة من قریش» (امامان له قریشو دي). همدارنگه یې وویل: نبی ﷺ موږ ته وصیت کړی دی چې ستاسې له نېکانو سره نېکي وکړو او له بدو مو تېر شول او که چېرې امارت په تاسو کې وای، نو دا وصیت به نه و شوی. په دې دلیل قریشو انصار مات کړل، نو هغوی له خپل نظر (چې ویل یې: «له موږ یو مشر او له تاسو یو مشر») راوگرځېدل او د سعد د بیعت له قصد څخه تېر شول. همدارنگه په صحیح حدیث کې راغلي دي: «لا يزال هذا الأمر في هذا الحي من قریش»^(۱۵) (دا کار [یعنې خلافت] به تل د قریشو په دې قبيله کې وي). او دا ډول بې شمېره دلایل نور هم شته. (ابن خلدون، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م، ج: ۲، ۲۴۳)

ابن حزم رحمه الله وايي: «فَصَحَّ أَنَّ مَنْ تَسَمَّى بِالْأَمْرِ وَالْخِلَافَةِ مِنْ غَيْرِ قُرَيْشٍ فَلَيْسَ خَلِيفَةً، وَلَا إِمَامًا وَلَا مِنْ أُولِي الْأَمْرِ، وَلَا أَمْرٌ لَهُ -: فَهُوَ فَاسِقٌ عَاصٍ لِلَّهِ تَعَالَى، هُوَ وَكُلُّ مَنْ سَاعَدَهُ أَوْ رَضِيَ أَمْرَهُ، لِيَتَعَدَّيْهِمْ حُدُودَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». (ابن حزم، بې تا، ج: ۸، ۴۲۱) ژباړه: په څرگنده توګه ثابته ده چې هر څوک له قریشو پرته د امارت او خلافت نوم پر ځان کېږدي، نو هغه نه خلیفه دی، نه امام دی او نه د اولي الامر له ډلې شمېرل کېږي، او هېڅ ډول امر او واک نه لري. بلکې هغه فاسق او د الله تعالی نافرمان دی، همغه او هر هغه څوک چې له ده سره مرسته وکړي یا د هغه په کار خوښ شي؛ ځکه هغوی د الله تعالی د رسول ﷺ په ژبه د الله د حدونو سرغړونه کړې ده.

امام غزالي رحمه الله وايي چې په دې باندې د امت عملي تواتر دی: «نسب قُرَيْشٍ لَا بُدَّ مِنْهُ لِقَوْلِهِ ﷺ الْأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ وَأَعْتَبَارَ هَذَا مَأْخُذٌ مِنَ التَّوْقِيفِ وَمِنْ أَجْمَاعِ أَهْلِ الْأَعْصَارِ الْخَالِيَةِ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَةَ لَيْسَتْ إِلَّا فِي هَذَا النَّسَبِ وَلِذَلِكَ لَمْ يَتَّصِدْ لَطْلُبِ الْإِمَامَةِ غَيْرُ قُرَيْشِي فِي عَصْرِ مِنَ الْأَعْصَارِ مَعَ شُغْفِ النَّاسِ بِالْإِسْتِيْلَاءِ وَالِاسْتِعْلَاءِ وَبِذَلْهِمْ». (غزالي، بې تا، ج: ۱، ۱۸۰) ژباړه: د رسول الله ﷺ د دې قول له مخې: «الأئمة من قریش» (امامان له قریشو دي). د قریش نسب ضروري دی، د دې حکم د توقیف (یعنې د شریعت له نص) څخه اخیستل

^{۱۵}. دا حدیث امام احمد بن حنبل په خپل مسند کې په لږ توپیر راخیستی: «وَلَمْ تَعْرِفِ الْعَرَبُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا لِهَذَا الْخِي مِنْ قُرَيْشٍ» (أحمد بن حنبل، ۱۴۲۰ هـ، ج: ۱، ۴۵۳)

شوی او هم د تېرو زمانو د خلکو د اجماع څخه، چې امامت یوازې په همدې نسب کې دی. او له همدې امله په هېڅ وخت کې غیر قرشي کس د امامت غوښتنه نه ده کړې، سره له دې چې خلک د واک او لوړتیا لپاره لیواله وو او ډېرې هڅې یې کولې.

دوهم قول: په خلافت کې قریشیت شرط نه دی

امام الحرمين الجويني رحمه الله په غياث الامم کې راخيستي: «وَذَكَرَ بَعْضُ الْأَئِمَّةِ أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ فِي حُكْمِ الْمُسْتَفِيزِ الْمَقْطُوعِ بِثُبُوتِهِ مِنْ حَيْثُ إِنَّ الْأُمَّةَ تَلَقَّتْهُ بِالْقَبُولِ. وَهَذَا مَسْلُكٌ لَا أُوتِرُهُ، فَإِنَّ نَقْلَهُ هَذَا الْحَدِيثِ مَعْدُودُونَ، لَا يَبْلُغُونَ مَبْلَغَ عَدَدِ التَّوَاتُرِ». (جويني، ۱۴۰۱هـ، ج: ۱، ۸۰) ژباړه: ځينو علماوو ويلي دي چې دا حديث د مشهور حكم لري چې په ثبوت کې يې شك نه کېږي، ځكه ټول امت دا په ښه توگه منلی دی. خو زه دا طريقه نه خوښوم، ځكه چې د دې حديث روايت کوونکي ډېر لږ دي او د هغو شمېر د متواتر حديث د راويانو شمېر ته نه رسېږي.

قرطبي رحمه الله هم په دې برخه کې متردد دي، د خليفه په شرطونو کې وايي: «أن يكون من صميم قریش، لقوله ﷺ: "الأئمة من قریش" وقد اختلف في هذا». (قرطبي، ۱۳۸۴هـ - ۱۹۶۴م، ج: ۱، ۲۷۰) ژباړه: د رسول الله ﷺ د دې قول په استناد به خليفه له قریشو څخه وي چې ويلي يې دي (امامان به له قریشو څخه وي)، خو په دې کې اختلاف دي. سره له دې چې احناف وايي يوازې ضرايه او کعبیه مخالف دي.

ابن خلدون رحمه الله په خپله مقدمه کې نقل کړي چې باقلاني د قریشیت شرط نه يادوي، هغه وايي: «و من القائلين بنفي اشتراط القرشية القاضي أبو بكر الباقلاني لما أدرك عليه عصبية قریش من التلاشي و الاضمحلال و استبداد ملوك العجم من الخلفاء فأسقط شرط القرشية و إن كان موافقاً لرأي الخوارج». (ابن خلدون، بې تا، ج: ۱، ۹۹) ژباړه: د هغو کسانو له ډلې چې د قریش شرط يې رد کړی، قاضي ابو بکر باقلاني هم و. ځکه چې هغه وليدل د قریشو قومي ملاتړ او زور له منځه تللی او ورک شوی دی، او عجم (غیر عربي) پاچاهان پر خلافت واکمن شوي دي، نو ده د قریشي توب شرط باطل وگاڼه، که څه هم دا خبره د خوارجو له نظر سره سمه وه.

خو په الانصاف کې باقلاني رحمه الله د قریشیتوب شرط ایښی دی: «أن الإمامة لا تصلح إلا لمن تجتمع فيه شرائط منها: أن يكون قرشياً؛ لقوله عليه السلام: الأئمة من قریش». (باقلاني، بې تا، ۲۰۰۰م، ج: ۱، ۶۶). ژباړه: امامت یوازې د هغوی لپاره مناسب دی چې دغه شرطونه ولري، باید قریشي وي، ځکه چې رسول الله ﷺ فرمایلي دي: (امامان به له قریشو څخه وي).

دا احتمال لري چې دا د ابن خلدون خپل تعلیل وي.

خو ابن خلدون بل ځای وایي: «کله چې دا خبره ثابته شوه چې د قریشي شرط د خلکو د اختلاف او شخړې د دفع کولو لپاره و، ځکه هغوی (قریش) په خپله وخت کې قوي عصبیه او غلبه لرله، او موږ پوهېږو چې شارع (شریعت) د کوم حکم د یوې ځانګړې زمانې، یوې ځانګړې ډلې یا یوې ځانګړې قبیلې لپاره نه ځانګړی کوي، نو پوهېږو چې دغه شرط اصل کې د «کفایت» لپاره و. له همدې امله موږ دا شرط بیرته هغه اصل (یعنې کفایت او وړتیا) ته راګرځوو او د قریشي نسب پر ځای د هغې موخې ته ګورو چې په قریشو کې موجوده وه، او هغه د عصبیې ځواک و.

نو موږ شرط ږدو چې د مسلمانانو په چارو کې واکمن باید د داسې قوم له منځه وي چې په خپل وخت کې یې قوي ملاتړ او غالبه ځواک ولري، خو نور قومونه یې تعقیب کړي او د هغوی خبره ومنې، او د ټول امت کلمه په هغوی راټوله شي د ښه ساتنې لپاره. دا حالت (چې د ټول امت په یوه قوم پسې راټولېدل) په نننۍ نړۍ کې داسې نه پېښېږي لکه د قریشو په وخت کې، ځکه د اسلام لومړۍ مبارزه نړیواله وه او د عربو عصبیه یې د تحقق لپاره بسنه کوله، نو قریشو د نورو امتونو پر وړاندې غلبه وکړه. خو اوس د هر ولایت او هر اقلیم لپاره دا شرط یوازې په هغه قوم پوره کېږي چې په هماغه سیمه کې غالب عصبیه (ملاتړ) لري. او که په خلافت کې د الله تعالی راز ولټوو، هغه بیا داسې نه ده، ځکه الله تعالی خلیفه د دې لپاره ټاکلی چې د ده په ځای د بنډګانو چارو ته وګوري، د هغوی مصلحتونه پر ځای کړي او له زیانونو یې منع کړي. دا لوی مسؤلیت یوازې هغه چا ته سپارل کېږي چې د دې د ترسره کولو قدرت ولري». (ابن خلدون، بې تا، ج: ۱، ۱۰۰)

د دواړو قولونو ترمنځ توافق: د صحابه وو اجماع د قریشي نسب پر اساس د امامت تایید کړی «الأئمة من قریش»، خو ابن خلدون وایي چې د دې شرط اصلي علت د قریشو قوي ملاتړ او ټولنیز ځواک و، نه یوازې نسب، نو د امامت لپاره اصل شرط عدالت، کفایت او د خلکو د چارو د سمبالولو وړتیا ده، نه د نسب دوام.

د مخالفینو استدلال:

د سقیفې په ورځ د انصارو په قول یې استدلال کړی دی: «منا امیر ومنکم امیر» دوی وایي که انصار په دې پوهېدلی چې له قریشو پرته د نورو لپاره امیریت نه دی روا نه دا خبره به یې نه کوله.

همدارنګه د رسول الله ﷺ په دې حدیث مبارک یې استدلال کړی دی «اسمعوا وأطیعوا وإن استعیمل علیکم عبدٌ حبشیٌّ کانَ رأسَهُ زَبیبَةً». (البخاري، ۱۴۲۲هـ، ج ۱: ۱۴۰) ژباړه: که پر تاسې یو حبشي غلام چې سر یې د ممیز هومره وي هم امیر شو، تاسې یې خبره واورئ او اطاعت یې وکړئ. نو حدیث د هر آمر اطاعت واجب ګرځولی که هغه مریه هم وي، نو د قریشیت د شرط په عدم دلالت کوي.

خو خطابي(*) رحمه الله د دې حدیث په تشریح کې وایي: «قوله: وإن عبدًا حبشيًّا، يُريدُ به طاعةً من ولأه الإمام علیکم وإن کان عبدًا حبشيًّا، وقد ثبت عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال: الأئمة من قریش». (خطابي، ۱۳۵۱ هـ - ۱۹۳۲ م، ج ۴: ۳۰۰) او د رسول الله ﷺ د دې قول نه (یو حبشي مریه هم وی) موخه او هدف دا دی، که یو امام پر تاسې حبشي مریه هم وټاکه او له رسول الله ﷺ نه ثابته ده چې ویلې یې دی، امیران به له قریشو څخه وي.

*. امام علامه، حافظ لغوي ابو سلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب البستي الخطابي د علم او تألیف له مشهورو عالمانو څخه و. هغه (نږدې ۳۱۰ هجري) کال په شاوخوا کې زېږېدلی و. ده په حدیثپوهنه کې یې له ګڼو لویو عالمانو څخه استفاده کړې ده، په مکه کې یې له ابو سعید بن الاعرابي، په بغداد کې یې له اسماعیل بن محمد الصفار، په بصره کې یې له ابو بکر بن داسه او نورو څخه او په نیشاپور کې یې له ابو العباس الاصم او یو شمېر نورو زده کړه کړې وه. د متونو او اسنادو د راټولولو او څېړلو ته ډېر اهتمام درلود. د فقهې په برخه کې یې د شافعي مذهب له مشهورو فقیهانو څخه لکه ابو بکر القفال الشاشي، ابو علي بن ابي هريره او د دوی له هم‌رتبو عالمانو نه زده کړې کړي دي (الذهبي، ۲۰۰۶م، ج ۱۲، ص ۴۹۶)

د دې خبرې ځواب له څو اړخو کيږي:

لومړی دا چې داسې شي سره تشبیه هم ورکول کيږي چې د دغه شي وجود ناسم وي، مثلاً رسول الله ﷺ فرمایلي دي: «من بنى لله مسجداً ولو مثل مَفْحَصِ قِطَاةِ بنى الله له بيتاً في الجنة». (خطابي، ۱۳۵۱ هـ - ۱۹۳۲ م، ج ۴، ص ۳۰۰) ژباړه: که چا د الله لپاره د قِطَاة (*) د خالي په اندازه مسجد ودان کړ، الله تعالى به ورته په جنت کې کور ودان کړي.

دوهم دا چې دلته حشبي غلام د تېر په اعتبار یاد شوی دی، شنقيطي رحمه الله وايي بيلگه يې داسې ده لکه په قران کریم کې چې الله تعالى وايي: ﴿وَعَاثُوا أَلْيَتَمَتَى أَمْوَالَهُمْ﴾ [النساء: ۲] ژباړه: تاسې يتيمانو ته د هغوی مالونه ورکړئ. دلته بالغ ته د يتيم لفظ د تېر په اعتبار کاريدلی دی. (شنقيطي، ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م، ج ۱: ۲۷)

دریم دا چې له دې نه مراده غلبه ده، نو په دې صورت کې يې اطاعت واجب دی او د حديث دا لفظ يې تائيد کوي (إِنْ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ) د تَأَمَّرَ لفظ دلالت دا دی چې په زور واکمن شوی دی، نه د أهل الحل والعقد له خوا (پورتنی اثر).

ابن حجر رحمه الله وايي: «لَوْ تَغَلَّبَ عَبْدٌ حَقِيقَةً بِطَرِيقِ الشُّوْكَهٖ فَإِنَّ طَاعَتَهُ تَجِبُ إِخَادًا لِلْفِتْنَةِ مَا لَمْ يَأْمُرْ بِمَعْصِيَةٍ». (ابن حجر، ۱۳۷۹، ج ۱۳: ۱۲۲) ژباړه: که په حقيقي توگه يومريه د زور له لارې واکمن شو، نو د فتنې د خاموشه کولو په خاطر يې تر هغې اطاعت واجب دی چې په معصيت يې امر نه وي کړی.

همدارنگه يې د عمر رضي الله عنه په قول استدلال کړی دی، عمر رضي الله عنه فرمایلي دي: «إِنْ أَدْرَكْنِي أَجَلِي وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ حَيٌّ اسْتَخْلَفْتُهُ فَإِنْ سَأَلَنِي اللَّهُ لِمَ اسْتَخْلَفْتُهُ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قُلْتُ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَمِينًا، وَأَمِينِي أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ» فَأَنْكَرَ الْقَوْمُ ذَلِكَ، وَقَالُوا: مَا بَالُ عَلِيٍّ قُرَيْشٍ؟ يَعْنُونَ بَنِي فَهْرٍ، ثُمَّ قَالَ: فَإِنْ أَدْرَكْنِي أَجَلِي، وَقَدْ تُوُفِّيَ أَبُو عُبَيْدَةَ، اسْتَخْلَفْتُ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، فَإِنْ سَأَلَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ: لِمَ اسْتَخْلَفْتُهُ؟ قُلْتُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّهُ يُحْشَرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيَّ

*. قِطَاة: خرگتي او په درې يې کې بغرغه بولي، د خالي لپاره زمکه په پنځو راکنې.

الْعُلَمَاءُ نَبَذَهُ». (احمد بن حنبل، ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۱ م، ج: ۱، ۲۶۳) ژباړه: «که زما اجل راوړسېږي او ابو عبیده بن الجراح ژوندی وي، نو زه به هغه د خپل ځای ناستي (خلیفه) وټاکم. که خدای تعالی راته ووايي: ولې دې هغه د محمد ﷺ پر امت خلیفه وټاکه؟ زه به ووايم: ځکه ما ستا د رسول ﷺ له خولې اورېدلي چې فرمایلي یې دي: «هر نبي یو امین لري، او زما امین ابو عبیده بن الجراح دی.» خو خلک پر دې خبره ناخوښه شول او ویې ویل: نو د قریش د اشرافو څه؟ (یعنې د بنی فهر کورنۍ).

بیا یې وویل: که زما اجل راوړسېږي او ابو عبیده وفات شوی وي، نو زه به معاذ بن جبل خلیفه کړم. که زما رب عزوجل راته وپوښتي: ولې دې هغه خلیفه کړ؟ زه به ووايم: ځکه ما ستا د رسول ﷺ له خولې اورېدلي چې فرمایلي یې دي: «هغه به د قیامت په ورځ د علماوو مخې ته یو پرتمین مخکښ وي».

دوی وایي چې معاذ بن جبل انصاري و، قریشو ته نه و منسوب، نو په دې دلالت کوي چې قریشیت شرعاً الزامي نه دی او که واجب وای نو عمر رضي الله عنه څخه یې مخالفت نه کاوه، په دې حدیث کې یو بل دلالت هم شته چې د نسب په اړه دی او دا په دې معنی دی چې د نسب په معیار کې د صحابو ترمنځ هم فقهي اختلاف و او دا باوري کوي چې د نسب شرط ظني دی، د نظر او خبرکتیا وړ دی.

خو ابن حجر رحمه الله د دې حدیث په شرحه کې وایي: «فَيَحْتَمِلُ أَنْ يُقَالَ لَعَلَّ الْإِجْمَاعَ انْعَقَدَ بَعْدَ عَمَرٍ عَلَى اشْتِرَاطِ أَنْ يَكُونَ الْخَلِيفَةُ قُرَشِيًّا أَوْ تَغَيَّرَ اجْتِهَادُ عَمَرٍ فِي ذَلِكَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ». (ابن حجر، ۱۳۷۹ هـ، ج: ۱۳، ۱۹۱) ژباړه: دا احتمال لري چې وویل شي د عمر نه وروسته دا شرط راغلي وي چې خلیفه به قریش وي او یا هم د عمر اجتهاد بدلون کړی دی، الله تعالی ښه پوهیږي.

همدارنگه عمر رضي الله عنه ویلي دي «لَوْ أَذْرَكْنِي أَحَدُ رَجُلَيْنِ، ثُمَّ جَعَلْتُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَيْهِ لَوَثِقْتُ بِهِ. سَأَلِمُ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ». (احمد بن حنبل، بې تا، ج: ۱، ۲۰)

(*) که له دوو کسانو څخه یو مې ژوندی موندلی وای او دا لوی کار (خلافت) مې هغه ته سپارلی وای، پرې به مې بشپړ باور درلود. هغه دواړه دي: سالم، د ابو حذیفه آزاد شوی غلام، او ابوعبیده بن الجراح.

دوی وایی چې سالم قریش نه و، بیا عمر څنگه څرگندونې کوي چې دی یې وړ دی او ټاکی به یې، نو دا په همدې دلالت کوي چې د قریشیت شرط اعتبار نه لري.

هیڅمې د دې حدیث په اړه وایی چې په دې کې علي بن زید دی، حدیث یې حسن دی او په دې کې ضعیف دی.

تر ټولو غوره قول د شنقیطی رحمه الله دی، هغه وایی: «فاشتراط کونه قرشیاً هو الحق، ولكن النصوص الشرعية دلت على أن ذلك التقديم الواجب لهم في الإمامة مشروط بإقامتهم الدين وإطاعتهم لله ورسوله. فإن خالفوا أمر الله فغيرهم ممن يطيع الله تعالى وينفذ أوامره أولى منهم». (شنقیطی، ۱۴۱۵هـ - ۱۹۹۵م، ج ۱: ۲۴) ژباړه: نو د امام (خلیفه) د قریشي توب شرط همداسې حق دی، خو شرعي نصوصو څرگنده کړې چې د خلافت لپاره د هغوی مقدم ګڼل یوازې هغه وخت واجب دي چې دوی دین پلي کړي او د الله او د هغه د رسول اطاعت وکړي. که دوی د الله له حکم نه سرغړونه وکړي، نو له دوی نه هغه څوک ډېر د خلافت وړ دي چې د الله اطاعت کوي او د هغه امرونه عملي کوي.

ابوبکر الصديق رضي الله عنه هم وایی: «وإن هذا الأمر في قریش ما أطاعوا الله واستقاموا على أمره». (البيهقي، ۱۹۹۴م، ج ۸، ص ۱۴۲) ژباړه: د خلافت دا چارې به تر هغې له قریشو سره وي، چې د الله اطاعت کوي او د هغه د دې په لاره کلک والاروي، همدارنګه رسول الله ﷺ فرمایلي دي: «كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فِي حَمِيرٍ فَتَزَعَهُ اللَّهُ مِنْهُمْ وَصَيَّرَهُ فِي قُرَيْشٍ وَسَيَعُودُ إِلَيْهِمْ». (أحمد بن حنبل، ۱۹۹۸م، ج ۴، ص ۹۱) ژباړه: د خلافت دا چاره په حمير کې وه، نو الله ترې واخيسته، قریشو ته یې ورکړه، او بېرته به هغوی ته ګرځي.

*. خو هیڅمې په مجمع الزوائد کې ویلي دي: (رَوَاهُ أَحْمَدُ، وَفِيهِ عَلِيُّ بْنُ زَيْدٍ، وَحَدِيثُهُ حَسَنٌ، وَفِيهِ ضَعْفٌ. ۲۲۰/۴).

احمد روایت کړی چې په کې علي بن زید دی او حدیث یې حسن دی او په دې کې ضعیف دی.

په خلافت کې د قریشیت په اړه د معاصرو علماوو نظر

عبدالقادر عوده^(*) په خپل کتاب (الإسلام وأوضاعنا السياسية) کې د قریشیت د شرط په اړه د ابن خلدون نظر راخیستی چې مراد ترې ځواک دی، ورپسې یې د طه حسین نظر راخیستی چې د ابوبکر الصديق رضي الله عنه د رسول الله ﷺ له دې قول (الأئمة من قریش) نه هدف د هغه وخت ممتاز صحابه کرام و چې د اسلام په خپرولو کې یې بسیارې هڅې کړې وه.

بیا وایي چې کوم حدیثونه چې په دې مورد کې راغلي دي، د ټولو یو مفهوم او معنی ده چې امامت به په قریشو کې وي، خو په ځینو حدیثونو کې زیادت دی چې په څرګنده ترې معلومېږي چې دا چاره په مطلق ډول د قریشو نه ده، هغه مهال د قریشو ده چې د الله اطاعت کوي او په دین ولاړ وي او هغه حدیث چې وایي (تر هغې به دا چاره په قریشو کې وي چې په خلکو دوه تنه هم موجود وي) دا حدیث هم د پورتنی حدیث په څېر مطلق راغلی دی، خو دواړه په هغو حدیثونو مقید دي چې قریشیت یې د الله په اطاعت او د دین په قیام مقید کړی دی.

بیا وایي چې له دې وروسته باید وویل شي: د قریشیت په اړه ټول حدیثونه د خبر په صیغه راغلي دي، پرته له دوه حدیثونو څخه چې (استقیموا لقریش ما استقام لکم). ژباړه: د قریشو په لار لاړ شئ چې ستاسې لپاره مستقیمه شوې ده، او یا (قدمو قریشا و لا تقدمواها). ژباړه: قریش مخکې کې او تاسې ترې مه مخکې کېږئ. دا دوه حدیثونه د امر په صیغه راغلي دي، کوم چې د خبر په صیغه راغلي هغه احکام نه دي، یوازې د قریشو د حال په اړه خبروای دی

* . عبدالقادر عوده په کال ۱۳۲۱ هـ = ۱۹۰۳ م کې د مصر د دقهلیه ولایت د شربین ولسوالۍ د کفر الحاج شرییني په کلي کې وزېږېد. د یوه مشهوره او د جزیرې العرب له اسیلو کورنیو څخه و. د (اخوان المسلمین) د مصر له لویو مشرانو، مفکرانو او د معاصرې اسلامي خوځښت له مخکښو شخصیتونو څخه و. ده ګڼ شمېر علمي او حقوقي کتابونه لیکلي، چې د هرې قانوني کتابتون لپاره مهم مآخذ ګڼل کېږي، د هغو له جملې دا اثرونه دي: اسلام او زموږ قانوني حالتونه، اسلام او زموږ سیاسي حالتونه، اسلام د خپلو زامنو د ناپوهۍ او د خپلو عالمانو د ناتوانۍ تر منځ، مال او واکمني په اسلام کې، د اسلامي جزایي قانون تشریح د وضعي قانون سره پرتله شوې. (المکتبة الشاملة).

او دا مفهوم لري چې تر هغې به په دوی کې امامت وي چې د الله اطاعت کوي، که یې د الله نافرمانی وکړه نو الله به پرې نور څوک واکمن کړي.

کوم حدیثونه چې د امر په صیغه راغلي دي، نو دا څرگندوي چې پر امت لازم ده چې د قریشو اطاعت تر هغې وکړي چې دوی د الله په اوامرو مستقیم ولاړ وي.

عوده په پای کې وایي چې دا دوه تفسیرونه د دغو حدیثونو په اړه غوره تفسیر دی ځکه چې ټول حدیثونه تقریباً په یوه درجه کې دي، یو بل قوي کوي، داسې څه په کې نشته چې یو بل دې منسوخ کړي.

باید دې ته هم پاملرنه وکړو چې ټول جمهور چې د قریشیت په شرط ولاړ دي د متغلب خلافت ته اجازه ورکوي که هغه قریشي هم نه وي. او دا په خپله د قریشیت د شرط تناقض دی، خو دوی یې په ضرورت تعلیلوي. (عبدالقادر عوده، ۲۰۱۲م، ص ۹۳-۹۵)

د ازهر پوهنتون پخوانی رئیس علامه محمد ابوزهره په خپل کتاب (تاریخ المذاهب الفقهية والاسلامية المعاصرة) کې د قریشیت په اړه د راوړو حدیثونو وروسته لیکلي، (بې له شکه چې دا حدیثونه د قریشو فضیلت ته اشاره کوي او د قریشو لپاره دا فضیلت بس دی چې رسول ﷺ قریشي و، په سقیفه بنی ساعده کې د خلیفه د ټاکلو لپاره لومړني مهاجر او انصار راټول شول او د ابو ابکر الصدیق رضي الله عنه له خطبې وروسته یې د مهاجرینو په منځ کې قریشي وټاکه، نو دا یې د دغه حدیثونو پر بنا ونه ټاکه، دا یې په دوه اساسه وټاکه، لومړی دا چې پر انصارو یې د مهاجرینو پر فضیلت او په قرآن کریم کې یې د لومړۍ یادونې او د اسلام په لومړیو کې یې په سختیو د صبر پر اساس و.

دوهم دا چې له اسلام مخکې او د اسلام په لومړیو کې قریشو لوړ مقام لاره، نو ځکه ابوبکر الصدیق رضي الله عنه وویل: «ان العرب لا تدين الا لهذا الحى من قریش». ژباړه: عربان یوازې د قریشو دې کندي ته غاړه ټکي. بې له شکه چې دا نص د قریشو افضلیت او غوراوی په ګوته کوي.

ابوزهره رحمه الله زیاتوي که فرض کړو د قریشیت په اړه د رسول الله ﷺ حدیث د امر په معنی وي، نو دا امر د وجوب په معنی نه دی، بلکې د قریشو په افضلیت دلالت کوي نه د

خلافت په صحت، بې له شکه له قریشو پرته د نورو امامت هم سم دی او دغه احادیث د خبر په مفهوم کې مټ د دې حدیث په څېر دي (الخلافة بعدی ثلاثون، ثم تصیر ملکا غرضاً) ژباړه: خلافت به له ما وروسته دېرش کاله وي، بیا به (حکومت) د زور او واکمنۍ په بڼه بدل شي. او یا هم د افضلیت خبره ده نه د صحت. (ابوزهرة، بې تا، ص ۷۶-۷۹) د عقیدې او معاصرو مذهبونو متخصص او د محمد بن سعود الاسلامیة پوهنتون استاذ ناصر بن عبدالکریم وایي: د امام قرشي توب د علماوو تر منځ اختلاف لري. احادیث وایي: «الأئمة من قریش»، خو دا د امامت د کمال شرط دی، نه د صحت شرط. که وړ قرشي کس موجود نه وي، هر وړ کس چې د امامت نور شرطونه پوره کړي، مشروع امام ګڼل کېږي. حدیث «ولو عبداً حبشياً» ښیي چې غیر قرشي هم کولی شي امام شي او اطاعت یې واجب دی.

نو له دې امله داسې ښکاري چې دا حدیث د خبر له بابه هم تعبیرېدلی شي او که د امر له بابه ونیول شي، نو دا امر یوازې هغې زمانې ته متوجه دی چې مسلمانان توان ولري او قرشي او وړ کس موجود وي او د هغه ټاکنه فتنه نه راولاړوي. (ناصر ابن عبدالکریم، بې تا، ص ۴۸-۴۹)

پایلی

د موضوع د تفصیلي څېړنې او فقهي، تاریخي او نصي شواهدو د تحلیل په نتیجه کې څرگندېږي چې د قریشو نسب النصر بن کنانه یا فهر بن مالک ته رسېږي، او د «الأئمة من قریش» حدیث د ثابتو او معتبرو روایتونو په چوکاټ کې داخل دی، داسې چې د صحیحینو شواهد یې صحت تأییدوي. د خلافت او قریشیت بحث د اسلامي سیاسي فکر له مهمو او ژورو مسایلو څخه دی، ځکه د نصوصو د ظاهر، د تاریخي واقعیتونو او د اجتهادي تحلیل تر منځ د توازن غوښتنه کوي. د جمهورو علماوو په شمول څلورو مشهورو فقهي مذهبونو د یاد حدیث پر بنسټ قریشیت د امامت له لازمي شرایطو څخه گڼلې او د سقیفه بنی ساعده پېښه یې د ستر تاریخي ملاتړ په توګه وړاندې کړې ده.

سره له دې، ځینې مذهبي او کلامي ډلې لکه خوارج، معتزله او اشاعره د نسبي شرط پر خلاف دریځ لري او د امامت لپاره یې د عدالت، علم، کفایت او وړتیا معیارونه مهم بللي دي. د ابن خلدون تحلیلي لیدلوری دا څرګندوي چې د قریشیت حکمت د عصبي ځواک، ټولنیز ملاتړ او د سیاسي ثبات د ساتنې له اړتیاوو سره تړلی و، نه د نسبي امتیاز له اصل سره. د ده له نظره د امامت مشروعیت د رهبر د عدالت، اهلیت او د امت د چارو د سمبالولو له وړتیا څخه سرچینه اخلي.

تاریخي شواهد د صحابه وو په سیرت کې هم دا ښکاره کوي چې د غیر قریشي افرادو مشرتابه په اصل کې د امتناع وړ نه و، خو په دې شرط چې د دین او شریعت معیارونه یې پوره کړي وي؛ او دا حالت د قریشیت د شرط مصلحتي او نسبي ماهیت ته اشاره کوي. معاصرو علماوو لکه شنقيطي، عبدالقادر عوده او ابوزهره رحمهم الله هڅه کړې چې د نصوصو او تاریخي واقعیت تر منځ علمي توازن وساتي او د دوی د تحلیل له مخې قریشیت یو حق دی، خو مشروط او د امت د خیر، ثبات او مشرتابه له اهلیت له معیار سره تړلی دی. د دوی له نظره که د قریشو له منځه د عدالت، تقوا او اهلیت خاوند مشران شتون ونلري، نو د امت د مصالحو او د شریعت د مقاصدو له مخې د غیر قریشي رهبر امامت هم مشروع گڼل کېږي.

د جمهورو فقهاوو هغه نظر چې د متغلب امام اطاعت، که څه هم غیر قریشي وي، د امت د وحدت او نظم د ساتنې لپاره روا ګڼي، دا څرګندوي چې د امت مصلحت د نسبي امتیاز په پرتله لوړ مقام لري. د خلیفه حیثیت د امت د چارو په سمبالولو کې د خلکو د نیابت حیثیت دی، نه د الله د ځایناستي؛ ځکه د اسلامي عقیدې مطابق الله تعالی د خپلو مخلوقاتو اداره په مستقیم ډول کوي او د هغوی د چارو لپاره بشري نائب اړتیا نه لري.

په پایله کې څرګندېږي چې د خلافت مشروعیت د عدالت، شورا، تقوا، علم، اهلیت او د امت د رضایت پر بنسټ ولاړ دی، نه پر نسل او قبیله. له دې امله د قریشیت شرط باید یو تاریخي او مصلحتي حکم وبلل شي، نه یو ابدی او تعبدی نص. د شریعت د مقاصدو له نظره خلافت هغه مهال مشروع ګڼل کېږي چې عدالت، اهلیت او د امت خیر تأمین کړي او قریشیت د خلافت د کمال شرط ګڼل کېږي، نه د صحت شرط.

سرچيني

القرآن الكريم

- ابن منظور: محمد بن مكرم (٧١١هـ)، لسان العرب، دار صادر - بيروت.
- ابن حجر: أحمد بن علي العسقلاني: (٨٥٢هـ)، فتح الباري شرح صحيح البخاري، دار المعرفة - بيروت، ١٣٧٩هـ.
- ابن أبي يعلى: محمد بن محمد (٥٢٦هـ)، طبقات الحنابلة، تحقيق: محمد حامد الفقي، دار المعرفة - بيروت.
- ابن العربي: محمد بن عبد الله المعافري المالكي (٥٤٣هـ)، أحكام القرآن، راجعه وعلق عليه: محمد عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ابن خلدون: عبد الرحمن بن محمد (٨٠٨هـ)، ديوان المبتدأ والخبر، تحقيق: خليل شحادة، دار الفكر - بيروت، دوهم چاپ، ١٤٠٨هـ/١٩٨٨م.
- ابن عابدين: محمد أمين بن عمر (١٢٥٢هـ)، رد المحتار على الدر المختار، دار الفكر - بيروت، دوهم چاپ، ١٤١٢هـ/١٩٩٢م.
- ابن ماجه: محمد بن يزيد القزويني (٢٧٣هـ)، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر - بيروت.
- ابن نجيم: زين الدين بن إبراهيم (٩٧٠هـ)، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، تحقيق: احمد عزو عناية الدمشقي، دار إحياء التراث العربي، لومړى چاپ، ١٤٢٢هـ/٢٠٠٢م.
- ابن هشام: عبد الملك بن هشام (٢١٣هـ)، السيرة النبوية، تحقيق: مصطفى السقا وآخرون، مكتبة مصطفى البابي الحلبي - مصر، دوهم چاپ، ١٣٧٥هـ/١٩٥٥م.
- ابوزهرة: محمد، تاريخ المذاهب الاسلامية، دارالفكر العربي، القاهرة.
- أحمد بن حنبل: أحمد بن محمد الشيباني (٢٤١هـ)، المسند، تحقيق: شعيب الأرنؤوط وآخرون، مؤسسة الرسالة - بيروت، لومړى چاپ، ١٤٢١هـ/٢٠٠١م.
- الباقلائي: أبو بكر محمد بن الطيب (٤٠٣هـ)، الإنصاف، تحقيق: محمد زاهد الكوثري، المكتبة الأزهرية للتراث، دوهم چاپ، ٢٠٠٠م.

- الباقلائي: أبو بكر محمد بن الطيب (٤٠٣هـ)، تمهيد الأوائل في تلخيص الدلائل، تحقيق: عماد الدين أحمد حيدر، مؤسسة الكتب الثقافية - لبنان، لومړی چاپ، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م.
- البيهقي: أحمد بن الحسين (٤٥٨هـ)، السنن الكبرى، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، مكتبة دار الباز - مكة، ١٤١٤هـ/١٩٩٤م.
- الجويني: عبد الملك بن عبد الله (٤٧٨هـ)، الغياثي غياث الأمم في التياث الظلم، تحقيق: عبد العظيم الديب، مكتبة إمام الحرمين، دوهم چاپ، ١٤٠١هـ.
- الحاكم: محمد بن عبد الله (٤٠٥هـ)، المستدرک علی الصحیحین، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية - بيروت، لومړی چاپ، ١٤١١هـ/١٩٩٠م.
- الخطابي: حمد بن محمد البستي (٣٨٨هـ)، معالم السنن، المطبعة العلمية - حلب، لومړی چاپ، ١٣٥١هـ/١٩٣٢م.
- الذهبي: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (المتوفى: ٧٤٨هـ)، سير أعلام النبلاء، الناشر: دار الحديث - القاهرة، چاپ: ١٤٢٧هـ-٢٠٠٦م.
- الزبيری: المصعب بن عبد الله (٢٣٦هـ)، نسب قريش، تحقيق: ليفي بروفنسال، دار المعارف - القاهرة.
- الزركلي، خير الدين بن محمود بن محمد بن علي بن فارس،الدمشقي (المتوفى: ١٣٩٦هـ)،الأعلام، الناشر: دار العلم للملايين، پنخلم چاپ ٢٠٠٢ م.
- السبكي: تقي الدين علي بن عبد الكافي (٧٥٦هـ)، فتاوى السبكي، دار المعارف.
- الشنقيطي: محمد الأمين بن محمد (١٣٩٣هـ)، أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، دار الفكر - بيروت، ١٤١٥هـ/١٩٩٥م.
- الطبري: محمد بن جرير (٣١٠هـ)، جامع البيان عن تأويل القرآن، تحقيق: عبد الله بن عبد المحسن التركي، دار هجر، لومړی چاپ، ١٤٢٢هـ/٢٠٠١م.
- الطبري، محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملي، أبو جعفر (المتوفى:

- ۳۱۰هـ)، تفسير الطبري = جامع البيان عن تأويل آي القرآن، تحقيق: الدكتور عبد الله بن عبد المحسن التركي، الناشر: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، لومړى چاپ، ۱۴۲۲ هـ - ۲۰۰۱ م.
- عودة، عبدالقادر، الإسلام وأوضاعنا السياسية، مؤسسة الهنداوي للتعليم، القاهرة، چاپ: ۲۰۱۲ م.
- العيني: بدر الدين محمود بن أحمد (۸۵۵هـ)، عمدة القاري شرح صحيح البخاري، دار إحياء التراث العربي - بيروت.
- الغزالي: محمد بن محمد الطوسي (۵۰۵هـ)، فضائح الباطنية، تحقيق: عبد الرحمن بدوي، مؤسسة دار الكتب الثقافية - الكويت.
- القرطبي: محمد بن أحمد الأنصاري (۶۷۱هـ)، الجامع لأحكام القرآن، تحقيق: هشام سمير البخاري، دار عالم الكتب - الرياض، چاپ، ۱۴۲۳هـ/ ۲۰۰۳ م.
- القلقشندي: أحمد بن عبد الله، مآثر الإنافة في معالم الخلافة، تحقيق: عبد الستار أحمد فراج، دار النشر: مطبعة حكومة الكويت، الكويت، دوهم چاپ: ۱۹۸۵ م.
- محمد بن إسماعيل بن إبراهيم بن المغيرة البخاري، أبو عبد الله، الجامع المسند الصحيح المختصر من أمور رسول الله ﷺ وسننه وأيامه (صحيح البخاري)، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة لومړى چاپ: ۱۴۲۲ هـ
- مخلوف: محمد بن محمد بن عمر بن علي ابن سالم (المتوفى: ۱۳۶۰هـ)، علق عليه: عبد المجيد خيالي، شجرة النور الزكية في طبقات المالكية، الناشر: دار الكتب العلمية، لبنان، لومړى چاپ: ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۳ م.
- المناوي: عبد الرؤوف بن تاج العارفين (۱۰۳۱هـ)، فيض القدير شرح الجامع الصغير، المكتبة التجارية الكبرى - مصر، لومړى چاپ، ۱۳۵۶ هـ
- النووي: يحيى بن شرف (۶۷۶هـ)، روضة الطالبين وعمدة المفتين، تحقيق: زهير الشاويش، المكتب الإسلامي، درېم چاپ، ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۱ م.

پوهنوال دکتري جنيد الله ظهير

عضو هيئة التدريس بجامعة كابل، كلية

الشرعية، قسم الثقافة الإسلامية، وعضو هيئة

التحرير بمجلة الدعوة

junaidullahz@yahoo.com

دريافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۵/۲۵

پذيرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۰۶

www.dawat.edu.af

Journal@dawat.edu.af

موقف اليهود من حوار الأديان

الملخص

اتسم العصر الحاضر بالتقارب والتحاور بين المجتمعات البشرية و الحضارات والأديان، وقد اتخذ كل منها موقفا ثابتا ومعينا تجاه القضية طالبن بها مقاصدهم الخاصة. وكان لليهودية بطبيعة الحال نصيب هذا الحوار لتحقيق أهدافها المكنونة، وقد سار اليهود في ذلك بمنهج وطريقة مختلفة عن سائر الأديان والتي تجمع بين المرونة والخدعة الظاهرية والحدود والعداوة الخفية تجاه الديانات والمجتمعات عامة وللإسلام خاصة، وقد وضع اليهود لهذا أهدافا ومقاصد خطيرا يصل إلى قيام دولة اسرائيل الكبرى كأمنية وغاية لحياتهم البائسة.

و تناولت هذه الدراسة السمات والتاريخ الموجز لهذه الديانة مع بيان الأهداف والمنهج من وراء حوار الأديان ... ليسهل على المشتغلين في الموضوع أن يطلعوا على هؤلاء ويكون ذلك كنافذة لمن أراد أن يطل من خلالها على أهدافهم ومقاصدهم الخفية.

الكلمات المفتاحية: الحوار، الأديان، اليهود، الصهيونية، الصراع.

Abstract

One of the prominent features of the contemporary era is the growing attention to the concept of closeness and dialogue among human societies, civilizations, and religions. In each of these fields, specific opinions have emerged regarding the nature, purpose, and desired outcomes of interfaith dialogue.

Within this context, Judaism has also played its role and adopted a specific approach as it has viewed interfaith dialogue as a means for achieving its hidden objectives. They have followed their unique approach that is characterized by flexibility, hidden trick, enmity with other communities in general, and with the Muslim world in particular.

Therefore, they have formulated critical goals for interfaith dialogue, many of which later became connected with the establishment of the State of Israel—seen as relief from historical hardship and dispersion.

This study examines the characteristics and brief historical background of Judaism, and analyzes the aims and methods associated with interfaith dialogue as understood by different Jewish currents. The goal is to provide readers with a clearer understanding of Judaism and Jewish people, offering a window through which they may better grasp the hidden motivations and perspectives related to this subject.

Keywords: dialogue, religions, Judaism, Zionism, conflict.

Dawat Academic Journal

Sixth Year, Issue 1
(Fall & Winter 2025)

Volume
12

Received: 2025-08-16
Accepted: 2025-08-28

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

المقدمة

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله الأمين وعلى آله وصحبه ومن
تبعهم بإحسان إلى يوم الدين.
أما بعد:

الدعوة إلى الحوار والتعايش السلمي بين المجتمعات والأديان من الضرورات الحضارية
الملحة في كل العصور، وقد ظهرت بوادرها منذ القدم عبر الديانات والفلسفات السائدة؛ ومن
ثم أصبحت مفهوماً شاملاً وقضية متداولة على ألسنة المفكرين والكتاب في العصر الحديث
حيث ظهرت الصراعات الدامية بين أهل الأديان المختلفة والفئات البشرية، ولم يكن السبيل
إلى قطعها والقضاء عليها إلا بها.

أهمية الموضوع وأسباب اختياره

الحوار هو أحد سبل التواصل المهمة بين الأفراد، وهو وسيلة تواصل بين طرفين أو أكثر،
وهذه الوسيلة قائمة على أقوال و أفعال و حركات، وذلك بهدف الاطلاع على الآخر وتعرف
وجهات نظر الطرفين ومناقشتها وتقبل الاختلاف، وللحوار صور وأمثلة عديدة تطبق في العديد
من مجالات الحياة، وفي المجتمعات المتحضرة تحديداً، ومفهوم حوار الأديان هو أحد هذه
المفاهيم التي برزت مؤخراً.

الديانة اليهودية إحدى الديانات العريقة في الحضارة البشرية مرت على مراحل وكانت
لها صلات مع المجتمعات البشرية ولا شك أن لها دور ومواقف في قضية حوار الأديان.
ولقد ظهرت أهمية هذه القضية في الأونة الأخيرة حيث لجأت دولة إسرائيل بشن حملة
شرسة تجاه المسلمين عامة و الفلسطينيين خاصة، ويطرح أحياناً دعوات للتحوار والتواصل
بغية الوصول إلى اتفاق شامل بين الأطراف وانشاء دولتين مستقلتين جنب البعض.

مشكلة الدراسة

هذه الدراسة تتناول مسألة مهمة وهي قضية منهج وموقف اليهود من حوار الأديان، وهي مسألة علمية جديرة بالعناية والدراسة نظرا للالتباس فيها بناء على النظر إلى التاريخ الإجرامي لليهود ورفضهم التعايش السلمي مع المجتمعات الأخرى.

أسئلة الدراسة

- ١- ما موقف اليهود من حوار الأديان في هذا العصر؟
- ٢- ما هو أهداف اليهود من وراء قضية حوار الأديان؟
- ٣- ما هو صفات اليهود وطبيعتهم الإجرامية عبر العصور؟

أهداف الموضوع

- ١- يهدف الموضوع إلى معرفة موقف اليهود في قضية حوار الأديان.
- ٢- معرفة المنهج السائد لليهود في هذه القضية.
- ٣- بيان أهداف اليهود من وراء الظاهرة حوار الأديان.
- ٤- الوقوف على التاريخ الإجرامي لليهود منذ نشأتهم إلى اليوم.
- ٥- معرفة صفات اليهود وطبائعهم اللئيمة من خلال نصوص الآيات الكريمة.

الدراسات السابقة

بعد البحث والتحري ، لم أجد من أفرد الدراسة المذكورة ببحث مستقل إلا أنه يوجد من تناول الموضوع في كتب وبحوث متفرقة كالتالي:

- ١- حوار الأديان- نشأته وأصوله وتطوره ، الدكتور عبد الحليم أيت أمجوض ، ط ١، دار ابن حزم - بيروت - ١٤٢٣هـ- ٢٠١٢م.
- ٢- اليهودية والإسلام- اتجاهات للحوار والمشاركة والتعارف المتبادل، بحث منشور على شبكة الانترنت: ورقة نقاشية مترجمة من العبرية إلى الإنجليزية أعدها طاقم التخطيط الإسلامي - اليهودي في (أكاديمية بين الديانات إلباهو).

٣- يهوديت قران كي روشني مين (اليهودية في ضوء القرآن)، سيد أبو الأعلى مودودي، ط ٤، اداره ترجمان القرآن، لاهور، ٢٠٠٠م.

٤- اليهودية، الدكتور أحمد شلبي، ط ٢، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة، ١٩٨٨م.
وقد بحثت الدراسات السابقة حول صفات اليهود و تاريخهم عبر العصور عامة، وتطرق المرجعين الأولين إلى موضوع الحوار في الديانات ومن ضمنها اليهودية.
ويختلف بحثي عن الدراسات السالفة بأنه يتناول منهج ومقاصد الحوار عن اليهودية.

منهج البحث

- ١- هذه الدراسة دراسة وصفية تحليلية.
- ٢- جمع المادة العلمية للدراسة من خلال الكتب المعتمدة في الموضوع المذكور.
- ٣- ترتيب المادة العلمية حسب الخطة التي سأذكرها.
- ٤- توثيق المسائل الواردة في ثنايا البحث من مصادرها وخاصة النصوص المتعلقة باليهودية من الكتاب المقدس - وخاصة العهد القديم.
- ٥- عزو الآيات القرآنية الكريمة إلى مواضعها في السور مع ذكر رقم الآية.
- ٦- كتابة الموضوع وفق القواعد الإملائية الحديثة، والالتزام بعلامات الترقيم.
- ٧- تذييل الدراسة بنتائج الدراسة، وفهرس المصادر والمراجع.

هيكلية الموضوع

يتكون هذا البحث من مقدمة، وأصل الموضوع، وخاتمة، وفهرس المصادر والمراجع.
أولاً: المقدمة: وتشتمل على: أهمية وأسباب اختيار الموضوع، وأسئلة الدراسة، وأهدافها، ومنهج البحث فيها.

ثانياً: أصل الموضوع، وفيه:

المبحث الأول: اليهود وطبائعهم التاريخية. وفيه مطالب:

المطلب الأول: صفات اليهود وطبائعهم

المطلب الثاني: سمات اليهود في القرآن الكريم

المطلب الثالث: التاريخ الاجرامى لليهود عبر العصور تجاه الإنسانية.

المطلب الرابع: اليهود والصهيونية وقيام الدولة الصهيونية

المحور الثانى: موقف اليهود من حوار الأديان"، وفيه مطالب

المطلب الأول: أهداف الحوار عند اليهودية

المطلب الثانى: منهج اليهود في الحوار والتعامل مع الأديان

الخاتمة: وفيها أهم نتائج البحث

قائمة المصادر والمراجع

التمهيد:

إن الدعوة إلى الحوار والتعايش السلمى من الضرورات الملحة في عصرنا الذي نعيشه، وخاصة بعد الصراعات الحضارية القائمة والتي فرضت على المجتمعات الإنسانية باسم صراع الحضارات والتي طرحها المفكر اليهودي "صموئيل هاننكتون" في الأونة الأخيرة وظهور المشكلات والأزمات الدولية قديما وحديثا.

إن ظهور تلك الدعوات والشعارات التي تشيع بين المجتمعات الإنسانية أو تفرض نفسها عليها نحو حوار الأديان، الحوار الإسلامى المسيحى، الحوار الإسلامى اليهودى، حوار الثقافات وما إلى ذلك من الشعارات التي تهدف إلى منع الصدام الطائفي، توقف الحروب أو تبرير العدوان أو التغطية على المكايد الإجرامية التي ارتكبتها وهكذا تحويل الأنظار عن الغايات والأهداف المكنونة والتي يعتقدها أولئك من جهة أخرى.

وقد ظهرت في ذلك الشأن فعاليات الإعلام وترسيخ الأفكار من خلال عقد المؤتمرات والنقاشات الحارة برفع شعار التقارب والتفاهم والإحترام المتقابل، و صدور كثير من العهود والمواثيق والإعلانات الدولية؛ و بلغ ذلك ذروتها حتى عدها البعض ميزة النصف الثانى من القرن العشرين وما بعده، وقد نادى البعض بأنه ليس في مسألة الحضارة اليوم أهم من الحوار بين الأديان.

وهذه الدعوة رغم تعاظم صداها وصدارتها على المنابر الاعلامية والثقافية لكن سرعان ما اختلفت بشأنها الآراء والمواقف؛ فقبلها البعض بالترحيب الحار وشجعته، وحث الناس عليها

لكن في المقابل خافها البعض وأوجست منه خيفة، وعدّها ضياعاً للوقت؛ يستعمله المستكبرون في الأرض لتخدير الشعوب المستضعفة وكسب الوقت. (آيت أمجوض، ١٤٢٣هـ / ٢٠١٢م: ٩)

وفي هذه الفترة ظهرت اتجاهات عديدة بتنوع أطرافها وأهدافها، موضوعاتها ووسائلها، ومن بين الاتجاهات الواقعية هي معرفة دراسة النشأة والأصول الدينية للحوار؛ لأنها تعد البذرات الأولى و تطلعنا على المستقبل؛ وهذا الهدف منوط بمعرفة النبع الماضي والجذور التي قامت عليها والتي لها ترسبات في الأفكار البشرية وإنعكاسات على التطورات المتلاحقة.

وبناء على ذلك فالمنهج القويم في هذا الإطار معرفة النزعة الأصولية لدين ما، فبعض الديانات تنعدم فيه أصول الحوار وتكون مبنية على الاقصاء والعنف والاضطهاد، وقد لا نرى فيها ظواهر العيش السلمي المشترك والعمران الأخوي؛ ونرى هذه الظاهرة جلية في الديانة اليهودية والتي تكمن في مقاصدها قيام دولة صهيونية عالمية حيث أخذت طابعا عمليا باحتلال الأراضي الفلسطينية وشرذ أهله منها. والبحث في هذا الجانب يستلزم معرفة الطبيعة اليهودية وصفاتها اللينة.

المبحث الأول: اليهود وطبائعهم التاريخية منذ القديم إلى اليوم

المطلب الأول: صفات اليهود وطبائعهم

لقد حافظ اليهود من بين البشرية على سماتهم الخلقية وطبيعتهم الجبلية وثقافتهم وعقائدهم المزعومة طوال العصور والزمان؛ حيث اعتقدوا أنهم شعب الله المختار، وصمدوا أمام كل المحاولات التي وقفت تجاههم وعانوا بإثرها ما عانوا؛ وبالتالي لم تحسن علاقة الشعوب بهم تاريخيا فنظروا إليها نظرة النفور والكراهية إلا ما كان في ذمة المسلمين طوال الحضارة الإسلامية.

وهكذا توالى الأجيال وانقرضت من الأجيال ما انقرضت وعاشت منهم ما عاشت، وقد تغيرت المجتمعات البشرية إلا أن اليهود كانوا متكفنون على أنفسهم قابعون في حاراتهم

الخاصة كما سمي الأوربي (جيتو)، ويفخر اليهود من بين ما يفخرون به بعصاميتهن الصمودية.

إن اليهود شعب أثر العنصرية بحجة المحافظة على نقاء الدم والنوع وحسبوا أنفسهم شعب الله المختار، ولذلك حرصوا طوال عيشهم جيلا بعد جيل على عدم الاختلاط بالشعوب الأخرى مما كان يعرضهم لمضايقات متنوعة من قبل هذه الشعوب ولا يزالون كذلك. ولهذا ظلوا شعبا مشردا، دائم التنقل من هنا وهناك؛ وحيثما حلوا كانوا حريصين على الاحتفاظ بسماتهم الخلقية والطبائعية. (أيت أمجوض، ١٤٢٣هـ / ٢٠١٢م: ١٥٣)

وبناء على ذلك يحسن بنا أن نعرف على خلقهم وطبيعتهم والتي تدلنا على قبولهم للحوار أو الرفض. وإن دراسة النصوص الدينية وتتبع التاريخ المعادي لهذه الديانة العريضة لدالة على أن العقيدة الدينية اليهودية قائمة على العنف والصراع والارهاب وبالتالي تكشف لنا زيف ما يرجونه اليوم باسم الحوار والتقارب، وفيما يلي ابراز لأهم صفاتهم:

١- العنصرية: من الصفات الجليلة الواضحة المنكرة عندهم العنصرية، وهذه الصفة قد حولهم من دين سماوي توحيدى إلى دين عنصري طائفي والتي تقوم أساسا على رفض المقابل والنظر إلى الغير كأنهم مخلوق وضع وأنها لم يخلقوا إلا لخدمتهم، وبناء على ذلك تتباين القوانين بين فئات البشرية.

وفي هذا الصدد يقول الحاخام مناحم (الكاهن اليهودي المعروف): "إنكم من بني البشر لأن أرواحهم مصدرها روح الله وأما باقي الأمم فليست كذلك لأن أرواحهم الروح النجسة"، وهكذا يعتقدون أن أرواح اليهود مصدرها روح الله وأما باقي الأمم فليست كذلك لأنهم من نطفة حصان. (السويدان، ٢٠١٢م: ١٥٣)

٢- السياسة الاجرامية: بناء على ادعاء العنصرية اليهودية وقولهم بأنهم شعب الله المختار اختار اليهود سياسة اجرامية بصبغة قدسية؛ فأباحوا دماء الأبرياء والاعتداء على الآخرين وبسط السيطرة على أعدائهم.

وقد ورد في كتبهم المقدس: "هو شعب بلوة يقوم، وكشيل ينهض واقفا لاينام حتى يأكل الفريسة ويشرب دمها حلالا". (العهد القديم: سفر العدد: الإصحاح ٢٣/٢٤)

وفي سفر التثنية: "وأما مدن هؤلاء الأمم التي يعطيها لكم الرب إلهكم ملكا، فلا تبقوا أحدا منها أحدا بل تحلون إبادتهم". (العهد القديم: سفر التثنية: الإصحاح ٢٣/٢٠)

٣- الإرهاب وكراهية الآخر في حياة اليهودي: إن هذه الصفة توارثتها هذه الأمة جيلا بعد جيل، ففي عقيدتهم تحرم السرقة ولكن يجوزونها من الغير.

٤- الإثارة وبث الفتن: اليهود يبثون روح الثورة وكذلك ينشئون الجمعيات السرية ويؤسسون حركات هدامة، وفي ذلك يقول الكاتب (برنارد لازار (١٦): "اليهود يضطرم بروح ثوري وهوداعية الثورة سواء شعر بذلك أو لم يشعر، وما يؤكد نسبة أكثر الحركات الهدامة السرية لليهود، و أنه تظهر في هذه الحركات أثر التعاليم اليهودية الفلسفية؛ ومن هذا المنطلق يربط معظم الثورات الكبرى في العالم باليهود. فإن عاش اليهود وجدت الاثارة؛ فالثورة وقد حصل ذلك في الشرق والغرب على السواء، وفي العصر المعاصر لنرى أن الحركات الرأسمالية تضرب الشيوعية أحيانا وبالعكس، فهدف اليهود الثورة والتدمير على أية حال. (الشلبي، ١٩٨٨م: ٢٨)

٥- التجسس: هذه صفة بغیضة قديمة لليهود حيث يحصلون من خلالها مصالحهم وإيقاف تطور أعدائهم أو تدمير هذا التطور، فقد عرفت عن الديانة المسيحية تجسس اليهود على قادتها وأفكارها، ولقد كان من بين الحواريين من عمل جاسوسا لحساب اليهود والذي عرف باسم "يهوذا الاسخريوطي" فقد ساوم على تسليم عيسى عليه السلام مقابل ثلاثين من الفضة. (الشلبي، ١٩٨٨م: ٢٩٢)

وهكذا عرف تجسسهم على المسلمين منذ مطلع الإسلام حيث ادعى بعضهم دخول الإسلام ولكنهم في حقيقة الأمر كانوا منافقين، ومن بين هؤلاء داعس، وسعد بن حنيف ويزيد بن اللصيت ورافع بن حريملة، فقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن رافع يوم مؤته: "قَدْ مَاتَ الْيَوْمَ عَظِيمٌ مِنْ عَظَمَاءِ الْمُنَافِقِينَ". (ابن هشام، ١٣٧٥هـ / ١٩٥٥م، ج: ١: ٥٢٧)

وظل هذا دأبهم في كل العصور والأزمان. وبالجمله فكل هذه الصفات البغيضة والشنيعة من صفاتهم الجبلية توارثها عبر الأجيال بعد جيل، وأضرمو ناراً بين الأمم.

سمات اليهود في القرآن الكريم:

لقد اهتم القرآن الكريم ببيان الأوصاف الدنيئة لليهود حتى وصل إلى ١٧٠ مرة مستقلة و ٨٢ مرة بعنوان أهل الكتاب والتي تشمل معهم المسيحية كذلك، ولم يكتف القرآن بما كانوا عليه بل ما سيكون كذلك؛ حتى ليقع الناظر في دهشة من أمرهم، لكن الناظر العادل ليحكم في الأخير باعجاز القرآن وتعمق معرفته بهم. (أشرفي، ١٣٨٩ هـ ش: ١٣٤) وفيما يلي اشارة إلى أهم ما ذكره القرآن الكريم حول أوصافهم:

١- لعنوا بسبب قتل أنبياءهم، قال تعالى: ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا تَفَقَّوْا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ۚ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ [آل عمران: ١١٢]

٢- إنهم ينقضون العهود، وفي حقهم يقول تعالى: ﴿فِيمَا نَقُضُهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ ۖ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [المائدة: ١٣]

٣- الظلم، أكل الربا وأكل مال الحرام، وفي ذلك يقول تعالى: ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ۖ وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْباطِلِ ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [النساء: ١٦٠ - ١٦١]

٤- الفساد في الأرض، يقول تعالى: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا ۚ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿الْمَائِدَة : ٦٤﴾

٥- تحريف كتاب الله، يقول تعالى: ﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرِفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ٧٥]

٦- حرصهم على الحياة، قال تعالى: ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِمَّنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوْزُ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعْمَرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَحِّزٍ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعْمَرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ٩٦]

٧- العداوة مع المسلمين، وفي ذلك يقول تعالى: ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا ۚ وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرَىٰ ۚ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَيْسِيَّيْنَ وَرَهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ [المائدة: ٨٢] وقد حفل القرآن الكريم بعدد من صفاته الذميمة بحيث لا يسعنا المكان بذكر كله واكتفينا بما هو مرتبط بالبحث. (المودودي، ٢٠٠٠م: ٢٩)

وقد لخص الإمام ابن القيم أوصافهم فيما يلي: "فَالْأَمَةُ الْعَصِيَّةُ هُمُ الْيَهُودُ: أَهْلُ الْكُذِبِ وَالْبُهْتِ وَالْغَدْرِ وَالْمَكْرِ وَالْحَيْلِ، قَتَلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَكَلَةُ السُّحْتِ وَالرِّبَا وَالرِّشَا، أَحْبَبُ الْأُمَمِ طَوِيَّةً، وَأَزْدَاهُمْ سَجِيَّةً، وَأَبْعَدُهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ، وَأَقْرَبُهُمْ مِنَ النُّقْمَةِ، عَادَتُهُمُ الْبَغْضَاءُ، وَدِينُهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالشُّحْنَاءُ، بَيَّتُ السَّخْرِ وَالْكَذِبِ وَالْحَيْلِ، لَا يَرَوْنَ لِمَنْ خَالَفَهُمْ فِي كُفْرِهِمْ وَتَكْذِيبِهِمْ وَلَوْ نَبِيًّا حُرْمَةً، وَلَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً، وَلَا لِمَنْ وَاظَمَهُمْ عِنْدَهُمْ حَقٌّ وَلَا شَفَقَةً، وَلَا لِمَنْ شَارَكَهُمْ عِنْدَهُمْ عَدْلٌ وَلَا نَصْفَةً، وَلَا لِمَنْ خَالَطَهُمْ طِمَائِنَةً وَلَا أَمْنَةً، وَلَا لِمَنْ اسْتَعْمَلَهُمْ عِنْدَهُ نَصِيحَةً، بَلْ أَحْبَبْتُهُمْ أَغْلَقْتُهُمْ وَأَصْدَقْتُهُمْ أَغْشَتْهُمْ، وَسَلِمَ النَّاحِيَّةَ وَحَاشَا أَنْ يُوجَدَ فِيهِمْ وَبَيْنَهُمْ - لَيْسَ بِيَهُودِيٍّ عَلَى الْحَقِيقَةِ، أَضَيَّقَ الْخَلْقَ صُدُورًا، وَأَظْلَمَهُمْ بَيُوتًا، وَأَتَنَنْتُهُمْ أَفْنِيَّةً، وَأَوَحَشَهُمْ سَخَنَةً، تَحَيَّيْتُهُمْ لَعْنَةً، وَلَقَاؤُهُمْ طَيْرَةً، شِعَارُهُمُ الْعَصَبُ، وَدَثَارُهُمُ الْمَقْتُ". (ابن القيم الجوزية،

ويقول الشيخ أبو الحسن الندوي عنهم في كتابه ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين؟ حول أوصاف اليهود قائلا: " اليهود: وكانت في أوربا وآسيا وإفريقيا أمة هي أغنى أمم الأرض مادة في الدين، وأقربها فهماً لمصطلحاته ومعانيه، أولئك هم اليهود، ولكن لم يكونوا عاملاً من عوامل الحضارة والسياسة أو الدين يؤثر في غيرهم، بل قضى عليهم من قرون طويلة أن يتحكم فيهم غيرهم، وأن يكونوا عرضة للاضطهاد والاستبداد، والنفي والجلاء، والعذاب والبلاء، وقد أورثهم تاريخهم الخاص وما تفردوا به بين أمم الأرض من العبودية الطويلة والاضطهاد الفظيع والكبرياء القومية، والإدلال بالنسب، والجشع وشهوة المال وتعاطي الربا، أورثهم كل ذلك نفسية غريبة لم توجد في أمة وانفردوا بخصائص خلقية كانت لهم شعاراً على تعاقب الأعصار والأجيال، منها الخنوع عند الضعف، والبطش وسوء السيرة عند الغلبة، والختل والنفاق في عامة الأحوال، والقسوة والأثرة وأكل أموال الناس بالباطل، والصد عن سبيل الله. وقد وصفهم القرآن الكريم وصفاً دقيقاً عميقاً يصور ما كانوا عليه في القرنين السادس والسابع من تدهور خلقي، وانحطاط نفسي، وفساد اجتماعي، عزلوا بذلك عن إمامة الأمم وقيادة العالم. (الندوي، بي تا: ۳۸)

المطلب الثاني: التاريخ الاجرامي لليهود عبر العصور تجاه الإنسانية

إن اليهود بطبيعتهم التعصبية والعنصرية والإرهاب وصلت إلى قمته لم تصل إليها غيرهم من الأجناس البشرية، فقد ارتكبوا أشنع الجرائم تجاه دينهم والبشرية جمعاء، فقد اعتدوا على كتاب الله بالتحريف، وقتلوا أنبياءهم وخدعوا البشرية وتجسسوا عليهم وأبادوا أموالهم ودمائهم؛ والأشنع من كل ذلك أنهم أعطوا جرائمهم صبغة قدسية أي بالتحريف في كتبهم المقدسة بدء من التوراة ومرورا بالتلمود في عهده القديم إلى أن وصلوا إلى مرحلة بروتكتلات حكماء صهيون حيث اعتقدوا أنها التلمود الثاني وبثوا فيها السموم. (أيت أمجوض، ۱۴۲۳هـ / ۲۰۱۲م: ۱۶۳)

ففي سفر الخروج من التوراة الحديث عن بني اسرائيل في مصر الذين اكرموا بوفادة نبي الله يوسف عليه السلام، ولاقوا أشد الترحيب بإخوانه وأبيه لكنهم سرعان ما غلب عليهم طابعهم وأنانيتهم؛ فعزلهم فراعنة مصر وعاشوا حياة العزلة والتكتل متسللين بأمل وحب

العودة إلى فلسطين، وهكذا أخرجوا من مصر متسللين معهم أموال أهل مصر بالخدعة والمكيدة حتى أخذوا عجين أهلها قبل أن يختمر، وبعد مضي أربعين عاما أحلوا في الطريق نحو فلسطين بأهل الأردن بعد هزيمة أهلها، فقد قتلوا كل الرجال والنساء والأطفال ولم يبقوا باقيا، وأخذوا كل ما وجدوا من بهائمهم وأموالهم على أساس القوة والغدر والخديعة... وهكذا توالى التاريخ وغدروا بالرسول الكريم صلى الله عليه وسلم حينما هاجر مهاجرا إلى المدينة رغم أنه عقد معهم معاهدة حسن الجوار على أساس السلم والتعاون؛ لكنهم سرعان ما بدت حقدهم منتهزين الفرصة، فكان أول غدر منهم من بني قينقاع ابتداء بالغدر بالمرأة المسلمة ثم تلاهم بنو نضير حينما دبوا محاولة لقتل النبي صلى الله عليه وسلم وأخيرا من بني قريظة بتكالبهم مع الأحزاب ضد المسلمين، وهكذا في خيبر حيث اجتمعوا مع المشركين إلى أن أجلاهم النبي صلى الله عليه وسلم. (المباركفوري، بي تا: ٢١٤)

ولقد تطرق السيد المودودي رحمه الله إلى مواقفهم اللثيمة تجاه الدعوة والرسول ﷺ فيقول عنهم: لقد اختار اليهود بمقدم النبي ﷺ إلى المدينة منهج وأسلوب العداء، وصار غايتهم الوحيدة أن ينالوا من الرسول ﷺ وصحابته ودعوته، واستعملوا لذلك أسلوب الزيف والكذب والعناد تجاه دعوته، وذلك باثارة الظنون والشبهات لإخراج المدعويين الناشئة عن الدين بعد اعتناقهم، وهكذا ظل يمارس الود والتحالف مع أعداء الإسلام بغية الفتنة من الداخل، ومع ذلك كانوا يسعون بحكم الجوار والصلوات القديمة بين أهلها أن تضرم نار الحرب والشقاق مرة أخرى بعدما ارتبط بإخاء الإسلام، وكان مخاطبهم في ذلك الأوس والخزرج، وظل يذكرهم بمأساة يوم حرب بعاث وعداءهم القديمة.

وأما من الناحية المالية فكانوا يبغضون على الذين اعتنقوا الإسلام، وكانوا يعسرهم في ديونهم المعطاة لديهم، وما كان من أولئك عليهم فيغمضون أعينهم على مستحقاتهم بحجة أن ذلك في زمن مضى وهم على دين غير الدين الذي يدينون به حاضرا.

ومن المعلوم أن ذلك الأسلوب المعادي لم يكن ملجئا عليها في الحياة المدنية فحسب بل امتدت إلى المرحلة المكية حيث كانوا متحالفين وموجهين لمشركي مكة، وذلك بعدما قويت رسالة الإسلام، وقد ذكر القرآن الكريم نماذج منها، ولكن هؤلاء انضم حين مقدمه ﷺ

في الحلف والمعاهدة على إثر انعقاد الصحيفة المدنية، ولكن منذ اللحظة الأولى كانوا يضمرون العدا وطالما ينقضون العهود، واشتد عداؤهم وعزائمهم الخبيثة بعد انتصار غزوة بدر في السنة الثانية من الهجرة، وحينها عزمت القبائل المستوطنة منهم بنو قينقاع، بنو نضير وبنو قريظة على مجاهرة فعالهم تجاه الدعوة الإسلامية؛ ونتيجة لذلك أجلاهم النبي ﷺ من تلك الديار الطيبة. (المودودي، ٢٠١٦م، ج: ٣، ٨٣-٨٤)

وفي تاريخ الأمة الإسلامية في أحقابها الأخيرة قد غدروا بالدولة التي اوتهم رغم تشردهم من أسبانيا، فقد منحت لهم السماحة وخاصة في عصر السلطان سليمان القانوني في سنة ١٥٢٠م، وقد منح لهم الحرية الكاملة في اختيار مكان العيش ما خلا فلسطين وسينا؛ إلا أنهم كادوا ضد هذه الدولة العميقة خلال أربعة قرون مبتدء باغراء السلطنة العثمانية بتقديم المال والسماح لهم بالعيش في فلسطين وقد وصلوا إلى مراميههم وتمكنوا من أخذ فلسطين احتلالاً في عام ١٩٤٨م.

اليهود والصهيونية وقيام الدولة الصهيونية:

انعكست التغيرات في العصر الحديث على كل القيم والأفكار والدعوات وذلك بعد دخول أوربا إلى طور جديد من حياتها نتيجة الاكتشافات العلمية والأصول السياسية، وفي ظل هذا تفاعل النخبة اليهودية في أوربا مع الفلسفة الأوربية والمذاهب السياسية السائدة يجر طائفة منهم إلى الدعوة للاندماج في أوربا مع المحافظة على هوية ثقافية متميزة متطهرة من الأساطير والخرافات، وطائفة تدعوا إلى إقامة وطن قومي لليهود ليتحرر اليهود من الاضطهاد الذي يلاقونه جراء عدا العالم للسامية؛ حتى انتصرت الصهيونية السياسية على يد هرتزل. ويرجع تاريخ ظهور الصهيونية السياسية اليهودية كأداة ايدلوجية لكسب التأييد الدولي من أجل إقامة دولة يهودية في فلسطين إلى سنة ١٨٩١ م حين نشر هرتزل كتابه "الدولة اليهودية"، وقويت حينما وافقت الصهيونية السياسية عليها في المؤتمر الصهيوني الأول في عام ١٨٩٧م في بازل والذي كان يدعوا إلى إقامة وطن قومي آمن ومعترف به قانونياً لليهود في فلسطين.

وإلى جنب النشاط السياسي كان لليهود شأن في ميدان المال والسياسة حتى أنهم كانوا يخاطبون الحكومات خطاب الأكفاء في المساومة على مصير الشعوب ومنها العرب حتى أجروا صفقة مع الانجليز بشراء أراضي العرب طواعية أو كرهية من دعم المال اليهودي، وقد عرضوا قبلا على السلطان عبد الحميد الثاني على اداء الديون العثمانية مقابل أن يمنح لهم حق الاستيطان في الأراضي المقدسة، لكن السلطان العثماني جعل هذا الحلم مستحيلا في حياته والعهد العثماني، ولذا اقدموا إلى اسقاط الخلافة العثمانية (المودودي، ٢٠٠٠م: ٢٩٢) والحقيقة أن ظهور حركة الصهيونية كحركة مثالية اسطورية انبثقت من حلمه القديم من التلمود المزعوم، فأنشأت حركة سياسية عنصرية متطرفة ترمي إلى إقامة دولة لليهود في فلسطين تحكم من خلالها العالم كلها .

وقد انشقت الصهيونية اسمها من جبل صهيون في القدس حيث ابتنى داوود قصره بعد انتقاله من حبرون (الخليل) إلى بيت المقدس في القرن الحادي عشر قبل الميلاد - وهذا الاسم يرمز إلى مملكة داوود وإعادة تشيد هيكل سليمان من جديد بحيث تكون القدس عاصمة لها. وقد انبثقت أفكار الصهيونية من الكتب المقدسة المحرفة وما صاغت صياغة جديدة في بروتكلات حكماء صهيون. (الجهني، ١٤١٨هـ: ٥٢١-٥٢٣)

وبالجملة فعقيدتهم سيطرة اليهود على العالم كما وعد الههم (يهوه) حسب زعمهم، ونقطة البداية من إقامة حكومتهم على أرض الميعاد التي تمتد من نهر النيل إلى الفرات. وقد ظهرت التصريح بها من قبل المسؤولين و الحركات الصهيونية في الآونة الأخيرة.

المبحث الثاني: منهج الحوار وأهدافه عند اليهودية

المطلب الأول: أهداف الحوار عند اليهودية

الحوار والتعايش السلمي وتقارب الحضارات والأديان من متطلبات الحياة البشرية وخاصة في عصرنا الحاضر، فكل المجتمعات البشرية رغم كل التباينات الموجودة بينهم في الأعراق والألسنة والأديان والتحزب ... ومع رغم ادعاء تفوقهم على الآخرين اضطروا أن يرفعوا شعار الحوار والتقارب فيما بينهم ، وبالتالي اتخذوا المرونة شعارا لهم وخاصة في عصر العلمنة التي تسير فيها المجتمعات البشرية؛ حيث ينضمون إلى المواثيق العالمية وما إلى ذلك.

إن اليهودية رغم كل جرائمهم كانت لهم النصيب من هذا الأمر، فهم لهم تاريخهم و مكرهم ودهاؤهم، ولهم أهداف كبرى حيث يعدون لها ما يناسبها من الوسائل الكفيلة لتحقيقها، ولكن النقطة التي ينبغي الإشارة إليها أن اليهودية ليست لها ثبات في ادعائهم، فهم قوم أو ديانة تتابع مصالحهم في كل زمان و على حسب الظروف التي يعيشونها. واليهودية من ضمن الديانة التي يدعون الناس إلى دينهم، وكذلك ليست لديهم برنامج التبشير كما هي في النصرانية.

وبالجملة فاليهودية هي ليست من الديانات الدعوية، وليست لديهم مخططات وبرامج التأثير في العالم من أجل ادخال ديانتهم في أقاليم الغير، وأصل المسألة تعود كلها إلى أنهم يعتقدون بقضية دماءهم وشرف مكانتهم، وظلوا يعتقدون أن مكانتهم لا يليق بالآخرين، وأنهم من سلالة متميزة ودين خاص وطقوس خاصة بهم لا غير. (أيت أمجوض، ١٤٢٣هـ / ٢٠١٢م: ١٧٢)

ورغم فقدان الاعتقاد بالحوار والتعايش مع الآخرين كمعتقد أو أساس ديني، إلا أن اليهود رفعوا هذا الشعار كخدعة أو كذب يقال بها لمكيدة الآخرين، وتكمن وراءها أهداف مسمومة، وقد تجلت نتيجة الاستقرار من أعمالهم ومخططاتهم المخفية وخاصة في بروتوكولات حكماء صهيون الصادرة من المؤتمر الصهيوني في بازل تحت رئاسة تورغرت هرتزل. وفيما يلي إشارة إلى أهم أهدافهم الخبيثة وراء الحوار:

١- تحقيق السلام مع العرب والمسلمين: اليهود ككتلة خبيثة في المجتمعات البشرية تنفر عنهم المجتمعات الإنسانية وذلك لأنهم يدركون أنهم أصحاب مكر وخداع، ودائما يحتالون على الناس، ولكنهم بعد كل المكيدات والإجرامات التي ارتكبوها هؤلاء قدموا يد الحوار غير المتكافئ في أراضي ساكني ديارهم، ليست حبا للعدالة ورفع الظلم بل لتحقيق المزيد من المكاسب وبأقل التكاليف.

إن الحوار الذي رفعه أولئك لم يكن الهدف منه الحوار أو تدارك ما صدر عنهم من الأخطاء بل كان الهدف منها تثبيت أقدامهم وتعزيز مواقفهم في أراض فلسطين المحتلة بكونه أرضا موعودا والخلية التي ينتشرون منها إلى العالم كله.

إنهم اتخذوا شعار الحوار شبكة الصيد لنيل أهدافهم؛ وقد استطاعوا برفعها أن يقبلوا على الآخرين أنفسهم، ولكنهم يريدون باسم الحوار والتطبيع مع الدول تثبيت وجودهم، وهكذا الناظر إلى أهداف المأسونية ليرى أن مقاصدهم في الظاهر تختلف اختلافا كبيرا عن أهدافهم الباطنية، والتي تعد أصلا في هذا الباب، ومن هنا فقد عرف هؤلاء أنفسهم كالتالي:

"جمعية أدبية تخدم الإنسانية و تنور الأذهان، وتنشر الإخاء وتوطد الحب بين الأعضاء،

تحثهم على فعل الخير والإحسان لإخوانهم المحتاجين". (الشليبي، ١٩٨٨م: ٣٠٣)

٢- اخراج الصراع اليهودي الإسلامي من دائرة الصراع العقدي: يحرص اليهود والغرب في ركابهم اخراج الصراع مع المسلمين من الدائرة العقدية ليكون الصراع على مصالح الأرض والمياه والاقتصاد، وقد ظهرت في الآونة الأخيرة تحققا كبيرا لهم في هذا الجانب، ويعدونهم انتصارا عظيما؛ وذلك لأن اليهود يخافون من الصراع العقدي مع المسلمين.

وعلى هذا فقد تحقق الانتفاضات التي قام بها المسلمون الفلسطينيون مكاسب عظيمة ونال في دماءهم وأموالهم؛ وبناء على ذلك فاليهود يدركون خطر تلك الانتفاضات المنتجة نتيجة مشاعر العقيدة والإيمان، وهم يدركون أن المسلمين لا يرضون بالتخلي عن الحقوق، ولا يتنازلون عن المبادئ والقيم القائمة على الحق الإلهي والمنهج الرباني. (أيت أمجوض، ١٤٢٣هـ / ٢٠١٢م: ١٧٣)

وهناك محاولات من بعض المراكز العلمية اليهودية نحو (أكاديمية بين الديانات الياهو) ضمن هذا الإطار بأن تجد بين اليهودية والإسلام- الاتجاهات للحوار والمشاركة والتعارف المتبادل- فهم يرون: أن بين اليهود والمسلمين قيم دينية مشتركة و ثراء روحي متبادل.

و يرون كذلك أن الصراعات نشأت أصلا من المواجهات السياسية التي ألفت ظلالها في القرن الأخير على وجهات النظر المتبادلة لليهود والإسلام. ويذكر على سبيل المثال أن التوتر بين اسرائيل والدول العربية ولا سيما التوترات بين الفلسطينيين كتوترات بين الديانات؛ وبالتالي فالمواجهة في الشرق الأوسط جرت الديانات نفسها إلى حد ما من المواجهة، والصراع القومي والسياسي استمد قوته من الدين الذي اتخذ بل صمم من جديد كتبرير لهذه المواجهة. (أكاديمية بين الديانات الياهو، بي تا: ٣)

۳- اقامة اسرائيل الكبرى والسيطرة على العالم: إن الهدف البعيد المدى الذي يحلم به اليهود هو اقامة دولة اسرائيل الكبرى، والسيطرة على العالم من خلاله، فقد كانت هذه أمنيته وحلمهم منذ أجيال منصرفة، ولم تكن هذا مجرد خيال في السراب فحسب بل عدوا لهم العدة وتربوا أجيالا بعد جيل لتحقيق هذا الهدف البغيض، وقد كان هذا الهدف نصب أعينهم؛ فلو تحقق الوصول إليها بالحوار لكانت سهلة المنال وإلا فالخيارات البعدية بدائل لها. ولقد كان لبروتوكولات حكماء صهيون دور في تفعيل هذه القضية وصارت بمثابة الدستور لكل الأنشطة عندهم.

فقد جاء البرتوكول التاسع أنهم يدفعون ببعض أسرهم وبعض أفرادهم ليدخلوا هذا الدين أو ذاك وبغير اسمهم، وينتقلون من بلد إلى بلد ويتعمقون في دراسة الدين الجديد، ويأتي وقت عليهم لا يعرف الناس حولهم عن ماضيهم شيئا، حينئذ يحاول هؤلاء أن يخدموا اليهودية دون أن يكونوا موضع اتهام. (التونسي، بي تا: ١٤٣)

٤- الحط من كرامة العلماء: اليهودية يريدون من وراء الحوار إلى جنب أهدافهم السابقة الحط من مكانة العلماء حتى يقل تأثيرهم على الناس؛ وذلك لأنهم يدركون دور العلماء في ترشيد وتوعية الأمة وطاقاتهم المكنونة وقدرتهم في انتصار الحق وجهاد أعدائه، فقد عمدوا خلال الحوارات من الحط من كرامتهم، وبالتالي نشروا دهاءهم لكي يفصلوا بين الأمة وبين الأخذ عن علمائهم وأئمتها، حتى يخلو لهم الطريق ببث سمومهم السامة في أوصالها. (أيت أمجوض، ١٤٢٣هـ / ٢٠١٢م: ١٧٤)

المطلب الثاني: منهج اليهود في الحوار والتعامل مع الأديان

إن اليهود في مسألة الحوار والتقارب مع الأديان والحضارات اختاروا منهجا وطريقا ملائما للوصول إلى أهدافهم، وتكاد تتفاوت عن باقي المناهج، فنجد فيهم نوعا من المرونة والتعاطف ولكن صدورهم تكن أهدافا غير ذلك.

و على هذا فقد يختارون البعض الدخول في الديانات تظاهرا بغية التقاط أخبار أتباعها، والتعرف على خططهم لكي ينقلوها إلى أصحابهم، وقد كانت هذا دابهم القديم في ذلك إلا

أنهم اختاروا مع ذلك منهجا جديدا وهو التظاهر بالدخول في دين - لا لنقل الأخبار- بل ليعملوا وهم في ظل الدين الجديد ما يخدم أغراض دينهم الأصيل وهي اليهودية. وبناء على ذلك فقد دخل عدد كبير من اليهودية إلى أكثر الديانات المعروفة كالבوذوية والمسيحية والإسلام؛ وهي الأديان الثلاثة الغالبة في العالم من حيث العدد والمكانة وأخذوا يعملون لصالح اليهود.

ويقول الدكتور شلبي عن تجربته في تلك المجال: إن عددا ممن يعتقدون من رجال الشرق الأقصى يعملون لصالح اسرائيل بنفس الإخلاص والحماسة التي يعمل به اليهودي، وإن بعض السفارات في بلاد إندونيسيا تخدم قضية اسرائيل بنشاط بالغ الحد؛ حتى لقد كنا نقول: أنه ليس لهذا البلاد في هذا المبنى سوى اللوحة المثبتة على الباب، أما أكثر النشاط المنبعث من داخل المبنى فيخدم قضية اسرائيل، وقد خفف عجبنا عندما عرف أنه من بين كبار موظفي هذه السفارة بل من بين كبار حكومة هذه البلاد بوذيون من أصل يهودي أو بوذيون اتخذوا زوجات يهودية أو زوجات بوذيات تجري في عروقهن الدماء اليهودية. (الشلبي، ١٩٨٨م: ٢٩٤)

والناظر إلى الديانة المسيحية الجديدة ليرى أثر توغل اليهودية في تأسيسها، فالتاريخ شاهد على أن شاوول (بولس)^(١٧) كان يهوديا فريسيا دخل المسيحية بقصد السوء، وأحدث في داخلها أحداثا عظيمة الأثر، فتم نقلها عن الديانة الخاصة إلى ديانة عالمية، ونقلها من الديانة التوحيدية إلى التثلية، وقد قال بأشنع مقولات مثل ألوهية المسيح، وألوهية روح القدس، واختراع قصته الفداء للتكفير عن خطيئة البشر... وكل هذا لم تكن من قبل بولس إلا أثارا للدين الأصلي اليهودي له، فهو قد تظاهر في الدخول في المسيحية ليحاربها من

(١٧) شاول الطرسوسي: اليهودي الفريسي، صاحب الثقافات الواسعة بالمدارس الفلسفية والحضارات في عصره، وتلميذ أشهر علماء اليهود في زمانه عمالائيل، أعلن شاول الذي كان يُذيق أتباع المسيح سوء العذاب، إيمانه بالمسيح بعد زعمه رؤيته عند عودته من دمشق، مؤنبا له على اضطهاده لأتباعه، أمراً له بنشر تعاليمه بين الأمم. وبهذا أصبح أحد قادة الجيل المسيحي الأول، كما يعتبره البعض ثاني أهم شخصية في تاريخ المسيحية. وهو يعرف عندهم برسول الأمم، وقد بشر هو بهذه الديانة في آسيا الصغرى وأوروبا، وقد مات حوالي سنة ٦٤م. انظر: الموسوعة الميسرة في الأديان والمذاهب المعاصرة، ج ٢، ص ٥٦٦.

الداخل بسلاح الهدم والتدمير متعاوناً في ذلك مع أبناء دينه اليهود في القضاء عليها. (الشلبي، ١٩٨٨م: ٨٨-٨٩)

واليهود أخذوا هذا المنهج من طبيعتهم الدؤبة على نقض العهد والخيانة، فلا يبالون في الوصول إلى هدفهم أيا كانت قيمته ولا يحترمون في سبيل ذلك أي قيمة أخلاقية، ولم يكن هذا بالمسلمين فحسب بل مع كل البشرية.

ولقد كشف القرآن الكريم هذه الحقيقة عند اليهود في كثير من الآيات منها قول الله عز وجل: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بدينارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ۚ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّتِ سَبِيلٌ وَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ٧٥]

ويقول مفكر الإسلام الشهيد سيد قطب رحمه الله حول الآية: " وهذه بالذات صفة يهود، فهم الذين يقولون هذا القول، ويجعلون للأخلاق مقاييس متعددة، فالأمانة بين اليهودي واليهودي، وأما غير اليهود ويسمونهم الأميين وكانوا يعنون بهم العرب، وهم في الحقيقة يعنون كل من سوى اليهود، فلا حرج على اليهود في أكل أموالهم وغشهم وخداعهم والتدليس عليهم، واستغلالهم بلا تخرج من وسيلة ولا فعل ذميم، والعجيب أن يزعموا أن إلههم ودينهم يأمرهم بهذا وهم يعلمون أن هذا كذب، وأن الله لا يأمر بالفحشاء ولا يبيح لجماعة من الناس أن يأكلوا أموال جماعة من الناس سحتاً وبهتاناً وألا يرفعوا عهداً ولا ذمة. (سيد قطب، ١٤١٢: ج ١/٤١٧)

ولقد أبرموا هذه الأصول كلها في بروتكولاتهم المسمية حكماً صهيون والتي تعد الدستور الأساسي لشريعتهم، فجاءوا بسياسة يتفق مع أخلاقهم وتاريخهم الطويل ألا وهو الغدر والخيانة. ومن أقوالهم فيها: " إن الغاية تبرر الوسيلة، ويجب علينا نحن اليهود في خططنا أن لانولي كثير الاهتمام نحو ما هو خير أخلاقي، أن الأخرى بنا أن نولي اهتمامنا لما هو ضروري ومفيد. (التونسي، بي تا: ٢٥)

وبالجملة فمنهج الحوار عند اليهودية قائم على أساس الغش والخدعة والحقد المكمن لهدم الآخرين وإن كانت مزينة ظاهرياً، وكل ذلك منبثقة من طبيعتهم الشريرة.

نتائج البحث:

الحمد لله الذي وفقنا لاتمام هذا الموضوع ، وفيما يلي إشارة إلى أهم النتائج التي توصلت إليها من خلال البحث:

- ١- اليهود أمة محافظة أصولية قائمة على سماتهم الخلقية، وطبيعتهم الجبلية وملتزمة بثقافتهم وعقائدهم المزعومة طوال العصور؛ حتى ورثوها جيلا بعد جيل.
- ٢- العنصرية من الصفات الجبلية في الديانة اليهودية، وقد حولهم هذه الصفة من الدين السماوي التوحيدي إلى دين عنصري طائفي حيث يرفض المقابل وينظر للآخرين بنظرة مهينة.
- ٣- اليهود دوما ما يثيرون الفتن بين الفئات البشرية للوصول إلى ذلك في انشاء جمعيات سرية.
- ٤- إن بيان القرآن الكريم عن كشف صفات اليهود وطبيعتهم والتي أدلى بها اهتماما من بين سائر الأمم دالة على اعجاز القرآن الكريم وتعمق مغزاها.
- ٥- اليهود تاريخهم حافل بالإجرام عبر العصور تجاه الإنسانية كلها، فقد أقدموا بقتل أقدس الناس وهم الأنبياء وتجسسوا على الناس في عقائدهم وأموالهم ودمائهم.
- ٦- إن ظهور حركة الصهيونية كحركة مثالية أسطورية لدى اليهود، وقد انبثقت تأسيسها من حلمهم القديم في إقامة دولتهم في منطقة فلسطين ومن ثم السيادة على العالم كله.
- ٧- إن رفع شعار الحوار والتقارب في الديانة اليهودية لها أهداف كامنة ومرموزة لوقع الأمم في مكيدتهم رغم رفعها بالموضوعية ومن أهمها إخراج اليهود من الصراع العقدي مع الآخرين وتخفيف حدة العنف والتنفير حولهم.
- ٨- اليهود في قضية الحوار اختاروا منهجا مرنا وتعاطفيا على أساس الخدعة، وذلك بغية الوصول إلى أهدافهم اللثيمة، وبزعهم فالغاية تبرر الوسيلة.
- ٩- تعد بروتوكولات حكماء صهيون الدستور الأساسي الجديد لمواصلة الطريق في الديانة اليهودية، وقد جاءت منبثقا من أخلاقهم وتاريخهم الطويل القائم على الغدر والخيانة.

المصادر والمراجع:

القرآن الكريم.

- أشرفي، سيد أحمد (۱۳۸۹) جستارهاي در دين شناسي تطبيقى، مطبعة مسلكي افغان، كابل.
- أمجوض، عبد الحليم أيت (۲۰۱۲م) حوار الأديان- نشأته وأصوله وتطوره، ط ۱، دار ابن حزم - بيروت.
- التونسي، محمد خليفة (ب.ت) الخطر اليهودي - بروتكلات حكماء صهيون، ط ۴، دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان.
- الجهني، د. مانع بن، حماد (۱۴۱۸هـ) الموسوعة الميسرة في الأديان والمذاهب والأحزاب المعاصرة، دار الندوة العالمية للطباعة والنشر والتوزيع، ط ۳، الرياض.
- الحميرى، عبد الملك بن هشام بن أيوب (۱۳۷۵هـ - ۱۹۵۵م) السيرة النبوية (سيرة ابن هشام)، تحقيق: مصطفى السقا وإبراهيم الأبياري وعبد الحفيظ الشلي، ط ۲، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر.
- السويidan، الدكتور طارق (۲۰۱۲م) اليهودية- الموسوعة الميسرة، ط ۴، الإبداع الفكري، الكويت.
- سيد قطب؛ الشاربي، ابراهيم حسين (۱۴۱۲هـ)، في ظلال القرآن، ط ۱۷، مصر: دار الشروق - القاهرة.
- شلي، الدكتور أحمد (۱۹۸۸م) المسيحية، ط ۲، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة.
- شلي، الدكتور أحمد (۱۹۸۸م) اليهودية، ط ۸، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة.
- علي أبو الحسن بن عبد الحي بن فخر الدين الندوي (ب.ت) ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين؟، مكتبة الإيمان، المنصورة - مصر.
- المباركفوري، صفى الرحمن (ب.ت) الرحيق المختوم، ط ۱، دار الهلال - بيروت.

- محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد شمس الدين ابن قيم الجوزية، المحقق: محمد أحمد الحاج (١٤١٦هـ - ١٩٩٦م) هداية الحيارى في أجوبة اليهود والنصارى، ط١، دار القلم- دار الشامية، جدة.
- المودودي، سيد أبو الأعلى (٢٠٠٠م) يهوديت قران كي روشني مين، ط ٤، ادارہ ترجمان القرآن، لاهور.
- المودودي، سيد أبو الأعلى (٢٠١٩م) سيرت سرور عالم، ط٣، إدارة ترجمان القرآن، لاهور.
- اليهودية والإسلام- اتجاهات للحوار والمشاركة والتعارف المتبادل، (أكاديمية بين الديانات إليها، بحث منشور على شبكة الانترنت. (http://elijah-interfaith.org/pdf/Conceptpaper-Arabic.pdf)
- _____(ب.ت) الكتاب المقدس، دار الكتاب المقدس في الشرق الاوسط.

رهنمود تدوین مقالات علمی برای مجله تحقیقی پوهنتون دعوت

شرایط پذیرش مقاله

برای نشر در مجله علمی-تحقیقی دعوت مقالاتی پذیرفته و به داوری فرستاده می‌شود که معیارها و شرایط ذیل حین تدوین، رعایت شده باشد:

- مقاله اصلی، پژوهشی، ساختارمند و با معیاری‌های امروزی تحقیقات علمی برابر باشد.
- مقاله در نشریه دیگری به نشر نرسیده و یا زیر ارزیابی نباشد.
- مقاله حد اقل پاسخگوی یکی از نیازمندی‌های جامعه باشد.
- اصول و قواعد نگارشی در متن مقاله رعایت شده باشد.
- منبع‌دهی با استفاده از روش درون‌متنی باشد.
- حجم مقاله حدود ۷۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ کلمه باشد.
- نویسنده حین تسلیم‌دهی مقاله، فورم دریافت مقاله و تعهدنامه را امضاء نماید.

ساختار مقاله

- عنوان: عنوان مقاله کوتاه، گویا، جذاب، جدید، دارای قلمرو مشخص، بیان‌کننده محتوای مقاله بوده و با هدف اصلی مقاله متناسب باشد.
- نام و نشانی نویسنده: بعد از عنوان مقاله، ابتداء نام و نام خانوادگی نویسنده، به ادامه موقف‌سازمانی، شماره تماس و ایمیل آدرس نویسنده درج مقاله باشد.
- چکیده: حداکثر ۱۵۰ کلمه بوده و باید حاوی سوال اصلی، فرضیه، روش تحقیق و یافته‌های تحقیق باشد.
- یادآوری: چکیده ادبیات گزارشی داشته باشد و نیز از نقل قول مستقیم و کاپی پیست از متن مقاله و نتیجه‌گیری در آن جلوگیری شده باشد.
- واژگان کلیدی: واژگان کلیدی باید میان ۵ تا ۷ کلمه بوده و بعد از چکیده آورده شود.

- مقدمه: شامل بیان مسئله، اهمیت، ضرورت، سوال، فرضیه، روش تحقیق و معرفی نوع تحقیق باشد.

یادآوری: تمام موارد یاد شده، تحت عنوان مقدمه بحث می‌شود و عنوان جداگانه برای هر بخش لازم نیست.

پیشینه تحقیق: در این بخش مقاله، تحقیقات انجام شده در مورد و یا مرتبط به موضوعی که برای تحقیق انتخاب شده است، با نگاهی انتقادی بررسی و محقق جنبه نوآوری خود را بیان کرده باشد.

چارچوب نظری: کوشش شود مقاله‌های حوزه علوم بشری و اقتصادی دارای چارچوب نظری باشد، تا محقق به کمک نظریه‌های مرتبط، بتواند به تبیین درست مسئله بپردازد.
- متن اصلی: شامل عنوان‌های اصلی و فرعی، پی‌نوشت‌ها، جدول‌ها و گراف‌ها، تحلیل و مستندسازی دقیق باشد.

- بحث و نتیجه‌گیری: نتیجه‌گیری علمی، دقیق و با تحلیل علمی نویسنده همراه باشد.
هم‌چنان نتیجه‌گیری نباید به شکل خلاصه مطلب باشد.

شیوه مرجع‌دهی

مرجع‌دهی به روش درون‌متنی (APA) باشد؛ یعنی بعد از نقل مطلب، منبع باید به این شکل درج شود (نام صاحب اثر، سال انتشار و شماره صفحه). مثال: (خلیل هدف، ۱۴۰۲: ۱۰۰)

نحوه نگارش منبع در فهرست منابع: با در نظر داشت نوع منبع، فهرست منابع به گونه زیر ترتیب گردد:

۱. مرجع‌دهی از کتاب‌ها: نام خانوادگی، نام (سال انتشار)، عنوان کتاب (به شکل بولد)، (نام مترجم یا مصحح)، محل انتشار و ناشر.

۲. مرجع‌دهی از مقاله‌ها: نام خانوادگی نویسنده، نام، عنوان مقاله، نام مترجم، نام مجله داخل قوس «به شکل ایتالیک»، شماره مجله، صفحه، محل انتشار: ناشر و تاریخ نشر.

۳. مرجع‌دهی از سایت‌های معتبر اینترنتی: نام خانوادگی، عنوان مقاله یا کتاب (به شکل ایتالیک)، تاریخ نشر (روز، ماه، سال) تاریخ‌بازیابی (روز، ماه، سال)، نشانی صفحه اینترنتی.

فرایند دریافت، ارزیابی، نشر و اعلان نتایج مقاله‌ها

۱. ثبت مقاله در دیپارتمنت مربوطه و یا در دفتر آمریت تحقیقات علمی؛
۲. تکمیل فورم دریافت مقاله و امضای تعهدنامه توسط نویسنده؛
۳. بررسی مقدماتی مقاله‌ها توسط سردبیر و گزینش مقاله‌های قابل داوری؛
۴. ارسال مقاله‌های قابل داوری به داوران از طریق شورای مرکزی تحقیقات علمی؛
۵. ارسال مقاله‌های تایید شده و نیاز به اصلاح به نویسنده مقاله، بعد از داوری؛
۶. ارسال پیام از طریق ایمیل به نویسنده‌های که مقاله‌های‌شان رد شده است؛
۷. مقاله‌ای در این مجله منتشر خواهد شد که بعد از ارزیابی، ۷۵ نمبر کسب کند و قبلاً در مجله دیگر یا سایت‌های اینترنتی منتشر نشده باشد؛
۸. نشر مقاله و نیز ارسال مکتوب تاییدی به نویسنده بابت نشر مقاله ایشان؛
۹. مجله در پذیرفتن و نپذیرفتن و نیز ویرایش مقاله‌ها، آزاد است.

موفق باشید!

The Jewish Perspective on Interfaith Dialogue

Juniadullah Zaher PhD

Member of the academic staff of the Faculty of Sharia, Kabul University.

Abstract

One of the prominent features of the contemporary era is the growing attention to the concept of closeness and dialogue among human societies, civilizations, and religions. In each of these fields, specific opinions have emerged regarding the nature, purpose, and desired outcomes of interfaith dialogue.

Within this context, Judaism has also played its role and adopted a specific approach as it has viewed interfaith dialogue as a means for achieving its hidden objectives. They have followed their unique approach that is characterized by flexibility, hidden trick, enmity with other communities in general, and with the Muslim world in particular. Therefore, they have formulated critical goals for interfaith dialogue, many of which later became connected with the establishment of the State of Israel—seen as relief from historical hardship and dispersion.

This study examines the characteristics and brief historical background of Judaism, and analyzes the aims and methods associated with interfaith dialogue as understood by different Jewish currents. The goal is to provide readers with a clearer understanding of Judaism and Jewish people, offering a window through which they may better grasp the hidden motivations and perspectives related to this subject.

Keywords: dialogue, religions, Judaism, Zionism, conflict.

Qurayshiat and Khelafat: In the Light of Islamic Texts, Consensus, and Contemporary Realities

Mohammad Taher Sharar

Member of Academi Alom Afghanistan and lecturer of Faculty of Sharia at Dawat University

Abstract

The requirement of Quraysh lineage for the caliphate or imamate has traditionally been regarded as significant in Islamic jurisprudence, based on the hadith “Al-A’immah min Quraysh” and the legal opinions of the four major Sunni Imams. However, historical evidence from the actions of the Companions and the Successors indicates that competent individuals, even if not from Quraysh, could be appointed, provided they demonstrated religious piety and the ability to manage the affairs of the Muslim community. Scholars have proposed three perspectives on this issue: some consider the Quraysh requirement obligatory, others view it as a matter of preference, and a third group rejects it entirely. Analyses by Ibn Khaldun and Al-Baqillani suggest that the Quraysh requirement was primarily aimed at securing social support and tribal legitimacy, rather than lineage alone. In the contemporary context, the essential criteria for leadership should be justice, competence, administrative capability, and adherence to Sharia, rather than lineage alone.

Keywords: Quraysh, Caliphate, Hadith “Al-A’immah min Quraysh,” Consensus (Ijma’).

Regional and Transregional Actors in Post-Soviet Central Asia

Abolhassan Salehi

Professor, Faculty of Law and Political Science

Abstract

The countries of Central Asia gained independence after the collapse of the Soviet Union, and after that the Central Asian republics expanded their relations with countries in the region and the world. On the other hand, this region has been the focus of attention of regional and transregional powers due to its rich oil resources. Therefore, the current study examines the foreign policy approach of regional and transregional actors in Central Asia after the collapse of the Soviet Union. The main question was: with what tools and goals do post-Soviet regional and transregional actors pursue their interests in Central Asia? The answer hypothesis is that the actors seek to expand their sphere of influence and secure their geopolitical interests by using economic, security, and energy-based tools. The competition between these actors has led to the formation of multilateralism patterns and the creation of balance in the foreign policy of the Central Asian countries. This research is descriptive-analytical research in which the necessary information has been collected in a library manner. The research findings show that the powers each pursue their interests with different goals and by using political, economic, security and cultural tools, which have caused competition and cooperation between the actors and provided suitable opportunities for the Central Asian countries to use the capacities of the actors.

Keywords: region, trans-region, Russia, America, China, European Union, Central Asia.

Treatment of prisoners of war from the perspective of international documents

Pohiali Abdul Hamid Rasouli

Academic Vice Chancellor of Payam University and lecturer of Faculty of Law and Political Science at Dawat University

Abstract

Prisoners of war are persons who are captured by the enemy or surrender themselves in armed conflicts and are under the control of the opposing party. Therefore, international humanitarian law has rules governing prisoners of war, the purpose of which is to protect the life and human dignity of prisoners and reduce mistreatment of them. These rules of treatment of prisoners include rights and duties during captivity. The current study discusses the treatment of prisoners of war in international documents. The main question of this study is what is the treatment of prisoners of war like from the perspective of humanitarian law? This study is a descriptive-analytical study in which the necessary data was collected using the library method. The results of the research show that international humanitarian law documents emphasize humane treatment of prisoners of war and hold the capturing country responsible for any act against human dignity committed against prisoners of war. In case of mistreatment of them, the capturing country will have international responsibility.

Keywords: prisoners of war, humane treatment, human dignity, humanitarian law, international documents.

The Responsibility of Energy Actors in Climate Change

Asadullah Radmand PhD

Visiting Professor at the University of Dawat, Master's Degree in International Relations

Abstract

Climate change, as one of the most important contemporary challenges, is a serious threat to human life and requires the adoption of new initiatives to create changes in related policies and actions. Despite the principle of sovereignty over natural resources, governments have been forced to coordinate their climate policies in the face of threats arising from climate change. Therefore, this research aims to examine the responsibility of energy sector actors in the process of climate change with an emphasis on the rules governing international trade, based on reliable library sources and using the method of legal-critical analysis and in a case-by-case manner. The research findings show that WTO rules alone are not sufficient to require energy companies active in international trade to effectively observe and monitor climate considerations. Therefore, reflecting these requirements in preferential trade agreements and bilateral and regional agreements (RTAs) could lead to the reproduction of similar provisions in multilateral climate agreements and prevent legal conflicts by covering wider members. In the meantime, new initiatives have led to changes in energy companies' policies and paved the way for reducing greenhouse gas emissions and air pollution.

Keywords: Energy, Energy actors, Climate change, WTO, Global partnership, Zero initiative

The U.S.-China Competition in South Asia Over the Past Two Decades

Mohsin Rashid PhD

Visiting Professor at the Kateb University at Master's Degree in International Relations
and Visiting Professor of the International Relations Program at Dawat University.

Abstract

This research has studied the historical aspects of the terms “ruku” and “sajdah” in the Mushaf Sharif and analyzed their role in the reading and recitation of the Holy Quran. The scope of the research includes the historical, jurisprudential, and practical aspects of these terms in different Mushafs, especially among Muslims in the Indian subcontinent, Pakistan, Afghanistan, and Bukhara. The main objective of the research is to explain why and how these terms were included and their impact on the recitation of worshippers and readers. The secondary objectives include examining the differences of opinion among jurists regarding the rulings on prostration of recitation and determining the number of ruku’s in different Mushafs. The research method is descriptive-analytical and the data has been collected from interpretive, hadith, jurisprudential, and historical sources. The findings show that the ruku’ sign was created to facilitate recitation in prayer, and its number in the current Mushafs is 558. Also, prostration of recitation is obligatory according to the Hanafi school of thought and is considered a tradition by the majority of scholars. This research shows that the difference in the number and signs of bowing and prostration is due to different jurisprudential and historical approaches.

Keywords: bowing, prostration, Holy Quran, Mushaf, jurisprudence.

The Political Insight and Policy of the Prophet Muhammad (ﷺ) during the Conquest of Mecca

Khalid Saraj

Member of the academic staff of the Faculty of Law and Political Science at Dawat University.

Abstract

The conquest of Mecca was one of the most considerable political events in Islam history. It reflects the prophet's strong political awareness, wisdom, and executable leadership. This study examines the political approach of the prophet (pbuh) with a focus on bounty, justice, social solidity, and solidarity of the Muslim community. The main purpose of this research is to analyze the prophet's political policy during the conquest of Mecca in brightness of the basic origin of Islamic political notion that remain dependent in temporary context. The research pursues a descriptive and analytical methodology and is based on credible historical sources, classic works of prophet's biography (Sirah), and guidance from the Quran.

The finding demonstrates that after the treaty of Hudaibiyya was fractured, the prophet (pbuh) through careful political planning and wise-decision, entered Mecca moderately and avoided unnecessary violence. His mercy toward former enemies, support for justice, and commitment to the solidarity of the Muslim society highlight the fundamental values of Islamic political notion. Which are grounded in justice, wisdom, and respect for human dignity.

Keywords: The conquest of Mecca, insight, political policy, forgiveness, tolerance, unity of the Ummah, justice.

Analysing the Factors Affecting the Decline of Elites' Emigration from Afghanistan

Mohammad Azam Tariq PhD

Visiting Professor at the University of Dawat, Master's Degree in International Relations

Abstract

One of the most fundamental components of economic, social, and cultural growth and development is human capital. In the current situation, Afghanistan is facing a deep humanitarian and development crisis due to the widespread outflow of this valuable capital. The phenomenon of "brain drain" actually represents the transfer of knowledge, expertise, and skills from the country through the migration of educated and elite human resources. The main goal of this research is to identify and analyze the factors and variables that play an effective role in reducing the elites' tendency to emigrate and maintaining human capital in the country. The central question of the research is: Which social, economic, and institutional variables can play a decisive role in reducing the elites' tendency to emigrate from Afghanistan? The research hypothesis, which was tested within the framework of positive peace theory and with a descriptive-analytical approach within the framework of positive peace theory, is: "Increasing domestic attractions by strengthening the components of positive peace, including ensuring human security and political stability, expanding economic opportunities and job creation, improving the education system, realizing social justice and equality, the rule of law, and strengthening national identity, can reduce the elite's desire to emigrate from the country." The research findings show that positive peace, by providing grounds for increasing domestic attractions, not only reduces the elite's desire to emigrate from the country; but also strengthens the country's scientific, economic, and cultural capacities.

Keywords: Afghanistan, Immigration, Positive Peace, Brain Drain, Elites.

Pakistan; Geopolitical Features and the Policy of Foreign Powers

Mohammad Akram Arefi PhD

Visiting Professor at the Kateb University at Master's Degree in International Relations and Visiting Professor of the International Relations Program at Dawat University.

Abstract

Pakistan is one of the important countries in South Asia that faced a special geopolitical situation after its separation from India. Considering these geopolitical features, this country has developed its incompatible internal conditions and regional and international games. The present article examines these features. The question raised in this article is what are the geopolitical features of Pakistan that have provided the basis for internal fragmentation and meaningful interaction of this country with regional and international powers and have caused other powers to pay attention to this country? The hypothesis tested in this study is that ethnic, identity, security, and economic characteristics have become the main factors of Pakistan's fragmentation and its meaningful interaction with regional and international powers. The findings of the study show that this country has been ranked among the "weak" and "fragmented" countries due to the activation of ethnic conflicts after independence, the lack of institutionalization of religious identity as a basis for legitimizing the political system, facing increasing threats from India, and finally, heavy economic pressures. The country's leaders have turned to alliances with regional and international powers to escape these crises. External powers, considering their ideological, political, and economic goals, have also made Pakistan a partner and sometimes a suitable cultural, security, and political tool in South Asia. The method used in analyzing the data is descriptive-analytical, and the information collected is based on library and documentary sources.

Keywords: Pakistan, geopolitics, ethnicity, identity, security, economy, America, China.

Power Transition in the US-China Trade War

Said Taher Erfani PhD

Head of the Department of International Relations, Khatam al-Nabiyyin University and
Visiting Professor of the International Relations Program at Dawat University.

Abstract

Among the important issues and trends after Donald Trump's first term as president in 2016 was the emergence and intensification of trade disputes between the United States and its major trading partners. Among these, trade tensions between the two leading global economic powers, the United States and China, have been very prominent; in a way that is interpreted as a "trade war." The aim of this article is to examine the impact of the trade war on the power transition in the international system. The question raised in the article is what impact does the US-China trade war have on the power transition and the weakening of US hegemony? The hypothesis being tested is that the US-China trade war has weakened US unilateralism and that the country is seeking to create barriers and increase tariffs on China in order to prevent the decline of its hegemony and delay the power transition in the international system. The research findings show that the trade war between the United States and China is a manifestation of a power transition in the international system. As an emerging power with growing economic power, China is trying to increase its influence and position in the international system through global initiatives. In response to China's rise, the United States is trying to maintain its position as a world leader by imposing trade barriers on China in order to maintain its position in the international system. The United States believes that this strategy can delay the fall of American hegemony. In this study, using an analytical-descriptive method and using primary and secondary sources, the trade war and its impact on the power transition in the international system are analyzed.

Keywords: Trade war, power transition, United States, China, hegemony and emerging power.

The Sharia Ruling on the Common Practice of Mortgage (Bay' al-Wafa) in Afghanistan

Shir Ali Zarifi PhD

Head of Dawat University and Visiting Professor of the Fiqh and Law Master Program at
Dawah University.

Abstract

The legitimacy of the commonly practiced form of mortgage (Bay' al-Wafa) in Afghanistan has drawn the attention of many scholars, businesspeople, and the general public. At its core, this practice relates to Bay' al-Wafa, a contractual form that is itself a matter of scholarly disagreement. There are varying views regarding its legal classification: some consider it a form of sale (bay'), others see it as a loan conditional on collateral, while some regard it as a distinct contract with specific characteristics. The matter has become even more complicated since it began to be referred to as a mortgage (grawi). Afghan scholars have also differed in their opinions on Bay' al-Wafa—some deeming it permissible, others declaring it a prohibited contract. What is surprising is that many scholars, with full confidence, have ruled it illegitimate, blocked any alternative interpretations, and firmly declared the practice to be unlawful, invalid, and religiously void.

Given that the matter is disputed and that issuing opinions on contentious issues is permissible in Islamic jurisprudence, it is not acceptable to entirely reject an opposing view—especially when it is backed by valid scholarly evidence. Since this form of transaction is common in our country, it is natural for people to be confused and unsure whether it is lawful or not. This makes the topic worth investigating, because labeling a practice followed by Muslims for centuries as unlawful—without thorough study—would unfairly place people in difficulty and distress. This study uses a descriptive-analytical method, with conclusions drawn at the end. The aim is to answer the audience's questions in a comprehensive and convincing manner.

Keywords: Bay' al-Wafa, Mortgage, Sale, Loan, Sharia Ruling.



Dawat

Academic Journal

Sixth Year, Volume 1 (Spring & Summer 2025)